

از ترجمه انتشارات کیهان

شماره سیصد و نود و پنجم - شنبه ۱۲ آبان ماه ۱۳۵۱ - بهای ۲۰ ریال

# معما کوش؟!





چه خوبه

نیوآ در سراسر جهان دوستان کوچک، فراوان دارد.  
کرم سفید نیوآ در قوطیهای آبی رنگ برای نرم و لطیف کردن  
بوست بدن و دست و صورت خانمهای آقایان و بچه ها  
همه هر روز به نیوآ احتیاج دارد تی دی

نماینده از حصاری عالیترین محصولات تزئینی در ایران



سایه روشن

۷۵۵۰۰۰  
۲۵۵۱۱۱

ساختمان سایه روشن، خیابان کورش کبیر تلفن

## تازه‌های بازار

تلفن‌های تازه‌های بازار  
۳۰۵۱۷۵ - ۳۰۱۵۶۸

### آ. هاشکو

فروشگاه  
باده‌سال سابقه قیمت مقطوع  
دنیای پارچه، پوشک، فاستونی مردانه،  
انواع توپریده‌ای و بوس ملحفه  
خیابان بهلوی جنب سینما امپایر  
تلفن ۶۲۴۵۱۳ - ۶۲۴۹۰۳

### موم سرد

جدیدترین پدیده عصر ما برای ریشه کن  
گردن موهای دست و پا و صورت بدون  
درد قوطی‌های کوچک ۷۵ ریال مخصوص  
یکمال مصرف محور است. موم سرد در تمام  
داروخانه‌ها موجود است. نمایندگی  
دارویی الوند ۳۹۲۱۶۸ (پس از  
ایپلیسیون) (برداشتن مو در محل) تلفن  
جديد ۸۲۱۷۴۵ و ۸۳۳۴۲۲ با وقت قبلی  
بهارک موم سرد توجه فرمائید. تا  
دیگری را بنام موم سرد بشما ندهند

### فم شیک

شیک‌ترین پوشک زنانه و مردانه از بهترین جر و چرم طبیعی انواع مانع، کت و  
دامن، شلوار و جدیدترین کیف و کفش زنانه  
خیابان شاهزاده جنب هوایی آیتالیا شماره ۲۵۷ تلفن ۴۸۲۱۱



تهریزات و دکوراسیون آسپر خانه راطا  
هزاریز سرمهیز آشپزخانه باطری هم کارهای دیگر  
بلند و فتو رول دلدر  
آرس نایکا هم کردنی

جاوه قدم شیران - سراه ضرایخانه جنب اتوکاک پارس - تلفن ۷۷۲۶۵۶

رنگ و مدل کاموا مصری فرج جنوبی چهارراه تخت طاووس  
کrst و سینه بند Dewe بین المللی بلژیک در آخرین

### قصر پوشاک - ۳۱۹۸۹۹

تدارک جامع و مفصلی را که قصر پوشک برای پائیز امسال دیده است باید از  
نوزدیک مشاهده و بعد قضاوت کرد.  
در دهارستانهای مختلف قصر پوشک هر آنچه دلخواه و مطابق سلیقه شما است  
تدارک دیده شده است انواع لباسهای مخصوص شب و ایهه نیز در بوتیک قصر  
پوشک طبع مشکل پسند شما را راضی خواهد کرد.  
قصر پوشک خیابان فردوسی روپری فروشگاه فردوسی با نمایندگان ما در شهرستانها  
آشنا شوده، رشت، فروشگاه بزرگ هولیود رضانه، فروشگاه شیخانی اصفهان، فروشگاه  
پارس (عبدی) شیراز، قصر پوشک خرم آباد، قصر پوشک

### انستیتو زیبائی اینوکسا

جهت لاغری - تناسب اندام -  
پاک کردن و ماساز صورت  
الکترولزیس  
سونا - پارافین با تعیین وقت  
قبلي تلفن ۹۲۳۴۲۳ امیر آباد  
فرصت پلاک ۲۰

فروشگاه مشرق ۹۲۹۳۲۷  
اهنگ خریدار قالی و قالیچه  
اناث منزل - پیچهای نفتی



تلفن ۸۴۰۰۱

آرٹس امپایر ۷۷۳۲۸۵  
۷۷۸۹۵۵  
منزل شرایح خاجیان اجاره بسیم

### ترئینات رویا

با ضمانت ۲۵٪ ارزانتر از همه‌جا

مهندس تعلیم کرده و دکوراتورهای ترئینات رویا مشکل دکوراسیون شما را  
پاسانی حل میکند و منزل شما را با ذوقی عالی ترین میکند و با اسکاناتی که در  
اختیار دارند از قبیل پارچه‌های پرده‌ای و روپلی بغل و استل خانه شما را چون  
گلستانی زیبا بشما تحویل میدهند  
خیابان سیمتری عباس آباد مقابل پهپ بنزین

برای استخدام فوری  
در آموزشگاه فائز  
مرکز آموزش ماشین‌های  
(مغز الکترونیک) و تعلم ماشین‌نویسی  
با هدف جدید  
شاه‌آباد، روپری دیبرستان شاهدخت  
تلفن ۳۰۲۳۵

موسسه ترئینات آسیا  
انواع کاغذ‌های دیواری متري  
از ۲۰ ریال به بالا پرده گرگره  
امرنگانی متري ۴۲۰ ریال . نقد  
و اقساط تلفن ۴۳۱۹۶

دودخ لباس در اس ساعت وقت  
۹۲۹۶۲۷

بول بیواسطه موجود پاکپور  
۶۶۰۲۰ - ۶۶۶۲۶ - ۶۶۴۶۱۸

سازمان مسکن پارس  
اجاره به خارجیان ۷۶۰۵۰۲

تعویل در کیف و کفش خورجین  
اهنگ طراح با آخرین مدل های روز  
عباس آباد چهارراه فرج شناسی



سابو و صندل با آخرین استاندارد  
اروپا و برطبق اصول فنی از شماره  
۲۷ تا ۴ موجود است.  
قیمت ها زار ۲۵ تا ۴ تومان  
 محل بعثش و فروش داروخانه نرمال نادری ۴۴۰۹۹

مژده  
به خانمهای  
شیک پوش  
سایز ۴۶ ببالا و  
خانمهای  
حمله سایزهای  
مختلف  
ایران ژوب

مشتریان محترم  
گل فروشی زیبا  
میتوانند با تلفن ۳۵۳۳۳۰ تماش گرفته  
در اس ساعت وقت زیباترین سبد گل را  
ارزان تر از همه جا بادرس دلخواه اشان  
ارسال دارند.  
خیابان ژاله ایستگاه پهنهام

خانمهای آقایان عزیز  
چنانچه در مخفیت بولی میباشد بشما وام  
طويل المدت داده میشود تلفن ۶۶۸۴۴۱  
صادقی

تهران خیابان بهلوی نرسیده به تحریر  
ماین محمودیه و باغ فردوس شماره  
۲۱۶ تلفن ۸۹۱۶۶۰

## نمایشگاه و فروشگاه پرده فروزنده

باضمانت ۲۰٪ ارزانتر از همه جا - غیرقابل رقابت  
خیابان پهلوی بین سینما امپایر و هتل ویکتوریا تلفن ۶۲۴۸۹۳

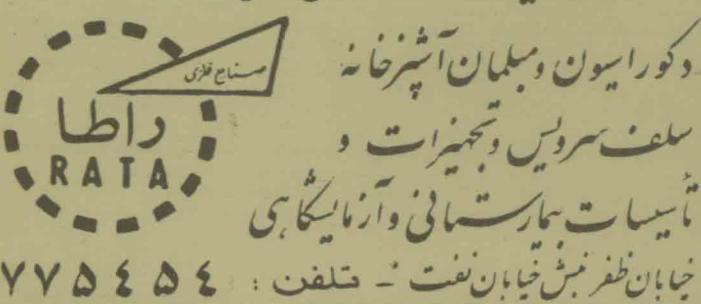
### اول ببینید بعد از انتخاب خرید کنید.

شرکت تولیدی پرخواب لحاف و بالش تولیدی خود را از بهترین نوع پراستریل شده و پارچه های آلمانی انحصاری در ایران با شرایط آسان در نمایشگاه خود به معرض دید و انتخاب شما قرارداده است اول ببینید بعد انتخاب کنید و با شرایط آسان نقد و اقساط خرید نمایند.

خواب شیرین و آرام با گرمای مطبوع محصولات پرخواب در فصل سرما اریغان شما باد.

شرکت تولیدی پرخواب سه راه شاه بازار شانزه لیزه تلفن ۶۶۲۱۱۶

### نمایشگاه مرکزی راطا



قابل توجه بانوان

قال قهوه توسط بانو لی  
تلفن ۶۲۸۶۴۳

کلاس شمعهای تزئینی  
منیر بحری  
تلفن ۷۷۰۹۹

# پول

در مقابل سند اتومبیل و تلفن و  
ملک و بهر طریق دیگر نیمساعته  
وام داده میشود

**۴۵۵۳۲**

آدرس - خیابان کاخ بین شاه و شاهزاده  
بلکه ۱۴۹ - هر کت عام

مؤسسه  
نیازمندیهای خارجیان  
خانه بخارجیان اجاره میدهد

۸۳۰۸۱ - ۸۳۰۸۲

۸۲۱۸۱۱ - ۸۲۱۷۲۳

۹۷۲۶۱ - ۹۷۲۶۲

هتل پاسیون کودک

تحت نظر مخصوص فن زانکستان تلفن ۹۳۲۰۳۴

کار آموزش

با ۲۰ تومان ماشین نویسی فارسی و لاتین  
وقشه کشی تلفن ۴۹۴۹۴ و ۶۶۳۷۶۰

فرش پارسا خریدار قبض فرش  
جواهر طلا بانک کارگشائی مولوی  
چهارراه شاهپور جنب بانک ملی  
تلفن ۵۳۰۱۸۰ و ۵۳۷۰۶۰

قابل توجه موسسات و سازمان

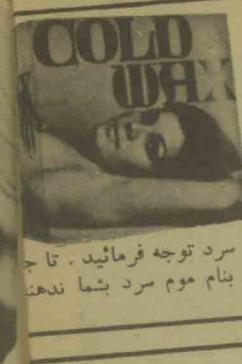
نظافت پرده، مبل و فرش با

دستگاه منحصر برای دو نصب مجانی

تلفن ۹۵۲۵۴۶

### سازمان تزئینی رکسانا

بهترین نوع کرکره آمریکانی انواع  
فرش چوبی BW کاغذهای دبواری  
خارجی و ابرانی. انواع سوکت های  
خارجی و داخلی عالیترین پارچه های  
پرده ای رومیلی، معلم و استیل با دوخت  
و نصب رکسانا متخصص پرده های  
سینما و تاتر با استفاده از تخفیف مخصوص  
با دکوراتورهای پاساچه در اسرع وقت  
آماده هرگونه سفارشات میباشد.  
خیابان ضرباخانه جنب در آگ استور شبانه  
روزی سلطنت آباد - تلفن ۷۷۳۱۵۱



FEMME

بیسی انواع مانتو، کت و

۴۸۲۱۱ تلفن ۲۵۱

### آپاتمانهای ۱۹۲۰ اطاقی اوالترا

مدرن که فقط در رویا دیده اید  
(برای فروش نقد و اقساط)

جهت بازدید آپاتمانهای مبله و غیر مبله که شامل کلیه  
تجهیزات یک زندگی مدرن است به همراه آباد بالاتر از زمرد  
کوچه امیر رضائی مراجعه کنید

### ایرانین تاکسی

شبانه روزی تلفن ۶۰۰۶۰ -  
۶۰۰۶۱۰ - عرکر کرایه اتو میل های  
با راننه و بدون راننه

### دانیل

گشته و آینده شهارا باورق  
های نجومی پیشگویی میکند -  
تلفن ۸۲۹۶۴۲

### کارخانه قالی شوئی

مجهز برف

تلفن ۰۹۱۱۶۳

### فروشگاه فرش کیهان

خریدار فرشهای نو و کهنه صادراتی  
روزولت میدان ۴۵ شهریور  
تلفن ۸۳۳۷۷۶ و ۸۳۰۹۰۴

نهاینده تعمیر مجاز تلویزیون های

پای و آغا و تلویزیون های متفرقه  
مدیر مستول مارکاریان  
نادری ۴۴۳ تلفن ۳۱۲۰۹۸

### فروشگاه فرش رضوی

خریدار فرشهای کهنه سکین قیمت  
صادراتی تلفن ۸۳۵۸۰۰

### فرش اعتمادی

خریدار فرشهای کهنه از متري  
سیصد تومان ببالا تلفن ۷۵۸۲۷۰

### فروشگاه فرش شایان

تلفنها: ۹۲۴۲۷۳-۹۲۳۴۸۱  
خریدار قالی و قالیچه - یخچال -  
قولمیزیون. و سایل لوکس منزل

### دربازکن برقی کالدد آلمانی

**CALDER**

بوسیله تلفن سفارش دهید دستگاه در مدت ۴ ساعت نصب و تحویل میگردد

نماینده اخباری و مرکز فروش و نصب - تلفن: ۷۵۰۳۵۶

۳۱  
است باید از

بقد شما است  
بوتیک قصر

در شهرستانها  
مان. فروشگاه

سب اندام -

از صورت

بنین وقت

امیرآباد

اینوکسا

سب اندام -

از صورت

بنین وقت

امیرآباد

۷۷۳۲۰

۷۷۸۹۰

ردیس به

پاها را خنده  
صندل آتا فوکو  
مدل او زای  
مخصوص  
پائیز و زمستان  
کرم، نرم، راحت



صندل آتا فوکو  
مدل او زای  
در فروشگاههای  
کفشهای

# تونیک استیل بیان

صرف تپیره

فقط سه دقیقه

ماساز با تونیک

استیل بیان

موهايتان را

تقویت کنید

وازشواره آن

جلوگیری نمائید

تونیک استیل بیان

در دونوع

طلائی-آبی



آموزشگاه آرایش فیروزه  
زیر نظر بانوی متخصص برای دوره  
جدید هنر جو میزبرد.  
خیابان ایرانشهر (اقبال) کوچه رحمانی  
بلاتک ۲۸ - تلفن ۷۰۳۰۸۳

راست  
پزوکر کره آمریکانی، کاغذ دیواری، فرش هائینی  
درب کشویی، کنسپوشیک پارچ و تایل  
مرکز سرویس انواع کرکه های آمریکانی و غیره

تلفن ۷۹۶۱۱۶

قابل توجه داوطلبان

## شغل عالی

بنات استقبال و درخواست عمومی

در شهریه تخفیف کلی داده شد  
دوره کامل کمک مهندسی

## رادیو، تلویزیون

در لایران اتار مجهز با دو ستگاه رادیو

مجانی

منشیگری حسابداری و  
ماشین نویسی فارسی و لاتین را  
تا اخذ گواهینامه رسمی فرا گرفته با معرفی  
ما بشغل عالی مشغول شوید  
شهرضا اول ابرات شهر  
(نژدیک میدان فردوسی)

آموزشگاه آفرین تلفن ۸۲۴۴۲۷۲

تلفنهای تازه‌های بازار

۳۰۵۱۷۵ - ۳۰۵۶۸

تازه‌های  
بازار

خواننده عزیز دفتر فنی ساختمانی رنگ سنگ

انواع کاغذ دیواری، موکت، کف بوش، پرده کرکه، سرویس آشپزخانه و کلیه  
تعییرات ساختمانی شما را با شرایط سهل انجام میدهد.  
تعاس با تلفن ۴۰۶۳۱ کافی است که در اسرع وقت خواسته شما انجام بذیرد.

آمریکن سرتی فایده هوم

۷۵۴۸۱۲ سرویس

## گالری فرانس

یکی از ابتکارات گردانندگان گالری فرانس ایست که تازه‌ترین  
مجموعه مد و زیبائی را ارائه دهد امسال نیز که از نظر مسدسازان  
جهان سال جیر لقب گرفته است گالری فرانس جالب ترین کت و  
مانتوهای جیر - چرم و لباسهای روز کیف و کفش‌های ابتکاری  
وزیبای جیر و چرم را در اختیار شما قرار داده است  
خیابان پهلوی نبش امیرا کرم تلفن ۴۰۰۹۵

## فقط با ماهی صد تومان . خانه ترین

پرده پاچایی با دوخت و نسب کاغذ دیواری موکت

آدرس: خیابان پهلوی - بالاتر از سراهای مس آباد - شماره ۵۴ تلفن ۶۲۱۱۸۹

## سرویس تایپ

تلفن ۳۰۲۳۸۶

تعمیرگاه و فروشگاه

ماشینهای حباب و تحریر، کرایه همه نوع ماشین تحریر

سعده شمالی روپرتوی سینمای ادنون

نمایشگاه فرش پروین

تلفن ۹۲۵۳۹۴

خریدار فرشهای نو و کهن و لوازم منزل

## لباس شب - کوکتل -

### عروض

بین ساعت ۹ صبح الی ۴ بعدازظهر  
خیابان پهلوی روپرتوی تلویزیون کاناں  
خیابان توانیر (ایوبی سابق)  
دست راست شماره ۷ تلفن ۶۸۵۰۹۴

آموزشگاه آرایش شیلا

نام نویسی ترم زمستانی را با تخفیف کلی  
آغاز کرد و زیرنظر بانوی متخصص رنگ و  
توالت عروس تدریس میشود.

تجربیش - خیابان کورش کبیر روپرتوی

بهداری تلفن ۸۷۷۲۵۶

تلفنهای تازه‌های بازار

۳۰۱۵۶۸ - ۳۰۸۱۷۶

## موهای زائد

خانم برای از بین بردن دانسی  
موهای زائد بدن خود  
تحت نظر متخصص التراالیسیز  
از امریکا قرار بگیرد. بذریانی ۹  
صبح تا ۱۲ تلفن ۹۳۵۰۶۵

فال قهوه زیر نظر مadam الیت

تلفن ۶۶۳۸۷۶

## تعمیر گاه مجاز ۱۲۸

### ارمه

نصب و تعمیرات و رنگ کولر -  
آبکرسن - بخاری و نصب روکش  
بروزتی کولر تلفن ۹۶۰۹۰۴

## نمایشگاه فرش پروین

تلفن ۹۲۵۳۹۴

خریدار فرشهای نو و کهن و لوازم منزل

## Geha گها



ماشین چاب افت زومزی گها - سرمایه جاوده ای برای

چاپ چشمها و درودات و شرکه میانه.

کلیه کارهای اتوماتیک و خودکار کلید ابعاد اینجا محدود - با اخراج

کالخانه ۵۰ الی ۲۰۰ کیلو در قاعده قیمت در تمام آنکه میتوان

با سرعتی و کوچکترین چاب است در جهان.

بازرگانی اقبال - تهران سعدی شمالی کوی مبار

## فال قهوه و ورق

توسط خانم حمرا

خیابان هدایت نش علانی کاشی ۲۲۴

## سالن آرایش وزیبائی

### آلما

تحت تظریب ایزی شخص آلمان

گیز نهاده رو بردی سجاد صاحب الزمان

تلفن ۹۵۷۳۵۷



# تلویزیون بلو با

- تیونر اتوماتیک
- ماسک محافظ چشم
- تصویر روشن و صدای صاف
- کابینت زیبا

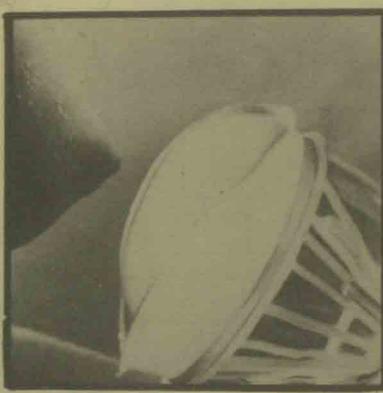
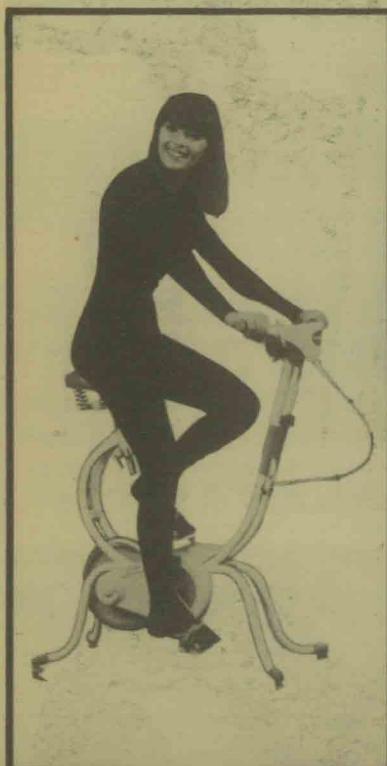
تلویزیون بلو جام جهان نما

# دستگاههای ورزشی ایران اکتیو

برای زیبائی، سلامتی و تناسب اندام شما

شرکت ایران اکتیو: چهار راه امیرا کرم ساختمان کاشانی

تلفن: ۶۶۱۷۶۵-۴۸۰۸۱



**ماساژ سینه**  
ماساژ سینه با آب سرد بطور طبیعی مخصوصاً پس از زایمان سینه ها را باندازه مناسب و دلخواه فرمیدهند.



**حمام سونا**  
حمام در اندازه های مختلف قابل حمل، با حرارت خشک و مرطوب هر بار استفاده ۷۵۰ گرم از وزن شامیکاهد.

**قایق ورزشی**  
قایق ورزشی ایران اکتیو یک وسیله ورزشی کامل و قابل حمل

**دوچرخه ثابت ورزشی**  
برای حفظ زیبائی بعد از زایمان و برای مبارزه با سلولیت با درجه تنظیم پدال در انواع مختلف



**نمایندگان شرکت ایران اکتیو در شهرستانها**

- اصفهان - دروازه دولت داروخانه بوعلی تلفن ۲۳۴۳۹
- شیراز - خیابان زند - فروشگاه کالای خانه محمدی تلفن ۶۵۵۵
- اهواز - میدان فلکه فروشگاه مرکزی اعتماد نیا تلفن ۴۹۲۲
- خرمشهر - خیابان فردوسی بازارگانی ایوان کار مرتفعی تلفن ۲۲۷۶
- آبادان - خیابان شهرداری فروشگاه هوشیار تلفن ۲۵۱۵
- کرمانشاه - خیابان سپه فروشگاه ورزشی اسپرت تلفن ۵۸۶۹



**ماساژ برقی**  
ماساژ برقی برای ازبین بردن چاقی های مخصوصی شکم، بانس، ران، ساق و مچ پا با قیمت های مختلف

# آقای خلبان...

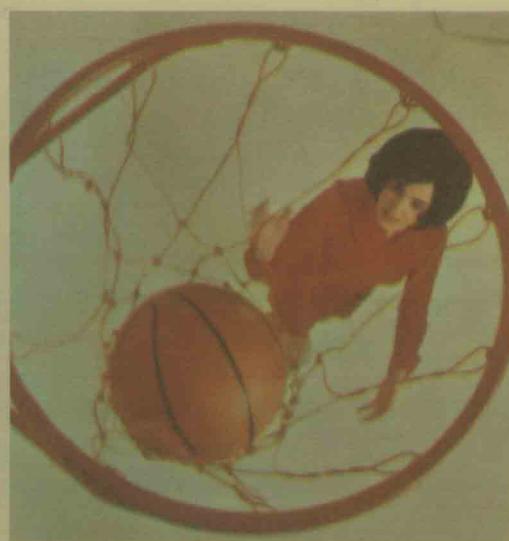
## زن ایده‌آل شما کیست؟



زن ایده‌آل من:



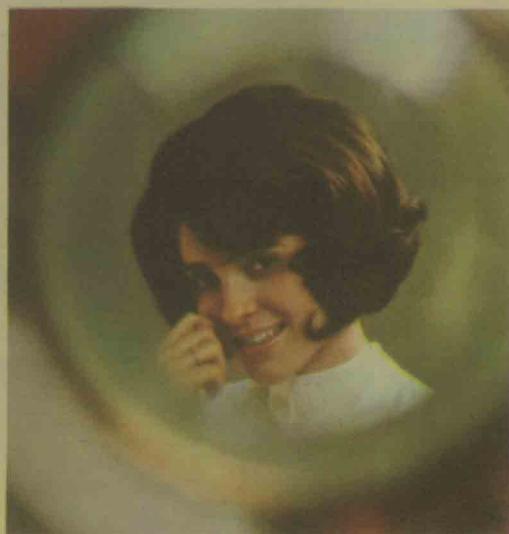
با حقیقت و مهربان



سالم و بانشاط



کدبانو و خوش سلیقه



دوست داشتنی و ...



متین و برازنده

با گیسوانی قشّت و آرسته  
گیوان قشّت و آرسته با تاافت

## سر مقاله گفت و گو با خوانندگان عزیز

# بحران مالی در مجالات هفتگی ایران

### محله زن روز با خطر تعطیل مواجه شده است

سیان بعلت آنکه لطوفرین و برترین نشریه هفتگی ایران است (با چاپ ۱۲۰ هزار نسخه در هفته) سالیانه مبلغی هنگفت است و تحمل مجموعه این ضررها از قدرت هر نشریه‌ای بکلی خارج است زیرا روزنامه‌نگاری در حال حاضر از کم‌سودترین و پرمسؤل‌ترین مشاغل دنیاست.

قابل توجه آنکه گزارشات رسیده حکایت از این دارد که مطبوعات اروپا و امریکا هم بعلت کرانی مواد اولیه و مخصوصاً کاغذ مواجه با بحران مالی شده‌اند و بقیه کمپانی‌ها بسیاری از مطبوعات سرشناس جهان مثل مجله اشیکل آلمان و روزنامه لوموند و فرانسوار فرانسه و چند مجله امریکانی و اسکاندانوی در چند ماه اخیر برای جلوگیری از توقف و تعطیل بهای تکلفوشی خود را اضافه کرده‌اند.

حتی در فرانسه دولت برای جلوگیری از ضرر و تعطیل مطبوعات سالیانه مبلغی در حدود شصت میلیارد فرانک به آنها کمک مالی می‌کند و دولت آلمان برای کمک به مطبوعات چند قلم از مواد اولیه وارداتی مورد نیاز صنعت چاپ - منجمله کاغذهای الوان را - از حقوق گمرکی و سود بازرگانی معاف کرده است و در دوکشور دیگر اروپائی دولت ۲۵ درصد دوامد آنکه تلویزیون را برای کمک به مطبوعات اختصاص داده تا از خبر و زبان ناشی از واقعات تلویزیون با مطبوعات تا اندمازهای جلوگیری بعمل آید. با این ترتیب ملاحظه می‌شود که بحران مالی در همه‌جا حیات مطبوعات را تهدید می‌کند و در ایران این خطر از فروردین ماه گذشته بطور علی شده که کلیه مجلات - حتی مجلات مستقل و غیر وابسته به مؤسسه کیهان و اطلاعات نیز شدیداً گرفتار نواحی و نگران هستند و مقامات مسؤول وزارت اطلاعات نیز با راه در جریان وجود این بحران گذشتند و مدیران مجلات و هفته‌نامه‌ها ضرر و زبان ناشی از کرانی کاغذ و مواد اولیه چاپ را باطل اعلام ایشان رسانیدند.

از آنجاکه حامیان اصلی هر نشریه خوانندگان آن هستند که در ازای پرداخت بول برای تکشوار و سرف وقت برای خواندن مطالب آن به با و دوام آن کمک می‌کنند لذا هیئت تحریریه زن روز لازم دید بحران مالی مجله را با خوانندگان عزیز دریمان بگذارد و از آنها استعداد و طلب کمک کند و اتفاقاً عمومی را در جریان بحران مالی خطرناکی که همه مجلات ایران با آن مواجه شده‌اند بگذارد تا همه بدانند که همه هفتگی‌ها بطور اعم و مجله زن روز بعلت بالا بودن سطح مصرف کاغذ و مواد اولیه بطور اخص با بحران پیمارشیده مواجه شده‌اند که تنها چاره آن بالا بردن قیمت تکلفوشی و همچنین نرخ اعلانات است. با اینکه مجلات تعطیل شوند و یا برای تحمل هزینه‌های جاری و نزهای گران شده مواد اولیه و دستمزدها رفیق از طریق اضافه بهای تک فروشی و آنکه برستون در تبادل نظرهایی که در چند هفته اخیر با کارشناسان فنی و مالی چند مجله مختلف شد بحران هفتگی‌ها مورد بحث و گفت و گو قرار گرفت و تصمیم بر این شد که مجلات هفتگی ایران مثل زن روز - اطلاعات باتوان - اطلاعات هفتگی - اطلاعات جوانان - کیهان ورزشی - دنیای ورزش - کیهان بجهه‌ها و مجله پرسان و دختران که همکی بشدت از کرانی‌های شش ماه اخیر مواد اولیه متضرر شده‌اند و خطر تعطیل آنها را تهدید می‌کند از هفته آینده ۵ ریال به بهای تکلفوشی خود پیغایند تا قسمی از کمیودهای مالی آنها جبران شود و برای جبران بقیه کبودها از طریق افزایش نرخ اعلانات ادامه فوری بعمل آید. اگر این چارچوبونی عمل نشود لطعمه جبران ناپذیری به مطبوعات

محله زن روز از فروردین ماه گذشته با پینتوف مثل سایر مجلات هفتگی با بحران مالی خطرناکی مواجه شده است. ترازو مالی گواه بر اینستکه فاصله هزینه‌ها و درآمد مجله پقداری زیاد شده که تحمل آن از توان مالی مؤسسه کیهان خارج شده است.

در سه سال اخیر قیمت کاغذ در بازارین بنیانی ۲۷ درصد افزایه شده است و چون شصت درصد مجموع هزینه‌های هر مجله ای مربوط به کاغذ است بنا بر این خود به خود پکریع به هزینه‌های جاری مجله فقط بر اثر افزایش نرخ کاغذ افزوده شده است. از کرانی کاغذ که بگذرید بنا به قانون همین شدن کارگران در سود کارخانجات اکنون دو سال است که کارگران قبیه زن روز مانند کارگران سایر شرکت‌های سالیانه معادل دو ماه حقوق بلاعوض بعنوان سود و پیله دریافت می‌کنند و این خود رقیب بزرگ است که ستون هزینه‌ها را بطور چشمگیری بالا برده است زیرا مجله در عرض سال دوازده ماه منتشر می‌شود و تکلفوشی دارد و حال آنکه معادل ۱۴ ماه به کارگران خود حقوق می‌پیدارد.

قیمت مرکب رنگی و مشکی نیز در سه سال اخیر بطور متوسط ۱۶/۵ درصد افزایش یافته است و چون یکی از عوامل مهم چاپ مصرف مرکب است و مجله زن روز بدل داشتن صفحات رنگی زیاد مصرف انواع مرکب رنگی اش هفته به هفته رو به افزایش است لذا هرگونه اضافه قیمت مرکب دروضع مالی این مجله اثر فوری بعیای می‌گذارد.

از عوامل کاغذ و مرکب و دستمزدها که بگذرید مسئله کران شدن سایر مواد اولیه چاپ مثل زینک برای گراور و تهیه صفحات فلزی مخصوص چاپ است - لیلم برای عکاسی - داروهای شیمیائی برای نبوت و ظهور و انواع مختلف مواد فنی و شیمیائی دیگر بیش می‌آید که قیمت همه آنها در سه سال اخیر حتی بعضی تا ۵۰ درصد افزایش یافته است.

پسلاوه مجله زن روز در نیمه اول امسال بسته کران شدن سایر مواد اولیه گرگون ساخت و ماشین‌های جدیدی بنام مونوتو خود را کرد و سیستم حروفچینی از روی سرب را که مخصوص روزنامه بود به سیستم حروف چینی روی فیلم که خاص مجله است بدل ساخت و با این تغییر دوچندان به زبانی مجله - و نظم و آزادی صفحات و آسان خوانی مطالب الفوز و قسمی بلند در راه تجدد و ترقی صنعت چاپ مجله برداشته شد.

بدیهی است که به خدمت گرفتن این شیوه جدید هزینه‌های ماهیانه مجله را تا حدود ۵ / ۸ درصد بالا برده ولی در عوض راه و سرم صحیح تر و جهان‌بینی در سیستم چاپ مجله بوجود آورد که یقیناً در ترقیات بعدی صنعت چاپ در ایران بدن تأثیر نخواهد بود.

با این توضیحات خوانندگان عزیز متوجه می‌شوند که مجلات ایران در حال حاضر مواجه با یک ضریب خارجی شده‌اند که ناشی از بالا رفتن قیمت کاغذ و مرکب و مواد اولیه چاپ است که همه آنها در خارج از ایران تولید می‌شوند و کنترل قیمت این مواد از دسترس ماودولت خارج می‌باشد و هرچند تا جزوی بگوید و بخواهد ما باید همان کنیم و جز تسلیم و رضا چاره‌ای نداریم، مثلاً اتحادیه کاغذسازی فلاند هفته گذشته به مجله زن روز اطلاع داده است که برای سال ۱۹۷۳ که از دیماه آینده آغاز می‌شود بهای کاغذ متن مجلات را هر تن ۱۵ دلار بالا برده است (تقرباً ۹ درصد) و این خبر ناکهانی از همین حالا موجب نگرانی و غصه همه مجلات ایران شده است زیرا هر کدام از آنها به نسبت تیزای خود سالیانه رقم هنگفتی متضمن خواهد شد و خسارت و زبان مجله زن روز در این

# کو مرد لوند؟

گفتگو با خانم سیمین بهبهانی

داشتند. آیا یک مرد، یک همکار و شریک و مصاحب خوب و دلواز بیخواهید یک کنیزک دلربا و هوس انگیز؟ نکند خدای تکرده جذبه کرمی بازار عروشكاهی باد کنکی مردمیان منوو و سوپیالورون به ایران هم رسیده باشد؟

خبرنگار - چه عرض کنم، من چون یک زن هستم نمیتوانم باین سوال شما جواب بدhem ولی آنطور که آقای شاملو فرموده بودند مرد از زن هدلی و همروحی بیخواهد، نه همدرسی زیرا ایشان معتقد بودند که زنگکی مکبخاره نیست.

سیمین - این حرف مرا بیاد حکایتی میاندازد:

معروف است که استادی شاگرد موقتی داشت که بسیار مورد لطفش بود، ضمناً دو دختر رسیده نیز در خانه داشت، روزی بشاگرد خود گفت: من دو دختر دارم یکی بسیار فاضله است، به حدی که «شرح لمعه» را درس میدهد و دیگری بسیار زیست بقیمه که دل از زاهد و عابد می‌برد، کدام را بیخواهی که بعد از ازدواج تو در بیارم؟ شاگرد کم رو و خجالتی گفت: «استاد، من کتاب «شرح لمعه» را از حفظ دارم !!!»

من نیز مانند آقای شاملو به هیچوجه معتقد نیستم که زن معطر خانه را به صورت مکتب خانه درآورد و هنگامیکه شوهر، خسته و درمانه از کار روزانه به خانه پرسیگردد برای او از مسائل ریاضی و فیزیک و شیمی و احیاناً رویه‌های قضائی صحبت کند، چنین زنی هرقدر هم دانشمند باشد قابل تحمل نیست. متغیر من آنست که اگر زنی هم سکس اپل مورد توجه آقای شاملو را داشته باشد و هم اطلاعاتی در حدود آکاهی و مطالعات شوهرش داشته باشد، بهتر میتواند خواسته‌های او را در کنکه و مسلماً برای همسر خود زن رزم و بزم است، مگر یک مرد فاضل و تحصیل کرده چندر میتواند برجانگی زن بی‌سوداش را که فقط منحصر به کفش و لباس و غیرت از شهین و مهین است تحمل کند؛ اگر زنی ضن اینکه هدلی و همروح شوهر خوبیش است، همدرس او نیز باشد آیا مرتکب خلافی شده است؟

خبرنگار - تصور نیکیم آقای شاملو هم

گذشته با آگایان نادر نادریبور شاعر، دکتر محمود عنایت نویسنده و روزنامه نگار، احمد شاملو شاعر گفت و گوئی جالب داشتم و در این شماره خانم سیمین بهبهانی شاعره مشهور و موقع ضمیم بعنی شیرین جوانی به شعرای مرد داده اند و باید اعتراض کرد که در این مصاحبه به اصطلاح دست و پنجه شاعرانه با افکار «خد زن» نرم کرده اند.

گروهی این، گروهی آن پستندن

سیمین بهبهانی شاعره غزلسرای در عین حال نویبدار گفت:

- روابط میان زن و مرد بپریو یک فرمول معین و مشخص ریاضی نیست که عدم انتباطی با آن ماهیت امر را تغییر دهد، در نظر هر مردی یک نوع زن ممکن است جالب باشد و مهم کشش و جاذبه است که میان دو جنس مخالف بوجود می‌آید. به قول مولانا:

در، دره کاندرین ارض و سماست جنس خودرا همچو کامو کهربا است ممکن است زنی از نظر مردی جالب و زیبا باشد در حالیکه از نظر مرد دیگری اصلاً کیرا و جالب نباشد. و بقول عروف «گروهی این، گروهی آن پستندن» و در این میان آنچه مایه تعجب است اینست که چرا بعضی از دوستان صاحب نظر یک حکم تقریباً کلی و عمومی صادر کرده اند.

البته بعد نیست که در مواردی یک خانم تحصیل کرده و دانشمند و سیاستمدار اتفاقاً به سبب گرفتاری‌های شغلی خصیصه اصلی خود را که زنانگی و ظرافت و لوندی است فراموش کرده باشد، بسیار خوب، اما این دلیل نمیشود که صاحب نظر و شاعران عزیز دست را بر سینه هرچه زن تحصیل کرده است بگذراند و آنها را بمناشت خصایص «زنانگی» که بزرگترین مزیت یک زن است سهتم کنند، آیا فکر نیکیکد که عنوان کردن چنین مطالی موجب دلسزی این دسته از زنان بشود و آنها را وارد دارد که دست از تحصیل و مطالعه و فکر برداشته و در راه عروشك شدن و خود آرانی و سیکسری با یکدیگر برقابت برخیزند.

درست مثل کنیز کان ماهر وی که برای خدمت در حرمسراها با حریه عشه‌گری و دلربانی و طنازی با یکدیگر رقابت مکارانه

چرا همسران استید دانشگاه - باز رگانان موفق - وزیران و سفیران و امیران فریاد و ندبه سرنمیدهند که آقا کو لوندی وجاذبه مردانه‌هات؟ چرا زنها فخر و غرور همسری را در موقعیت‌های اجتماعی شوهرشان می‌جویند نه در جاذبه جنسی و سکسی او؟

به مردانی که اینهمه از «مهریه» گله دارند باید گفت:

مرد هوسیاز ایرانی

دا باید فقره داغ کرد!

این خانم به شرح زنگکی خویش پرداخته، رابطه خود را با شوهر تشریح کرده و نوشته بود که من تابحال تمام سی و کوشش خود را به کار بردم که از هر لحظه برای طول زنگی موقت تر و محبوب تر است با زن زنگکی مشترک مان تحصیلات زیادی نداشت، صرفاً بخاطر رعایت شان علمی شوهرم بدنی تحصیلات عالیه را می‌درخسراخ حال کوشیدم که محیط خانه را برای او از هر لحظه راحت و با کیزه نگاهدارم. ولی شاید در طی همه این سالها نسبت به یک موضوع غفلت ورزیدم و آنهم رابطه خاص زناشوییمان بود و اینکه در آستانه میانسالی که جوانی و طراوت خود را بریاد وقتی می‌بینم با داشتن سه فرزند متوجه شده‌ام که شوهرم با سکرتو جوان و زیبا و سکسی خود گرم گرفته است. چرا مردها فقط به سکس لوندی زن توجه دارند؟

\* \*

درباره «زن و علم و لوندی» درسه شماره

برای زن لوندی وطنی و خوشگلی بهتر است بعالیم بودن و تحصیلات عالیه داشتن؟ زن لوند و گرم وجاذب در طول زنگکی موقت تر و محبوب تر است با زن عالم و دانشمند؟ آیا زنگکی که به دنبال علم و تحصیلات عالیه رفته اند پیشمندند؟ آیا دوره، دوره خوشگل هاست و زنهای زیبا و پر کرشمه که از جاذبه زنانگی خود بعداً کشیرهه می‌برند و زنگکی کامیابترند؟

خانم «همبله - ن» با خشم و ناراحتی در شماره ۳۸۶ زن روز نوشته بود که: چرا در هیچ کجا و هیچ زمان، ندر مرد رسیده و ندر رخانه، ندر کوچکی و ندر بزرگ‌سالی به ما نیامده است که مرد در وجود زن فقط جستجوگر سکس لوندی و زیبائی است و مرد از زن دانا و فقیم و تحصیلکرده چندان خوش نمی‌آید.

# زن و علم و لوندی

مصاحبه‌گر: فریده گلبو



کنیزی خریداری شوی، دیگر رویت را کم کن و توقع نداشته باش به چشم خانم نگاهت کنند» و اضافه می‌کند «زنها باید همین که با تعمیر و ترمیم قانون اختیار طلاق دوطرفه شده، خاصیت زن کنیزی ازدواج را فیصله یافته تصور کنند».

میمن — مسأله مهر از قوانینی است که اسلام آنرا برای ازدواج در نظر گرفته، و باید داشت که اسلام آنرا بهاراده زن بحواله کرده است و یک امر حتمی نیست و اگر زن اراده کند میتواند از تعینین با قول آن خودداری ورزد و لازمه نکاح دائم، تعین مهر، نیست، و تعبیر عنوان خردی شدن زن مهر، بوسیله مهر، تعبیر درستی برای نکاح دائم نیست، زیرا در همان ایام که زن متکبّحة دائمه، معترض شمرده میشد و کلیه حقوق اجتماعیش محفوظ بود و حتی از دارانی شوهر خود ارت میبرد، کنیزی با زن خریداری میتوان گفت اینان جزو نوادرند نه نمودار یک قاعدة کلی.

مگر تمام مردان سیاستمدار بزرگ میتواند یک مرد کامل برای خانواده باشند و آنطور که لازم است بدرس و مشق بجهه ها و خواسته های همسرانشان رسیدگی کنند؟ مگر میتوانند در تمام تفريعات خانواده شرکت داشته باشند ولی زنان آنها لاقل این گذشت و فداکاری را دارند که قسمتی از وظایف خانوادگی ایشان را بدش بگیرند تا شوهرانشان بهتر بتوانند به امور خاص تعییری به کار ببرند اند زنی که هر لحظه و صرفاً بنا به اراده شوهر مسکن بود مطلقه شود قاعده ای باید تضمینی برای روزگار جدایی خود میداشت و این تضمین و پیمه همان مهر بود. اما در فلسفه تعین مهر، لازم است بآدای او شد که بهتر بود آقای شاملو آنرا «بیمه» در مقابل طلاق که حق مسلم مرد، شمرده میشد تعییر میکردند، کرده تلویعاً نیز چنین شرکت داشته باشند ولی زنان آنها لاقل این گذشت و فداکاری را دارند که قسمتی از وظایف خانوادگی ایشان را بدش بگیرند تا شوهرانشان بهتر بتوانند به امور خاص تعییری به کار ببرند اند زنی که هر لحظه و صرفاً بنا به اراده شوهر مسکن بود مطلقه شود قاعده ای باید تضمینی برای روزگار جدایی خود میداشت و این تضمین و پیمه همان مهر بود. اما در فلسفه تعین مهر، لازم است بآدای او شد که بهتر بود آقای شاملو آنرا «بیمه» در مقابل طلاق که حق مسلم مرد، شمرده میشد تعییر میکردند، کرده تلویعاً نیز چنین

تحصیل کرده که چنین شرایطی ندارند، و مصروف بگذارد و ایروها بش را قبطانی کنند، آیا وضع بهتری از امروز، خواهد داشت؟ آیا خواهد توانست قلب و روح مردی را تسخیر کند؟ چرا خانم «برنادت دولین» میهن برس و میاستمدار ایرلنگی را بیاد نیاوریم که فعالیت های اجتماعی او از زیباتری و زنانگی اش هیچ نکاسته است.

مگر «جن فاندا» و «آنجلادیویس» که

آنهمه فعالیت اجتماعی و سیاسی در امریکا دارند زست و متهوع شده اند و خصایص زنانگی خود را از دست داده اند؟ بدعاشه بعضی از مشاغل به علت کرفتاری های فراوانی که تولید میکند موجب میشود که صاحب آن شغل، بسیاری از وظایف دیگر زندگی خود را فراموش کند، یک نخت و زور خوب،

یک پرشک فعال، یک سیاستمدار لایق، خواه زن باشد، خواه مرد مسکن است به اجرای

بسیاری از وظایف شخصی و خانوادگی را

کنار بگذارد، همانطور که یک پرشک با

سیاستدار مرد که از صبح تا پاسی از شب

گذشته به فعالیت میبرد از و خواب از خدا

خوردن در کنار خانواده خود معرف است،

یک پرشک یا سیاستدار زن نیز مجبور به قبول

چنین شرایطی است و احیاناً از رسیدگی

به توات و سرو وضع خود غالباً میماند، البته

اینها هیچگدام نمیتوانند یک شوهر با زن

دهخواه باشند، اما همه مردان و زنان

## زندگی هنرمندان شرح روی جلد

# معمای

اول - زندگی سرد  
دوم - سکته و مرگ

آیا شوهرش باو خیافت —  
میکرد ؟

آیا یک میلیون سفته تازه  
بر بدھکاریهای او افزوده  
است ؟

آیا کشمکش‌های مالی او  
موجب مرگ ناگهانی مدیر  
کاباره باکارا شد ؟

گوگوش خواننده ترانه‌های پاپ گرفتار  
دو بعما شده است.  
اول معمازی زندگی زناشوئی خود و دوم  
معمازی مرگ و سکته ناگهانی محمد ارباب مدیر  
کاباره باکارا . مردی که از گوگوش مبالغه  
هنگفتی چک و سفته در دست داشت و دوهفته  
بیش شوهرگوگوش را برای چند روز زندانی  
کرده، اکنون چک و سفته‌های گوگوش نهیب  
وراث قانونی محمد کریم ارباب میشود و  
خواننده ترانه «دو ماہی» باید در صفحه  
تازه‌ای برای رهانی از بدھکاریها میازوڑ کند.  
اما خود این دختر ۲۳ ساله که فعلاً  
گریبانی خواننده ترانه‌های روز ایران است  
برای افکار عمومی یک معاشر است و مردم  
این معما را چنین طرح می‌کنند: «آخر چقدر  
چک و سفته؟ چقدر بدھکاری؟ مگر این  
خواننده جوان با داشتن یک فرزند چقدر خرج  
روز و ماه دارد که مثل یک تاجر دائمًا  
در حال امضای چک و سفته است؟»

میگویند در چند ماه اخیر یک میلیون  
تومان دیگر چک و سفته از خواننده ترانه  
«دو ماہی» در دست یک بازرگان یافت شده  
است و بعضی‌ها معتقدند این بدھکاری تازه  
چنان محمد ارباب مدیر کاباره باکارا را  
ناراحت کرده که یکی از دوستانش سه روز  
قبل از سکته کردن بحال خشم گفته بود:  
هیچکس در زندگی تجارتی نتوانست مرا  
کول بزند الا گوگوش !  
مقصود از «کول زدن» چه بود؟ ارباب



## میلاد ولیعهد محظوظ ایران

روز نهم آبان (سه شنبه گذشته) مصادف با  
دوازدهمین سال زندگی  
والاحضرت همایون رضا بهلوی ولیعهد محظوظ ایران است . والاحضرت در روز نهم  
آبان سال ۱۳۳۹ در میان شور و شادی عمومی ملت ایران متولد شدند و این تولد از آن  
جهت که موجب استمرار ملطفت و تعیین ولیعهد بود بسب اینهمه شور و حال در ملت  
شد و روز چهاردهم آبان همان سال مراسم نامگذاری نوزاد پسر در حضور شاهنشاه آرامهر  
انجام گرفت و براساس متمم قانون اساسی فرمان شاهنشاه مبنی بر تعیین والاحضرت رضا  
به سمت ولایت عهد شرق سدور یافت .

تحصیلات ابتدائی والاحضرت درجهار سال اخیر در مدرسه مخصوص زیرنظر  
استادان ایرانی ادامه داشته و ایشان هوش واستعداد شایسته از خود نشان داده اند و  
علاوه بر تحصیل تحت راهنمایی شاهنشاه و علیحضرت شهبانو سال به سال به تجربیات  
اجتماعی والاحضرت افزوده میشود . و شرکت در مراسم کوناگون و پرخورد با برنامه‌ها و  
جريدةات مختلفه ایشان را به تدریج با آداب کشور داری وسائل مهم مملکتی پرداخته  
سن و سال آشنا میسازد . منجمله مشارکت والاحضرت در برنامه‌های هفتة کودک است  
که از سال ۱۳۴۷ تا کنون همه ساله در روزهای ۹ تا ۱۶ آبان به مرحله اجراء گذاشته  
میشود .

در پیامی که والاحضرت ولیعهد در روز نهم آبان به مناسبت هفتة کودک داده اند  
یادآور شده اند :

«فرا رسیدن هفتة کودک ، فرصت خوبی است تا بتوانم باشما صحبت کنم .  
امسال ، هفتة کودک ، مقارن است با ، ماه مبارک رمضان . بهمن سیب ،  
برنامه‌ها و سعی همه ساله را ندارند .

اما ، محدود بودن برنامه‌ها ، اثری در احساس ما که این هفتة را متعلق بخود  
میدانیم تغواهید داشت . مخصوصاً اینکه ، یادآوری دستورهای اخلاقی پیشوای مذهبی  
بزرگمان ، در این روزها موجب میشود خود را برای مسؤولیت‌های آینده بهترآماده کنیم .  
ویتفق زیبایی بزرگتر به دست آوریم .

کودکان ایران ، باید جامعه فردای خود را ، به سوی تندن بزرگ رهمنون  
باشند . در آغاز هفتة کودک ، برای همه خواهان و برادران عزیزم آرزوی موقفيت میکنم  
و توفيق تمام سازمانهای را که در زینه فعالیتهای مربوط به کودکان انجام وظیفه  
میکنند آرزومندم . »

# گوگوش !!

ندگی سرد و بی تفاهم زناشوئی!

سکته و مرگ ناگهانی طلبکار نمره یک!



باو زده بود کشمکش زناشوئی خود را بظاهر آرام کرده است. جربان آشتب کنان زن و شوهر از اینقرار بوده که روز سهشنبه قبل که گوگوش برای ضبط برنامه تلویزیونی «چشمک» به تهران می آید — در این برنامه که جمعه شب یا روز عید فطر از شبکه تلویزیون پخش خواهد شد، گوگوش و آغا سی خواننده ترانه آمده برنامه مشترکی تهیه کرده اند — همین روز پس از خاتمه برنامه به گوگوش خبر می دهند که پسرش مرضی است و او با شتاب بیدار پسرش می رود. این خود بهانه ای می شود که پس از چند روز قهوه و کشمکش بین زن و شوهر دیداری دست دهد. محمود به منزل مادر گوگوش می رود پس از معذرت خواهی و صحبتهایی از این قبیل گوگوش راضی می شود با شرایطی به زندگی مشترک شان ادامه دهد.

این شرایط مخصوص چیست؟ عدم مداخله قربانی در کارهای هنری و تجاری گوگوش.

اما نزدیکان معتقدند بین زن و شوهر روابط گرم اولیه دیگر وجود ندازد زیرا غالباً کنک کاری آنها بقدرتی شدید و رسو آمیز بوده که منجر به تشکیل پرونده در کلانتری شده است. همین حادثه پرده ها و حجاب ها را در بدنه و اختلافات عمیق چند ساله آنها را علی ساخته است.

رپورتر مجله زن روز — یکشبه گذشته در دهکده ساحلی واقع در شش کیلومتری

در ساحل دریا با تنها پسر خود کامبیز به دوچرخه سواری مشغول است. در صورت گرفتن طلاق از آینده و سرنوشت پسر خود نگران است.

◀ غمگین است یا به آینده خود می اندیشد؟  
این آخرین عکس هفته گذشته در بندر پهلوی از گوگوش گرفته شده است

چرا خود را فریب خورده می دید؟ آیا گره تازه ای، بر معماه دیرینه گوگوش زده شده است؟

مطلعین در جواب میگویند: آری، گره تازمزرگ ناکهانی ارباب، پیدا شدن یک میلیون سنته تازه از گوگوش و بوجود آمدن بحران کش داری است که زندگی زناشوئی او را آشفته حال کرده است.

در این میان، در سراسر هفته گذشته این سوال مطرح بود که پرونده کنک کاری و طلاق گوگوش بکجا کشید؟ آیا خواننده ترانه «داری سو چوب میزني» در گرفتن طلاق و جدائی از شوهرش مصر و پارجاست؟

در جواب این سوال خبر رسید که عصر سهشنبه گذشته بین زن و شوهر آشتب شده و با وساطت مادر گوگوش فعل اگویا «آتش پس» اعلام شده و پرونده طلاق متوقف گردیده است. میگویند محمود قربانی که چند روز از همسر خود و محل اقامت او خبر نداشت بالاخره موقع بیافتن گوگوش شد و با «معذرت خواهی» از چند سیلی که



زن در جست و جو

# طلاق بسیار ایرانی!

نوع کاملاً جدیدی از تقلب و حقه بازی برای طلاق دادن زن و رفتن به اروپا

راه چاره‌ای پیدا کرده‌اند که کارم را  
بدادگستری کشانند.

— شوهر شما چکاره است؟

— معامله می‌کند.

— چطور معامله‌ای؟

— چه میدانم، معامله فرش، گاهی هم

معامله برج. همه کاره است.

— شوهرتان باسود است؟

— بله.

— شما چطور؟

— شش کلاس درس خوانده‌ام

— علت ازدواج شما چه بود؟

— او مرادید و سندید و ازین خواستگاری

کرد. قضیه خیلی وقت پیش است. شاید

بیست و پنج، شش سال پیش.

— پسرتان چند ساله است؟

— بیست و چهار ساله.

— بیست و چهار ساله است.

تایحال دوره دیرستان را تمام کند؟

— تا کلاس یازدهم بزر بول بالا رفت.

وقت اسم نویسی، وقت امتحان پدرش سرکیسه

را شل می‌کرد، مدرس‌ای پیدا کرده بود که

شاگردانش همه مثل مسعود بودند.

— فکر می‌کنید چرا پسر شما توانته است درین

بغواند؟

— والله نمیدانم. یکی یکدانه بود، خدا

نمیداند که هر چه می‌خواست برایش آماده

می‌کرد. من بخارط پسرم جانم را هم میدادم.

— می‌خواست معاف شود که چه کند؟  
— می‌خواست برود اروپا، انگلیس.

— برای چه کاری؟

— برای درس خواندن!

پرسیدم: دلم برای این مادر ساده‌لسوخت. ازاو

— آخرخانم، پسری که در کشور خودش

توانسته درس بخواند در اروپا که در سیما

مشکل تر و نظم و انصباط بیشتر است چگونه

درس می‌خواند؟

— پدرش گفت که اگر مسعود به انگلیس

برود و یکسال درس زبان انگلیسی بخواند

میتواند به تحصیلات عالیه اش ادامه بدهد.

بله، محترم خانم معتقد بود که پسر

عزیز دردانه و پیکاره اش در فرنگ آدم خواهد

شد. او غافل از این بود که چنین پسرهایی در

کجاگی دنیا آدم نخواهند شد. محترم خانم

آنقدر آشتفته بود که نمیتوانست درست و حساسی

ماجرا را برای من تعریف کند. پس از اینکه

مدتی بزمی و زمان فحش داد و پیرش مسعود

را نفرین کرد گفت:

— به هر دزی زدیم موفق نشدم برای

مسعود بعافی بگیریم. منکه هرچه سفره گذاشت

ونذر کردم فایده‌ای نکرد. خدا میداند از وقی

فهمیده بودم می‌خواهد مسعود را بپرسیم بازی

شب و روز اشکمیر بختم. بالاخره هم شوهرم

حرف اول نام فامیلش با «خ» شروع می‌شود  
پرسیدم:

— چرا حق ندارید بخانه خودتان

برگردید؟

— برای اینکه سرم کله گذاشته‌اند.

کله گذاشته که شاخ و دم ندارد.

— کی سرها کله گذاشته است؟

— شوهرم. من قربانی مسعود نمودم شدم

و قربانی «مسعود». اگر بخارط مسعود نمود که

این اتفاقات نمی‌افتاد.

— «مسعود» چه نسبتی باشندادارد؟

— پسر من است. امسال باید بیرون

سریازی او که نظمام وظیفه بروند. حتماً همان روز

اول در سریازخانه از غصه بیمرد. خیلی پارتی

بازی کردیم که تگذاریم به خدمت سریازی

برود اما نشد. مدتنی مسعود را مخفی کردیم،

اما تمام عمر که او رانمی توانستیم مخفی

بکنیم. ناچار بفکر راه چاره‌افتادیم.

— چرا می‌تواند بدهد که او نتواند خدمت

وظیفه اش را انجام بدهد؟

— آخر پسری که تا کلاس یازده را بیزور

خوانده باشد نوزن ش برایش بول خرج شده

چطور می‌توانست در لباس نظام خدمت کند. او

خیلی عزیزانزی بازآمد، موهاش را تاروی

شانه بلند کرد. دهتا انگشت بسته ایش

کرده و لباس‌های نیگی می‌شود. داشتم هم مارا

تهدید می‌کرد که اگر راه چاره‌ای نیندیشیم و او

چگونه میتوان زن خود را طلاق داد و  
برای همیشه از قبیله تاهم خلاص شد؟ مهتر از

همه اینکه چگونه میتوان زن را بارضایت

خودش بدادگاه حمایت خانواده کشانید و اورا

و ادار کرد که با کمال میل و در نهایت

خشحالی تمام حق و حقوقش را بیخشند و از

مردی که ملت بیست و پهار سال در کنار او

زندگی کرده بادل خوش جدا شود؟ جواب این

چگونه را بزرگی که بسیار دریک

حادثه خدعاً آمیز بخوبی داده است «محترم»

یک زن چهل ساله که قربانی این نیزگشته و

درنهایت خشحالی و رضایت و فطر طلاق خود را

اعضاه کرده است اکنون در راه رویاهای

دادگستری و رقة شکوانیه بیست سرگردان

است تا شاید آب رفته را بجوی بزرگ دارد.

«محترم» را دیدم که در راه رویاهی طبقه دوم

کاخ دادگستری سرگردان بود و نمیدانست

نامه اش را بکدام اتفاق باید ببرد و بیدست

چه کسی بدهد. بانگش می‌گفت:

— آندهام که یکنفریداد من برسد. بعد از

بیست و چهار سال زندگی در خانه ای که هر

خشتن آنرا دوست داشتم اکنون آواره شده‌ام.

شوهرم را بخانه خود راه نمیدهد. می‌گوید

که دیگر زن را نیستم و حق ندارم بخانه

برگردم.

از این خانم که چند سال در بهشهر زندگی

کرده‌اند و هشت سالیست که بتهران آمده و

# حست و جوی عدالت



روپا

تمام کند . بالاخره صیغه طلاق صادر شد و من و شوهرم از هم جدا شدیم ، درحالیکه من فکر میکردم پس از معافی مسعود و رفتن او به خارج دوباره باشوه رم ازدواج خواهم کرد . اما هرچه سبز کردم خوبی نشد . شوهرم دائم اسرار و فردا میکرد . تاچهار روز پیش که مسعود توانت به انگلیس برود . منکه هنوز باور نمیکردم که شوهرم حقایق زده باشد از او خواستم که مرا عقد کند که به خانه ام ببرگدم .

— مگر در این مدت درخانه خودتان زندگی نمیکردید ؟

— خیر . حرام بود . خدا ویغمبر قبول نداشت . من که دیگر زنش نبودم ، پس باو

حلال نبودم .

— در این مدت کجا زندگی میکردید ؟

— منزل خواهشم .

— خواههاتان به شما نگفت که مسکن است حقایقی در کار باشد ؟

— نخیر ، او بشوهرم اطمینان داشت ،

والله عقل جن هم به این کار قد نمیدارد .

— وقتی پسرتان رفت چطور شد ؟

— هیچی . در فرودگاه چقدر گریه کردم

خدا میداند ، اما از اینکه پسرم راحت شده بود و میرفت در راه تحصیل کند خوشحال بودم .

همانجا ، تویی فرودگاه به شوهرم گفتم که هرچه زودتر ترتیب کار را بدهد ورگوی کند ،

بنده در صندعه ۱۰۵

تعاون دادسرا که انگار دریابر یک

واقعه کم نظیر قرار گرفته بود حیرت زده برسید :

— شما هیچ تردیدی نکردید ؟ فکر

نکردید که شوهرتان مسکن است حقایقی بزند .

هیچ سندی از اونگرفتید ؟

— نه ، آخر در آن سالها که طلاق دادن

زن آسان بود شوهرم چنین کاری را نکرده

بود . آخر آدم بعد از اینهمه سال زندگی مگر

مسکن بود اینچور حقه بزند ؟

— پسر شما جریان را میدانست ؟

— بله ، مخصوصاً او بود که شب و روز

به جان من نق بیزد و ازین میخواست قبول

کنم . خودم هم برس و جوکردم و فهمیدم

که تنها راه نجات پسرم طلاق گرفتن است .

محترم خانم از پسرش واخدمت وظیفه

چنان حرف بیزد که انگار در بحیط نظام سر

بچه اش را از تن جدا میکردند . محترم خانم

گفت :

— وقتی دیدم هیچ راهی باقی نماند

رضایت دادم . با هم رفیم دادگاه خانواده و

من گفتم که بدعلت عدم تفاهم حاضری مسعود

شوهرم زندگی کنم . شوهرم نیز همین حرف

را زد و دادگاه برگ عدم سازش صادر کرد ،

شوهرم خیلی پارتی بازی کرد که کار را زودتر

راهی که مسعود نه تنها به سربازی نمی روید

بلکه فوراً به او پاسپورت میدهدند و روانه اروپا

خواهد شد و خیال همه ما راحت میشود .

با هول و هراس ازاو برسیدم :

— چه راهی ؟

شوهرم گفت :

— اگر صبر کنی به تو می گویم . یک

محضدار راه حلی پیش پای من گذاشت است .

اگر من ترا طلاق بدhem ، یعنی تو بیانی ظاهرآ

بود . البته شهبا دیر بخطابه میامد . چیزیکه

خیلی ناراحتم میکرد عرق خوری او بود . شهبا

تکفل مادر برای او معافی سربازی گرفت .

منکه کیج شده بودم لفتم :

— اما ... آخرین چطور ... چطور طلاق

بگیرم ؟

شوهرم گفت :

— بعد از بیست و چهار پنج سال زندگی

که ما این حرفا را نداریم . این کار یک

کلک قانونی است والا بین ما طلاق واقعی

روی نمیدهد و چند روز بعد مادر بودم

زن و شوهر میشوم . توصیانی دادگاه خانواده ،

ورضایت میدهی که حاضریه طلاق هستی .

البته در دادگاه از ماجرای سربازی رفتن مسعود

حرفي نمیزني . بعد که کارها رو به راه شد ترا

عقل میکنم .

معترم بالعن غصه دار گفت : هرجه او

گفت باور کردم و ...

«محترم» خانم بگریه افتاد من ساكت شدم . از مادری که با مهر بانیهای افراط آمیز

خود زندگی پسرش را به تباہی کشیده بود جز

گرید چه کاری ساخته بود . پرسیدم :

— روابط شما با شوهرتان چگونه بود ؟

— اول که اودختر دیگری را میخواست

که آن دختر به یکنفر دیگر شوهر کرد . منکه

زنش شدم تا چندماه است بن نزد و من دختر

بودم . خیلی بداخل لایقی میکرد ، اما بعد هاخوب

شده بود . البته شهبا دیر بخطابه میامد . چیزیکه

خیلی ناراحتم میکرد عرق خوری او بود . شهبا

سیاه سست بیخانه میامد . فحش میداد . زندگی

ما آشتفت بود . سازگاری در بیان نبود . البته من

همیشه مطیع بودم . سرم به مسعود گرم بود .

بعدش هم خدا یک دختر بنا داد . من فرمی

نداشتم که به او فکر کنم . زندگی میکردیم ،

مثل همه زن و شوهرها . تاینکه این حادثه

پیش آمد .

در اتاق معاون دادسرا «محترم» شکایت

نامه خود را تسلیم کرد و تازه در آنجا بود که

علوم شد شوهر ۴۸ ساله این خانم چند زنگی

برای طلاق دادن مفسر شکایت بکار برده است .

محترم به معاون دادسرا گفت :

— در بیان شور و غصه ای که از سربازی

رفتن «مسعود» داشتم یکشب شوهرم به

خانه آمد و گفت :

— راه حل پسیار خونی پیدا کرده ام .

کارم را

گاهی هم

مواستگاری

ست . شاید

واسته است

بالا رفت .

بنز رسکیسه

ردید بود که

انست درس

میدادم .

# غیرت و ناموس پرستی در نگاه قانون

حالا باید بینم آبرو چیست، و عرض به معنی آبرو یعنی چه؟ و چگونه ممکن است عرض کسی مورد تهاجم قرار گیرد. تعرض به عرض انواع و اقسام دارد، اما مهمترین و بالاترین نوع تهاجم به عرض، تعرض به ناموس یک فرد است.

موکل من ساعتها، روزها و شباهای بسیاری در بعضی طاول عرض و آبروی خوبش در زینه ناموسی بوده است. برای روشن شدن مطلب با اجازه ریاست دادگاه، قسمی از اظهارات «آقای غلام هاشمی بور کارگر» شوهر زیور را از روی پرونده خوانم. وکیل مدافع پرونده را ورق زد و بعد از پیدا کردن برک مورد نظر گفت:

— در اینجا غلام بعد از معرفی خودش می‌کوید: «... در فاصله‌ای که زیور را طلاق داده بودم شیشه شرب خواری و فاحشه بازی می‌کردم، تا اینکه یک شب که مشروب خورده بودم در کوی گلستان با این زن که کشته شد بنام صفری (اشرف) دوست شدم. در عین حال احساس رقت هم داشتم و دلم به حالش می‌سوخت.....

یکوقت متوجه شدم که صفری از من حامله است. من او را به خانه آوردم، تا وقتی که به زیور رجوع کردم و او را دوباره به خانه آوردم. زیور بمن گفت این زن را بیرون کن. من هم به صفری گفتم: «اشرف» من دیگر زنم را آورده‌ام، تو از سر من دست بردار، اما خدا بیامز نمی‌رفت. ضمانت خودم هم خدا بیامز را دوست داشتم و می‌خواستم بروند، و در عین حال زیور هم که زنم بود و دو مرتبه رجوع کرده بودم او را هم دوست داشتم و می‌خواستم هر دو را نگه دارم، تا اینکه امروز صحیح این اتفاق افتاد. دلم به حال زیور می‌سوزد، ولی از اینکه متعوه‌هام را کشته است از زیور شکایت دارم، از طرفی دلم بحال زیور هم می‌سوزد!

لطفاً خانمها چند دقیقه از دادگاه بیرون بروند!  
وکیل مدافع پرونده را روی میز گذاشت

و گفت:

— بهینه، وای بهوقتی که مرد هم شور هم برای مرده گریه کند. آقای غلام در نزد آقای بازپرس گفته است که زیور بعضی مطالب را دروغ گفته و ما دو اتفاق خواب جداگانه داشتیم که من یک

دادگاه به عنوان تماشاجی شرکت می‌کرد از زیور پرسید:

— حالا از کاری که کردی پشیمون نیست؟

زیور سری تکان داد و گفت:

— چی میگی برادر، افزونه به دردی داشتم، امروز بدینه دیگه‌ای دارم. آدم پسندیخت بیسادی مثل من وقتی بخواهد کاری رو درست کنه، خراب‌ترش می‌کنه.

دختر خانم سیزده رو با نمکی که حاضر نشد خودش را معرفی کند به زیور گفت:

— این مهناز طبلک بی‌کنه، چه تقصیری کرده که باید همراه تو زندونی باشے؟ زیور نگاه حسرت باری به مهناز که کنارش استاده و چادرش را چسبیده بود

انداخت و گفت:

— چکارش کنم خانم جون، کس و کاری ندارم که بسپارمش دست اونا، مجبورم ببرمیش توان خراب شده. آنکه خیلی دلت پراش می‌سوزه و روش دار ببر خونه‌تون بزرگش کن.

از دحام جمعیت باعث شد که مامورین، زیور و دخترش را به یکی از اتفاقهای دادگستری ببرند و تا پایان تنفس دادگاه همانجا نگاه دارند.

هم زیور را دوست داشتم و هم آن خدا بیامز را  
وقتی زنگ دادگاه پایان تنفس را اعلام کرد زیور که مهناز را تابشت در دادگاه همراه آورده بود، با زحمت او را از خودش جدا کرد و همراه مأمور بطرف صندلیش رفت، رئیس دادگاه از آقای هاشمیان دعوت کرد که دناله مدافعت خود را بیان کند. وکیل مدافع از جا برخاست و پرونده زیور را بدست گرفت و چنین گفت:

— از جمله مواردی که عامل یا فاعل جرم، بمحض مواد قانونی که به آن اشاره کردم، از مجازات معاف می‌شود یکی هم تعرض به عرض و شرف است. شما بهتر می‌دانید عرض یعنی چه، بطور خلاصه و عامیانه می‌توان گفت که عرض یعنی شرف - آبرو - ناموس و محیبت. در لغت نامه‌های «المنجد» «لاروس» و فرهنگ‌های فارسی این جهار معنی در مقابل کلمه عرض آمده است.

## و کیل مدافعان گفت:

یک مرد فاسد، دو زن فریب خورده و مفلوک را یک بستر کشانده و با ابراز عشق و محبت نسبت به یکی از زنها، حس نفرت، حسادت و حقارت دیگری را تحریک کرده و همین موجب بروز جنایت شده است. زیور بر اثر اغتشاش عصب و عاطفه که ناشی از غیرت و تجاوز به عرض و آبرو بوده اشرف را کشته است.

## نماينده دادستان:

معافیت قانونی ماده ۱۷۹ بشرطی است که مرد همسرش را با یک مرد اجنبي در یک بستر در حال معازله و مقابله ببیند و ناگهان مرتکب ضرب و جرح شود والا اگر مردی با طرح نقشه و تصمیم قبلی زن خائن خود را بکشد هرگز از مجازات معاف نمی‌شود.

هیچ نقطه قانون نگفته است که مردی حق دارد زن خود را با نقشه قبلی و تهیه اسلحه باتهام خیانت ناموسی بکشد و بعد از مجازات معاف بشود.

اگر دلت می‌سوزد

با اعلام تنفس تماشاجیان صندلیها را ترک کردنند، و زیور هم همراه مامورین محافظ خود از دادگاه بیرون رفت. در خارج از

# تجزیه و تحلیلی از مفهوم ماده ۱۷۹

— وکیل مدافع به طرف در رودی دادگاه برگشت و گفت:  
 — خواهش می کنم خانمها تشریف یاورند تو.  
 در بازدید و خانمهای تماشاجی که بشد در ایستاده بودند، یکی یکی وارد شدند و روی صندلیهایشان نشستند. لبخند شرمنگی و حالت خجلت زدهای بر لبها و چهره همه آنها سایه افکنه بود. شاید حرفاها و کیل مدافع را از پشت در شیشه بودند.

اعدام ظلم و حشانهای است که انشاء الله

## دادگاه مرتكب خواهد شد

در این موقع، وکیل مدافع بروند را بست و گفت:  
 آقایان قضات — خوب، کدام عقل سليم، یا حتی کدام احساس عقب افتاده می تواند یکچین تعریض به عرض (آبرو) را قبول کند؟ بنظر شما عمل غلام بزرگترین اهانت به هرسش نیست؟ و آیا این رشت ترین و شرم آورترین، حیوانی ترین و ننگین ترین کاری نیست که یک مرد میتواند در مقابل زن شرعی و قانونی خودش انجام بدهد؟  
 زیور بیچاره به علت اینکه دستش از همه جا کوتاه بود، به علت اینکه بی کس و بی پناه بود و اگر لب به شکایت می گشود از خانه بیرون شیخوردند او جائی نداشت که برود، همه این زشتیها و سیاهکاریهای را تحمل می کرد ودم نمی زد.

در چین شرابی که خدا کند هیچ تناوبندهای گرفتارش نشود، زیور دچار اضطراب اراده و اختلال دماغی شد و دست به عملی زد که مجازات آن از نظر آقای دادستان اعدام است، اما در حقیقت هیچ قانونی با توجه به دفعه وقتیار و شکنجه آمیز زندگی زیور چین حکمی نمی کند. واعدام ظلم و حشانهای است که انشاء اللہ دادگاه مرتكب آن خواهد شد.

آقایان قضات، نهوده قتل «شرف» آنطور که در صورت مجلس آمده نشان میدهد که زیور در حال سلامت عقل اینکار را تکرده است. خود همین عمل که بعداز کشن مقوله با ضربات کارد، ضارب بشیش و با آن شکلی که در صورت مجلس هست گردن او را ببرد، دلیل براین است که متمهم در هنگام وقوع بزه از سلامت عقل برخوردار نبوده است زیرا آدمی که قدرت اراده اش را داشته باشد، دیگر با مرده کاری ندارد.

لکشته از این، اگر از جهات دیگر هم بخواهیم روی این مسئله بررسی کنیم به اینجا میرسیم که زیور چندماء تمام شب و روز دچار یکسوزش درونی و یک التهاب غیرقابل تحمل بوده که هر دقیقه اش می تواند یک آدم سالم را از پای بیندازد و عقل او را مختل کند. تصدیق بفرمانید که تحمل چین وضع زندگی حتی برای حیوانات هم مشکل است، تاچه برسد به یک انسان سعمولی که با احساسات و عواطف خود زندگی می کند.

بکذن حاضر است از عالی ترین و باشکوه.

بنده در صفحه ۱۰۸

هفته با این بودم و یک هفته با آن! آقای بازیرس در اینجا توجه خاصی بین ذول فرموده و غلام و زیور را روپری هم قرار داده اند. زیور وقتی در حضور آقای بازیرس مقابل غلام قرار میگیرد، بطور واقعاً وحشتانک و رسوا کنندۀ ای در چشم شوهر غیرمتندش غلام نگاه میکند و مسائل را موبه موشح میدهد، که اکنون عیناً اظهارات او را برایتان میخوانم.

وکیل مدافع پرونده را ورق زد و برگ مورد نظر را پیدا کرد، اما قبل از آنکه شروع به خواندن کند، نگاهی به خانمهای تماشاجی انداخت و یا کمی میگفت:

— ممکن است از خانمها خواهش کنم چند دقیقه از دادگاه بیرون بروند؟

رئیس دادگاه پرسید:

— می خواهید شرح اعترافات زیور و غلام را بخوانید؟

وکیل مدافع گفت:

— بله، اگر خانمها چند دقیقه بیرون تشریف داشته باشند بهتر است.

نایانده دادستان گفت:

— خانمها فقط در صورت موافقت رئیس دادگاه می توانند بیرون بیرون، و در صورتیکه آقای رئیس موافق نباشند خانمها حق دارند که در دادگاه بشینند و مطالب را بشوند.

وکیل مدافع گفت:

— البته همینطور است، اما خود خانمها هم بی میل نیستند که بیرون بیرون و این مطالب را نشونند.

خانم هانی که در دادگاه حضور داشتند یکی یکی از جا برخاستند و از دادگاه بیرون رفتند.

همینکه در دادگاه پشت سر خانمهای تماشاجی بسته شد، وکیل مدافع پرونده را ورق زد و گفت:

قسمتی از اظهارات غلام را کشید بازیرس گفته شده برایتان می خوانم. غلام می گوید: «من قول دارم که با «صفری»... (همخوابگی) می کردم، اما هیچ وقت روپری زیور این کار را نکردم.»

وکیل مدافع سرپرداشت و گفت:

«بعد از آنکه «غلام» این حرف را زد، آقای بازیرس «زیور» را احضار کرد و او را رودر روی غلام قرار دادند و از او خواستند که حرفاها قبلي خود را در حضور شوهرش تکرار کنند. از اینجا عین صورت مجلس بازیرس را برایتان می خوانم:

«زیور اظهار داشت: غلام! مگر امروز صبح لعاف را روی سر خودت نکشیدی و با «صفری»... مگر تو بین ما نمی خوابی و شهبا با او... میگردی و با من کاری نداشتی؟»

میگویی: سپس آقای بازیرس خطاب به غلام

— اظهارات زیور را شنیدی؟ حالا چه می کویی؟

و غلام پاسخ می دهد:

— بله قول دارم، درست است، من «صفری» را دوست می داشتم و حتی جلو زیور



رض به  
ن است  
عرض  
به عنون  
رض به

شبهای  
آبروی  
برای  
دادگاه،  
شی بور  
خواهیم  
و بعد

خدوش  
زیور را  
وری و  
کسب  
کستان  
(اشوف)  
وقت هم

از من  
دم ، تا  
دو باه  
، زن را  
اشرف»

دست  
خدم  
خواست  
زخم بود  
را هم  
را نگه  
ل افاده  
ز اینکه  
تدارم ،

، بروند!  
گذاشت  
ده شور  
در نزد  
هـ  
و ما دو  
من یک

همه هفته جالب ترین خبرها — مصحابه‌ها و نکته‌های شنیدنی را که خبرنگاران مجله زن روز ازسراسر ایران بهتران می‌فرستند در صفحه «آلو—تهران» برایتان گردآوری می‌کنیم. این اخبار و مطالب خواندنی آینه‌ایست از زندگی زن و خانواده در شهرهای ایران.

قصه یک زندگی

از گهواره تا گور!

کتک

بهبهان — مرحمت خانم تا چهارده سالگی براين اعتقاد باقی مانده بود که کتک خوردن زن در خانه بدرو و خانه شوهر سرنوشتی است که از اولین روز خافت روی پیشانی این مخلوق نوشته شده است!

گنشه مرحمت خانم انتظا می‌کرد که اینطور فکر کند، یعنی اگر بنه هم جای مرحمت خانم بودم همینطور فکر می‌کردم، شما هم که بودید، بهم چنین...

از وقت استخوانها بش جایجا شده بود، یعنی دو سه سالگی، زمانی که بدنش تحمل کتک خوردن را پیدا کرده بود، آقاجان، هر روز که خسته میشد، عقده‌های بش را سرمجمت کوچولو خالی میکرد.

این وضع تا پایده سالگی ادامه داشت، تا اینکه سرو کله یک خواستگار پیدا شد، آنهم چه خواستگاری، یک مرد پنجاه ساله صاحب همسر و چند بیوی قدونیم قد! پایده سال تا پنجاه سال، آنقدرها هم فاصله ندارد فقط ۴۳ سال!

از قیافه شاداماد دیگر نمی‌مید، یک سالک، اندازه ته استکان روی گونه چیز افاده بود، البته نه از آن سالکها که بعضی خانهای معتقدند مرد را فشنگتر میکنند، درست مثل حای دندان گزار بود، پر از چاله و چوکه، طوری که آلا، شب که بدخانه می‌آمد هرچه صابون دم دستش بود حرام صورتش می‌کرد و باز هم کلی شن و ماسه توی چاله چوکه‌ای سالکش باقی بود! دندانهایش قوهای بود و نصف یکی از دندانهای جلویی همیشه از میان دو لبی بیرون میزد، یک چشم باقوری بود و هیکلش، تک بود، عینه‌و بیشه!

مرحمت خانم همان اولین باری که خواستگار تازه را دید، قبل از اینکه بداند آقا همسر آینه اوست، از ترس وقت توی کته زغال قایم شد که چشمش بهاین هیولا نیفتند، و اما والدین مرحمت خانم که مثل خیلی از بدرو و مادرهای عقب اتفاده، کارشان هیچ حساب و کتاب و مبنط و پرهانی ندارد، بی‌چک و چانه، دست دختر پایده ساله از کل لطیف‌ترشان را گذاشتند توی دست بت و بهن جانباختان هیولا و گفتند: حرفش راهم بقیه در صفحه ۱۰۳

# عاشق ۱۱ ساله و معشوق ۷ ساله

با همدیگر نامزد شدند!

پیدا نشد، هیچکس هم نمی‌توانست از جواهر سازها ایجاد بگیرد که مثلاً جنستان جورنیست. آخر کدام جواهر سازی می‌تواند پیش‌ینی کند که بکروز آقاسی پازده ساله می‌آید که حلقه نامزدی بعزم؟

یک هفته جست‌وجو، تی تیجه ماندو وقتی شاهزاده می‌باشد ساله اصله‌های خبر شد که خانواده عروس حلقه را سفارش داده‌اند و باشد هفت، هشت روز دیگر هم صیر کند تا به مراد دلش برسد، سرناسازگاری گذشت و تامی توانست بهانه گرفت! آقا داماد تا روزی که حلقه را دستش کردند، هزار بار تکرار کرد: «از اولین هم میدونستم که کلکی توکاره شما دلتون نمی‌خواهد من و ملوک نامزد بشیم! مگه می‌شی تو بازار بان بزرگی به‌حلقه نامزدی پیدا نشه؟»

آقای «منصوری» پدر شاهزاده هریار در جواب داماد بهانه گیر می‌گفت: «حلقه تو بازار فراوونه، اما اندازه انگشت تو نیست، آخه مگه طلا سازها کف دستشون بیوکرده بودن که تو می‌خواهی تو بازده سالگی حلقه نامزدی دست کنی؟!»

بهر حال، این یک هفته هم گذشت و عجیبترین مراسم نامزدی برگزار شد.

داماد، «احمد منصوری» پایده ساله، دانش آموز کلاس چهارم دستان «طبی» اصفهان و پسر آقای «منصوری» است و نامزدش، «ملوک منصوری» اهل وساكن مرودشت، دختر عمی احمد کنده است!

امسال برای اولین بار به‌مدرسه رفته است! ملوک که خانم فقط هفت سال دارد و بعنوان نشانه پیمان نامزدی النکوها بیان را که نامزد پایده ساله‌اش برایش خریده بدهست کرده است!

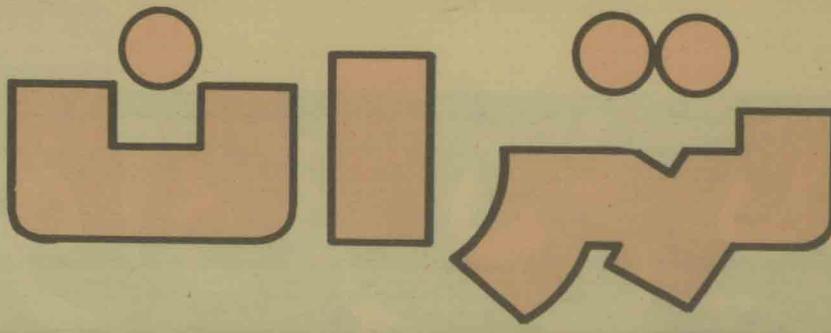
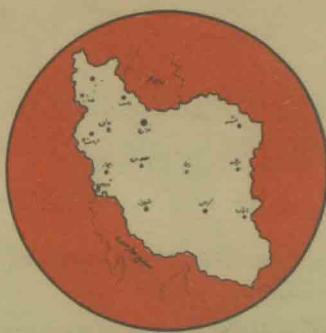
عشق یاری‌ای کودکانه؟

خیلی اتفاق می‌افتد که دوتا به ره بقیه در صفحه ۹۹



اینهم اولین عکس پادشاهی از عشق احمد و ملوک!

چند شاخه گل اولین هدیه‌ای بود النکوها، خیلی زود پیدا شد، اما برای پیدا کردن یک حلقه بالاتن: اندازه انگشت داماد، خانواده عروس خانم، یک‌هفته تمام بازار در نیشت اصفهان را زیر پاگذشتند و بالاخره هم مجبور شدند حلقه را به یکی از جواهر سازیها سفارش بدنهند. در سراسر بازار بزرگ اصفهان حتی یک حلقه بالاتن باندازه دست‌شاداماد می‌روند!



## سهه عروسی برای مشهدی رمضان

کاشان — مدتی بود که مشهدی رمضان در پدر دبیل خانواده‌ای می‌گشت که سه‌تا دختر داشتند. در این مدت مشهدی چندتا خانواده‌ای پیدا کرده بود که دو تا دختردم بخت داشتند، اما می‌گفت: « خانواده‌ای که من دبیلش می‌گردم آن نیست ».

مشهدی رمضان خیال داشت برای دو پسرش که هر دو تا « دامادی » شده بودند زن پکید، ولی به هیچکس نمی‌گفت چرا دبیل سه تا خواهر دم بخت می‌گردد.

بالاخره با پیدا شدن خانواده‌ای که سه تا دختر دم بخت و رسیده داشت راز مشهدی رمضان بر ملا شد. چند روز پیش مشهدی رمضان کفش و کلاه کرد و همراه دو پسرش به خانه دخترها رفت، و با پدر دخترها نشست پای صحبت که: « دو تا پنه زاده را به غلامی قبول کنید و انتخار دامادی تان را به آنها بدھید ».

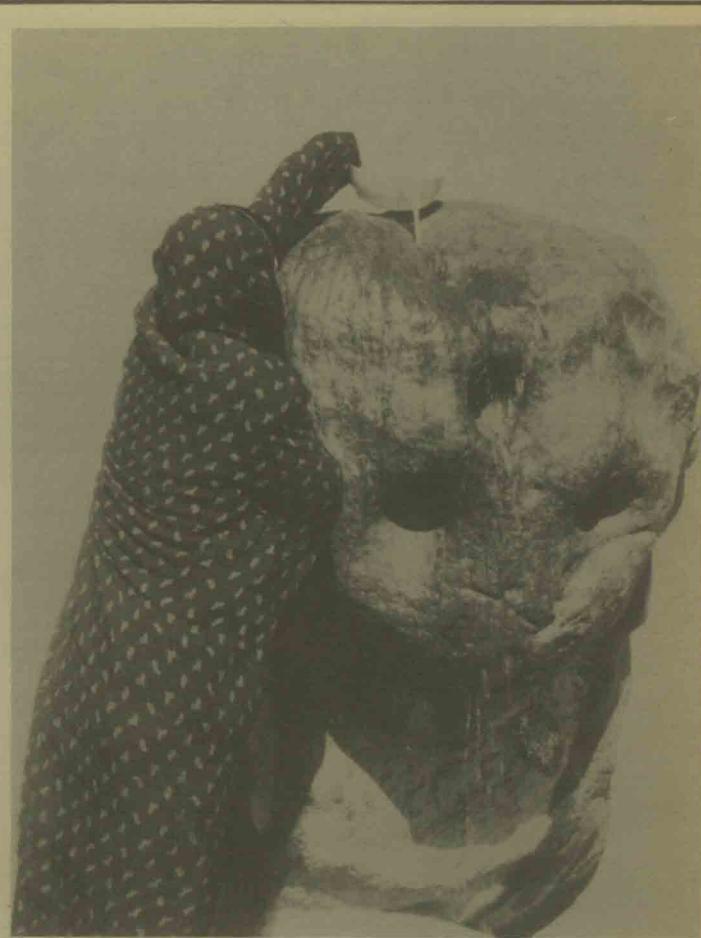
پدر دخترها بعد از مدتی چک و چانه زدن قبول کرد و قرار گذاشت که هرچه روز دیگر دخترهاش را تهیه کند و آنها را به خانه پسرهای مشهدی رمضان بفرستند. در این وقت مشهدی رمضان دستها بش را به هم مالید و گفت: « آن یکسی صبیه را هم برای خودم می‌خواستم ! ». پدر دخترها که انتشار درست متوجه ممنظر مشهدی رمضان نشده بود، با دستیابی گفت: « چن گفتنی مشتی رمضان ؟ » و مشهدی دوباره حرفش را تکار کرد و توضیح داد که: « چون مادر پنه زاده‌ها عمرش را به شما داده، و چند سال است من و پنه زاده‌ها در یک خانه تنها زندگی می‌کنم، اگر صبیه آخری هم مرا به غلامی قبول کند، آخر عمری به آزویم می‌رم ».

پدر دخترها که مستظر چنین تقاضایی از طرف مشهدی رمضان نبود، از کوره در رفت و با پر مرد کلاهیز شد، پسرها هم به طرقداری از پدرشان پنه صاحب خانه را گرفتند، و در یک چشم به هم زدن دو سه نفرهم به کمک پدر دخترها آمدند و مجلس خواستگاری به صحنه بزن بزن مبدل شد. آخر سرهم مشهدی رمضان پسرهایش را با خفت و خواری از خانه بیرون انداختند. حالا دو سه روزی می‌شد که مشهدی رمضان آواره کوجه و خیابان است، چون پسرهایش او را به خاطر اینکه سریری خیال معز که گیری داشته از خانه بیرون کرده‌اند.

## زايمان در حمام

راحت تر و باصره تر است!

پرستار آمدند زیر بغل زانو را گرفتند که او را روی برانکار بگذارند، اما زانو در حالیکه از دست پیشگاهی به بهداری آییک رسانند. کوکب شدت درد پسخنی حرف میزد بالکنت زبان به پرستارها حالی کرد که حاضر نیست در زایشگاه وضع حمل کند. پرستارها که هاج و اوج مانند بودند که چه کشند رفتدند سراغ پرستارها با برانکار آمدند که زانو را به زایشگاه ببرند. زانو کوشسان روى لحاف دیوونه‌س؟ آله حاضر نیس تو زایشگاه وضع خوابیشه بود و از دارد به خود می‌بیجید. دو بقیه در صفحه ۱۰۳



## شیر سنگی

### دیگر مراد نمی‌دهد!

ما که باور نمی‌کنیم، اما بعضی از بیزنهای قدیمی همدان می‌گویند « سنگ شیر » تا حالا پیشتر از دهه هزار تا دختر دم بخت را به خانه شوهر فرستاده است! اگر حرف خانمهای قدیمی همدان درست باشد، این شیر سنگی که در محل دروازه قدیمی شهر همدان روی یک سکوی سنگی سوار شده از بزرگترین آزانساهای شوهریانی هم فعال تراست! و مهمتر اینستکه در مقابل خدمتی که انجام می‌دهد انتظار زیادی هم ندارد. همینقدر که دختر دم بخت به او مراجعت کند و یک کاسه شیره انگور با روغن جوانی پرسش بریزد و سنگ زده‌ای به صورتش بچسباند و از تهدل بگوید: « سنگ شیر، شیره بسر، مواد بدءه، سال دگر، پجه بغل، خونه شوور، دیگر کار تمام است، و در عرض یکی دوروز سرو کله خواستگار پیدا می‌شود!

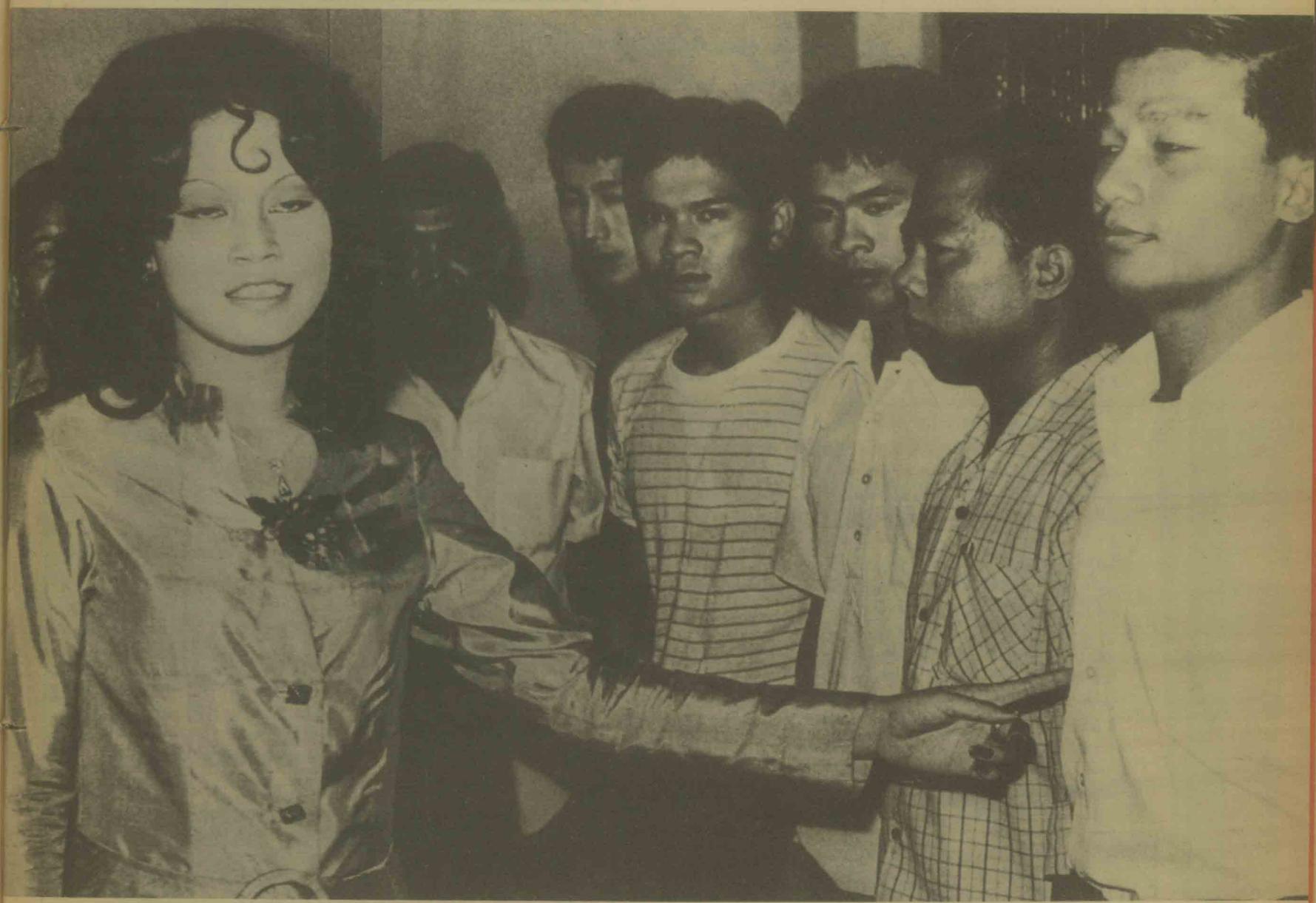
تاده بیست سال پیش کاروبار « سنگشیر » خیلی سکه بود و در روزهای تعطیل دسته دسته دخترهای خانه مانده پسراغش می‌رفتند و کاسه کاسه شیره و روغن بر سرخ می‌ریختند، اما حالا دیگر دخترهای شهری فهمیده‌اند که برای شوهریاندا - کردن راههای غالانه‌تری وجود دارد، و کاری که از دست آدم ساخته است، از

بقیه در صفحه ۱۰۹

مسالکی  
خوردن  
نوشتن  
نای این  
کرد که  
جای  
کردم،  
م بود،  
تحمل  
جان، هر  
ترجمت  
داشت،  
داشد،  
ساله  
بازاده  
ندارد  
یک  
چیز  
بعضی  
درست،  
وجوله،  
د هرچه  
می‌کرد  
بولدای  
می‌بود و  
مشهه از  
جهش  
عیشه  
که  
بداند  
توی کنه  
لا یفتد،  
که مثل  
کارشان  
نی ندارد،  
ساله از  
ت بت- و  
ش راهم  
نجه ۱۰۳

خبر این دو جنایت مردم دنیا را  
به حیرت انداخته است

# خونخوارترین پدر



وقتی «ساتینه سوپری تاک» مستخدمه کاباره را باستان سوم خای روپرو کردند، با نشاندادن ستون گفت - این بود که بن وعده داد اگر دخترش را به هنگ کنگ بیرم، بیست هزار تومان پول خواهد داد!

نقل و انتقال اجساد نیز به دشواری میسر گردید، زیرا اجساد گندیده و متغیر شده که هوای جنگل را به شدت آلوده کرده بود، مورد حمله میلیون‌ها حشره و انواع حیوانات وحشی قرار گرفته بود. در اثناهیکه برای به خالک سپردن اجساد تلاش میشد، کارشناسان مربوطه نیز برای کشف علت سقوط، به

#### خبرگزاری‌ها خبر دادند:

هوایپی‌ای (کاتور-۸۸۰) متعلق به شرکت هوائی «کاتای پاسیفیک» که از «بانکوک» به مقصد «هنگ کنگ» پرواز کرده بود، وقتی به فضای ویتنام جنوبی رسید، بالای ابرها ناگهان منفجر شد و با ۸۱ سرنشین در جنگل انبوی در ۴۵ کیلومتری جنوب «پلیکو» سقوط کرد. طبیعی است به محض وصول خبر حادثه، مأموران نجات و کارشناسان سوانح هوائی، بلادرنگ، با هلیکوپتر به محل حادثه رفتند و به فعالیت پرداختند. متوجه شد سقوط به حدی بود که نجات حتی یکنفر از هشتاد و یک سرنشین هوایپی‌ای ممکن نشد.

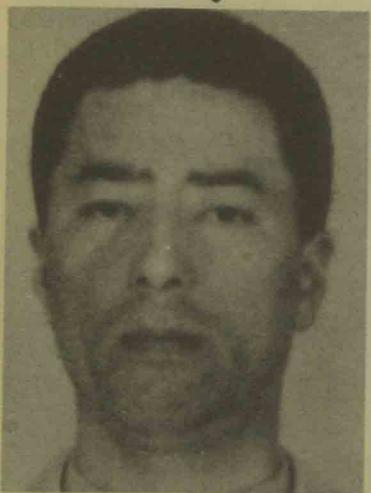
\* پدری دختر هشت ساله‌اش را یک میلیون تومان بیمه کرد و او را با هوایپی‌ای به سفر فرستاد. و هوایپی‌ای روی جنگل منفجر شد و...

\* پدری دختر شش ساله‌اش را نیم میلیون تومان بیمه کرد و شبانه او را برای هواخوری به گردش برد و نیمساعت بعد اتومبیلی با سرعت سر رسید و دختر بیمه شده را زیر گرفت و کشته و...



گروه نجات، مشغول تقل و انتقال اجساد متعفن و گندیده سرتیشینان هواپیماست

تیسروا ماتورا، پدر بی عاطفه ژاپنی که بخارتر پول، دختر نمساله خود را بزیرچرخهای اتومبیل فرستاد.



عکسی از اتومبیل مسروقه‌ای که جنایت با آن انجام گرفت.



واکاکوباتورا دختر نمساله‌ای که قربانی کلاهبرداری و جنایت مخفی پدرشد.

زمینه در هلنده، گذرانده بود.

پلیس بانکوک بدون در جریان قراردادن ستوان «سوم خای» در اطراف زندگی وی مخفیانه به تحقق پرداخت و در نتیجه سوپوش قوی گردید، زیرا کاشف به عمل آمد که چند هفته قبل از حادثه سقوط هواپیما، ستوان پلیس، دختر هشت ساله خود را که از زن مطلقه اولش داشت و نامزد بیست

تفصیل دارد.

# د های سال!

جمع آوری برگه‌ها و قطعه‌های هواپیمای متلاشی شده مشغول شدند. از آن پس نیز بر اساس ضوابطی که داشتند، تحقیقات خود را منت چهارده روز، روی این برگه‌ها و قطعه‌های مختلف ادامه دادند. روز چهاردهم، با توجه به حفراهای دومتری که در بدنه سمت چپ قسمت وسط هواپیما به وجود آمده بود، نتیجه گرفتند که حادثه بر اثر انفجار «بمب چمدانی» یا «بمب ساعت‌شمار» در هواپیما، روی داده است. بدینترتیب، علت وقوع حادثه کشف گردید و نخستین رد پای لازم نیز برای تعقیب و شناسائی تبهکار در اختیار مأموران قرار گرفت.

ماجراء ابتدا نوعی خرابکاری سیاسی تلقی گردید. به همین سبب، اسکاتلندیارد انگلیس و سازمان «اف. بی. آی» (اداره کارآگاهی آمریکا) تعدادی کارآگاه به کمک پلیس بانکوک فرستادند. گروه تعسی، ابتدا به آرشیو و آلبوم مظنونان سیاسی مراجعه کردند، هر چه ییشتر گشتن، کمتر یافتند،



ستوان سوم خای در حضور رئیس پلیس بانکوک، سوم خای ابتدا برای ریشه سوگند خورد که بیکنای است!

ازینه و توجیهشان به مرور، از امکان خرابکاری سیاسی به موضوع دیگری جلب شد موضوعی عجیب و کاملاً دور از انتظار مأموران گروه تعسی گردید و نشستن مسافران پیشایش تعیین گردید و شماره صندلی هر کس، قبل از «بوردینگ کارت» یا کارت مخصوص سوار شدن به هواپیما ثبت شده بود، در صدد برآمدند بهمند در ردیفی که انفجار اتفاق افتاد، چه کسانی نشسته بودند. وقتی در این زمینه کنجکاوی کردند، توجیهشان خیلی زود به «سوم خای خاییسوتر» متخصص فنی اداره پلیس بانکوک جلب گردید. زیرا نه تنها (سانتایا) دختر هشت ساله (سوم خای) و نامزد بیست ساله وی در ردیف مزبور نشسته و در نتیجه جزو قربانیان حادثه بودند، بلکه خود «سوم خای» نیز کارشناس مواد منفجره و متخصص ساختن یا از اثر انداختن بمب‌های چمدانی و بمب‌های ساعت‌شمار بود و تازگی‌ها نیز دوره تعصی اش را در این

«سانتایا» دختر ۸ ساله «سوم خای» و نامزد قشنگ ویست‌ساله او ایندو قربانی طمع پدری پولپرست شدند.



استخدمه  
کردند، با  
که بمن  
نمگیرم،

ی میسر  
ن شده که  
کردند،  
حیوانات  
برای به  
کارشناسان  
به،

# عشق و زناشویی

ماندل کوتوله میلیونر بزرگی ،  
و نادیر زن زیبای او دلداده و سرسرده  
پکیدگرند. حتی از نظر (نادیر) این عیب  
نیست که ماندل هروقت بخواهد او را بیوسد،  
ناچار است به قله یک بلندی صعود کند

# کوتو

یک مرد کوتوله ۵۲ سانتی



ماندل هروقت بخواهد از عرض  
خیابان عبور کند، مجبور است کمکی بگیرد  
با به پلیس مراجعه کند زیرا چون قدمش از  
سیر جلو اتوبیل ها کوتاهتر است هیچ پهیز  
نیست ندیده گرفته شود.

ماندل بقدرتی کوتوله است که  
در خیابان مرش حتی به کمر پسر بجهه های نیز  
تعبرسد، بهمین سبب باید مواظب باشد زیر  
دست و پا نرود.

و عشق بالآخره روزی به سراغشان رفت .  
او را تعریف کرده است « در زندگی هر  
قدیمی که بر میداشتم با مشکلی و ویرومیشدیم .  
بزرگترین مشکل ما، همزیستی با اجتماعی  
بود که بیانش بسرمهیردیم . شاید باور نکنید  
اگر گوییم این اجتماع بیرحم هنوز هم که هنوز  
است ما را خیلی تحويل نگرفته است . هنوز  
بما طوری نگاه میکند که انگار از کره مربیغ

( او ) و خواهرش ( رانوایک )  
مشهورترین کوتوله های نروزی در دهکده  
( لونه دینگن ) بدنی آمدیدند . این دو خواهر،  
از وقتی به عقل رسیدند، در زندگی  
پی عوالشان فقط یک دلهه داشتند و آن این  
بود که میادا شوهری به توشان نیفتند و در  
نتیجه تا آخر عمر تنها بمانند . این دلهه  
بی جا نبود، زیرا قد ( او ) و ( رانوایک ) ازیکتر  
تجاوز نمیکرد، و طبیعی است که یک مرد  
طبیعی و عادی هرگز حاضر نمیشد، با زنی  
کمتر از نصف قد خود ازدواج کند آنها در  
عنین فامیلی از عشق، مجبور بودند، برای  
سیر کردن شکم به هر کاری تن دو دهنند ،  
ولی به کارهای خشن و مردانه راغب تر  
نمیخوردند، و هروقت فراتختی می باقند به  
عشق، شوهر و کمی دورترها یعنی بچه  
می آندیشیدند، و حسرت زندگی سایر زنها را  
میخوردند . ولی از آنجاییکه خدا برای هر  
کس جفتی آفریده، آنها نیز بی جفت نمانند ،



آیا زنهای کوتوله حامله میشوند؟ آیا از زن و  
شوهر کوتوله فرزند طبیعی بدنیا می‌آید؟ آیا  
عشق یک زن یا مرد کوتوله با همسری به قدو  
قامت طبیعی دوام می‌آورد؟

رانوایگ یک زن کوتوله نروژی میگوید:  
ازدواج من عشق در اولین نگاه بود

او خواهر کوتوله رانوایگ میگوید: برای  
شوهر، به روزنامه‌ها آگهی دادم



علقه (او) به آبیزی پیشتر از  
خواهش است. ولی (رانوایگ) هم از کمک  
به او در آشپزخانه مضايقه‌ای ندارد. فقط  
ظرفتوئی مشکل شده است. اما این مشکل  
هم با یک چهاربایه حل شدنی است.



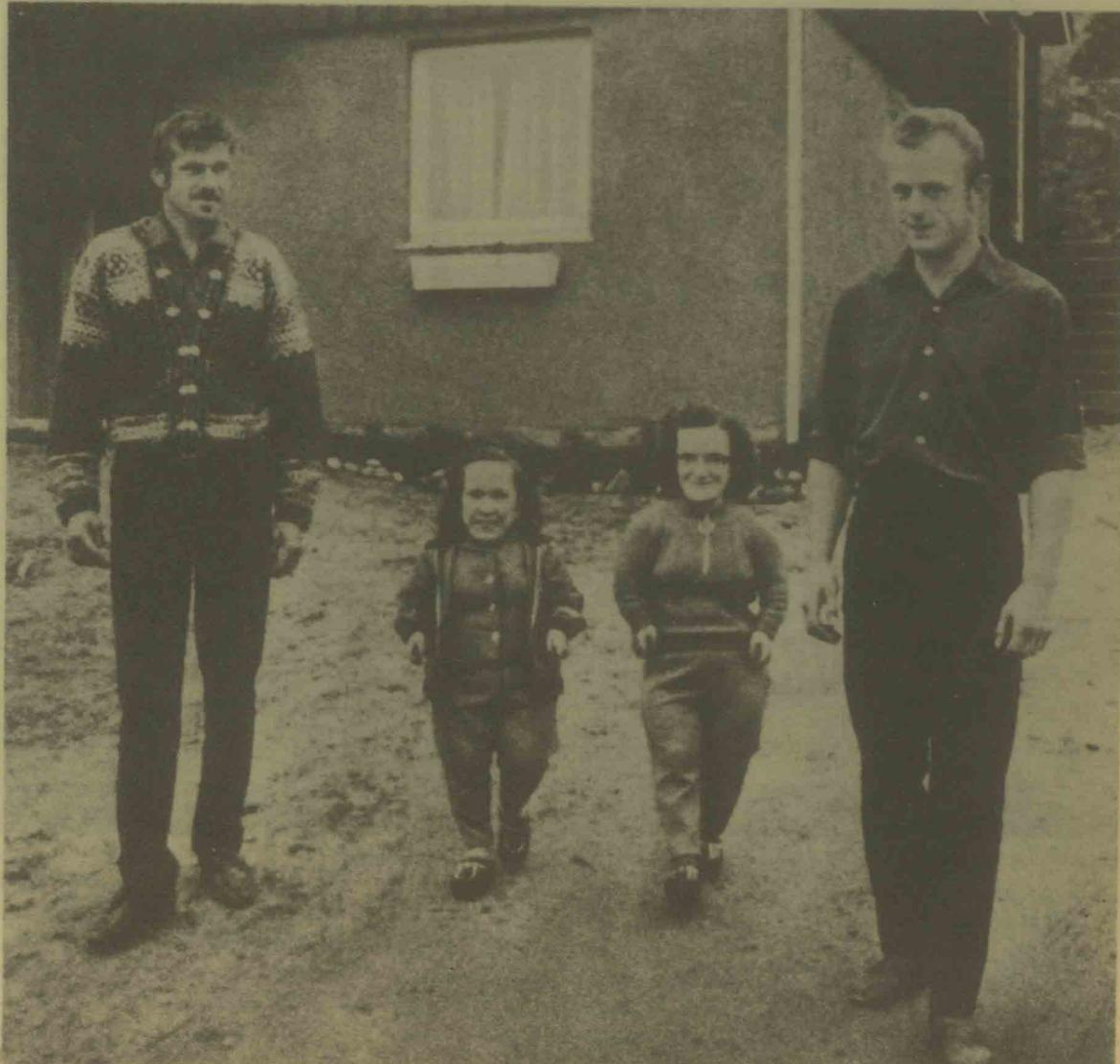
موسیقی سرگردان مورد علاقه هردو  
خواه است و هر دو به پانو واردند. بهمن  
سبب بود که شوهرانشان بول روی هم  
گذاشتند و این پانو را برایشان خریدند.



(تورو) میل دارد زنش کمترین  
کمبودی حس نکند. بهمن سبب در اتوبیل  
برای آنکه بهتر تماشا کند؛ همیشه زیرش  
چند بالش میگذارد.

# شلهای

له ۵۲ سانتی بزرگی، خوشگلترین زن بزرگی را در خانه دارد



عکس جالبی از کوتوله‌های نروژی و شوهرانشان سمت چپ. (تورو) و (او) و سمت راست (رانوایگ) و (باور) حین گردش در دهکده (لوئنه دینگن)

از عرض  
نمکی بگیرد  
قد ش از  
هیچ بعد

است که  
جهه‌ها نیز  
باشد زیر

شان رفت.  
و زندگی هر  
برو و بشیدیم.  
با اجتماعی  
د پاور نکنید  
هم که هنوز  
است. هنوز  
از کوه میریخ

۳۱ سال مرد، حالا زن!

باقلم — «په پی تا هال»  
مردی که زن شده است

ترجمه: الف. م.

# مجزه پرنس



«بهی تا هال» تنها مرد زن شده دنیا نیست. قبل و بعد ازاو خیلی های دیگر ریسک کردند وزیرتیغ جراح خوایدند. زانت زولوت نفرستم راست. یکی از مشهورترین آنها ویکی از اولین زن شده ها است. او قبل از عمل تغیر جنس زن و دو دختر داشت دخترها اورا با با صدای زدن و لی بعد از زن شدن به اتفاق دو دخترش که او را «مامان» صدای میکند زندگی خوشی را میگذراند و حتی یک لحظه هوس دوباره مردشلن نمیکند.

دو دل فکر کردم: آیا سرنوشت، عشق و نیز به همین سهولت نجات خواهد داد؟

و جان از آن پیاده شد، طاقم درست در همین لحظه چنان طاق گردید که بی اختیار جلو دویدم و خود را به آغوشش برت کردم. مدیر دفتر هتل، تا سیاه بوس دید، چانه اش فوری بائمه افتاد و اخم کرد. ولی وقتی استکناس پیست دلاری کف دستش گذاشت وضعیت را با تردستی خاصی عوض کرد. یعنی با صدای بلند بطوریکه سایر مسافران هتل که حیرت زده به مشوشه سیاه من زل زده بودند بشنوند، گفت:

— آخ خانم سیمون! هیچ نمیدانستم همسرتان یک دیبلمات افریقائی است.

از عمل برداخت، بعد از تست، پزشکان تصمیم گرفتند جان بله را از زندگی بدهیند، و با نیز صحبت کنند. دیدن جان، آرزوی خود منهم بود. چه دلم برایست برایش تنگ شده بود. به او تلفن کردم و گفتم با اولین هوایما خود را بمن برساند. پس ساعت بعد جان مقابلاً تلفن زد و اطلاع داد، بليط هوایما را سفارش داده و ساعت یازده و ده دقیقه در بالاتمور خواهد بود. از وقتی نیز در زندگی مدرن امروز حل شده است، مطمئنم احساساتم نسبت به او تغییر نخواهد کرد. بنظر من عشق سفید و سیاه نمیشناسد و من برای دل خودم زندگی میکنم نه مردم. دکتر اگرتوون که اصرار برآ دید، بالآخره کوتاه آمد. سپس به آخرین تست های قبل

دکتر (اگرتوون) دستم را گرفت و گفت: — ملاحظه کنید، ما فقط خیر شما را میخواهیم. شما اگر در ایالات جنوب هم زندگی نکنید به اندازه کافی گرفتاری دارید. چون زندگی اجتماعی مردی که زن نمیشود چندان آسان نخواهد بود. مردم تا مدت‌ها پشت سر شما غیبت و هیچ می‌کنند و چه پس اکه در خیابانها نیز بتلک های آبدار بازتابان بگند دشواری، در چارلستون، که یکی از شهرهای جنوبی است، و مردم آن برضد سیاه‌پوستان تعصب دارند دشوارتر است. خود، میدانید که تبعیضات نژادی، در جنوب، چه ریشه‌هایی محکم دارد. تعصب سفیدپوستان و مخالفتشان با سیاهان بمرحلة‌ای رسیده است که اگر دستشان برسد، از هر جا که سیاه بگذرد برای خوشبوکردن هوا، فوری به پشت سرش اسپرای معطر و خوش بو در هوا می‌باشند. بعده من وای بروزی که، یک مرد، زن شده سفید، عاشق یک مرد سیاه شود و بخواهد در جنوب زندگی کند، از همه این هاگذشته شما هنوز به شخصیت بعد از عمل خود آگاهی ندارید. حساب حال را نکنید. حالا تفاوتی بین خود و مشهوق سیاهان حس نمیکنید. ولی این تفاوت درست بعد از عمل زمین تا آسمان خواهد بود چون از تخت عمل با احساسات و درک جنسی یکدشت چهارده‌ساله چشم و گوش بسته، بی تجربه پیاده خواهد شد. یعنی چنان بی تجربه خواهد بود که به گذراندن دوره یک کلاس توضیحات جنسی و همیستی احتیاج خواهد داشت. هیچ بعد نیست در آن شرایط، دوست چارلستونی خود را پسر فرض کنید و هوس دوستی با یک پسر جوان را به سر راه دهید. تذکر این حقایق وظیفه من است، باید این حقایق را بدانید تا بتوانید بیشایش و با چشم باز تصمیم بگیرید.

گفتم: آقای دکتر، از توضیحات خبر خواهانه‌تان مستحضرم، ولی من «جان بله» را دوست دارم، و محل است در هیچ شرائطی از او احساس سیری کنم، مستله تفاوت من نیز در زندگی مدرن امروز حل شده است. مطمئنم احساساتم نسبت به او تغییر نخواهد کرد. بنظر من عشق سفید و سیاه نمی‌شناسد و من برای دل خودم زندگی میکنم نه مردم. دکتر اگرتوون که اصرار برآ دید، بالآخره

# شکری!

## هر مردی برای زن شدن این چهار مرحله را باید طی کند

دکتر بمن گفت: آقای عزیز، شما بعد از عمل، با احساسات یکدختر چهارده ساله به خانه خواهید رفت!

نشده بود، و شب‌ها به خانه خود میرفت باز من و او کار پیشانی نماید چارلستون بشار می‌آمدیم. روزنامه‌ها دست از مر می‌برند. آنها حتی آب خوردن می‌را گزارش می‌کردند و برای بدست آوردن دل خواندن کاشان، شماره تلفن، نام و رنگ و مشخصات اتومبیل مرا نیز چاپ زده بودند. بعض آنکه از خانه خارج می‌شدیم به ها دنبالان راه می‌خذاشند، و ما و هو می‌کردند پرورگرها نیز دست کمی از به ها نداشتند.

مرتب مملکتی می‌گفتند، فحش نثار می‌کردند و بدو بیرونی می‌براندند که عرق شرم به پیشانی ما مینشانند. هر وقت سوار اتومبیل (تندریرید) قرمه زنگم، در شهر حرکت می‌کردیم، سایر اتومبیلهای برایان بوق با چراغ میزدند، تمدا راهمان را سه می‌کردند. اگر برای با هم تنها بودن به بیرون شهر میرفیم باز مورد تعقیب قرار می‌گرفتیم و مردم بیکار از ما عکس و فیلم برمیداشتند. اگر در حاشیه جنگلی بارک می‌کردیم تا افلأ چند دقیقه‌ای بدون مراحت مردم هواخوری کنیم سرنشیان سایر اتومبیل‌ها که رنگ و نمره ماشینم را می‌شناخند، فوری چراگاه‌هاشان را روشن می‌کردند و نور را بست ما می‌انداشتند و با پلیس می‌آمد، نور چراغ دستی اش را بداخل می‌انداشت، و بیهندی سیخه، از ما بازجویی می‌کرد.

حتی در چهارده بیواری منزل نیز آرامش نداشتم. مردم سنگ می‌براندند، شیشه‌ها را می‌شکستند و با هر وقت دست در دست هم، توی باع قدم میزدیم، زن همسایه روپرتویی برای کسانی که جلوخانه جمع شده بودند، بلندکووار ریوتاز زنده پخش می‌کرد. مثلا داد میزد:

آهان، حالا سیاهه به او رسید. آهان، حالا دست همیگر راگرفتند.

و بدنبال همین ریوتاز کوتاه، باران سنگ دوباهه باریدن می‌گرفت، تلفن نیز یکی دیگر از وسائل آزار بود. مخصوصاً شب‌ها مزاحمان تلفن میزدند، هر چه از دهانشان در میامد تارم می‌گردند، و سرانجام هم تهدید مینمودند (ای رویی سیاه پسند، می‌کشیم).

فقط در محله سیاه پوست نشین چارلستون

بنده در صفحه ۶۸

چند دقیقه بعد دکتر (اگرتوون) از سالن کنفرانس بیرون آمد. جان‌بل هنوز مرا در پیش داشت و چشم‌های هر دو نفرمان بر از اشک بود، زیرا اعصابم بقدیم ضعیف شده بود که اشکم بی اختیار سرازیر شده بود و جان‌بل نیز از دیدگیریه من به کرده افتاد.

دکتر اگرتوون بمن گفت:  
— حالا دیگر احساسات شما را درک می‌کنم. جان پس خوشی است. امیدوارم با پیای هم پرسشید.  
سپس ضمن گرفتن و فشردن دست هر دو نفرمان با لعن جدی تری افزود:

— حال حتماً مجبورید به چارلستون برگردید؟ نمیتوانید از انجا به جای مناسب —  
ترکی کوچ کنید؟  
جان جواب داد — خیر، آقای دکتر چون اگر بعضاً هم ضعف نشان دهیم و فرار کنیم، این فرارتا آخر عمرمان ادامه خواهد یافت.

دکتر اگرتوون با تکرانی گفت: آخر می‌ترسم بالانی سرتان بیاورند. شما را «لینچ» یا ترور کنند (توضیح: لینچ کردن یا اعدام بدون محکمه و غیرقانونی)، از خصوصیات ایالات جنوبی امریکا استه و لی این سنت غیرانسانی که قربانیانش را همیشه از میان سیاهان انتخاب می‌کرد، فعلًا تا اندیشه‌ای منسوخ شده است)

جان‌بل پاسخ داد — نه، دکتر، به این آسانی هم که قدر می‌کنید نیست.

و ضمن تاکردن بازو، و گرفتن عضله

ادامه داد — آن‌ها با بدکسی طرف خواهند

اتاق خارج شد و مرا با خوشحالی در بغل فشد سوال کرد:

— عزیزم، شلیک خند بخاطر چه بود؟  
جواب داد — اگر بدانی، ضمن مصاحبه چه سوال هائی از من کردند. آخر مر خواستند بدانند آیا تاکنون با تو هم خواب شده‌ام با نه.

اگر شده‌ام کی، کجا و چطور؟  
— توجه جواب دادی؟  
— جوابی که باعث خندشان شد، به آنها گفتم — آگایان، این دیگر به علم طب بربوط نیست زیرا دخالت در روابط خصوصی یک زن و شوهر بحسب بیشود. خوب حق می‌گشید ولی در عرض این مدت، من از می‌گشید و خیال کردم و از پس قدم زدم از داشتم اینطور توی ذوقشان بزنم، چون چه با اتفادم، سرانجام از داخل اتاق صدای شلیک خند شنیدم، این خند بکشواره مرا تسکن داد. وقتی لحظه‌ای بعد جان‌بل از

آیا نظرتی که مردم سیاه پوست از سیاهان دارند باعث جدانی من و او خواهد شد؟  
کی، کجا، چطور؟  
اول وقت فردا، به کلینیک جان‌هایکنز رفتم، دکتر «اگرتوون» از من خواهش کرد در اتاق انتظار صبر کنم، و سپس دست جان‌بل را گرفت و با خود بداخل سالن کنفرانس که ۲۵ بزرگ و روانشناس بست بیز یعنی شکلش جلوس داشتند بسرد، مصاحبه بزرگان با جان‌بل پشت از نیمساعت طول کشید ولی در عرض این مدت، من از می‌گشید و خیال کردم و از پس قدم زدم از داشتم اینطور توی ذوقشان بزنم، چون چه با اتفادم، سرانجام از داخل اتاق صدای شلیک خند شنیدم، این خند بکشواره مرا تسکن داد. وقتی لحظه‌ای بعد جان‌بل از

به پی‌تاهال می‌گوید: من بعد از زن شدن از عشق لذت‌های فراموش نشدنی برم. کسی که پشت سرم ایستاده، جان‌بل سیمون، اولین عشق من، و اولین مرد زندگی من است. من و اوقیعه ازدواج داریم. او هنگامی احساساتی تر می‌شود که پشت پیانوم نشینم ویرایش آهنگهای مخصوص سیاه پوستان را مینوازم.



شده‌ندیا  
دیگر  
بدند.  
مکی از  
ن شده‌ها  
ز ن و دو  
دایمیزدند  
دخترش  
نندگی  
نه هوں  
ت عشم  
داد?

## برسرو راهی زندگی تنظیم از: منوچهر مطیعی

# بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

دروندل الهی تردید ندارم ،  
اما وقتی اورا می‌نگرم که چون  
مجسمه‌ای بی‌روح پیش روی من  
نشسته و دیدکاشن مانند چشم  
مجسمه‌های (رودن) و (میکل آنژ)  
خوش حالت ، اما فاقد روح و نگاه  
زنده است ، سر به‌سوی آسمان

برمیدارم واز عمق جان مینالم و  
می‌پرسم خداوندا اورا به سرای  
کدام گناه به‌چنین سرفوشتی مبتلا و  
گرفتار بلا کردی ... ؟

دیشب درخواب دیدم که  
اورا برتر ک اسب سپید بالدار خود  
نشانیده‌ام و پرفراز ابرهای پنهانی  
سپیدگردش میدهم ، ولی چون بیدار  
شدی . پیش از زلادی که داری خیج  
میکنی و بدھکاری به وجود می‌آری بکارگی  
بر خود خشنی میان من و بدروم ایجاد شود .  
ابندا او حرف را شروع کرد و پس از  
چند جمله که من بدون جواب کذاشت باشد  
استغوانی و لاغر خود روی میز کوید و گفت :  
- احمد یعنی ایشان از من و بدم ایجاد شود .

باش هم من حرف نزدم ، با ناخنگیر

داشتمن گوش ناخنها را می‌سازم و صاف

می‌کرم ، سرم پائین بود و فک‌می‌کرم ،

درین که او مینگریست ، امانمیدید ،

گوش میداد ، اما سرود کرویان را

که بخار اومیسرودند نمی‌شند

و رقصن دسته جمعی فرشتگانی را که

از حیر سفید جامه بلندپوشیده و

دست افسان و پایکوبان تاحریم

ابدیت میرفند و باز به‌اتاق سرد و

تاریک من بازمیگشند ، نمیدید ...

و در روی بدروم ایستادم در واقع از

روی صندلی جسم و نکاهم را در نگاه او

دوختم . می‌خواستم برای اولین و آخرین بار

با جواب پدهم و کار را یکسره کنم . در

خانه ما ، در اقلیت ما ، در کشیده و بر طبق

(مینا) خیلی پیشتر از شما تعصب مذهبی  
دارم ، ولی فرقشون اینه که روشنگر و  
پاساوند . اونها فهم و شعور امروزی دارن و  
میدونن که حق ندارن باتکاء اینکه تروتی  
کردآوردن و بسیار بزرگ کردن در تعیین  
رسوتشش دخالت کنن . اونها دخترشونو در  
انتخاب شوهر آزادگذاشت فقط عیب اینه که  
دختر مسلمان نمیتوانه زن غیر مسلمان بشه  
مگر اینکه شوهرش مذهب او نو پیده

فریاد کشید و برسید :

- یعنی میخوای برى مسلمون هم  
پشی ...

- البته پدر ، البته ... تصادفاً من از  
اسلام خیلی چیزها میدونم و اوقدر فهمید  
که دین بزرگ و پیشرفتی ای است که حتی  
قوایش و دستوراتش با علم امروز تطبیق  
میکنه .

این دیگر کافی بود که از بدروم یک  
بمب بسازد . یک بمب در حال انفجار  
صورتش سرخ شد و بطرک کجه‌اش دوید که  
اسلحه‌اش وا پیاره ، مادرم چیز زد .  
خواهانم پیش دویدند و راه را بر اوگزند ،  
ولی با پا خوش میداد و دشتم میگفت و مرا  
تهدید میکرد که میکشم ، خونش را بریزم  
و نمیگذارم او میان هم کیشان من آبروی  
خانوادگیم را برد .

آنها اسلحه را از چنگش پیرون آوردند و

من در اتاق راکشودم و ضمن پیرون رفتن

کفتم :

- پدر ، من الان خودم فقط و فقط  
سی و چهار هزار تومان بول دارم ، اما به عنون  
قول میدم که سال دیگه همین موقع سبلوون  
باشم . وقتی رقم پولم توی بانک یک عدد  
هشت رقم و هفت صفری شد صورتحساب  
بانکی می‌براتون میفرستم . اینو میگم که  
بدونین من بخودم ممکن هست و به ثروت

شما کوچکترین احتیاجی ندارم .

مادرم چیخ کشید و در آغوش بدروم از  
هوش رفت . من میداشتم این بچ و بیهوشی  
و غش مصنوعی و دروغی است . مادرم  
متخصص خش ساختگی بود و تا اوضاع و  
احوال را برخلاف بیل و اراده خوش میدید

جیغ میکشید و چنگی به صورت میزد و در  
آغوش بیکشید که در آغوش بدروم از  
نجاج او پهرا و سله‌ای متول میگردید ،  
ولی بعد دریافت که این خش کاملاً حساب  
شده و ساختگی است ، زیرا اولاً او وقتی تنها  
و سط اتاق استاده بود خش نمیکرد . ثانیاً

طوری خودش را میانداخت که درست و مط

سینه و میان بازویان نیرومندترین و بروگشت

ترین افراد خانه قرار بگیرد ، ثانیاً وقتی خش

میکرد ، هم گوشش می‌شید و هم حواس

دیگر کار میکرد ، بطوریکه در حال خش

هر چه ما میگفتیم بخار میسرد و بعداً

با زگو میکرد . برای نمونه میگفت ( ذلیل شده

اون روز که من خش کرده بودم و داشتم از

دست سرقت و جون میدادم ، نکفی با

(مینا) رفته بودم سینما ؟ یا فرضاً وقتی

تصادفاً دستم به کف پایش میخورد

غلغلکش می‌آمد و به بیانه تشنج پایش را

جمع میکرد و با یعنی اینه که

خش دروغی است ، زیرا کسی که یهوش

شده باشد همیگی از خواش کار نمیکند ..

اگر یهوش بود چطورگفته مرا شنید و اگر

این را که شنیدم ، مثل فن از جای  
جسم و نکاهم را در تگاهش دوختم و گفتم :  
- میدونی پدر ، من عاشق می‌باشم .  
میدونم مذهب ما دوتا فرق داره . پدر و مادر

# من بینی شما هستم!

که در وسط چهره شما قرار گرفته، نیست. من عضوی هستم که درست بین دهان و مغز شما واقع شده‌ام. در قسمت خارجی، یعنی در صورت، دیوارهای مرا آژم مجزا می‌کنند و من تبدیل به دولوه مستقل می‌شوم. در بالای سقف دهان شما، محفظه کوچکی است که در حقیقت آناق کار ولابرتوار مرا تشکیل میدهد، گفته شده از این، من حفره‌های کوچک دیگری در استخوان صورت شماو استخوان پیشانی شما دارم که آنها را سیوسه‌ای کوچک می‌گویند، تعداد این سیوسه‌های کوچک به هشت عدد میرسد.

این سیوسه‌ها برای آن هستند که تا میزانی هوای مرا (هوایی که از من عبور می‌کند) مربوط کنند و در عین حال آنکه صدای شما را نیز لطیف کنند، اما اینرا بدایند که برای غفلت و سهل انتگاری شما می‌کنست این سیوسه‌ها باعث دردسر شوند، بیکرب به داخل آنها هجوم برد و تولید چرک و عقوفوت کنند. تنفس زندگی بخش

هوایی که باعث ادامه زندگی شما می‌شود باید از من عبور کند، و این من هستم که آنرا آماده تنفس می‌کنم. هر روز من در حدود ۱۵۰ متر مکعب هوای تمیز و سالم برای تنفس شما آماده می‌کنم. مثلاً میکنست شما در یک روز سرد و در یک هوای خشک و بی‌رطوبت، به اسکی بازی و ورزش پردازید، ریه شما چنین هوایی را نیازمند تنفس کند و بکار برد، ریه شما نیازمند هوای است که رطوبت آن ۷۷۵ درصد باشد و در عین حال درجه حرارت آن نیز در حدود ۳۵ درجه سانتیگراد باشد. ریه شما نیازمند هوای بدون میکروب و خالی از گرد و خاک و مواد خارجی است، این من هستم که هوای سرد زمستانی و هوای گرم تابستانی را در مدت بسیار کوتاهی تبدیل به آن هوای مطلوب سورد نیاز می‌کنم. درون من یک کولر بسیار کوچک و بسیار قوی کارگذاشته شده که نسبت به حجم و وزنش از دقیق ترین کولرهای مکانیکی نیز نیرومندتر است.

برای مربوط کردن هوای خشک، من در هر روز در حدود یک لیتر آب ترشح می‌کنم! و این یک لیتر آب با روشنی بسیار دقیق باهوایی که به ریه شما میرود مخلوط می‌شود. این آب توسط یک قشر اسفنجی که مخاط دیوارهای مرا تشکیل داده‌اند ترشح می‌شود، کار این مخاطها بعد از کار موهای ریز درون دیواره من آغاز می‌شود، وقتی هوابدها داخل یعنی شما آمد، ابتدا موهای ریزگرد و غبار و ذرات دود و مواد خارجی را پخود جنب می‌کنند، بعد ذرات ریزتر و باکتریهایی که توسط موها جنب نشده‌اند توسط غشاء مخاطی جنب می‌شوند و این کار عیناً شبیه عمل گاغذهای چسبناکی است که مگس و سایر حشرات را

مختلف من مسدود می‌شوند، مثلاً هنگام زکام و سرماخوردگی، غذا در نظر شما می‌یامد است! اکثر غذا می‌خورید، اشتهاش خود را از دست میدهید و در نتیجه وزن شما کم می‌شود، اگر من نبودم، مکانیزم غذا خوردن شما هم بکلی مختلف می‌شد.

اگر شما دارای صدای خوش و آهنج یانی شیرین هستید باز هم باید از من سپاس- گذاری کنید، زیرا تنظیم طین صدا تامیزان زیادی مدیون مکانیزم و کار من است، کافیست شما هنگام صحبت، یک‌لوله یا هر دلوله مرا با دست مسدود کنید و تقاضا آهنج صدارا مشاهده کنید!

ساختن من منحصر به این استخوانی

لذید می‌برید، مدیون ویرهون من هستید، هنگام ظهر به محض آنکه رایحه یک‌گذای پخته، مثلاً یفتک، به من برسد و من آنرا تشخیص دهم، براق دهان شما و همچین عصاره‌های مختلف جهاز هاضمه شما به کار می‌افتند! صدای خوش شما از منست و تنظیم طین صدای ایمان مدیون مکانیزم دقيق منست

## من قا ده هزار رایحه گونا گون را تشخیص میدهم!

من قا ده هزار رایحه

شما را سخنخواه می‌کنید، اما من دقیق ترین، نظیف‌ترین و طریق‌ترین عضو بدن شما هستم! صدای خوش شما از منست و تنظیم طین صدای ایمان مدیون مکانیزم دقيق منست هم کولر و هم شوفاژ بدن شما هستم. اگر چشم کسی نایینا و گوش کسی کر باشد، من می‌توانم از بوی اشخاص دیگر، آنها را بشناسم!

شما در مردم چشم، گوش و جهازهای خود خیلی دقت می‌کنید و سوساس بخراج میدهید، اما به من - بینی خود - توجه چندانی ندارید، گویی من یک عضو زائد بدن شما هستم!

در مردم چشم، ایرو، لب و دهان، دندان و حتی گوش مثالهای شاعرانه فراوانی بکار می‌برید، ولی در مردم بینی، از سخنخواه کردن هم فرو گذاش نمی‌کنید!

اما بدایند که من در بدن شما عضوی مهم و حساس هستم و استحقاق توجه بیشتری دارم. من کارهای متعدد و متفاوتی انجام میدهم که شما اصلاً از آن خبر ندارید!

مثلاً اگر شب هنگام شما بروی پهلوی چپ خود بخواهید، سوراخ چپ بینی شما اندک آندک مسدود می‌شود و بعد از گذشت دو ساعت، من علائمی به مغز می‌فرستم، این علامات ساکت وی صداست، چون من نیخواهم شما از خواب خوش بیدار شوید! من میدانم خواهید شما در تمام مدت بروی یک پهلو برخلاف بهداشت است از تیرواین علامات ساکت رایه مغز می‌فرستم تا یک دستور عصی از مغز صادر شود و شما بغلتید و بسر روی پهلوی راست بخواهید!

اگر این کار را نکنم صحیح که شما از خواب برخاستید، تمام بدنه، مخصوصاً قسم چپ درد می‌کند و شما قادر به انجام کار روزانه نیستید.

هر غذائی که شما می‌خورید، من بطور خود کار آرا می‌بینم و این برای آنستکه شما غذای مانده و فاسد و مسموم نخورید. من با حسن شامه خود بخوبی می‌توانم این مسئله را تشخیص دهم.

بیشتر لذتی را که شما از خوردن غذاءای

دختر از فرنگ برگشته و

## اعتصاب ازدواج!

با هم مسئله  
حل کنیم

\* پس از هفت سال تحصیل در خارج حالا که به وطن برگشته ام پدر و مادرم میخواهند درخانه به انتظار خواستگار بنشینم و به اولین داماد انتخابی آنها «بله» بگویم !

... من از خانواده خوب و سرشناس هستم. تحصیلات ابتدائی و متوسطه ام را در بکی از مدارس فرانسه. زنان تهران به بایان رسانم و در ۱۸ سالگی دیپلم گرفتم. تا آن زمان با آرایش، آزادی معاشرت دختر و پسر و مسائل از این قبیل بیگانه بودم و در اینصورت در اینوارد با مشکلی روپرتو نمیشدم، زیرا محدودیت های معاشرتی را امری طبیعی میدانستم... تا اینکه برای ادامه تحصیل مرا به «سوئیس» فرستادند. من به زبان فرانسه آشنایی کامل داشتم و بهمین دلیل بدون اشکال وارد داشکاه شدم. این محیط تازه زندگی و تحصیل،

در این هفته نامه جالبی داشتم از یک دختر ایرانی ۲۶ ساله که بتازگی تحصیلاتش را در سویس به پایان رسانده و به ایران برگشته است. او بطوریکه نامه اش نشان میدهد و خودش هم اعتراض میکند، زیاد فرنگی مساب نیست، اما از مشکل برخورد افکار نو با سنت های کهن به شدت رنج میکشد و بخصوص در مورد ازدواج با پدر و مادرش درگیری هایی دارد.

مشکل او مشکل بسیاری از دختر های تحصیل کرده است و بهمین جهت ابتدا قسمت هایی از نامه اش را نقل میکنیم... \*\*\*

بنده در صفحه ۹۰



## بخوان و بیندیش ...

- \* هیچکس در جهان نیست که وجودش بهتر از جنگی است که پراز ظلم باشد.
- \* « خواجه نظام الملک » به درد کاری نخورد.
- \* « مد » یعنی پیشتر خردمن آن لباسی که کمتر پوشیده میشود !
- \* « فرانسوآز ساکان » عفو به هنگام برخورداری از قدرت، نشان دلیری است.
- \* « ابوعلی سینا » من نقاش موفقی هستم، زیرا همیشه هیکل زنان را باریکتر از آنچه هست تصویر میکنم و جواهراتشان را درشت تر از آنچه هست !
- \* « وان دونگن » گوته مرگ هرگز دشوارتر از تولد نیست.



جوانه بازار

سدیل جدید و جالب بلوز و پولور تریکو برای روزهای سردی که دریش است.

نیست.  
دهان و  
خارجی،  
هم بجزا  
نیشون.  
له کوچکی  
راتوار مرآ  
ن حفره های  
روت شماو  
رامینوس  
ی کوچک

که تا  
ببوریکند  
مدای شما  
د که برای  
ست این  
بدداخ  
ونت کنند

شمامیشود  
ست که آنرا  
حدود ۱۵۰  
رای تنفس  
سما در یک  
لی رطوبت،  
ریه شما  
ند و بکار  
که رطوبت  
وجه حرارت  
باشد.  
میکروب و  
است، این  
و هوای  
کوتاهی  
بیاز میکنم.  
لک و بسیار  
ه حجم و  
کانیکی نیز

شک، من  
صح میکنم!  
حق باهوائی  
ی کدمخاط  
شح میشود،  
لی ریز دون  
داخل بینی  
ذرات دودو  
بکنند، بعد  
وسط موها  
لی جذب  
کاغذهای  
حشرات را

در صفحه ۹۶

## هر سؤالی و هر مشکلی داری،

### از فازی بپرس



\* مادرت راحت‌تر بخوابد. در مورد آن ناراهی اش هم باید به پژوهش متخصص پیماریهای زنان مراجعه کند. برای سفید شدن ذندانها میتوانی روزی بک یا دو تا سیب گاز بزنی.

\* حرف‌زن بالین تاکید که هیچکی از این چهار حرفی که به جای اسم گذاشته شده است نقطه ندارد! باید خدمت‌نام عرض کنم که متأسفانه جناب ایشان یا خواب تشریف دارند و یاده این مسئله فکر نمیکند. بنتظمین باید در انتظار موقعیت خوب و خواستگار پایرجاتری باشی. شاید اگر توجه کمتری به او بکنی، متوجه بشود!

\* مهناز: تو خوب میدانی که یک دکتر متخصص بهتر از هر کس می‌تواند در این‌موردنظر بدهد. با خواهert مشورت کن و از او بخواه که ترا نزد بک پژوهش هورمون شناس ببرد. خواهert با تعجباتی که دراین‌موردن دارد می‌تواند راهنمای خوبی بپرایت بشود.

\* فرح جنگلی: همن عشق و عاشقی هاست که تائف ذرکلاس هفتم در جاذب دست سبب می‌شود. اگر نامهات را پس از زوشن پیکار و گوچاندی، حتماً آنرا بست نمیکردی. راستش را بخواهی تو بیک شست و شوی مغزی احتیاج داری. این چه فکرهایست که با آن مغزت را پر کرده‌ای؟ بجای این فکرهای بیهوده، مطالعه کن، درس بخوان و روز بروز برمیزان دانستیهای اضافه کن تا دیگر نامه‌ای به‌این شکل ننویسی.

\* فرشته کلوت: ۱- بله، اما زیر زانو هم رایج است. ۲- جوابت را خودت داده‌ای! از کلاه‌های لبه‌دار میتوانی استفاده کنی. ۳- از گلکهای پاسی که فرستاده‌ای مشکرم.

\* نوشخند (بزد): ۱- بله. ۲- بپرس صورت مختلط است. روی پیشانی، ینی و چانهات را با آلب و صابون بجه بشوی. روی گونه‌ها دور چشمها باید کرم تقویت بزن. بیش از آرایش از کرم مرتبط کنند استفاده کن. ۳- دستهای را به اس از شستن کرم بزن. ۴- برخلاف جهت چن‌ها و به‌آهستگی.

\* نگین: یک قاشق عسل بایک لیوان شیر یا مقداری ماست سبب می‌شود که

\* ع - ادبی (اصفهان): حتی به پژوهش مراجعت کن. یک رژیم درست غذائی میتواند مؤثر باشد، سلاگوچه فرنگی، نوت فرنگی، نوشابه‌های گازدار، آجیل و ساندویچ کالباس و سوسیس و ژاپنی برایت مضر است. باید بیشتر میوه و سبزی بخوری و از کتر شیر با لوسيونی برای تمیز کردن صورت بگیری.

\* مسعود - ن: ۱- مدل عینک باشد. ۲- آشنازی صورت هماهنگی داشته باشد. ۳- آشنازی به زنگها و ترکیب آنها با یکدیگر و خلاصه مسائلی دراین‌موردن که می‌شود امشم را

شناخت رنگ گذاشت، راهنمای خوبی برای انتخاب لباس و کراوات و پیشه پیراهه‌های هماهنگ است.

\* مینا - ۵ - پ: تصور می‌کنم که یک جفت دکمه سرdest بایک فندک هدیه خوبی باشد. دراین‌موردن با شوهرت هم میتوانی مشورت کنی، زیرا مرد‌ها با سلیمانی همچنان خودشان آشنازی بیشتری دارند.

\* آم آ: امیدوارم نمره درسها باید هم «آ» باشد و اما دریورد سوالت باید به متخصص هورمون‌شناس و پیماریهای زنان مراجعه کنی.

\* فربا - ن: به احتمال قوی، این ترکه اثری بجا نخواهد گذاشت. برای اطمینان بیشتر میتوانی بدیک پژوهش متخصص پوست مراجعه کنی.

\* چکاولک: ۱- تو ۱۸ سال داری! ۲- در این‌موردن یک پژوهش متخصص اطلاع‌اش از دیگران بیشتر است. ۳- نمیدانم «دوست داشتن» را پططور تفسیر می‌کنم. اگر به روحیه و سلامت تو و خوشبختی ای اعتنایت، چطور ممکن است دوست داشته باشد؟

\* د - ن: به کمک ورزش میتوانی اندام متناسبی داشته باشی و از هر لباس استفاده کنی. در چند شماره بیش نرم‌شناختی برای شکم و بانس به چاپ رسید که از آن‌ها میتوانی استفاده کنی.

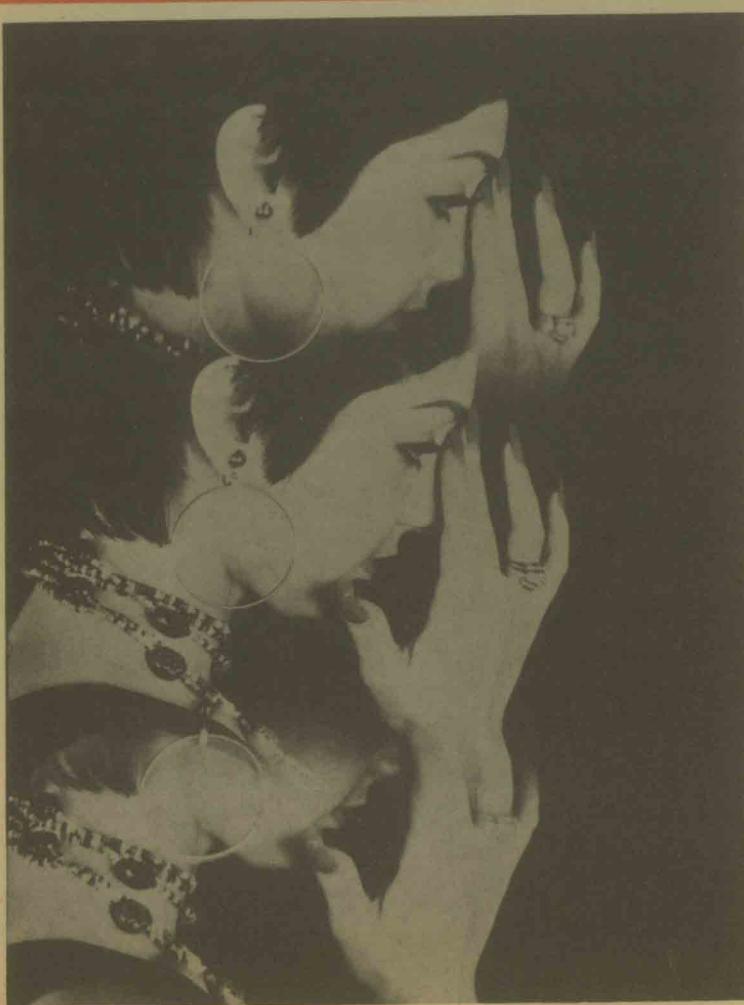
\* فرح رضافی: ۱- صورت را با آلب و صابون بجه بشوی تا چرپی زیاد پوست معیط مناسبی برای جوش ایجاد نکند. ۲- باید فک سرخ شدن را از سرت پیرون کنی. تو که آینه به دست نداری تا هر لحظه تغیرات رنگ صورت را در آن نگاه کنی، پس تصور می‌کنم که سرخ شده‌ای و باید این تصور ناراحت کنند و احتمالاً سرخ کنند! را از مغزت پیرون کنی.

مقایسه نکنید، خانم یاسمن اشتباه کرده است که یک لیسانسی را در کنار یک آوازخوان گذاشته است. جمعی نوشته بودند: «گوگوش عزیز ما بهر شکل زندگی کند دوستش دارم»، «مثلاً دوشیزه آذر - شمس» نوشته بود: «خانم یاسمن، لک، پاسخ من بشما اینست که اینهم نوعی زنگی و هنر است. اگر میتوانید شما هم مقروض بشوید. دلیل نشد هر کس که لیسانس داد و حقوقش هم بالا بود. قیافه ماتمزده گرفتن خودش یک نوع هنر است که باید کلاشن را دیده. اگر گوگوش لیسانس ندارد، اما به اغلب زبانهای خارجی تسلط کامل دارد. وظیفه او ارائه هنر خودش فرخزاد هم فوق لیسانس دارد. بنابراین مقامش بالاتر از شماست.

آنهم غصه امسال شما...»  
بله، دهها نامه داشتم که وقتی آنها را خواندم به سرعت باد و برق پنهان‌شان کردیم که میادا به دست «هومن» اتفاق‌داشته از دخترها بیفتند، یعنی بعضی از این نامه‌ها آقدر غلط اسلامی داشتند و آقدر بی سرو ته نوشته شده بودند که راهی جز پنهان کردن آنها بیندازند.

گفتشه از این موضوع، برای اینکه واقعاً در جریان قرار گرفته باشد، نامه یک دختر خانم دیگر را مطرح میکنیم. خانم «لیلی - ج» نوشته است:

«دل می‌خواست خیلی بیگانه





در ایتالیا دختری بر ۲۱۸۵ پسر پیروز شد

## گلوریا بر صندلی افتخار!

و برای اولین بار پس از ده سال، نام یک دختر به عنوان برنده اول مسابقات آواز تین ایچرها اعلام گردید.

این دختر جوان سه شکن که ۱۹ ساله است «گلوریا - گیدا» نام دارد و از اهالی «پاوم» یکی از شهرستانهای دور افتاده ایتالیاست. وی در هیجک از کلاس‌های آواز و موسیقی شرکت نداشته و خوانندگی را پیش خود یاد گرفته است. اما تجسم دارد پس از اتمام تحصیلاتش در رشته دکوراسیون، یک دوره موسیقی و آواز را بینند تا بتواند از استعداد خداداد خود به نفع بهتری نمیرساند. اما امسال این سه شکسته شد

در ایتالیا همه ساله در اوآخر تابستان مسابقاتی برای انتخاب خوش - صد اترین خوانندگان تین ایچر برگزار میشود که هزاران دختر و پسر جوان در آن شرکت میکنند و خوانندهای که عنوان برنده اول این مسابقات را به دست میآورند بالا فاصله از طرف رادیو تلویزیون ایتالیا استخدام میشود. از سال ۱۹۹۴ که این مسابقات مرتباً همه ساله اجراه شده است همیشه پسرها برنده اول آن بودند و با اینکه تعداد زیادی از دخترها در مسابقه شرکت میکردند بد مقام قهرمانی نمیرسانند. اما امسال این سه شکسته شد



حرفة آینده من چیست؟ رپورتر: مریم اتحادیه

## آفرینش زیبائی

شرایط فراگیری هنر آرایش و چگونگی تأسیس آرایشگاه و هنرستان آرایش و زیبائی

در حرفه آرایشگری، پسرهای جوان، میدان را از دخترها گرفته‌اند!

آماده یادگیری، بو قوه درک را تقویت میکند. بهر حال کسی که به این رشته علاقه داشته باشد، با حداقل ساد، یعنی فقط خواندن و نوشتن، میتواند این هر را بخوبی یادآورد.

غالباً شاگردانی که به آموزشگاه‌های آرایش مراجعه میکنند، بنا به گفته مسئولان آموزشگاه‌ها، حتی دارای گواهینامه ششم ابتدائی هستند و بقیه هم یا سیکل اول را دارند و یا دیبله هستند.

بر طبق نظر معلمان آموزشگاه‌ها آموختن این حرفه صد درصد بستگی به استعداد دارد. تها کسانی موفق میشوند و پیشرفت سریع دارند که ذوق، ابتكار استعداد و علاقه زیادی به این رشته داشته باشند.

### \* مدت آموزش فن آرایش

معمولًا مؤسسات آموزش فن آرایش سه دوره آموزشی دارند. دوره یکماهه نیمه که هنرجویان باید صبح ها ساعت ۸:۳۰ تا ۱۲ و بعد از ظهرها از ساعت ۲ تا ۷ هر روز در آموزشگاه حاضر باشند. دوره سه ماهه که به خواست هنرجو هر روز صبح ها یا هر روز بعد از ظهرها کلاس تشکل میشود و دوره شش ماهه که یک روز در میان صبح ها یا بعد از ظهرها باز هم به خواست هنرجو است. البته این بستگی به آموزشگاهی هم دارد که

سه ماهه که به خواست هنرجو هر روز صبح ها یا هر روز بعد از ظهرها کلاس تشکل میشود و دوره شش ماهه که یک روز در میان صبح ها یا بعد از ظهرها باز هم به خواست هنرجو است. البته این بستگی به آموزشگاهی هم دارد که بقیه در صفحه ۹۱ وجود دارند که قن آرایش را تدریس میکنند. بهمین جهت ما با سر زدن به چند مؤسسه آموزش آرایش پروری خود را شروع کردیم. خوشبختانه طرز کارآور روسی که در هر یک از آنها به هنر جویان تدریس میشود همانند است و اختلاف بین آنها بسیار جزئی است، بطوريکه میتوان آنرا بکلی نادیده گرفت.

### \* هایه تحصیلات

این شاید یکی از نادرترین رشته‌ها باشد که احتیاجی به تحصیلات کلامیک ندارد، چون کاری ذوقی او ابتكاری است. البته ناید غافل بود که داشتن تحصیلات برای فراگیری هرفن و هنری بی تأثیر نیست، زیرا تحصیلات نکر را



## سه طرح تازه از پاریس

لباس‌های چهارخانه و راهراه امسال مد روز است  
و در انواع بلوز و دامن از ترکیب آنها باهم با با  
بارجه‌های ساده و انواع تریکو استفاده می‌شود.  
در اینجا دو طرح برای بلوز و دامن و یک مدل  
سارافون می‌بینید.



دیگری از نامه خود نوشته بود:

« خواننده‌ای که مفروض است آنهم دهها هزار تومان، آیا هیچ عقا سلیمی می‌بیند که با شش چند لباس‌های گرانها و اشرافی از سفر برگرداده در بهترین هتل‌ها اقامت کند و هر چ بخواهد برایش فراهم شود؟ در مصاحبه با مدیر کاباره‌ای که گوکوش در آنج برنامه اجرا می‌کند، وی گفته است که بطبق قرارداد منعقده من شبی دههز تومان به این خواننده می‌پردازم. زمان که ما کودک بودیم پدر و مادر و دوست و همسایه بعضی روپوش شدن با می‌گفتند اگر عنوان و افتخار و زندگ مرله بیخواهی، تحصیل را چهارچنگولم بچسب. ما هم چسبیدیم. من اکنون دو سال است لیسانسی هستم، اما ماهانه فقط یکهزار و پانصد تومان حقوق دارم. »

بله، خانم « یاسمین ». که « ک سخت از رنج بسیار خود و گنج به دست نیامده‌اش دلخور است نوشته که اینگونه خبرها جز اینکه جوانان در سخوان زحبتکش را پیزار کند حاصل دیگر ندارد.

همچنانکه نوشتم به دنیال چام نامه این دختر خانم انبوه نامده بسوی قسمت « تین » سازیز شد نمی‌شود گفت که مخالفان زندگی به فر کوکوش زیادتر بودند یا موافقان آن نامه‌های سیاری داشتیم از جوانهای که نوشته بودند: « ما را با یک خواننده

جنجالی که نامه یک دختر لیسانسیه برانگیخت

# گوکوش

## در دادگاه تین!

صف آرائی موافقان و مخالفان در برابر گوکوش  
و زندگی اش و قرض‌ها یش...

سلام من صمیمانه و از ته قلب است، زیرا شما را واهنمای بصیر و واقع بین میدانم. من نه مشکل دارم و نه انتقادی از شما. فقط بخواهم مطلبی را عنوان کنم که بعثت داغ روز است. مذیت خانم گوکوش به تهران بازگشته با توده‌ای از شایعه و حرک و اظهار نظر و نزدیک یکسال است که اخبار مربوط به سرافت و قرض این خواننده سر زبانه است. چرا؟ زندگی خصوصی گوکوش و قرض داشتن و نداشتن او به ما چه مربوط است؟ آیا برآستی ما مشکلی بزرگتر از این نداریم؟ خانم « یاسمین » نوشته بود: « تین عزیز و روشنگر سلام. »

در چند شماره پیش، در ستون تربیون آزاد، نامه خانم « یاسمین - ک » لیسانسیه داشتگاه تهران را زیر عنوان « زندگی باد قرض » برای اینکه در افسانه زندگی کنی، تا خریخه مفروض شو، اما به مدل گوکوش « چاپ کردیم. این نامه بسیار بحث‌انگیز شد و سیل نامه - های طرفداران و مخالفان گوکوش را بطری مجله سازیز کرد.

رواستی خانم « یاسمین » چه چیزهایی را، چه مسائلی را در نامه خود مطرح کرده بود که سبب این همه اعتراض شد؟ خانم « یاسمین » نوشته بود: « تین عزیز و روشنگر سلام. »

**TEEN**  
**دختر امروز**

## از کوچکترها گوش کنیم نکته پرانی!

\* پیر دختر موجودی است که شب جمعه وقتی تلفنش زنگ میزند، تلفن عوضی باشد !

هومن - تهران  
\* هرگز غم دلت را به کسی مگو، مگر آن کسی که بخواهد و بتواند از ته دل به غم‌گوش دهد.

ثريا شرفی - تهران  
\* هستی ام را بگیر و بایک ناله جانسوز به دیار عدم رهسیار ساز - جسم را با دود پاروت تقاضی کن - هر آنچه دارم، هستی من، وجود من، همه و همه را به تاریکی ابدی بسپار - اما فقط ... آن کودک شیر. خواه را به رگبارگله میند !

مهوش امینی - دانشجو  
\* می‌گویند اگر جواب متک پسری را بدھی، خوش می‌اید و دیگر دست از سرت برئی دارد. اما به خدا اگر هم جواهش را ندهم می‌گویند: « چه دختر سنگین و نازنیست است، همنی به درد ما می‌خورد » و باز هم دست بردار نیستند! ... شعله حاوی - قزوین

\* اگر ترس از قضاوت‌های مردم نبود، ما امروز آن که هستیم نبودیم !  
گیتی مخصوصی - کرمانشاه  
\* مردها زن‌ها را نگاه می‌کنند تا آنها را ببینند، اما زن‌ها مردها را نگاه می‌کنند تا خود دیده بشوند !

مریم . الف - ۲۰ ساله  
\* دوچیز یک دختر را می‌ترسند: مردی که به او بی‌توجه است و دختری که از او زیباتر است!

منوچهر کسانیان - همدان  
\* انسان هرچه بیشتر عمر کند، برای مسائلی که قبل از برایش اهمیت داشته‌اند کمتر اهمیت قائل می‌شود تا بالاخره خود اهمیت هم برایش اهمیت خود را از دست میدهد !  
گیتی مخصوصی - کرمانشاه



یکی به دو!  
از: هومن

به آهنگ مخصوص خوانده شود:

# کت، شلوار، پالتو، کادو میگیریم!

\* یک دوجین «سکرتر» ترکل ورگل استخدام میکنیم



آنوقت هرچه هومن هومن کنید و در حسرت مقالاتم فریاد و فغان سر بدھید، حتی اگر ترانه «برگرد» منوچهر را هم دسته جمعی بخوانید! (۱) دیگر هر گز دستان به من نخواهد رسید و یک عمر تأسف خواهید خورد که چرا دشمنی تا این حد دوست داشتنی را این چنین مفت از دست دادهاید؟

حالا به عنوان نمونهای از این قدرنشناسی‌ها چند جمله از نامه‌های مختلف نقل میکنم.

\* دختری بنام «فرزانه» مقیم تهران میتویسد: «هومن! ... هاهاهاه! میمون هرچی زشت‌تر است بازی‌اش یشتر است. ازما ایراد میگیری که پاها بیان شمشیری است، یکی نیست به تو بگوید پاها خودت چی؟ اگر بعضی دخترهای بی‌سروبا به تو احمق شماره تلفن میدهند حتماً شماره تلفن بیشتر زهراست، بی‌جهت خودت را نکیر. من شخصاً آقدر از تو بدم می‌اید که از لج تو هم شلوار می‌بیشم و هم سیگار می‌کشم (الته با اجازه نامزدم) و علاوه بر اینها از راه دور می‌سیلی محکمی به گوش تو مینوازم (نوش جان!) تو که نامه‌های انتقاد‌آمیز را چاپ نمیکنی، بلکه شماره تلفن‌ها و عزیزم‌ها را برای فخر به دوستان مذکور چاپ میکنی. راستی یادم رفت بنویسم که دیروز من ترا تویی باغ و حش پشت میله‌ها دیدم که داری تغمه آقاب گردان می‌شکنی. انشا الله مبارک است. سال آینده که دیبلم گرفتم، برای معالجه تو حتاً در رشته دامپزشک تحصیل میکنم.

\* نامه دیگر از دختر ۱۶ ساله‌ای به نام فرشته‌جوایی:

«ای هومن بی تربیت لوس بی معنی. مواطی جان خودت باش که هم اکنون من در جلسه‌ای هستم که یک لشکر دختر برای قتل تو نقشه‌میکشند. این نامه را برای هشدار به تو پیغاطر رضای خدا مینویسم تا مثل مورچه زیر پای دختران له نشوی». و اما بدون عرض سلام امیدوارم که حالت پدیداشد و باز هم امیدوارم روی زیانت از آن جوش‌های ریزی در آورد که حتی نتوانی چیزی بخوری، چه رسد به اینکه حرف بزنی. و دست نیز دردی بکرید که نتوانی بتویسی و خلاصه از حرف زدن و نوشتن معروم شوی تا دیگر با اینهمه وقارت و جسارت پا تویی کفشد ما دخترها نکنی. من اگر برادری مثل تو

بنده در صفحه ۱۰۶

قورباغه وحشت نکنید.

۲ - از دریافت فعуш‌های آبدار که مثل نقل و نبات تثار رئیس شما می‌شود (یعنی من!) از میدان در نزد است.

۳ - مثل نازی خانم، خوش عکس و خوش ژست و خوش برحورد باشید! تبصره: تقاضاهای استخدامی دختران شلوار پوش به هیچوجه پذیرفته نمی‌شود!

\*\*\*

و اینکه برویم سر اصل مطلب که برسی نامه‌های دختران حوا و آفازاده‌های آدم است (چون به تازگی آقا پسرها از بی‌تفاقی خارج شده‌اند و به هواداری ازمن نامه مینویسند!)

نخستین نامه را از یک آقا پسر هموطن ساکن «ابوظبی» انتخاب‌می‌کنم.

آقا! «احسان‌الله همت» که مقیم «العین» یکی از شهرهای ابوظبی است در نامه مفصلی که برای من نوشته تقدیماً کرده است ستون «تکلم‌ضراب» و

«یکی به دو» را حتی یک هفته هم تعطیل نمکم. وی از آنسوی خلیج فارس مینویسد:

«... نوشته‌های علاوه بر اینکه در سراسر ایران سر زبانها افتاده و غوغائی به پا کرده، مرزها را پشت سر گذاشته و به خارج نیز راه یافته است. نوشته‌های زیبایی را هنگامیکه موافقان می‌خوانند

- که البته چندباره هر کدام را می‌خوانند - نشانه می‌شوند، مست و مدهوش می‌شوند

و لذت می‌برند. اما زمانی که مخالفان می‌خوانند - که آنها هم حتماً سکر

می‌توانند - حرص بر وجودشان چهره می‌توانند. موفق تصور است. اولاً مثل خانم ملوک خرابی که همیشه خواننده

«تخاری» هستند شما هم سکرتر عنوان پر طبقه را به نام خود به ثبت بدهید. ثانیاً به عضویت انجمن استنبال می‌کنند. در اینجا یعنی در «العین»

ایرانی «۷۰ درصد ایرانیها تراپیست‌اند و ۳۰ درصد پاچمانه فقط به علت عدم

سود ممکن است از وجود توی اطلاع باشند. اگر میتوانستی به «العين ابوظبی»

یا اینجا داشته باشید. ثالثاً با چاپ عکس‌های عاشق کش شما ممکن است

فوري شوهر مناسب به تورتان بخورد، یا دست کم پیشه‌های متعدد برای

بازیگری و دلبی در فیلم‌های فارسی دریافت کنید!

و اما شرایط استخدام بس ساده است و فقط در سه ماده و یک تبصره زیر

نداشته، چمدان سفر می‌بندم و میروم

پیش دوستان هموطن در آنسوی مرزها.

مخفی هفتۀ گذشته من در بسارة «سکرترها»، سیل ناسه‌هاو تلفن‌های

موافق و مخالف را به سوی مجله سازانزیر کرد، آهنگنگه نامه‌ها از سی زیاد است،

برای برسی و کندوکاو آنها من هم به سبک آقایان و رؤسای گرفتار و پر مشغله (۱) به لکر اقادم یک دوجین سکرتر از نوع ترکل ورگل استخدام کنم (تا همه نامه‌ها خوانده به دست لطیف آنها یکجا تحویل سد باطله شود!).

اما چون من با بت «تکلم‌ضراب» بولی نمی‌گیرم و «الفخاری» قلم می‌زینم،

طبعاً از پرداخت حقوق (و اضافه کار و پاداش و مزایا) به سکرترهای معدوم.

در موضع علاوه بر اینکه آنها به انتخاب سکرتر هم بودن نایل می‌شوند (واین واقعاً انتخاب بزرگی است!) میتوانم به آنها قول بدhem که عکس هایشان را در فیکورهای مختلف (و البته بعد از وقتی هم بودن) از سکرترهای کار نازی خانم که

چاپ بزنم (عنهو سرکار نازی خانم که از عکس‌های عاشق کش کاهی بر

تبسم ملیح و گاه با قیافه دزم، گره از مشکلات ما جوانان می‌کشند!).

بنابران اگر به اینکونه کارهای عام‌التفاهه علاقه دارید (وید مادیات بی‌اعتبار، از قبیل حقوق هنچ شش هزار تومن سکرترهای سوکلی نمی‌اندیشید!).

برای اشغال بست خالی سکرتری همین پشتایند که غفلت موجب پیشمانی است در دوست است که پول و پله‌ای توی این کار نیست اما شهرت و انتخاب

موفق تصور است. اولاً مثل خانم

ملوک خرابی هستند شما هم سکرتر «الختاری» هستند شما هم سکرتر

«الفخاری» می‌شوید و میتواند این عنوان پر طبقه را به نام خود به

ثبت بدهید. ثانیاً به عضویت انجمن توینیاد سکرترها در می‌آید و میتواند

ماهی یکبار از ناهار مجانی انجمن دریکی از هتل‌های مجلل استفاده کنید و

بدینوسیله در تبلیغ شعار انجمن که «سکرتر عروشك پشت میزنشین نیست»

سه‌می داشته باشید. ثالثاً با چاپ عکس‌های عاشق کش شما ممکن است

فوری شوهر مناسب به تورتان بخورد، یا دست کم پیشه‌های متعدد برای

بازیگری و دلبی در فیلم‌های فارسی دریافت کنید!

و اما شرایط استخدام بس ساده است و فقط در سه ماده و یک تبصره زیر

نداشته، چمدان سفر می‌بندم و میروم

پیش دوستان هموطن در آنسوی مرزها.

۹ - از خواندن خطهای خرچنگ

است  
هیچ عقا  
چمدا  
سفر برگرد  
دو و هر چ  
در مصاح  
در آنچ  
ست که ب  
ی دهز  
دائم، زمان  
ادر و دوست  
ن با  
و زندگ  
جهارچنگول  
من اکنوا  
تم، ام  
قوما  
ک «ک  
کنج به دست  
که اینکون  
در سخوان  
مل دیگر  
دنیال چار  
و نامه هـ  
ازیر شـد  
ندکی به فـر  
و افغانـ آـن  
از جوانهـ اـنـ  
ایـک خـوانـدـ

# بیو تران باهه ۱۹۶۰

میاورد قدره اش را به خون گوینده زنگنه  
میکرد. دو برادری بودند که حرمت برادری  
را حفظ میکردند و دفاع از یکدیگر از همه  
چیز خوبیش میگذشتند.

(رضاء) دست انداخت زیر بازوی حیدر و  
گفت:

— حیدرخان! خیلی توهیمی. چت شده  
داشم؟ خدا بد نیاره؟ مگه کشتن اس غرق  
شده و خبر غرقش برات آوردن؟

(حیدر) آهی کشید و گفت:

— نه چیز مهمی نیست، میخواهم برم  
خونه (هارون) دیشب قلم تراش و قوطی  
سیکارمو اونجا جا گذاشت.

(رضاء) خندنی کرد و گفت:  
— ده. دیشب تو اونجا بودی. ؟ منم

مرا که نه زور دارم نه زر میکوبند و آنکه به  
سراغ پدرم میروند و کاری میکنند که او  
محجور شود در قهوه خانه چائی باین و آن  
پفروش و استکان جمع کند...

با این اندیشه اشک در دیدگانش حلقه  
زد. شانه اش را به دیوار کل خانه (مفواید  
ماما) تکیه داد و شفیقه هایش را که تیر  
میکشید در میان انگشتان گرفت و فشرد و

بلکها را برای چند ثانیه بست، اما در همین  
موقع و در تاریکی بست بلکهای دیده اش  
اندام و قامت و بالای گوهر را دید — گوهر

با آن کیسوی گلابتونی، با آن صورت صاف و  
آن چشمان مخصوص شراب زده و بالاخره آن  
لبهای بوسه طلب و آن سینه ای که وقتی بل

سفید می پوشید، بر جستگی اش بیشتر بسه  
چشم می خورد و هنگامیکه راه میرفت میلرزید.

(گوهر) راستی گوهری است که نمیتوان از  
آن چشم پوشید و صرف نظر کرد و رفت. گوهر

دوست داشتنی است. گوهر خواستی است.  
گوهر همان فرشته ای است که من در خواب

میدیدم و در بیداری به دنبالش میگشتم و  
حالا روی زمین یاقتشم نه. من نه تنها برادر

و پدر و مادرم، بلکه همه دنیا را هم فدای  
گوهر میکنم، اما تباید جوان احتمی باشم و...

رشته افکارش گسیخته شد، زیرا شخصی  
با دست به شانه او زد و گفت:

— حیدرخان! کجا؟! این وقت روزی  
اینجا چیزی نمیکنم!

حیدر با ضریبه دست شخص مذکور  
بعود آمد. روی را برگردانید و یک از دوستان

خوبیش را مشاهده کرد. او شیشه گر بود و  
(کب) شیشه ای میساخت و به یهودیان

میفروخت بانها که شراب میانداختند و بعد  
که کب میکردند و میفروختند، باو میگفتند

(رضاء) چون شغل شیشه گری را ازیدرس  
به ارت برده بود و پدر (رضاء) تک بلوری  
میساخت و این نام بهمن مناسب روی او و

برادرش (یعنی) مانده بود.

(رضاء) و (یعنی) هر دو ورزشکار

و قدره بند بودند، اما نه مثل حیدر و غلام،  
بلکه از آن برادران محسوب میشدند که

اگر یکی نام دیگری را بدون آقا بر زبان

تا اینجا خوانده باشد...

دیگر از محلات جنوی تهران بهلوانی میزیست  
که دیگر دست از شرارت و قداره بندی کشیده بود و

عبادت میکرد. او دو پسر داشت یکی غلام که شریر  
و چاقوکش و باج بگیر بود و دیگری حیدر جوانی

ضعیف اندام و مژو و حیلمند که در بازار میرزا یکی  
تجارت خانه شده بود، زیرا سعاد داشت. غلام

کیوترباز بود، یکروز بوسیله (جواد) پسرخانه گوهر  
با گوهر دختر عالیه خانم آشنا و یک دل نهدید دل

عاشق او میشود ولی ساعتی بعد سید بیزاره او میگوید  
که برادرت حیدر نیز عاشق گوهر است. غلام

پکارچه خشم میشود این عمان چیزی بود که گوهر  
میخواست، زیرا او تنها دختر و بازنشانه مردی بود

بدنام (کریم کوچیک) که چهارده سال قبل بهلوان  
در یک نزاع او را به قتل رسانید بود و حالا عالیه  
خانم دخترش را وسوسه کرده بود که از بهلوان و

پسرهاش به کمک زیبائی خود انتقام بگیرد و گوهر  
قول داد که این کار را میکنم.

گوهر برای انجام این منظور دو برادر را عاشق  
خود کرد و وقتی از عشق آنها نسبت بخود مطلع

شد به حیدر گفت: غلام میزاجم من است و برای  
رسیدن به مصال من باید غلام برادرت را از میان  
برادری و در واقع بین من او یکی را انتخاب کنم.

صفه دوست (گوهر) که عاشق غلام بود میخواست  
مان اینکار شود، اما وسیله نداشت، لذا جواد را با  
بول فرب داد که برای او خیرچیتی کند (حیدر)

که سایا خشم و نفرت شده بود برای کشن غلام  
به طرح تقدیم داد که با (صغری) دختر (هارون)  
شراب فروش تماش بگیرد.

اینک بقیه سرگذشت را بخواهد.

پاهاش را روی زمین خاک آسود  
کوچه میکشید. دل و دماغ آنرا نداشت که

پشت گووهای خود را بالا بکشد. لغز لغز راه  
میرفت و دیدگانش را غبار غم بوها نهاده بود.

غباری که هر رهگذری زنگ غم را در آن  
میدید و تشخیص میداد. وقتی به ابتدای

پامار و (سه راه دنگی) رسید لحظاتی  
چند دچار تردید شد. از آنجا تا خانه (هارون)

راه زیادی نمانده بود. چند دقیقه دیگر بازجا  
میرسید، اما هنوز هم آنقدر مصمم نبود که

بنواند در سوره توطه برای قتل برادرش  
اقدام کند. عجیب است این زندگی ۰۰!

چرا من باید بخاطر یک دختر که میدانم  
را بطه خوشی با خانواده من ندارد، برادرم را

زیر یخ دشمن بیندازم. آه که اگر غلام کشته  
شود از ما په باقی میماند؟ از بدوم ۰۰ از؟

مادرم؟ کمر آنها میشکند. بهلوان تو  
سری خورمیشود. الان اعتبار و قدرتمند بدو

چیز بستگی دارد. یکی به ساقه خودش که  
عمری را با سرفرازی سپری کرده است و دیگر

بوجود غلام با این سینه بهن و عضلانی  
و بازویان سبز و گردن بیچله کلفت. حالا  
اگر غلام کشته شود چه به روز ما خواهد

آورد. ممکن است تمام اهالی محل برای  
او حجله بینند و در مساجد ختم بیندازند و  
مجالس ترحم برپا کنند، اما بعد از مدتی ۰۰۰

گردنشان سر بلند میکنند. قبل از هر کس

نذری که من تیغه چاقو مو با خون تو قرمز  
کنم. برو گرد و بازی تو بکن تا بزرگ بشی و  
بتوی قاطی مردها بنشینی .

پشت هیدر از دیدن چاقو که تا دسته  
در دیوار اتفاق فرو رفته بود لرزید و گفت :  
— خوب، طرف تونست چاقو رو دریاره؟  
— نه، نه اوون تونست نه دیگران. هیشگی  
هنوز موفق نشد. همینجوری باقی مونده .  
البته خیلی نگذشته . فقط دوشیه محکمه  
ظرف امشب و فرداشب یکی بیدا بشه که  
تیغه رو پکشے بیرون. خوب، حرقو بزن، اول  
بگو بینم با یه پاله شراب چطوری؟

صبوحی نمیزني ...  
— نه، نه، نه. من اصلا روز شراب  
نمیخورم .

— چرا سر کار نرفتی ...  
— امروز تعطیل کردم ...

— خاطرخواه شدی؟ اون زن کیه؟  
توی کدوم خونه است. هر کجا باشهم یارم شن  
اینچه، تامنوداری غصه نخور...  
حیدر آهی کشید و گفت:  
— زن اونچوری نیست. دختره دختر  
نجیبیه ...

— حتماً باید خیلی اسمی باشه، چون  
می‌بینم که خوب جفت کرده...

(صغری) در چوبی به لتهای راکه به  
حیاط باز میشندگشود و به صدای بلند گفت:  
— هارون، سرم درد میکنه. چکار کنم.  
هارون با همان صدای خشن دار و دو رگه  
جواب داد:

— صبوحی بزن دختر  
— پس بده بیاره و...  
در را بست و باز از خیدر سوال کرد:  
— از من چه خدمتی برمیاد...؟  
( خیدر ) سر وا پائین افکنده و متفکرانه  
شروع کرد به حرف زدن. ماجرا را بطور  
سریعتر و بدون اینکه نامی از ( گوهر ) و  
نژاد و تیار او بپرسد حکایت کرد و افزواد:  
— با این تفصیل حالا غلام بین من و  
ون قرار گرفته. دختره از غلام میترسه. جرئت  
نداره حتی با من حرف بزنده. غلام هم خاطر  
اونو بخواهد. آگه بفهمه که من باهاش  
سر و سری دارم؛ کوش تاگوش سر دختره رو  
بیبره کار میشم به سه بیکنه.  
( صغیر ) گه زن سد و گم حشله و

زنگی بود گفت: — من تا اون ته نیت قلی تورو خوندم.  
اما بذار به چیزی بیهت بگم. به وقت گول  
نخوری ها... من خوده زنم، اما بیهت نصیحت  
میکنم که به زن اعتناد نکن. بعلاوه غلام  
داداشته. پهلوون جز شما دو تا اولادی نداره.  
دو تا پسر. آگه صد تام دختر داشته باشند  
پسر نمیشن. پسر برای پدر چیز دیگه است.  
(حیدر) که در تدبیح عشق میساخت و  
عنان عقل و درایت را از کف داده بود  
معترضانه گفت:

داد، صغری برخاست، دامنش را عاص کرد و  
به نه دستور داد رختخواب را جمع کند و  
بعد پرده را بالا زد و به حیدر گفت:  
— یا حیدرخان، خوش خبر باشی، این  
وقت صبحی ...  
— صبح نیست بابا، ظهر نزدیکه ...  
— واسمه ماصبح زوده چون من دیشب سفیده  
خواهیدم. تا اون وقت شب مشتری داشتم.  
خداده هم رحم کرد. دم صبحی نزدیک بود  
دعوا شده و خون راه یافته، خدائی شد رضا و  
صبحی تنگی اینجا بودن و میونه رو گرفت. خوب  
لیا تو بشنی.

خونه (هارون) بودم . پس چرا ندیدمت .  
اما خوب ما داشتیم بازی میکردیم . آس راه  
انداخته بودیم . ناجنس صفری با بهجه  
تاجیر بابا مرده رفیق شده ، اونو انداخته توی  
آس بازی . هر شب چل پنجاه تومن بولشو  
شوهر میله .

و قبل از اینکه (حیدر) حرفی بزند او به  
صدای بلند خندید و گفت :

— امروز فرداست که پسره ساقی دار .  
لعلج بشد ، یا توی خونه (نرگس لب شکری)  
ماست و خیار درست بکنه .

همینظر گفت و گوکنان تاجلوخانه (هارون)  
و سیدنده آنچا (حیدر) از (رضانگی) خدا  
حافظی کرد و رفت . آنقدر صبر کرد . وقتی  
وضا رد شد و فامیله گرفت در زد . صدای زن

شیشه های خالی مشروب و کاسه های لعابی آی رنگ که با قیمانه ماست و خیار شب قبل در لبه های آن خشک شده بود . خرد های نان و یک چاقو که تا دسته در دیوار فرو رفته بود . نگاه هیدر که روی چاقو قرار گرفت ، صغری خندید و گفت :

— اینو چند شب پیش ( یعنی تاری ) زد به دیوار سست بود . با یکی بگو مگوش شد . چاقو کشید ، اما گفت تورو نمیکشم . این چاقورو میزنم به دیوار اگر تونستی از دیوار بکشی بیرون ، میفهمم که میتوانی با من دریافتی ، اما اگر موفق نشوی لیاقت اینو

از همانجا به مشام میرسید . تمام زیزینهای خانه ( هارون ) بر بود از خمره های شراب سرخ و سفید ، کهنه و تازه ، پکساله و هفت ساله او حتی مذهبی بود که شراب سی ساله دارد ، اما هر شیشه آنرا ده تومان نیمروخت و کسانی که بیمار غیر قابل علاج داشتند آنرا می خوردند .

به صدای گفت و شنید آنها صغیری در اتاق خودش بیدار شد و در بستر چرک و کثیف خویش نشست . چشمان بف کرده اش را مالید و بعد خمیازه ای کشید و نته را میدا کرد و پرمیبد کیست منه گزارش کار را

خواب آلو دی از داخل شنیده شد که گفت:  
— کیه این وقت صبحی؟ برو بجهه مبرو  
دیروز بیهوده نزدیک ظهر یا معاحالا  
چیزی نمیخیریم.  
حیدر اظهار داشت:  
— نه، منم با صغیری کار دائم من  
حیدر بپلوفنم، درو وازنم.  
(نه) پیر زن مستخدم خانه (هارون)  
حیدر را میشناخت و که کاه از او انسجام  
میگرفت، معهدنا در وا باز نکرد تا اینکه صدای  
خش دارو دورگه (هارون) برخاست که  
گفت:

# بولتن از: یون ایران مرکز راهنمای زناشویی



مرکز راهنمای زناشویی

## ION INTERNATIONAL

● ION-FRANCE (C124)  
94, rue Saint-Lazare-Paris-  
9e-Tél. 744.70.85 et 56 Cours  
Berriat GRENOBLE (38)  
Tél. 44.19.61

● ION - BELGIQUE ( CB  
124 ) 105, rue du Marché  
aux Herbes-1000 BRUXEL-  
LES - Tél. 11.74.30

● ION - SUISSE (CS 124)

8, rue de Candolle-GENEVE-  
Tél. 002 25.03.07

● ION - CANADA ( CC  
124) 45, rue Saint-Jacques-  
Suite 101 - MONTREAL  
126 PQ

● ION - ASIA (CA124)  
Zan-e-Ruz - Ferdowsi Ave -  
TEHERAN (Iran) - Tél.  
310251 - 310260



استفاده از علم و دانش  
برای یافتن همسر ایده‌آل

## پیامهای خواستگاری

دوشنبه ۳۱۳۲۰۰۹

۲۰ ساله + قد ۱۶۳ + وزن ۴۹ + چشم عسلی + موخرمانی + سفیدرو + مسلمان + دانشجوی سال دوم + زیبا و شیک پوش + ۱۸ ساله بنت نظر میرسد + علاقه‌مند به مطالعه و موزیک + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + مسلمان + ۲۷ تا ۳۳ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ تا ۱۷۸ + لاغر متوسط + سایر مشخصات بی تفاوت + کارمند عالیرتبه، آرشیتکت یا دکتر + لیسانس بالا + حقوق ۳۰۰۰۰ ریال بالا + محل زندگی بی تفاوت + مهریه با تفاوت.

دوشنبه ۴۴۲۳۰۰۹

۲۷ ساله + قد ۱۶۴ + وزن ۵۱ + چشم قهوه‌ای + مو مشکی + سبزه رو + مسلمان + کارمند + ۵۰۰۰ ریال حقوق + دوره اول متوسطه + باهلوش، شیک پوش، خنده‌رو، بانمک و احساساتی + علاقه‌مند به مطالعه و خاطری + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + ۳۰ تا ۳۵ ساله ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا ۱۸۰ + دیبلم + افسر، کارمند عالیرتبه یا مهندس + ۱۰۰۰۰ ریال حقوق + محل زندگی بی تفاوت + مهریه با تفاوت.

پنجشنبه ۱۳۲۷۰۰۹

۳۷ ساله + قد و وزن متناسب + چشم و مو قهوه‌ای + مسلمان + بعلت عدم توان اخلاقی از همسر قبلی جدا شده + تکسین اتفاق عمل + ۱۲۰۰۰ ریال حقوق و درآمد + شیک پوش، خنده‌رو، بانمک و احساساتی + ۳۲ ساله بنت نظر میرسد + دوایی ۳ فرزند که با او زندگی نمی‌کنند + آشنا به فن خاطری + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + ۵۰ تا ۵۵ ساله + ازدواج کرده + قد ۱۶۵ تا ۱۷۰ + سبزه رو + مسلمان + شغل بی تفاوت + درآمد ۱۵۰۰۰ ریال + دیبلم + محل زندگی تهران + دو بچه را می‌پذیرد + نقص عضو جزئی مهم نیست + مهریه با تفاوت.

پنجشنبه ۱۸۲۶۰۰۹

۳۳ ساله + قد ۱۵۵ + وزن ۵۰ + چشم میشی + مو مشکی + سفیدرو + مسلمان + کارمند + ۷۰۰۰ ریال حقوق + دوره اول متوسطه + جدا شده بدون فرزند (نازا) + ۳۰ ساله بنت نظر میرسد + فعلای با خانواده زندگی می‌کند + دوباره به خارج سفر کرده + علاقه‌مند بگردش + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + ۳۷ تا ۴۷ ساله + ازدواج کرده یا ازدواج نکرده + قد ۱۶۰ تا ۱۷۵ + سایر مشخصات ظاهری بی تفاوت + عقیم‌ها مقدمه‌مند + دارای شغل آبرومند + ۳۰۰۰۰ ریال حقوق + دیبلم بالا + محل زندگی تهران + شهریه با تفاوت.

پنجشنبه ۱۶۱۲۰۰۹

۳۶ ساله + قد ۱۷۰ + وزن ۷۰ + چشم قهوه‌ای + مو مشکی + جدا شده و دارای بچه بسر که با او زندگی نمی‌کند + خوش تپ و شیک پوش، بانمک و احساساتی + هنرمند نقاش + ۲۵ ساله بنت نظر میرسد + چند بار به خارج سفر کرده + کارمند عالیرتبه با ۲۶۰۰۰ ریال حقوق و درآمد + کوش تنگی + مایل به ازدواج با دوشنبه یا بانوی ۱۸ تا ۳۰ ساله + خوش تپ و خوش اخلاق، زیبا و بانمک و با شخصیت + یک بچه را می‌پذیرد + در آتیه زندگی که اتفاق همسر به اروپا و امریکا سفر می‌کند.

دوشنبه ۲۴۲۶۰۰۹

۲۶ ساله + قد ۱۵۷ + وزن ۴۸ + چشم و مو مشکی + سبزه رو + مسلمان + کارمند + ۱۰۱۰۰ ریال حقوق در حال گرفتن لیسانس + باهلوش، شیک پوش، بانمک و احساساتی + ۲۲ ساله بنت نظر میرسد + دارای خانه شخصی + علاقه‌مند به مطالعه و موزیک + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + شیوه + ۳۰ تا ۳۵ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ تا ۱۸۰ + سایر مشخصات ظاهری بی تفاوت + مهندس یا لیسانس + محل زندگی با نظر همسر + شهریه با تفاوت.

دوشنبه ۲۸۲۵۰۰۹

۲۳ ساله + قد ۱۶۳ + وزن ۵۹ + چشم قهوه‌ای + مو خرمائی + سفیدرو + مسلمان + دیبلم + لیسانس + حقوق فعلای ۸۰۰۰ ریال + زیبا، باهلوش، خنده‌رو، بانمک، بقیه در صفحه ۱۰۱

خانم! آقا! خود را از تنهایی نجات بدھید

### اطلاعات در باره شخصیت

صرف نظر از لزوم آگاهی شخص به اطلاعات نیز ضرورت دارد. شما باید آگاه باشید مرد یا زن را که به همسری برمی‌گزینید، صاحب چه خصوصیات روحی است. درون این دنیای نامکشوف چه بیکاره. این شخص چه خصایصی دارد. صاحب چه شخصیتی است. در کدام یک از طبقات انسانی جای دارد. شکیبات یا تندخواه، سدمزاج است یا آتشین. عصبی است یا بلغی، از چه پیز خوش می‌اید و پیچیزی اعتنast.

از خانه و خانواده‌اش چه میخواهد. در همسرش چه جستجو می‌کند. آیا مایل است پیچه داشته باشد - آیا میخواهد صاحب یک کانون خوبختی باشد یا شخصی است متلون. میتوان در زندگی باو اعتماد کرد؟ آیا گمکسار روزهای پیری است، یا فقط یار روزهای جوانی است.

این مطالب ساده نیست. هر خرس میتواند موجب دوام و قوام زندگی، یا بر عکس برهم‌خوردان آن بشود. پس شما که میخواهید اختیار زندگی خود را بدهیگری بسپارید، باید دقیقاً او را بشناسید، به خصوصیاتش آشنا شوید، از میزان محبت و وفایش آگاه گردید. قدرت تحملش را در شاداند بدانید. این کارها را، با استفاده از شیوه‌های علمی، «یون ایران» انجام میدهد. تست‌های خودشناسی و سیله‌ای است علی در اختیار شما که با میتوانید نخست خود را بشناسید و از ورای آن دیگر را.

استفاده از تکنیک‌های مدرن خودشناسی به سیله‌ای تست‌های افشار و زیرنظر مخصوصان فرانسوی خودشناس و روانکار، در اختیار شماست. مطالبی که در این زمینه بطور کمی آورید دست کم با چهار سال زندگی با همسرتان بدهدست آورید.

این خودشناسی سبب میگردد که شما عمرتان را هدر ندهید، سالها با زن یا مردی زندگی تکنید که عاقبت دراید برای زندگی با هم خلق نشده‌اید... میدانید که ساهه‌های اویله زندگی مشترک، سخت ترین روزهایت. همه نفاق‌ها و سیله‌های دراین ایام مشغولند - در چه خانواده‌ای هستند - چه مناسباتی با هم دارند. تصدیق میفرمایید که این اطلاعات که دقیقاً جمع آوری شده، نمیتواند بی‌ایده باشد.

### اطلاعات قبل از زناشویی

جای شگفت بسیار است، بشری که در کسب علم و دانش به مقامات عالی رسیده و از هر چیز و هرجا خبر دارد و به کمک وسائل الکترونیک میتواند بفهمید که کارهای در باره خودش بی اطلاع باشد، یا ازینه دست آوردن اطلاعاتی در باب همسر آینده‌اش خجلت پکشید، واژاینکه جست‌وجو کند و بپرسد که باچه شخصی خواهد توانت زندگی مشترک ایده‌آل تشکیل دهد شرمسار باشد.

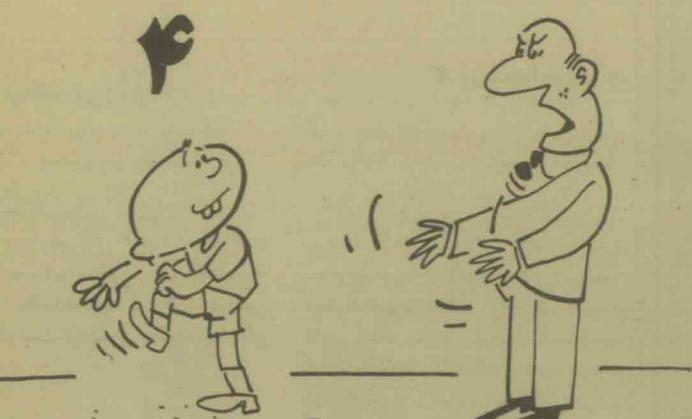
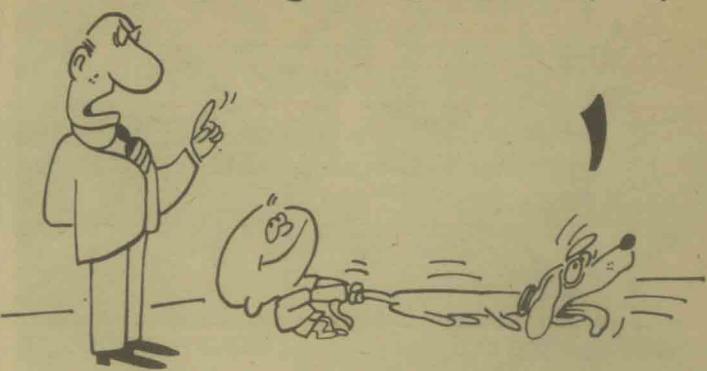
تعجب آور است که مرد یا زن نداند از همسر آینده خویش متوجه چه چیز است. داشتن اطلاعات کافی در باره مرد یا زنی که با شما تشکیل زوج می‌دهد و شریک زندگی شما خواهد بود، امری است حتم و واجب. این اطلاعات را شما نمیتوانید از خویشان یا دوستان همسر آینده خود بدهست آورید، زیرا بطور قطع آنکسانیکه خبرها را در اختیار شما خواهند گذاشت نخواهد توانتست بی‌طرفی کامل را رعایت کنند، با این ترتیب ممکن است خود ناگاه مطالی بدهشان بگویند که صدر رصد با واقعیت منطبق نیاش. چه مرکزی صالح ترا از یون میتواند به شما مطالب دقیق و کامل در باره همسر آینده‌تان بدهد؟

مرکز راهنمای زناشویی مرجعی است که بدون حب و پغض و در کمال صفات اطلاعات لازم را در اختیار تان میگذارد و شما میتوانید بدون تعصب و جانبداری، این اطلاعات را بینی‌بند و قضاوت کنید و تصمیم بگیرید. جملگی اطلاعاتی که شما قبل از زناشویی در باره همسر ایده‌آل خود بدهست می‌آورید و این مطالب خود و خبرها بدون آنکه هدف از تهیه‌شان شما باشید، جمع آوری شده به شما دراختیار شما قرار می‌گیرد، نتیجه‌ایست که باید دست کم با چهار سال زندگی با همسرتان گرفتار بپیشانی و پیشمانی نشود. اینکه همسر شما چه تحصیلاتی دارد -

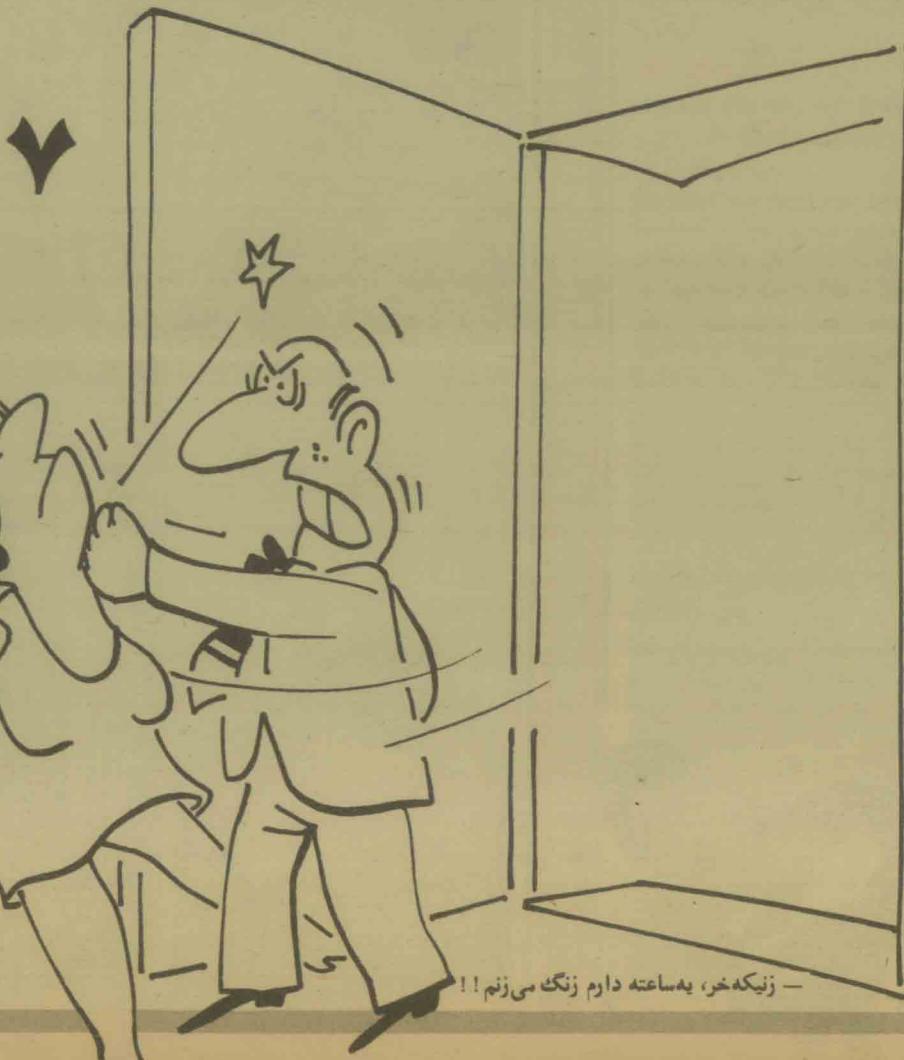
سن واقعی او چه میزان است - چقدر حقوق میگیرد - دارایش چیست - چند برادر با خواهر دارد - پدر و مادرش به چه کاری مشغولند - در چه خانواده‌ای هستند - چه مناسباتی با هم دارند. تصدیق میفرمایید که این اطلاعات که دقیقاً جمع آوری شده، نمیتواند بی‌ایده باشد.

## جناب آقای دوستدار حیوانات!

کامبیز درم بخش



آخه چرا مورجه هارو لگد میکنی خدارو خوش نمیاد!



عجب مردمونی پیدا میشن!



فهمیدم، چرا دروازه نمی کنند؟!



\* سفره بین المللی \*

### سوب چینی ،

### لوبیا سبز فلورانسی و سوپلے موز فرانسوی

طرز تهیه : لوبیاها را بشونید و نخ بکشید . سیر و پیاز را بپست کنده و پریزیز کنید . کره را در قابله گرم کرده ، سیر و پیاز خرد شده را در آن پریزید تاطلانی شود ، بعد از چند دقیقه لوبیا سبز را هم به محبوبات قابله بیفزایید ، نمک و فلفل هم پریزید . لوبیا سبز را به مدت پنج دقیقه مرتباً بهم پریزید تا کمی سرخ شوند . رب گوجه فرنگی را به مقداری که دوست دارید ، در دو لیوان آب حل کرده روی لوبیا پریزید ، در قابله را محکم پیندید تا مدت ۵ دقیقه با آتش ملاجم پریزند .

### سوپلے موز فرانسوی

مواد لازم برای شش نفر : شش عدد موز متوسط - سفیده سه عدد تخم مرغ . طرز تهیه : موزها را بپست کنده حلقه حلقه کنید ، بعد بدوسیله چنگال موزها را به دقت له کنید تا کاملاً تزم و خمیری شکل شوند . سفیده های تخم مرغ را آلتقدر پریزید تا به صورت برق درآیند ، بعد سفیده های زده شده را با موزهای لفشدۀ کاملاً مخلوط کنید . یک ظرف یا قالب مخصوص سوپله را کمی چرب کنید و این مخلوط را داخل آن پریزید ، البته قالب ناید خیلی پرشود . ظرف را در فرداخ بگذارد تا سوپله ۲۰ یا ۲۵ دقیقه بپزد . همینکه سوپله را از فرداورده ، سرو کنید تا فروکش نکند .

خانمهای ایرانی به اهمیت سوب ، اردور و دسرهای متنوع نی بردند و در نامه های متعدد ازما خواسته اند که منوی این غذاها را برایشان چاپ کنیم . بهمن جهت این هفتۀ منوی یک سوب ، یک اردور و یک سوپله لذیذ و جالب را برایتان شرح میدهیم و امیدواریم مورد پسندتان قرار گیرند .

### سوب چینی با تخم مرغ

مواد لازم برای شش نفر : ۶ عدد تخم مرغ - یک لیتر وینه سوب جوجه - به اندازه کافی فلفل .

طرز تهیه : سوب جوجه آماده شده را کاملاً گرم کنید . تخم مرغها را در یک کاسه بشکنید و خوب بزنید ، درست مثل اینکه بخواهید املت درست کنید - بعد یک آپکش توری روی قابله حاوی سوب کاملاً داغ بگذارد و تخم مرغها را از آپکش رد کنید . تخم مرغهای زده شده به صورت باریکه های دزار و نازک وارد سوب میشوند و چون سوب داغ است بهمان شکل ، یعنی تقریباً به شکل رشته های بلند پخته میشوند . به این سوب کمی نمک و مقدار زیادی فلفل بزنید .

### لوبیا سبز فلورانسی

مواد لازم برای شش نفر : یک کیلوگرم لوبیا سبز - یک جوانه سیر - یک عدد پیاز - یک قاشق مریاخوری کره - نمک - فلفل - رب گوجه فرنگی .



# بولتن زندگی مدران

\* زن و جواهرات \*

پیرایه شماره ۱ سال ۷۳-۱۹۷۲

راکه «آدرین من» طرح کرده است می‌بینید . گردنبند تصویر «یک» را دور دیف مروارید نسبتاً درشت تشکیل میدهد و گردنبند تصویر «۲» از ۴ ردیف مروارید عاجی رنگ متوسط به وجود آمده است و گردنبند تصویر «۳» یک ردیف مروارید خیلی درشت و کوتاه است که دور گردن و روی گودی گردن قرار میگیرد .

در گلکسیون لباسهای اسال ، گردنبند مروارید یکی از ایرایه هایی است که زیاد به چشم میخورد . این گردنبندها در طرحها و اندازه های گوناگون و جالبی عرضه شده است و به لباس جلوه ای چشمگیر میدهد .

دراینجا سه مدل تازه گردنبند مروارید



۳

۴



ایده‌های نو\*

## گلدان بجای زیرسیگاری

پوشانید . بعد همانطور که در عکس مشاهده میکنید ، روی کاغذ اشکال جالبی مثل قلب ، گل یا دایره های رنگی پوشانید داخل گلدان خاک برسید و روی خاک را با سنتگ و زیره های رنگی که در گل فروشیها به فروش میرسد پوشانید ، تا تمیز و زیبا باشد .

بعضی از مهندسی‌های بزرگ، زیر  
سیکاری از لوازمی است که بسیار سود  
اهمیت قرار می‌گیرد. اگر به اندازه کافی  
زیرسیکاری در منزل نماید، با خروج کم  
ستوانید دارای این زیرسیکاریهای شکل  
وجالب بشوید. اگرگذان خانی در منزل  
دارید، کمی تعیزش کرده اطرافش را با  
کاغذ الومینیومی (کاغذ تقویاتی)، کاملاً



لکھ گیری

استفاده از پودرهای رختشوئی  
آنژیم دار نیز مغید است، ولی برخی از  
مجموع پزشکی استفاده از این پودرها را  
تجویز نمیکنند. به کار بردن آب ژاول و  
انواع بیلچ ها هم مؤثر میباشد، ولی این  
مواد را نیز فقط باید روی پارچه های ناخنی  
و کتانی بکار برد.

## برطرف کردن لکه مشروبات

لکه حاصله از مشروبات، اعسم از مشروبات الکلی یا غیر الکلی را میتوان با بکار بردن پربرات دوسود بطرف ساخت. پربرات دوسود مایع است شیشه به آب اکسپرس، متنها خیلی قویتر از آن.

احتمالاً رایجترین لکه مشروبات، لکه حاصل از ریختن چای بر روی لباس است. این لکه را آگر فوراً با آب و صابون بشویند یکلی پاک میشود، در غیر این صورت آگر پارچه نفعی یا کتانی بود، از آب زاول یا انواع بلیچ های میتوانید استفاده کنید.

برطرف کردن لکه شمع  
اول با ناخن و یا پشت چاقو شمع را  
از روی پارچه بترشید، بعد زیر و روی آن  
را دو تکه آب خشک کن سفید بگذارید  
و با اطوطی داغ روی آن بکشید. این کار  
در اغلب موارد لکه را بکلی ازین میبرد،  
اما اگر مشاهده کردید که هنوز اثری از  
آن بجا مانده است، پنهانه ای را به الکل  
آغشته کرده، با آن بقیه لکه را پاک  
کنید.

## برطرف کردن لکه زردی اطو

اگر لباس در اثر کشیدن الطوی خیلی  
داع زد شد، باید لکه آن را با آب  
اکسیژن معمولی یا محلول برآکس پاک  
کرد.

A decorative horizontal scrollwork element featuring symmetrical, stylized floral or leaf-like motifs in black against a light background. The design consists of two main, identical motifs facing each other. Each motif features a central, pointed, heart-shaped element flanked by two large, curved, leaf-like shapes. These are further embellished with smaller, circular and teardrop-shaped elements. The entire design is rendered in a bold, solid black color.

قسمت دوم

تفاوت‌های

بین دختر و پسر از سینیں کو دکی تا نوجوانی

هستند که مبارزه باعفوونت را در بدن  
کترول میکنند.

دخترها نیز دارای بیماریهای مخصوص بخود هستند، مثل عفونت مجاری ادرار و دررفتگی لکن خاصه (خطای موقعیت بخصوص پسران زن) البته نوع این بیماریها کمتر از انواع بیماریهای پسران، نگران کننده است.

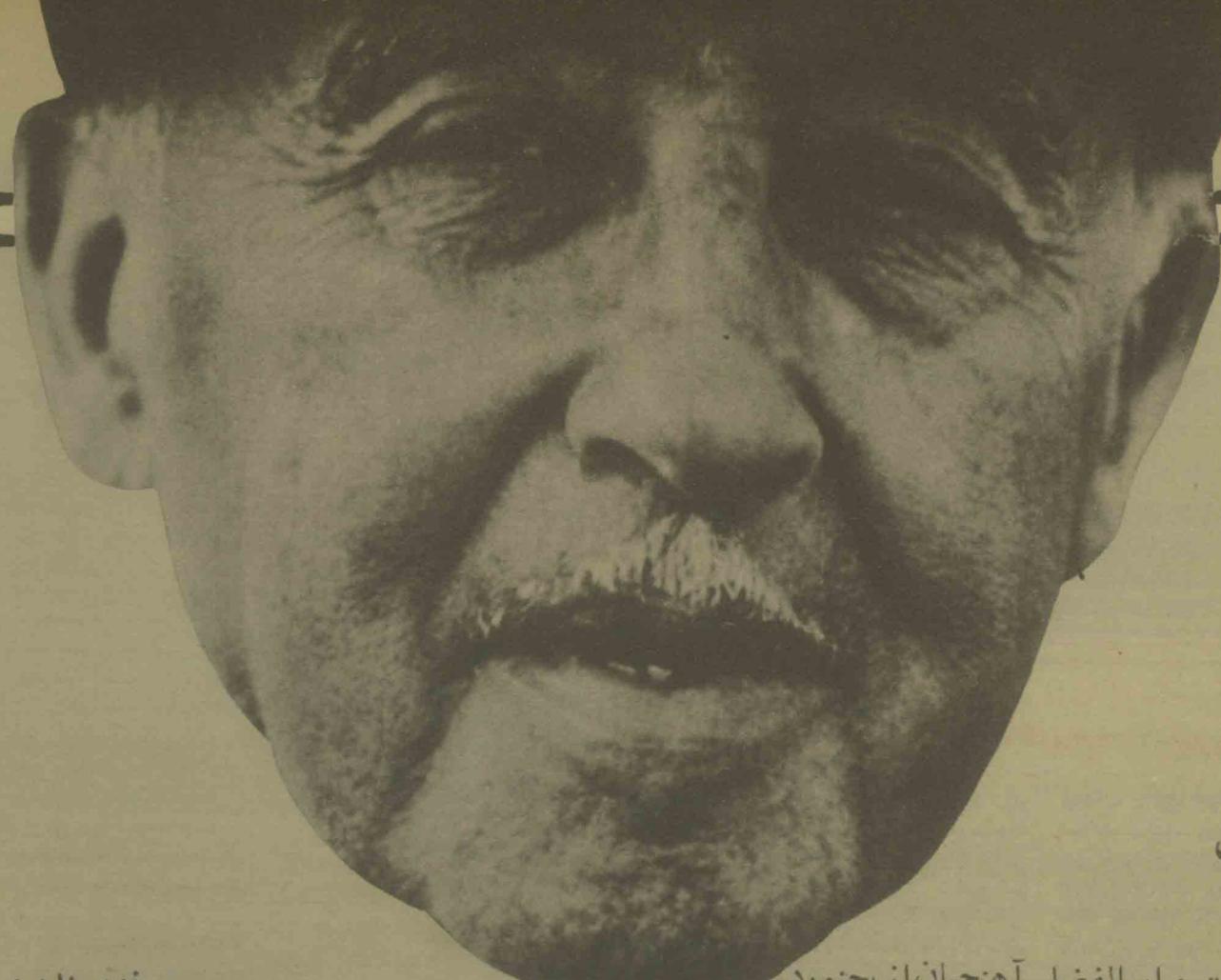
دریازاده سالگی دخترها قدبندتر از پسرها میشوند و این مزیت را تا هفده سالگی حفظ می کنند.

رشد و نمو جسمانی دخترها

همانطور که هفته قبل فقیم تعداد نطفه های بسته شده به نسبت ۱۵۰ پرسرو ۱۰۰ دختر است، اما آنچه جالب است آنست که این نسبت در هنگام تولد به ۱۰۶ پرسرو ۹۰ دختر میرسد، یعنی نطفه های جنس مذکور خیلی آساتر از جنس مؤنث ازین میروند و سقط میشوند، درحالیکه دخترها مقاومت زیادتر داشته و پیشتر شانس بقای زندگی در رحم مادر را دارند.

در هنگام تولد دخترها ضعیف‌الجثه تر از پسرها هستند، در عوض با وجودیکه پسرها شیطنت پیشتری دارند دخترها زودتر از آنها ریان پاک‌کرده، زودتر راه میروند و میتوانند خود را تمیز نگاهداوند. در حقیقت دخترها در اولین سالهای زندگی معادل ۴ تا شش هفته از پسرها جلوتر هستند. (یعنی ۴ تا شش هفته زودتر از آنها مرافق مختلف رشد و پیغامبری روانی را می‌پیمایند) در سنین شروع مدرسه نیز معادل پیکسل و در سنین بلوغ دو سال جلوتر از همسن و سالهای پسر خود هستند. سلولهای بدن دخترها از ۷ کروموزوم ۲۸ تشکیل شده است. همین امر باعث می‌شود که دچار برخی از بیماریها بشوند و در مقابل بعضی از بیماریهای دیگر مصونیت پیشتری داشته باشند: همانطور که اطلاع دارید، کروموزوهای عدد اداری ۷ نهادی





چهل طوطی

فرستنده سرگذشت: ابوالفضل آهنچیان از بجنورد

نویسنده: شبدیز

# خانه غول

روی آنها را بازیلو و پوریا و قالیهای کهنه بوشانیده بود. اتاق پنجدری میزعلی شده بود قهوه خانه قریم‌با و قهوه خانه هم شده بود محل بورس و برکز معاملات. فلانکس میامد انگور و لوبیای مزروعه مارا میفرید و دیگری سرخیرید محصول صیلی کشاورز دیگری چانه میزد و کار بدست ایله می‌کشد و قیمت‌بالا میرفت تاسرا تجام نصیب یکی از دلالان یا بازروشن میگردید و غائله خاتمه‌ی بافت.

زمستان که فرامیرسید بساط قهوه خانه از زیر درختان بدداخال انتقال می‌یافتد و فانوسها و شمعدانها و مردنگی‌ها بدرون اتاق که هنوز طاقه‌ها ورق‌های آن بهمان صورت ساقی باقی بود منتقل میشند و از دلالان و بازروشن هم دیگر خبری وائزی نبود، زیرا مخصوصی باقی نمانده بود که پخرند بهز مقداری گندمو جو که معامله آن در شهر انجام میگرفت با این ترتیب که یکی روی قیمت و فرش روز بزار غله‌هایی را میفرید و پیشتر میبرد و در بزار میفروخت و پوشش را بدست یک‌سرافر

فروشان، عصرها پدهد ما می‌آمدند، شبها زیرآن چند درخت نارون که در انتهای سرازیری کوچه قنات قوار داشت جلساتی تشکیل می‌یافت و (میزعلی) که قهوه خانه‌ای در معجاوت خانه خودش ایجاد کرده بود سود کلانی میبرد. بازروشن و دلالان بدست ایله میفرستادند میشسته را بدوقه آن سیحانه کذائی میفرستادند. سارا بخربند، اهالی نیز به‌هوای آنها آنچه جمع میشندند که اجناس خود را بفرشند، در تیجه قهوه خانه (میزعلی) که دریکی از اتاقهای خانه خودش بوجود آمده بود یک بورس مبدل میگردید و برکز معاملات میشد. (میزعلی) زنگی جالی کرده بود، باین صورت که اتاق پنجدری خانه‌اش را که د بواسطه کوچه و درست زیر سایه کهنه سال ترین و کلفت ترین چنان یا نارون کوچه قنات بود به کوچه اندخته و درهای اوسی مشغیر به حیاط راسدود کرده و قطع راه بازیکی برای آمد و رفت میگردید با این فرق که همان فاصله مختصر را نیز با اسب و قاطر و گاری تکاسیه که تنها وسائل تقلیه آن عهد بودند یک‌ساعته زیرآن چند درخت نارون که لکر میگنم شش دلالان و معامله‌گران و سود جویان و بار

وزناء بخوانم از دولت همان نیروی حریت انجیز جوانی است. صبح و روش میگردید و بعد یک ماهیتابه براز تخم مرغ نیمرو میغوردم و پس یک‌نصفه هندوانه پازده کیلویی شریف‌آبادی و باکوهای از یک‌سیصد انگور نشسته را بدوقه آن سیحانه کذائی میفرستادند. حالا که خذای من بدیک فیله کوچک گوسفند تبدیل شده، متعجب هستم که چرا در آن قهوه خانه میزد و روده‌های من سواخ نشتدند! بپرحال مزد جوان و نیرومندی بودم. این ماجرا که برای شما می‌نویسم درست مربوط به شصتم سال پیش است و در آن تاریخ من یک شهری داشت. تصور کنید مثل شهری که خودش شهر محسوب میگردد به کوچه و درست زیر سایه کهنه سال ترین و هم چسبیده به تهران، محل سکونت مانیز چنان جانی بود و مرتب بین شهر و در رفت و آمد بودیم با این فرق که همان فاصله میگردید، شرط‌بندی میگردید و آجر را از همان به سرم میزدم و نصف میگردید و می‌شکستم. خلاصه خیلی قوی بودم و اگر هم می‌بینید که تا حالا زنده هستم و هنوز چشم در تاریکی می‌بیند و شب هنگام میتوانم بدون عینک

قدیم مثل حالا نبود. راستی دنیا عجیب شده، دوستی تعریف میگرد که من یک‌ساعت و نیم فاصله آبادان تا تهران را بوسیله هواپیمای جت پیمودم، اما یک‌ساعت و نیم هم طول کشید تا از قرودگاه مهرآباد خودم را به تهران نو رسانیدم و وارد خانه خودم شدم. حالا فاصله‌ها خیلی کم شده، آقدر که میتوان با هواپیماهای مافوق سرعت صوت طی یک‌شانه تاریخ معده و روده‌های من سواخ نشتدند! روز دور دنیا گشت، ولی قدیم اینطور نبود.

سیاه از دندونهای خون مجکیده مثل رستم  
ریش دوشاخه‌اش تا روی سینه میرسیده. یک  
تبرزی بدهست راستش بود و یک کله بریده  
به دست چش. من ناچشم به غول یابوئی  
افتاد دیگه نقهه‌یدم چی شد. از ترس یهوش  
شدم و قی بهوش او مدم که دیدم لخت‌مادرزاد  
توی اون سرما و سط اتفاق اتادم و از اون‌همه  
بارو پول هم هیچی برام باقی نموند. غول  
یابوئی هرجی داشتم برده بود. بقیه‌شم که  
گفته‌م درو واژ کردم. داد زدم. کاروون‌سرادار  
او مده. ماجرا رو باش تعریف کردم. اون گفت  
من که دقیلاً غیر داده بودم. چرا قیوں کردی  
توی اون اتفاق یمونی. گناهش کردن خودتة.  
خلاصه کلوم او فقدر التمام وزاری کردم واژ  
سرما لرزیدم که دلش به حالم سوتخت و یک  
دست لباس زنونه و یک اسب مردنه بین دادو  
سوار شدم واومدم اینجا، اما توی رامسردم  
بین می‌خندیدن. مستخره‌ام میکردن. هوم  
میکردن. بجهه‌های دهات بین راه دنبال راه  
میفتادن و سنگم میزدن. خیال کرده بودن  
من دیوونه‌ام. توی یکاده میخواستن متوجه  
میکردن و داریزن که فرار کردم چون فکر  
میکردن روح اینه وابس به تن من وقتنه.  
میخواستن منو بکشن.

باز هم (سید ملوس) به گریستن مشغول شد، چند نفر به خانه اش رفته و بهه زن و فرزندانش اطلاع دادند و برای او لباس کرم مناسب آوردند، معهدنا سید پیغمبر یه مار شد و چندی در بستر مائد، یکروز که من و او و چند تن دیگر از اهالی در قوه و خانه نشسته بودیم، باز صحبت از کاروانسرا و غول یا باتی پیش آمدند من به شوخی کتمن:

— بخدا آگه من جای سید ملوس بودم

با یک مشت غول یا بونی رو به اون دنیا می فرستادم، سید ترسیده اولاً، ثانیاً اصلاً غول یا بونی وجود نداره و این حرفاها خرافات و دروغ و منزخره.

(سید ملوس) که عصبانی شده بود بر سر خشم آمد و گفت:

گوش کن آقا میں اگه مردی برو  
توی همون کاروانسرا و توی همون انسان  
پیغامبر. اگه صبح زنه از اونجا اومدی بیرون  
صد توین پیش من داری که بہت تقدیم  
میکنم اگر مردی که خوست بای خودت.  
همه چشمها بطرف من برگشت. موقعیت  
طوری بود که اگر نمی بذریتم و از بستن این  
شرط طفره میریتم آبرویم در مخاطره فرار  
میگرفت و دیگر در ده و دهات اطراف کسی  
برای من ارزش و اعتماد قائل نمیشد و وزیر بازو  
و قدرت بدنی ام وا به سعده میگرفتندنا گزیر  
لکه کرد و لفت.

میخواستم و میخواستم  
باشه، باهات شرط میبندم، اما  
صد تونمن کمده، پیش بده  
سید ملوس که اطمینان داشت من جان  
خودم را در این راه از دست میدهم گفت:  
عزیزم، از این فکر منصرف شو من  
دوست تونمن هم بیهدم، اما نمیخواهم  
یخود و بی جهت فدای هیچ و نیوج بشی و  
پدرات داغدار بشه.  
در پاسخ او گفتم:

هزار جور نکر و خجال داشتم که این غول  
بیابویی لعنتی...  
اما توانست جمله‌اش را تمام کند و گریه  
را رس داد. های سیگریست واشکن میریخت  
و درین میگفت:

—جواب زن ویجهه موجی بدم؟ باونهایچی  
گنم؟ انتظار دارن که من بامهروت سبیع  
رگردم و برashون مزار جورسروقات یاوم.  
چارهها نیدوون که من حتی لباس خودمو  
زدست دادم ولیاس زفونه تنم کردم.  
اهالی متاثر شدند واورا دلداری و تسلی  
دادند من کنارش نشم و با یکدست  
مانههای او را گرفم و گفتمن:

— (سیدملووس) سرچدت خلیفتو تعریف  
کن. من شاید بتونم بیهت کمک بکنم.  
پدرم که آنچا نشسته بود دخالت کرد:  
— پهنه بتوجه ربطی داره؟ هرجی شده.  
از این اتفاقها زیاد میگفتند. برهمشا کرخدا باشه  
که جو قوش سالم مونده.  
اما من اصرار داشتم که بفهم و بدانم  
پهنهشدن (سیدملووس) پس از اینکه یک  
استکان چای دیگر نوشید و یک سیکار برایش  
بچیدند و کشید گفت:

من و قافله از اینجا رفیم. بدشهر که رسیدم همراه قافله دیگنی راه افتادیم. رفیم و رفیم تاریخ داشت. به منزل ششم. شب بود. واود کاروونسرا شدیم. کاروونسرا داراول دروازار نمکرد و میگفت آقایون همشیره ها، این کاروونسرا جن و غول دارد. من ضمانت سال و متألفون نمکنم. اگه بلانی سرتون او مد پاس و استرنون کم شدم بن و بطی نداره، خلاصه خیلی حرث زد. میخواست بمانده منه که هریلانی سرمون او مد سؤول نیست. آگیج مونه بودیم. رئیس قافله گفت مسخود من نگهبان میداریم. قبول کرد. دروازار کرد. ما واود شدیم. من که ترسیده بودم و در ضمن از همه بیشتر بول داشتم از کاروونسرا دارخواست که دیگ اتفاق تنها بهم بده. مرد ک گفتمن

فقط یک اتفاق تنها داریم که اوین خطرنا که وهر کسی شب تو شخواهید صبح زنده بیرون نیومده مرده اونجا غول داره و نصفش غول یاپونی میاد بالای سرماfar و خفه اش میکند. خلاصه این اصرار وازاون انکار بالاخره باحر فهانی که باروزده بود من لکر کردم، آگه اتفاق تنها بگیرم بهتره چون دزد میاد سالمو میره اما توی اتفاق فقط میکند غول یاپونی میاد سراغم. کارونسرا داریک اتفاق ته کارونسرا بنم داد و بدچراغ نفتی قیلهای شیشه شکسته هم برام آورده من در اتفاقو از توستم و چون خیلی خسته بودم خواهیدم، اما نصفش. نصفه های دل شب بود که به هوئی صدای تغرغول یاپونی بلند شد شک ندارم که مسافرها همه شتند، اما کس حرف نداشت از اتفاقش بادیون.

از این برگ راه را در پیش از  
اوی بک اتاق تنها بود بهه توی اتاقهای  
دسته جمعی واشترا کی دهیست نفری خواهید  
بودن من کبریت زدم و همون گرامشوروشن  
کردم و چشمون روز بدینه. دیدم سوراخ  
بالای اتاق باز شده و غول پیابونی ازاون  
سوراخ به اتاق من او مده خدا میدونه چه  
قیاقهای داشت. تمام تنش پشم بود. بشم

وچند روزهم منتظر ماندیم که خبر  
سلامت ایشان برسد و یکی خبر یاورد که  
افله‌شان از قلعه منزل که جای خطرناکی  
و گذشته است.

و دیدم و داشتم ترنا بازی میکردیم که قاتاکه  
بر عصانی از پرون قوه خانه برخاست و صدای  
سلواه (انته محمد علی) شنیدمشد. عجبا!!  
بعض سکن است فالله ای که چند روز قبل  
فقة باین زودی برگرد؟؟ مانتظار آنها را  
و دفتر از چهارمه نداشتم. با چگاو و پالکی و  
ناری اسی و قاطر و استر والاع آنها بست روی  
در واه بودند. بست روی هم در بیکشند و بقیه  
بلد و ایمه دی جوا، حضرت دضا میمانند که

یاریت میر و کامالی کرده باشند. بس این  
کیست که آمده و چرا صلوٰا میفرستند و  
تکبیر میگویند؟ با کنچکاوی و حیرت داشتم  
هم تکاه میگردیدم که صدزاده‌یک شد. در  
جهوه خانه چهار طاق باز گردید و مردم در  
حالیکه (سیدملووس) پیچاره والای نمد و جل  
پیچیده بودند بدرون آمدند. (سیدملووس) بمرد  
ساله‌ای بود. عمر من زیادی نداشت.  
پرورفت و ناتوان نبود. هواهم آندره‌ها سرد  
ببود، ولی آن مرد بینوا میلرزید و رونگکه به صورت  
داشت و دندانها پیش ازشد تارا حتی و ترس و  
رمایه‌یم میخوردند. اورا روی یکی از  
نخت‌های چوبی دراز کردند. می‌معلی چای  
داغی برای او آورد. یکی از شتریان نیزیک  
ست تریاک چسبانید و بدنه‌اش گذاشت.  
چهار رانوشید و تریاک را که کشید حالت  
کمی بهتر شد. نمد و جل الاغ را از دور خود  
باز کرد اما تازه ستاهده کردیم که سیدملووس  
بدیعثت چیزی جز یک دست لباس نازک  
زنانه بتن ندارد. جای خندیدن نبود، اما  
حاضران نتوانستند از خنده جلوگیری کنند.  
سیدملووس لباس زنانه، شلوار سیاه، شیشه،  
پیرهن و پل سرخ پوشیده بود. او نگاهی به  
حغاران کرد و گفت:

— زیارت ملوسی رقم، اما همسفرهای  
من خیلی نامرد بودن، منو گذاشتند و رفتن...  
— چطور چنین چیزی مسکنه، آخه‌شوه  
خواهر خودت توانی قافله بود.  
— اون ازهمه نامردتره. و قنی بهوش  
او بده دیدم قافله رفته و منو جا گذاشتند. غول  
همه زندگیمو برده بود، خیلی کریه‌زاری کردم.  
بالاخره صاحب کارونسرا دلش به حال من  
سوخت و یکدست لیاس زنونه آورد و گفت  
قطط ایندو دارم، بیوش و سوارشو وزود برو، اما  
ازم قضی کرفت، منم به حضرت رضا قسم خورده  
که بعداً برم بدھی خودم و پول لیاس رو که  
داده پیردازم. بدیختی اینکه اسمیم هم دنبال  
قافله رفته بود و من به اسب بدون زین نسیبه  
ازیار و خردیدم.

—غول کیه؟.. از جی حرک میزني؟.. غول  
دروغه. این مزخرفها رو بندازدور مرد حسناپی.  
—چه میدونم؟ غول یا بونی.. مزخرف  
کدامو؟ پهلوانی خدادار راست میگم.  
شماها میدونن که من با یاد عالمه پول از اینجا  
رفتم. توی کمرنیدم سیهد سکه طلا داشتم.  
میخواستم برم مشهد جنس بغرم و تجارت کنم.

سپرد و بیجک میگرفت و بهده بازمیگشت.  
در فصل زمستان دیگر ماغربیه آتیجا  
نمیدیدند، همه خودی بودند واهل خود قریه  
تگرگاهه که مهمانی از شهر یادهات دیگر  
رای یکی از خانواده ها بیرسید و چند روزی  
بیماند و میرفت. زستان فصل خاموشی و  
مکون قریه بود مردم بیکار بیمانند و دیگر  
میچ کاری نداشتند سگ اینکه بنایی کنند،  
بروسی راه بیندازاند یا به زیارت برونم، بنایی  
کردن و عروسی راه انداختن و تجدید فراش  
کردن کار سختی نبود، اما وای به روزی که  
مکی بولش زیادی میکرد واژ جانش چشم  
ی بوشید و هوس زیارت و میاحت پهلوش  
بزد.

قبلاً گفتم که اینک شما در ورودگاه  
هرآباد سواره‌ها می‌باشید، فلان سلحنج ناجیزی  
بردازد و دو ساعت بعد درورود کامشهد  
با این بهزین طوس میرسد لکن در آن زمان  
عنه شدت مال پیش به زیارت مشهد رفتن  
که خود کشی محسوب می‌گردید، بدون  
بالغه از هرده نفر که میرشدند چهار و نهشان زندمو  
لالم برمی‌گشتند، پسنه با قتل میرسدند، با  
هاسارت دزدان در می‌آمدند و مثل برده‌فر و خته  
بیشدن و باگر خوش شانس بودند فقط  
زدزان اموالشان را میرددند و جانشان را رها  
بیکرندند.

درست پاده هست. زمستان سال هزار و بیست و نو دود و بود. البته سال شمسی نه قمری، نهندین روز قبل کاروانی از دهها بطرک شهر بر کت کرد. آنها چهار نفر مرد و سه نفر زن و نفت بجهه بودند. از شهر ماتاشهد و از زیادی بود، اما بسیار خطرناک که بود. کاروانی که از دهای خارج شد با ترتیب خاصی حرکت کرد، با او شوی خواندنده، قربانی کردن و واهای علاوه بر این (طبلیدن و مسافران را تا یک فرسنگی همی تازیز دیکی شهر بدوقه کردند. این کاروان کوچک قرار بود در شهر به کاروان دیگری که نهاده ای نگاهبان و تفکیجی هم داشت و گستاخ

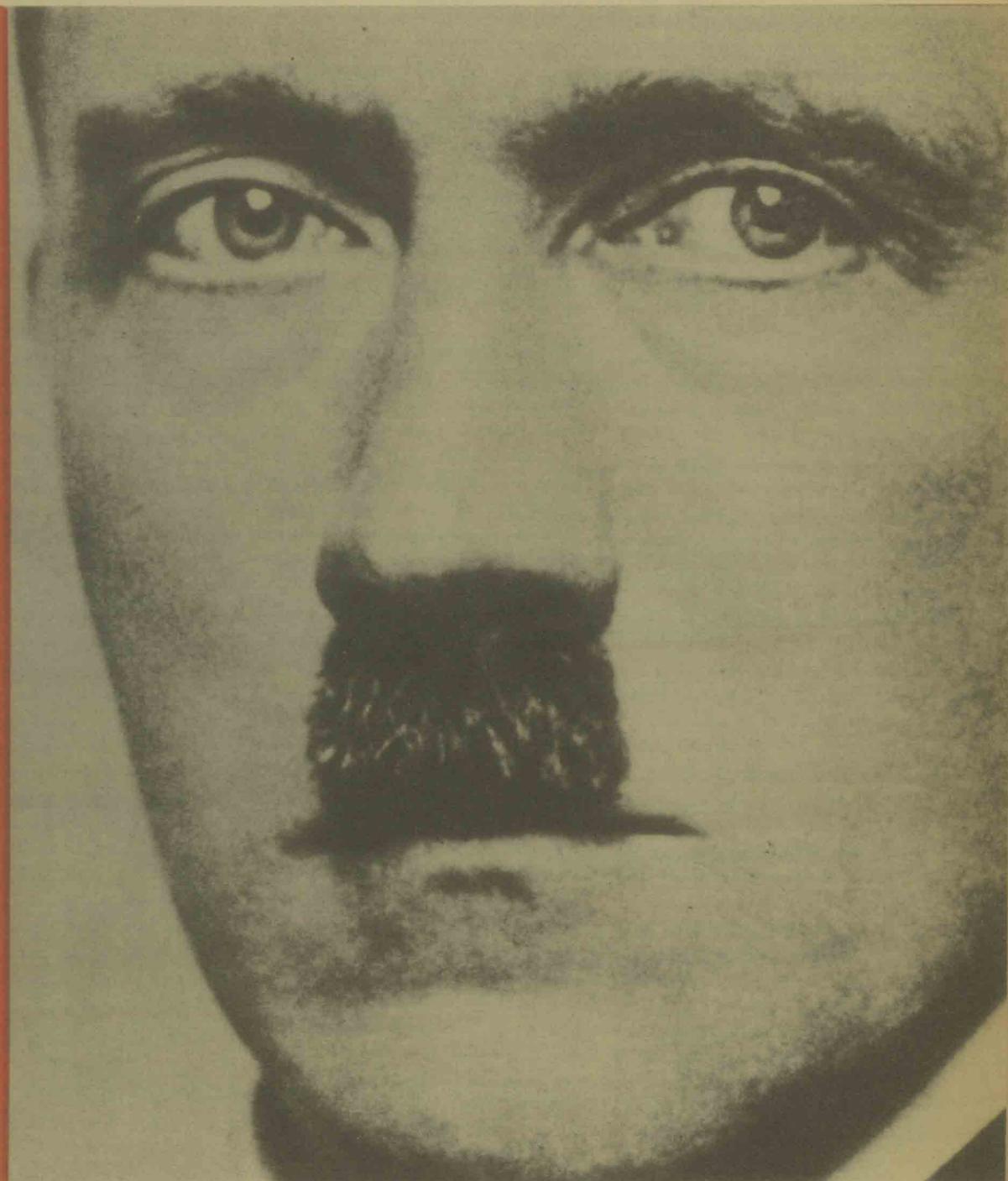
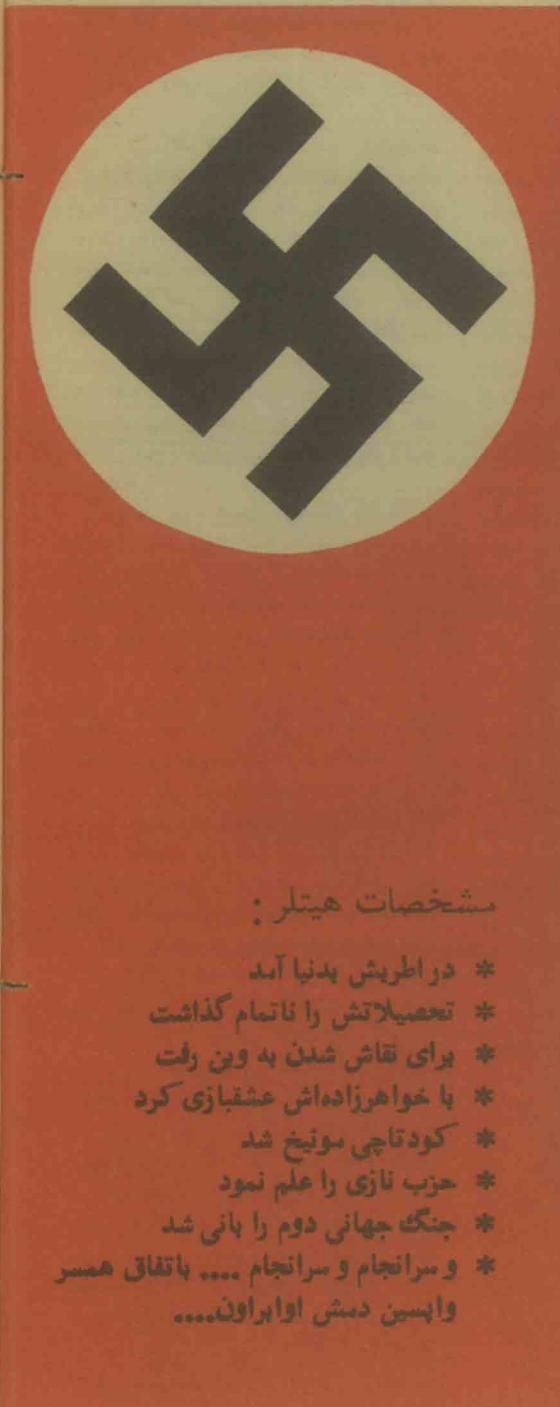
آن تاریخ دزد آنرا نزد ورسماfaransh هیچ  
لایانی نیامده ملحق شده و بعد حرکت کند.  
آنها رفته، من جوان بودم و پرشورش رو  
برگم زندگی و عشق و دلدادگی، عاشق دختری  
بودم که او را بعد از بازی گرفتم و بست و هفت  
سال قبل مرد، بهجه هم ازاوند ازمه، بگذریم.  
من درست بیاد نمیآورم که اهالی کاروان  
رازدان دمای راجه کسانی تشکیل میداد، ولی  
نام یکی از آنها را بصنایع پختار دارم، او را  
(سیمیلوس) می نامیدند، علت نامگذاری هم  
بن بود که او دره جمله ای که میگفت چند  
(ملوس) بکار میبرد، مثلًا اگر واچ به درخت  
بیووه صعبت میکردند میگفت: «درخت سیب  
ملوسیه» و یا اگر از (میزعلی) قهقهی حرفی  
بیان میآمد اظهار میداشت: آدم مهریان و  
ملوسه» هست، اگر سیگفتند فلاکس پارچه

شنک خریله ولباس خوبی دوخته سر  
من جناید و میگفت آره پارچه ملوبیه  
خیل ملوس شده بهمن سبب او را  
میملووس نام نهاده بودند زیرا میسردی  
سلام النفس و خوش خلق و خوبود.  
یادم هست که (میملووس) جزو این  
کاروان بود روزی من آنها را بدرقه کردیم و

# آدولف

اعجوبه‌ها

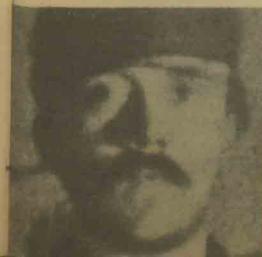
ترجمه و تنظیم از: احمد مرعشی



## مشخصات هیتلر:

- \* در اطربیش بدنیا آمد
- \* تحصیلاتش و اتمام کذاشت
- \* برای تفاس شدن به وین رفت
- \* با خواهرزاده‌اش عشق‌بازی کرد
- \* کودتاجی مونیخ شد
- \* حزب نازی را علم نمود
- \* جنگ جهانی دوم را بانی شد
- \* و سرانجام و سرانجام .... با تقاض همسر  
وابسین دشن او برآوردند....

۱۴ ۱۹۲۳ کودتاجی مونیخ در جبهه غرب



او جنگ دوم را آفرید و بر اثر این آفرینش زشت  
و جنایت‌بار ۲۰ میلیون نفر را به قبرستان فرستاد

# Adolf Hitler

# هیتلر

## طاعون قرن بیستم!

نتیجه برای اول بار اسم (هیتلر) را به دهان‌ها آذاخت.

کلارا، زن سوم آلتویس و نادر هیتلر، را نیز باید از خانواده هیتلرها بشمار آورد، زیرا کلارا در واقع نوه عموی روزخود بحساب می‌آید.

تاریخ، این زن و شوهر را درست مخالف یکدیگر معرفی می‌کند و حقیقت هم جز این نیست، زیرا آلتویس هیتلر مردی خشن، تندخوا، بدصد و زود خشم است و از همه مهمتر آنکه دست بزن دارد، در حالیکه کلارا برعکس وی زنی آرام، خوش قلب، نیک‌نهد و مهربان می‌باشد و ناسازگاری‌های شوهر را در کمال سازگاری تحمل می‌کند.

یک مرخ منویس «بدر هیتلر میخواه بود، در خانه رفتاری دیکتاتوری‌مانه داشت، اجازه نمیداد بالای حرشف حرف پاشد. در مقابل کوچکترین نام‌لایمی از کوره در میرفت و هر کس را که دم دشتن می‌برید بپاد کنک می‌گرفت. در این راه بعدی افراط می‌کرد که حتی از کنک‌زدن آدولف کوچلو، و یا سگشان نیز مضایقه نمود».

هیتلر تا بازده سالگی، کودکی معمولی بار می‌آید، کودکی که ظاهرآ صفات روح مادر را پیشتر از خشونت‌های پدر ارت می‌برد: در مدرسه صوشه (بندیکتن) دروس میخواند، جزو بهترین سرود خوانان پدر روحانی (برنارد گرونر) بشار می‌اید و بزرگترین آرزویش آست که روزی فرمان کشیشی دریافت کند و ردائی کشیشی بیوشد و در سکت مبلغین مذهبی بدیدارهای دور دست، مخصوصاً آفریقا برود.

دکتر (هلموت‌هایبر) طی سلسله مقالاتی تحت عنوان (موجودی بنام آدولف هیتلر) در مجله آلمانی (کویک) مینویسد:

آدولف کوچلو را درخانه، همه (آدی) صدا میکردنده، و این (آدی) از همان نخستین روز بمدرسه وقفن یک موجود استثنائی شد. در مدرسه‌اش کارهای تنبیل بود، فقط به اندازه‌ای درس میخواند که نمره صفر نگیرد، با وجود این در کلاس چهار رفته‌شده، یکی از هشادگری‌های آنروز هیتلر بعد از تعریف کرد که هیتلر بجای درس خواندن مرتباً سریاز و افسریاز می‌کرد، لایقطع سعی لطفاً ورق بزندید

و او را با پدرش اشتباهی میگیرند، زیرا این پدر هیتلر بود که حرام‌زاده بدنی آمد نه خود او.

ولیام شایر، زندگینامه‌نویس هیتلر مینویسد «بدر بزرگ هیتلر، آسیانی دوره‌گرد بود و خود را به همه (یوهان گنورک هیدلر) معرفی می‌کرد. او در اثناي دوره‌گردی‌هایش، بسال ۱۸۷۳ در (اشترونس) از قصبات اطریش سفلی، ما یک دختر دهانی بنام (آنما راما شیکل گروپر) روابطی بهم زد و دخترک را حامله نمود. (آنا) بار خود را که پسر بود زمین گذاشت، ولی هیدلر نه تنها از ازدواج با این دختر کلفت فریب خورده استناع کرد، بلکه حتی حاضر نشد نوزاد راهم که آلویس نام گرفته بود بفرزندی قبول کند.

این امتناع پنجسال ادامه یافت، تا به سال ۱۸۴۲ بود که هیدلر از کرده خود پیشمان شد، و با آن ازدواج کرد. معدله که این ازدواج باعث نشد که تصمیم هیدلر درباره فرزند ناسخه عوض شود. او همچنان از پذیرفتن وی یعنوان فرزند اجتناب کرد و در نتیجه پدر هیتلر در شناسنامه خود با نام خانوادگی مادر مورد خطاب قرار گرفت. آنها، بسال ۱۸۴۷ مرحوم شد و هیدلر نیز که آزادی خود را باز باقی بود دوروگردی‌هایش را از سر کرفت، تا اینکه سی سال بعده یعنی در اثنایکه هیدلر ۸۴ ساله شده بود، در شهر

(وین) ای اطریش مستقیماً یکی از محضرهای رسمی رفت و در آنجا رسماً و کتاباً اتعاف کرد که پدر قانونی و شرعی «آلتویس» چهل ساله است. این اتفاق باعث عادی شدن روابط پدر و پسر شد، و آلویس که برخلاف انتظار ناکناین صاحب پدر شده بود در ۱۸۷۷ به اداره سجل احوال مراجعت کرد، و تقاضا نمود، نام خانوادگی وی از «شیکل گروپر» به «هیدلر» مبدل گردد. ولی در اثناي تغیر سجل، آلویس در نام خانوادگی پدری دخل و تصرف کرد، حرف (د) هیدلر را به (ت) مبدل کرد، و در

۱۸۸۹ در برانو



فرانسه، اتریش، لهستان، چکسلواکی، دانمارک، نروژ، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ را فتح کرد. در روسیه تا قفقاز پیش رفت، انگلیس را زیر بم‌های خود درهم کوبید، و امریکا را از انزوای سیاسی بدر آورد.

سه زن بخاطر عشق هیتلر خود کشی کردند یکی از آنها خواهر زاده ۱۹ ساله‌اش بود!

آدولف هیتلر، با مردی که تاریخ و اوراق زد، دنیا را به جنگ جهانی دوم کشاند، و میلیون‌ها نفر را روانه گورستان کرد، بعنوان زادگاه هیتلر مرتب ایندر و آندر میزند، و مرتباً تاپلو (اجاره داده می‌شود) را به درخانه می‌آورید، باز کسی برای اجاره آنجا مراجعت نمی‌کند. زیرا مردم معتقدند روح خیث هیتلر در آن خانه پرسه میزند و باعث آزار و شکستن اثاثه هر مستاجری می‌شود که در آنجا میزند بعد کنده، دختر ۱۹ ساله این خانم گفته است: البته خانه مستاجر زیاد دارد، و تقریباً هفتاد هیتلر یکصد پیشنهاد اجاره دهنده می‌رسد. ولی همه مستاجرین قصد اتفاقی دارند و میخواهند ضمن نصب تابلوی توجه توریست‌ها را به آنچه که پدر قانونی و شرعی «آلتویس» چهل ساله است. این اتفاق باعث عادی شدن روابط پدر و پسر شد، و آلویس که برخلاف انتظار ناکناین صاحب پدر شده بود در ۱۸۷۷ به اداره هستیم، بلکه شهردار شهر نیز هرگونه تبلیغی را در اطراف خانه قدغن نموده است.

مینویسد «خانه شماره ۱۵ با زادگاه هیتلر در شهر برانو، هنوز وجود دارد و بصورت لکه نگی بردامان شهر خودنمایی می‌کند. صاحب تلقی خانمی است ۶۴ ساله که هنوز حیات می‌زاید و هیتلر سومن آنها می‌شود.

محله سویسی (شوایسراایلوستریرته) مینویسد «خانه شماره ۱۵ با زادگاه هیتلر در شهر برانو، هنوز وجود دارد و بصورت لکه نگی بردامان شهر خودنمایی می‌کند. صاحب تلقی خانمی است ۶۴ ساله که هنوز حیات

۱۸۹۹ شاگرد مدرسه



۱۹۰۵ در وین



ججه غرب





کلارا پولزل مادر هیتلر

هرگز ازدواج نکرد تا نام خانوادگی شوهر را قبل از نام خانوادگی خود بدک بکشد. پانولا بعدها در باره برادرش گفت او از اماده کامل احرف شنی داشت ولی ازبدهم متنفر بود و از دستوراتش همیشه تمد میکرد. در تمام بازی‌ها همیشه رئیس میشد. هیتلر بهمان اندازه که بخواهش (پانولا) علاقه‌مند است به همان اندازه هم به (آلئیس جونیور) و (آنلا) یعنی ناخواهی و نابارادریش بی‌علاقگی نشان میدهد. زیرا این‌دواز زن دوم پدرش هستند. از زن بنام (فرانسیسکا تسلسبرگر) که بشغل آشیزی اشتغال دارد. پدر هیتلر و این زن مدت‌ها با یکدیگر به صورت عشق آزاد، و مطابق قانون جنگل زندگی میکنند.

نابارادری هیتلر، طفلی دند و منعرف از آب در می‌اید. بطوریکه تا هیتلر به بیست‌سالگی می‌رسد، او دوبار به عنوان زندی محکوم می‌شود و بدندهان می‌افتد. ولی ناخواهی‌اش چون خوشک است شوهر می‌کند. درین زن بک کارمند اداره مالیات برداشته می‌شود و زندگی بی‌دغدغه‌ای را لیش می‌کرد. هیتلر در سنت‌آبر ۱۹۰۷ شهر لینس را پشت سر می‌گذارد و برای بخت آزمائی بدوین پایتخت اپیراتوری اطریش می‌رود. هدف او از مستمری خود بتفخ پانولا و صرفنظر کردن از مستمری خود بتفخ پانولا و به شهرت رسید. در تقاضی او امیدوار است در سلک نقاشان مشهور در آید و در میان هنرمندان جای بکیر. هیتلر روزی که وارد وین می‌شود هیجده ساله است. یک جامدهان پراز لباس وزیر جامه در دست و ۷۰ کرون ارت پدری را که به او رسیده، نقد کرده در چیز دارد و این مبلغ به اندازه‌ایست که یکسال بطور بخورونمیر اورا زنده نگهداشت.

بزرگترین هدف هیتلر رود به (آکادمی نقاشی در بلندن کوئنست) وین است و علاوه بر امتیاج از یکصد نفر دیگر چنین هدفی را درس سیپروواند وی مردود شدن در اتحانات

ترک تحصیل متصلی گز کردن خیابانهای (لینس) می‌شود، بین هنرمندان می‌لولد، گاه‌گاه تابلویی می‌کشد، شب‌ها با جیب خالی جلویتای اوپرای ایست و به اشعار عرفانی و در عین حال کفرآمیز (ریشارد واکن) گوش میدهد و با وقتی را در اتاق مفترش صرف مطالعه تاریخ آلمان، و یامیتویزی یونان مسماید. او در این دوران نه تنها با دنیاسر جنگ دارد بلکه با خود هم دشمنی می‌کند. به هیچ چیز ویه‌هیچکس جزیه‌مادرش کلارا، و خواهش (پانولا) بعزم خوشبختی نمی‌نگردد. (پانولا و فیتلر) شش سال پس از هیتلر متولد شده است.

دکتر (تیلو فوکل زانک) می‌نویسد: «اگر پانولا بود، هیتلر هرگز به وین نمیرفت. او بقدیم خواهش را دوست داشت که بخطاط او بدوین رفت تا در آنجا از مستمری بیتم بودن که مدرسه هنری وین برای او در نظر گرفته بود بتفخ خواهش صرفنظر کند. پانولا بعد از در اطریش معلم شد و اقامتش در اطریش تا ۱۹۳۸ طول کشید ولی در این سال هیتلر کارکردن را برای خواهش خود قطع نمود و مستمری ماهانه‌ای برابر ۵۰۰ مارک‌جهش مقرر داشت. پانولا اسم (ولف) رایه تشویق هیتلر برخود گذاشت، زیرا وی دو عصرش

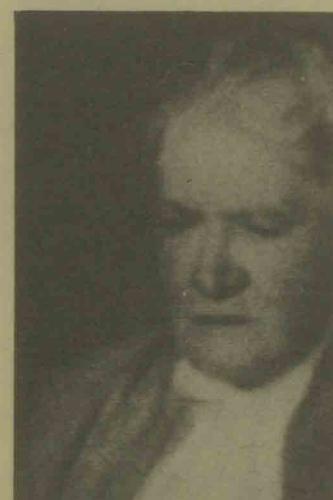
از طرفی شوهرش می‌میرد و ناچار می‌شود با مختصر حقوق بازنگشتنگی او، دو فرزند خردسالش را بزرگ کند، از طرفی مجبور است بقولی (شکم پسر گردن) کلفت و درس نخوان (خود راهم سیر نگهداشت، آدولف امولا با کار کردن و مخصوصاً ادعاوای شدن میانهای ندارد. قس از-

داشت سلط خود را بر سایر چه ها تحمیل کند. حرف همه بود. در هر کنک کاری پیروز می‌شد.

خود هیتلر ۲۹ سال بعد در کتاب (نبردن) نوشت: اولین ایده آل هایم درست در همین زمان شروع به جوانه‌زدن کرد. آدولف در بازده سالگی نسبت به آینده تغییر عقیله میدهد یعنی



↑ عکسی تاریخی از هیتلر و اوپراون در ۲۹ اوریل ۱۹۴۵ بعد از مراسم عقد. فردای این روز هر ذو خود کشی کردند. او هنگام خود کشی همین پیراهن آبی سورمه خال خال دار را پوشیده بود



↑ رناهه لامر هنریشه مشهور و یکی از معشوقه‌های هیتلر، حتی او هم خود کشی کرد

تصمیم می‌گیرد بجای کشیش شدن، نقاش از آب دراید و زندگیش را از آن راه تأثیر می‌کند. روزی تصمیمش را با پدرش در میان میگذارد و همانطور که انتظار دارد، پدرش آشته وار فریاد می‌کشد: «نقاش؟ مگر به خواب بینی. تا وقتی من زنده هستم نمی‌گذارم نقاش بشوی» روابط سرد پدر و سر با این احصار بکل تیره می‌شود و مخالفت پدر باعث بی‌علاقگی هیتلر به درس و مشق می‌گردد، و در نتیجه چیزی نمی‌گذرد که تا حد تبلیغ ترین شاگرد کلاس نزول می‌کند. با وجود این کشان کشان خود را تا دیوبستان دولتی شهر (اشتاين) می‌کشاند. لیکن در شانزده سالگی، بدون تمام کردن دوره مدرسه، ترک تحصیل می‌کند و بخطاط این ترک تحصیل به اندازه‌ای ذوق‌زده می‌شود که برای خود چشم می‌گیرد، و برای اول بار در زندگی آنقدر مشروب می‌خورد که از افراد می‌شوند. هرگز نیخدش. هیتلر بعد از می‌شود، اما این سرت بعد از می‌شود که شمات مبدل می‌گردد و باعث می‌شود که خود را بخطاط این ترک تحصیل هرگز نیخدش. هیتلر بعد از می‌شود می‌تویل (لتوپولدیوش) معلم تاریخ رویم اثر نمی‌گذشتند. این معلم را بخت و اقبال نصبیم کرد. او بود که مرا بسط اعلمه تاریخ علاقمند ساخت و در نتیجه یک انقلابی با آورد.

دکتر هلموت میتویس (هیتلر مدرس) را برای همیشه در ۱۹۰۵ پشت سر گذاشت. اگر کارنامه‌اش را نگاه می‌کردیم نمره زبان آلمانی و حسابش را پنج میدیدیم. ازان پس او سیار مادرش شدچون هیچ وقت نخواست بکاری مشغول شود، یا حرفة‌ای یا موزد که از آن امارات معاش کند»

از پناه ایندوان برای کلارا هیتلر سیاه‌ترین دوره زندگی محسوب می‌شود. زیرا

عکسی یادگاری از دوره دبستان شوندینگ در لینس. نفر وسط بالاترین ردیف هیتلر است



ورودی آکادمی ضربه سختی به او وارد می‌آورد. این عدم موفقیت او را نسبت به خود نیز نامید می‌کند. زیرا معتقدن مدربه طرحهای او را خام و فاقد ارزش هنری تشخیص می‌دهند و طبعاً عذرش را می‌خواهند. هیتلر بعد از رفته شدن در مدرسه هنری دچار بلا تکلیفی عجیب می‌شود، چون رفته شده است روی بازارگشتن به شهر خود نمایند. دو سال تمام دوین می‌مایند و چون دیگر پولی در باساطش نمایند به نوانغانه بخشش (مايدلینگ) می‌روند و شبهای دزا نجا، بین بیخانمانها پیشنهاد می‌کند.

در سال ۱۹۰۸ مصیبت بزرگ دیگری بر هیتلر روی آور می‌شود و آن مرگ مادرش برادر ابتلاء به سلطان است. هیتلر که حلال نوزده ساله شده در این باره می‌تواند «هدوم رات عمل می‌کرد، ولی مادرم راسپیرستیدم، مرگ او و تمام نقشه‌های پرسودای مرابرهم زد. قزو واقعیت ناکوار و نامطبوعش و ادامه نمودتاً دیر نشده تصمیمی اتخاذ کنم. حالاً دیگر مستله، مستله سر کردن شکم بود». اقامت هیتلر در وین تا سال ۱۹۱۳ طول

آلوئیس هیتلر پدر آدولف هیتلر



سرچوخگی ارتقاء می‌باید، در جنگ، بروس (آلمان) شکست می‌خورد و سرجو خه هیتلر که بعلت درد چشم ناشی از گازهای جنگی انگلیسی‌ها، در بیمارستان صحرائی بستری است بقدری از این شکست متلاف می‌شود که تصمیم می‌گیرد برای جبران این شکست از آن پس وارد سیاست گردد.

در ۲۱ نوامبر ۱۹۱۸ به مونیخ برمی‌گردد. جنگ هنوز به معنی واقعی تمام نشده است. درسراسر آلمان دستجات چریکی تشكیل شده است. مثلاً در (سیلزی علیا) علیه لهستانیها، در نواحی بالتیک علیه روسها و درین علیه بلشویک‌ها نبرد ادامه دارد. در تابستان این سال هیتلر رسیش را می‌تراشد و سبیل معرفتی را بینان می‌گذارد و درین حال فلسفه‌ای را که دوستان رواج یافته است به جان و دل می‌بیند. فلسفه مزبور عبارت از این است که: آلمان نه در جهجه جنگ، بلکه در بجهه داخلی شکست خورده و این یهودی‌ها و کمونیست‌ها بودند که ازیشت به آلمان خنجرزدند و زینه شکست را فراهم کردند.

هیتلر چون اروبا را غرق دریکاری و گرسنگی می‌بیند تصمیم می‌گیرد درازنش باقی بماند. زیرا ارتش تنها جانی است که اقلاً شکم افرادش را سرنگ‌گهیمداده. هیتلر عضویت در دستگاه رکن دوم را ترجیح می‌دهد و در تبعید داوطلبانه جاسوس می‌شود، به جمعیت‌ها و انتخاب‌های مختلف سرمیزند و برای مقامات مربوطه خبر جمع می‌کند. در سپتامبر ۱۹۱۹ روزی به هیتلر دستور داده می‌شود به ساعت گروه سیاسی کوچکی موسوم به حزب کارگران آلمان (برود و سروگوشی آب دهد. هیتلر به عنوان سپاپیزان به مرکز جلسات این جمیعت که بستوی دکان آجوفروشی (اشترانکریانو) باشد می‌رود و در آنجا یست و پیچ نفر را کرد هم نشسته می‌بیند. هیتلر از دستور مذاکرات خوشش می‌آید. زیرا در آنجا هیچ چیزی جز

يهودی می‌بیند به تفاوت و تناقضی که آنها باسایر نژادها داشتند پیشتر بی می‌بردم. اندک اندک کار بجائی رسید که حالم از دیدن یهودی بهم می‌خورد، و بموریکند یهود شدم! اواز یهودی‌ها به عنوان (انگل‌های ابدی دنیای پیشیت) نام می‌برد.

در کتاب نبرد من می‌نویسد: «وین را بدین علت ترک کردم که آنجا را پاتوق چک‌ها، لهستانی‌ها، یهودی‌ها و باز هم یهودی‌ها کراوات‌ها و یهودی‌ها و باز هم یهودی‌ها با این انگل‌های ابدی دنیای پیشیت می‌بدم» ولی ویلام شایر می‌نویسد: «هیتلر دروغ می‌گوید زیرا علت فرار اواز وین فرار ازوظیقه خدمت سربازی بود. علت این فرار را باید ترس و بزدلی اوتلی کرد بلکه بدین علت از خدمت در زیر پرچم گریخت که نمی‌خواست با اسلاموها و یهودیان در یک صفت خدمت کند و در یک خوابگاه بخوابید».

هیتلر در خانه شماره ۳۴ (شلایس‌های پر اشتراوه) مونیخ که به (زوف پوب) خیاط تعلق دارد اتفاقی اجراه می‌کند. ساعت چهار و نیم بعد از ظهر روز پیش از شنبه ۱۸ ژانویه ۱۹۱۴ یعنی در طحالکه هنوز هشت ماه از رفته هیتلر به مونیخ نگذشته، پلیس بنام (هلره) به خانه هیتلر مراجعه می‌نماید و او را توقيف می‌کند. علت توقيف آنست که هیتلر با وجود داشتن تابعیت اطربش خود را بی‌وطن معرفی کرده و از آن گذشته بعلت فرار از خدمت سربازی تحت تعقیب دولت اطربش قرار گرفته و حالیه پلیس قصد دارد با بدرخواست کنسولگری اطربش او را توقيف نموده و به (لینسی) واقع در اطربش اعزام دارد. در این کیرو دار جنگ جهانی اول شروع می‌شود و هیتلر بعمر فرار از خدمت زیر پرچم درگذشته، داوطلبانه می‌گشود و خود را از وین با خود به مونیخ سوکات می‌آورد و آن داشتن احساسات خد یهودی است.

هیتلر یهودی‌ها را عامل بدینهی آلمانو اطربش و همه آلمانی‌ها و اطریشی‌ها می‌گندند. مدت چهار سال در جبهه غرب بعنوان پیک پیاده نظام دلیرانه خدمت می‌کند، دو بار زخم می‌شود و دو بار به دریافت مдал صلیب آهن درجه دو و درجه یک نائل می‌اید و به مقام

چرب و کیف است. موهای رنگ حمام ندیده اش را بروی پیشانی می‌چند و لایقطع باشه ریشه زیره رنگش بازی بازی می‌کند و از شدت بی‌پولی نه‌سیگار می‌کشد، نهان به مشروب می‌زند و از ترس یماریهای مقاربین سرو کاری بازنهای ندارد.

در ماههای آخر اقامت درون، ازشد استیصال تن به کارهای پست می‌دهد. در راه‌آهن موقتاً پاپر می‌شود، عملکری می‌کند، بدیوارها اعلان می‌چسباند، حمل بسته‌های پستی را بعهده می‌گیرد. خودش می‌نویسد «گرسنگی وفادارترین پارم بود و زندگی من در مبارزه دائمی با این پاروفادار می‌گذشت» سرانجام کاریچانی می‌کشد که هیتلر برای بخت آزمائی هم که شده تصمیم به ترک وین می‌گیرد و بعد از وین، مونیخ را بر هر جای دیگر ترجیح می‌دهد و در ترجیح روز ۱۹۱۳۵۲۴ برای اول بار وارد شهر مونیخ می‌شود در واقع هیتلر بزرگترین خصیصه‌اش را از وین با خود به مونیخ سوکات می‌آورد و آن داشتن احساسات خد یهودی است.

هیتلر یهودی‌ها را عامل بدینهی آلمانو اطربش و همه آلمانی‌ها و اطریشی‌ها می‌گشود و خود را (اندوهنا) کترین دوره زندگی (قلمنداد) مینماید. در این دوره رفاقت از دنیاد را هیتلر با یک لات آسمان جل قرقی ندارد. بالتوسیاه و مندرش از سی دراز است زمین را جارو می‌کند. کلاه‌لیه قیطانی اش



شوهرا، بکشند. وازنادرم، بدمونستر، می‌کرد. هم خواهی، هم زیرا، زنی بنام، آنیزی، مدت‌ها با بقیه قانون، در ازاب، متسالگی، می‌شود. شن، چون زن یک وزندگی درست‌تامبر، ده و برای اطربیش، بیز است، با ایانلاو، ر است در هنرمندان، نمی‌شود. راز لباس، ریث بدری، دارد و این بخورونمیر، (آکادمی و علاوه، هدفی را، امتحانات

# امشب میخواهم به یک

بدتنان را کاملاً ماساژ دهد. اینکار برای رفع خستگی ناشی از حمام بسیار خوب است. حالا یک لباس راحت و گرم پوشید و دنباله کارهای خود را بدین ترتیب پذیرید.

\* ابروهایتان را بادقت تمیز کنید و فرم آنرا نمایان سازید. سعی کنید لنگه به لنگه نشوند و خط اصلی آنها خراب نشود. مواطظ باشید که موهای صورتتان را آنروز برندارید چون صورتتان متورم و ملتهب خواهد شد و برای آرایش مناسب نخواهد بود.

پس از درست کردن ابروها یک ورقه کرم تقویت، یا کمی پودر روی صورتتان بمالید و آنرا خوب به خورد پوست بدید. گرد ن را ضمن کرم مالیدن فراموش نکنید وبا حرکات ملایم دست کمی کرم روی پوست گردیدهایند. با یک دستمال کاغذی اضافات کرم را به آرامی از روی صورت بردارید. مواطظ باشید که دستمال را محکم روی پوست نکشید. پس از تمام شدن کار صورت باید به سراغ دست و پای خود بروید.

## آرایش دست و پا

۱- اول موهای پارا به کمک موک زیبائی بالک کنید. دقت کنید که موهای روی زانو و کمی بالاتر از آنرا نیز بالک کنید تا موقع نشستن آگر زانو هایتان نمایان شد بد منظره نباشد.

پس از بردادن موهای پا به سراغ زیر بغل بروید و آنرا هم با اندادن موک پا

به این دستورالعمل های ساده و در عین حال دقیق توجه کنید و با تجربه دادن آنها و فراموش نکردن نکات اساسی، به خواست و منظور دلخواه خود نزدیک شوید.

قبل از هرچیز برنامه خود را در روزهایمانی به دو قسمت کنید. صبح و بعد از ظهر. اگریک مقدار از کارها را بتوانید صبح انجام دهید بتر است. در آن صورت بطمثمن خواهید بود که سروقت به میهمانی خواهید رسید.

## برنامه زیبائی صبح

اول به حمام بروید و در حمام هنگام شست و شوی بدن به این سه نکته توجه کنید:

۱ - اگر میخواهید کفش باز مخصوص شب پوشید، بهتر است در مرور کف باهایتان دقت پیشتری کنید. آنها را به کمک سنجک پا خوب بشوئید و ناخن ها را با برس سراسر کاملا تمیز کنید.

۲ - اگر بلباستان دلکته است، مواطظ پوست پشت و سینه تان باشید، با یک برس نیمه زبر، پوست را خوب مالش دهید تا تمام جوشهای ناشی از جرب بودن پوست پاک شوند و سینه تان کاملاً شفاف گردد.

۳ - با برس صورت به آرامی پوست صورتتان را تمیز کنید تا تمام متفاوت پوست به خوبی بالک گردند و ضمناً ماساژ خوبی به صورت داده باشید.

پس از اینکه از حمام خارج شدید قبل از هر کار دیگر خود را خوب خشک کنید و با حوله



هرخانی وقتی کارت دعوت به یک مهمانی یا عروسی به دستش می‌رسد، اولین فکری که می‌کند اینست که چکنده تا در آن مهمانی بدرخشد و هیچکس نتواند نقص و عیوب از زیبائی چهره و آنداشتن پذیرد. بطور قطع دست یافتن به چنین منظوری، احتیاج به کمی صرف وقت و سلیقه دارد. اگر دلتان میخواهد در مهمانی ها واقعاً بدرخشد،

# ک مهمنی بروم

چکنم که در زیبائی ام  
عیب و نقصی نباشد؟



## برنامه زیبائی عصر

برنامه بعد از ظهر شما پیچیدن مو و آرایش صورت است . موها را خیس کنید و با دقت پیچید و یک روسیر توری روی ییگو دیها بیندید تا میزانیلی به خوبی حفظ شود . سپس شروع به آرایش صورت کنید .

در اینجا میتوانید از یک ماسک ساده برای زیبایی شان دادن پوست صورت استفاده کنید .

### « ماسک هلو »

هلو را بیزید و با شیر سرد مخلوط کنید ،  
بنده در صفحه ۸۲

موقع لاک زدن ، مقابله با پنجه باز با کولر نشینید چون آنوقت لاک روی دستان به صورت جباب پراکنده درخواهد آمد .

پس از اینکه لاک دستهایتان خشک شد ، کمی کرم تقویتی پوست بردارید و زانوها را به خوبی چرب کنید . آرمهای دستها را فراموش نکنید ، چون خشک و بدمنظمه خواهد شد . باشه با وساق و قوزک پارا به خوبی چرب کنید و در آخر انگشتان دست و پوست پشت دست را به خوبی با کرم ماساژ دهید .

اکنون برنامه صحیح شما تمام شده است و میتوانید کمی استراحت کنید و به کارهای منزل برسید و ناهار میل کنید . سپس خود را برای برنامه بعد از ظهر و شب آماده کنید .

تراشیدن باتیغ و با مالیدن کرم‌های مخصوص تعیز کنید .

۲ - ناخن‌های پارا پاک کنید و لاک‌های قبلی را به کمک (استون) تعیز کنید . سپس با سوهان ناخن ، قرم دلخواه را به ناخنها بدهید . از تعیز کردن زیاد ناخن خودداری کنید تا به پوست انگشتان فرو نرود .

گوشتهای اضافی دور ناخن را بگیرید و اطراف ناخن را خوب پاک کنید . میان مردو انگشت با یک تکه پنبه بگذارید و بعد ناخنها را لاک بزنید . بدین ترتیب از چسبیدن انگشتها بهم و خراب شدن لاک ناخن‌ها جلوگیری کرده‌اید .

پس از تمام شدن کار پا و ناخن‌های آن ، با یده سراغ ناخن‌های دست بروید .

\* باقیمانده لاک قبلی را از روی ناخنها پاک کنید .

\* گوشتهای اضافی دور ناخن را به خوبی بگیرید و روی ناخن را تعیز کنید .

\* به کمک سوهان قرم دلخواه را به ناخن بدهید و سپس یکبار دیگر ناخنها را با (استون)

پاک کنید و برای لاک زدن آماده شوید .

\* حالا دو ورقه لاک روی ناخنها بزنید و صیر کنید تا خشک شود . مواظب باشید که



برای رفع  
ت . حالا  
کارهای

ند و فرم  
به لنگه  
مواظب  
برندازید  
هد شد و

ورقه کرم  
بمالید  
برد ن را  
حرکات  
دن بمالید .  
! بدآرامی  
شنید که  
ست و پای

موسک  
های روی  
تا موقع  
د منظره  
سراغ زیر  
بک با

# زین شو مسماز

خواننده:

«رُزِّین، همسر جوان فرمانده فیلیپ دلباخته آن افسر جوان زیردست شوهرش شده. یکشب آن را در مهمانی ویلای ساحلی ونسن، زیر درختان پارک بغل کرده می‌بود. شوهرش که در کمین آنها بوده، به قصد کشتن آن باسلحه جلو میرود. رُزِّین با شوهرش گلاویز می‌شود و گلوله‌ای شلیک شده فیلیپ به قتل میرسد. رُزِّین باسلحه را به دریا می‌اندازد و با تهدید آن را مجبور به سکوت می‌کند. کلر، نامزد آن نیز که از گوشه‌ای دیگر ماجرا را دیده بخطاب آن سکوت می‌کند. ورز بعد، اسلحه را از ساحل پلیس پیدا کرده، به روابط رُزِّین و آن و دخالت‌شان در قتل فیلیپ مظنون می‌شوند. رُزِّین که سخت دلباخته آن شده، از او تقاضای ازدواج می‌کند. آن که به شدت از رُزِّین متفرق است تقاضای او را دیده می‌کند که اگر حرفی به پلیس است حقایق را به پلیس بکوید و با اینکه رُزِّین آن را تهدید می‌کند که اگر ماجرا را دیده بزند اورا پدریجه‌ای که در شکم دارد و فاقله فیلیپ معرفی خواهد کرد. آن تسلیم اراده او نمی‌شود. بااتفاق کلر پیش بازیرس می‌روند و هردو آنچه را اتفاق افتاده شاهد می‌دهند. بازیرس به صداقت گفته‌انها اعتقاد نکرده. شب، آن خسته و نگران به آبارتمانش رفته، مشروب زیادی خورده که ناگهان رُزِّین وارد آبارتمان او می‌شود.»

به وجود بیاوریم که بفهمی من چقدر میتوانم لذت‌بخش باشم. اگر ازمن خوشت آمد، اگر معنتد شدی من میتوانم زن عشق آفرینی برای تو باشم. اگر فقط بهمن امید بدی که سرد زندگی من خواهی شد، آنوقت، منهم به بازیرس حقیقت را خواهیم گفت، من بول کافی برای آنکه شهورترین و کلای دادگستری را بگیرم دارم. قول میدهم نگذارم هیچ دادگاهی هیچ‌کدام از ما را محکوم کند. آن، این آخرین فرصتی است که به تو میدهم. به خودت ظلم نکن. به منهم ظلم نکن.

رُزِّین کم کم ازبین سرمه آن نزدیک شده بود. دستهایش را روی شانه‌های آن گذاشت و اندام هریانش را به او چسباند. آن ناگهان برگشت. از خشم و غفرت می‌لرزد. رُزِّین بجای آنکه با تمام سکرهای زنانه‌اش بتواند آتش هوس او را شعله‌ور سازد، نفوتش را شدیدتر کرده بود. آن دستهای رُزِّین راگرفت اورا به طرف درآفاق پرت کرد و فریاد کشید: — اگر گروت را از اینجا گم نکنی، مثل یک سک هزه بیرون می‌اندازم.

رُزِّین باز هم نیخواست امیدش را از دست بدهد، درحالیکه کف اتاق روی زین نیم خیزشده بود بالتعاس گفت:

— من از تو چیز زیادی نیخواهم. فقط نیخواهم بکبار بعلم کنی. نیخواهم گرسی بدنست ولشار بازوات را حس کنم.

— بروگمشو هرجائی کیف.

— تابحال بقدر کافی مرا تغیر کرده‌ای آن، بکبار هم با من مهربان باش. توابلا به دلیل اینکه من همسر فرمانده‌ت بودم با من عشقی نکردی. حالا چی؟ حالا که فیلیپ مسرده و من یک زن آزاد هستمچی؟ حالا چرا ازمن دوری می‌کنی؟ آن، من اینجا آدمهایم، اینطور به تو احساس می‌کنم، اینطور خودم را تغیر کرده‌ایم، که ترا از دست ندهم. کاری نکن که بجایی عشق، کینهای را در دل بگیرم و گردت را زیرتیغه گیوتن بفرستم.

— دلم نیخواست خودت میدانستی چقدر شرم اور وفات‌النگر شدای.

— دوست دارم آن.

رُزِّین باز هم بلند شد به طرف آن برود. آن که از خشم دیوانه شده بود، بدون آنکه بهمدهم چه می‌کند، دست رُزِّین راگرفت، از آبارتمانش پیرون انداخت. رُزِّین لخت و عربان وسط راه را ساختمان افاده، آن پیراهن اورا روی سرش پرت کرد و فریاد کشید:

— برای ارضای تمايلات حیوانی خودت بهتر است به بارانداز بروی. الان آنجا

حالهای زیادی هستند که از شدت مستی نیت‌واند بهمند تو چه غرفتهای هستی و با تو

حاضر به همچوایگی خواهند شد.

بعد بدنون آنکه منتظر جواب رُزِّین بشود، دوآبارتمانش را بست و درحالیکه از خشم

پیارزید بطری مشروب رفت.

رُزِّین تغیر شده و شکست خورده، ازترس آنکه می‌داد ساکنان آبارتمانهای طبقات بالا درحال عبور اورا لخت بینند پیراهنش را بپوشید. بعد، ازبین در، بالعن برکینهای فریاد کشید:

— می‌کشمت آن... می‌کشمت آن و به لاشه گندیده‌ات قق می‌اندازم.

آن، گوشهاش راگرفت و خودش را روی تختخواب انداخت.

\* \* \*

کلر، بعد از جدا شدن از آن، مستقیم به پادگان رفت. در دفتر کارش نشته بود و دنبال یکنفر از همکارانش می‌گشت که به جای خودش کشیک بگذارد ویرای استراحت به خانه‌اش بود. کلر، به پیوشه حال و حوصله کار کردن نداشت. بالاخره یکنفر را پسدا کرد و به همانه کسالت و احتیاج به استراحت کشیک را به او تحویل داد. اما هنوز از اتساق خارج نشده بود که تلفن زنگ کرد. همکار کلرکوشی را برد اشت و بلافاصله کلر را صدا زد.

— کلر، تلفن.

کلر، گوشی راگرفت. بی‌میل بود که آن باشد و ازاو بخواهد که شب را دو نفری باهم بگذرانند. تکریمکرد، در کنار آن، بهتر میتواند آرامش داشته باشد. اما مخاطبیش آن نبود. کلر صدای ونسن را در گوشش شنید:

— پخشیده مادموال مزاحمتان شدم. نیخواستم شما را بینم. امشب، چه ساعتی

رُزِّین، پانگاه برهوس درحالیکه به لبهای خوش تراویش حالت بوسه طلبی داده بود. به آن که بیهت زده عقب عقب میرفت نزدیک شد. آن باسردی گفت: — یکنفر اینجا آمدی، من همه چیز را پیش بازیرس افتخار کردم. گفتم فیلیپ چطرب کشته شده.

رُزِّین با خونسردی جواب داد: — دله، فهمیدم حملات کرده‌ای. وقتی بازیرس تلفن اطلاع داد که هرچه زودتر به دیدن شش بروم متوجه حملات تو شدم. بهمن دلیل اینجا آمدم.

— اگر فکر کرده‌ای میتوانی مرا قاعق بکنی که حرفهای خودم را تکذیب کنم زحمت زیادی کشیده‌ای.

— نه آن، برای من مهم نیست چیز به بازیرس گفته‌ای. بدون تردید همان چیزهایی را که اتفاق افتاده، تعریف کرده‌ای. این کار تو حملات بوده، اما من، توأم احقر را دوست دارم. قبل از اینکه پیش بازیرس بروم، آمدام تا آذخرين فرصتی که دریش داری استفاده کنم ویگویم دوست دارم.

— رُزِّین، لکر میکردم تو باید فهمیده باشی چقدر از تو نفرت دارم. نمیدانی چقدر زن هستم.

آمدام این مطلب را به تو ثابت کنم.

آن دهانش از تعجب بازمانده بود. رُزِّین، در مقابل چشمان حیرت زده آن، زیب سرتاسری جلو پیراهنش را آهسته پائین کشید. او فقط همین یک پیراهن و به تن داشت و موقعیکه آنرا از دوطرف شانه‌اش پائین انداخت و پیراهنش کف اتاق افتاده، اندام عربانش مقابل چشمان حیرت زده آن قرار گرفت. رُزِّین مثل یک مانکن که برای گرفتن عکس لخت سکسی جلو دورین عکاسی ژست گرفته باشد، یک دستش را در فروزتگی کمربش بالای پرآمدگی سانش قرار داد و دست دیگر را زیر یکی از سینه‌هایش گذاشت. هر آمرد بگزیری در آن شرائط که مشروب زیادی خوده بود و زنی در آن وضع به آبارتمان او می‌آمد و اندام عربانش را به او عرضه می‌کرد، نمیتوانست خودش نداری نشان دهد و دچار وسوسه‌های شیطانی نشود. اما آن، از این زن بخصوص نفرت داشت. نفرت از رُزِّین آنچنان شدید بود که از چنین بی‌برواني وجسارت او احساس انژجار میکرد، بهمن دلیل چشمهاش را بست و با عصبانیت گفت:

— برو بیرون، از اینجا برو بیرون.

— چرا آن، چرا چشمهاش را می‌بندی؟ می‌ترمی اگر اندام را تماشا کنی خسرو احمقانه‌ات را نتوانی حفظ کنی. می‌ترمی اگر دعوت به هماغوشی با مرد پیذیری، لذتی را که به تو می‌بخشم نتوانی افزاید ببری.

— من از تو نفرت دارم رُزِّین.

— از کجا مطمئن هستی؟ آن. این آخرین فرصت را از دست نده. پیش از این فرصت را سماجت و لجیازی نداشته باش. بی‌اللا لحظه‌ای با من مهربان باش. بگذار این فرصت را

قسمت: هفدهم



کر  
سرد  
سی  
هی  
بدت

الن  
بد.  
ن را  
:

من

رمی

تبلا  
د  
ینجا  
هم.

نکد  
بان

جا  
تو

شم

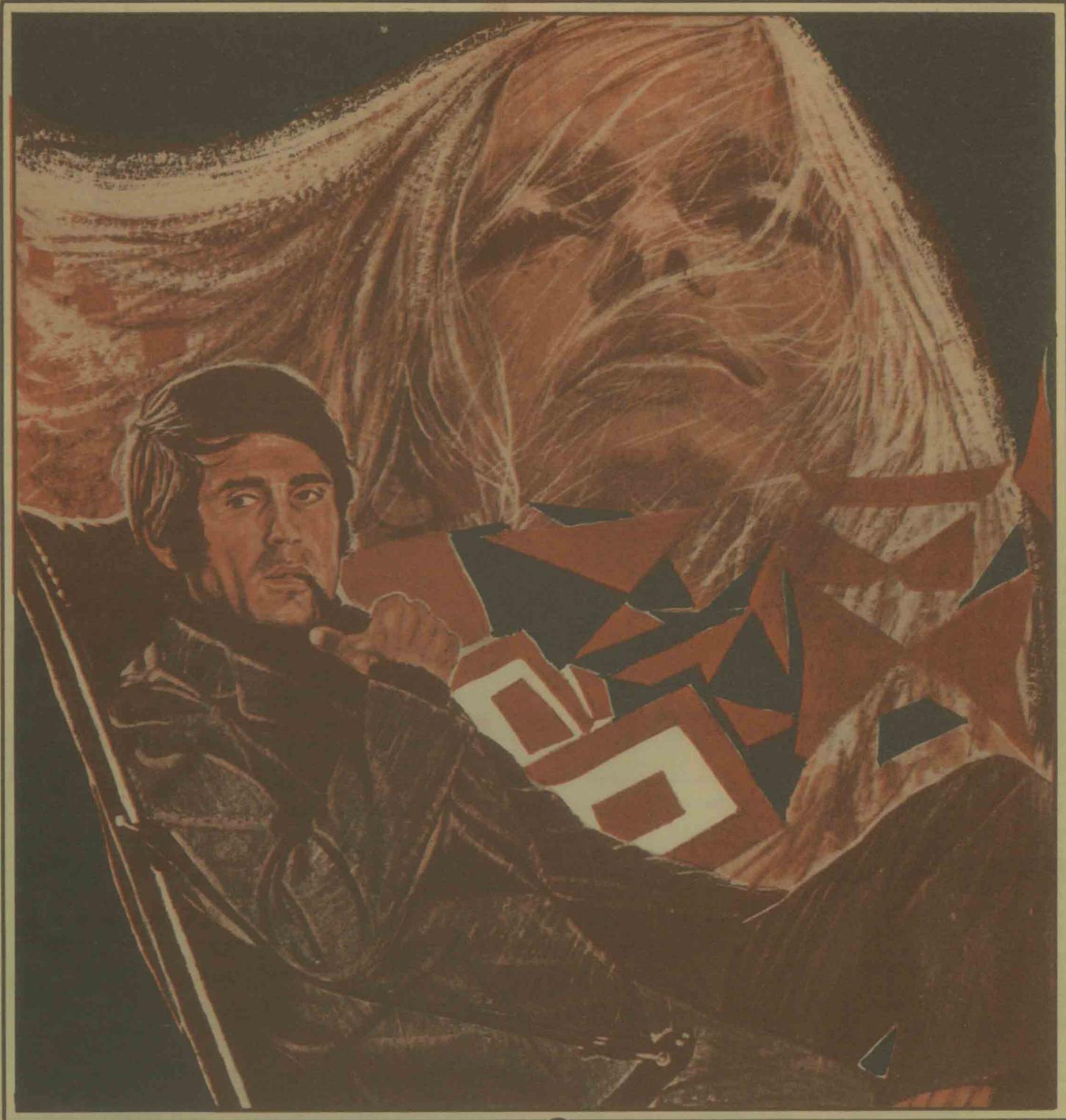
بالا،  
ای

ود و  
به  
بذا  
لاق

نفری  
آن

اعتنی

۸۰



# سرپنجه

رفت بطوریکه از بیرون هیچکس نمیتوانست متوجه حضور یک نفر مرد داخل اتومبیل بشود. لوله اسلحه اش را روی لبه پائین پیچره اتومبیل گذاشت. سرش را کمی بالا آورد. در گوازو را نشانه گرفت و مطمئن شد نقطه مناسی را برای هدف کری انتخاب کرد. بیش از ده دقیقه از توقف نگذشته بود که نور قوی چراغهای اتومبیل که از اسلحه اش را بیرون آورد. توی صندلیش فرو

کالیفرنیا را پشت سر گذاشت. بعد از طی حدود سال قبل و دخترش را که هنوز هیجده سالش تمام نشده بود، شش ماه قبل، از دست داده بود. برای یک مرد تنها مثل کاین، انجام کارهای جسورانه و حتی خلاص قانون نمیتوانست دلهره آور باشد.

با اتومبیل آخرین مدل سیاه و نگی که از پک پارکینگ سرقت کرده بود، شهر بزرگ

میتوانست  
اتومبیل  
پائین  
کمی بالا  
طمثمن شد  
تحفظ  
نگذشته  
که از

بشود، اگر این بول را به او بدهم، کم کم سروشت مرآ در دست خواهد گرفت. بعلاوه، وقتی خانواده های دیگر بفهمند من تسلیم یکنفر باچ گیر شدم، اجازه نخواهد داد، شبکه کالیفرنیا را در دست داشته باشم.

— بله، میدانم، بهمین دلیل باید او را نفله بکنم.

— چطور؟

— موقعیکه برای گرفتن بول خودش را اتفاقی میکند.

— مگر ندیدی چقدر با احتیاط رفتار میکند.

— ما هم ناجاریم با او همانطور عمل کنیم، امشب دو نفر از بجهه های مطمئن را از پیراهه جنگلی اینجا خواهیم فرستاد. تو بول را تهیه میکنی و بدوبلا میاوری، دو نفر از بهترین تیراندازان را که اینجا خواهند آمد، داخل ویلا نگهه میداریم. تا هر وقت برای گرفتن بول آمد، کارش را بسکر کنند.

— من مطمئن نیستم اینجا باید، ممکن است قرار بگذارد بول را در نقطه دیگری تحویل بدهم.

— مهم نیسته، اگر قرار دیگری گذاشت، ما هم نوشیده دیگری خواهیم کشید، در هر صورت «ریلی» و «بروس» را امشب اینجا خواهیم فرستاد.

از همان شب، «ریلی» و «بروس» در یکی از اتفاقهای ویلا که پرده هایش را کشیده بودند اقامت کردند و منتظر ماندنم، روز بعد، جسم، دوست هزار دلار اسکناس از اینکه تعویل گرفت به خانه آورد، دو روز تمام از ویلا خارج نشد، دائم حواسش به تلفن بود و انتظار تماس کاری را میکشید. اعصابش خرد شده بود، دائم مشروب بخورد و سیگار میکشید، بالاخره نزدیک ساعت بازده شب تلفن جسم زنگ زد.

— الی جسم، امشب باید دوست هزار دلار را تحویل بدهی.

جسم بلا فاصله شاسی زنگ مخصوصی را که به اتفاق «ریلی» و «بروس» کشیده بود فشار داد، و به کاری گفت:

— خودت برای گرفتن بول اینجا خواهی آمد.

— نه جسم، تو باید آنرا به محلی که تعیین میکنم بیاوری.

— آدرس محل را به برایت خواهیم فرستاد.

— نه جسم، خودت شخصاً باید بول را بیاوری.

— برای چی خودم.

— برای آنکه اگر کلکی در کار باشد حساب را برسم.

جسم از خشم دندانهاش را روی هم فشار میداد.

— بسیار خوب، کجا؟

— با اتومبیل کادیلاک که خودت به ساحل پیا، درست سر ساعت دوازده شب باید مقابل بیم بنزین ساحل بارک بکنی و داخل اتومبیل منتظر بمانی، من با اتومبیل بست

بقدی در صفحه ۶۷

پرسید:

— چقدر؟

کاین با خونسردی جواب داد:

— فقط دوست هزار دلار.

— بول زیادی است.

— برای شما نه، من خوب میدانم در این

شهر حدود چهارصد هزار نفر معتمد وجود دارد، اگر هر کدام آنها در روز فقط نیم دلار

بولشان بمجیب شما سازیر بشود، دوست هزار دلار درآمد یک روز شما خواهد بود.

حاليکه معنی میکرد خونسردی خودش را

حفظ کند پرسید:

— شما کی هستید، استان چه؟

— انتظار دارید بهشما بکویم؟ مگر مرآ

آقدر احق تصور کردید؟ دوست هزار

دلار، یک کلمه جواب بدید، قبول میکنید یا نه؟

— باید فکر کنم.

— بسیار خوب، ده دقیقه بهشما فرصت

میدهم، از نزدیک تلفن دو نشود، ده دقیقه

بعد مجددآ تلفن خواهیم زد.

کاین گوشی را گذاشت و ارتباط را قطع

کرد، جسم لحظه ای در سکوت لین را نگاه

کرد، بعد پرسید:

— شنیدی؟

— بله، اینطوری مستله خیلی ساده تر

شد.

— اما ظاهراً با یک تیرانداز ماهر طرف

هستیم.

— در هر صورت فقط یکنفر است.

— اما این یکنفر را چطور میتوانم

پنهانیم.

— خیلی ساده است زنیس، پنهانه اش را قبول کن، برای گرفتن بول ناجار است

خودش را آتفای کند.

— فکر نمیکنی و میله مطمئنی برای

گرفتن بول در نظر داشته باشد.

— وقتی گفت چطور بول را به او برسانیم

لکرش را خواهیم کرد.

برداشت، باز هم کاری بود.

— آقای جسم، فکرهایت را کردی؟

جسم در حالیکه معنی میکرد خشم

خودش را آشکار نسازد جواب داد:

— بله، چه وقت و چطور بول را باید

تعویل بدهم؟

— خبرت میکنم، تو بول را آماده کن،

پیش خودت در خانه نگهدار تا تماس

بکنم.

— چه وقت تماس خواهی گرفت.

— تا آخر هفته.

کاین گوشی را گذاشت، جسم با

حالی عصبی گیلاس کنیاک را سرکشید و

به لین گفت:

— آدم ساده ای نباید باشد.

— اگر آدم ساده ای بود که تقشه تکه

کردن از شما را نمیکشید.

— میدانی لین، برای آدمی مثل من

خیلی مشکل است که به یکنفر باچ بگیر تسليم

— توجیه حدس میزنی لین؟ نکند باز هم

یکی از خانواده های شیکاگو قصد تجاوز

به چشم ما را دارند و یکنفر حرمه ای را

فاجو اندانه برای کشن من فرستاده اند؟

— نه رئیس، این فکر را قبول ندارم، دو

ماه پیش با آنها قرارداد تعیین حدود بستیم

بعلاوه یک حرمه ای گلوله اش خطای نمیرود.

— پس چی فکر میکنی؟

— نیدام، در هر صورت من با عواملی

که دارم تحقیق خواهیم کرد. تا فردا ظهر

بن فرمیت بده.

— بسیار خوب، دقیقاً تحقیق کن و تیجه

را بهمن بکو.

شاهراه پهجاده فرعی پیجید توجهش را جلب

کرد، اتومبیل کادیلاک کرم رنگ بود.

از کنارش گذشت بدون آنکه تنها سرنشین

اتومبیل متوجه حضور کاین در آن نقطه

شده باشد.

کادیلاک کرم رنگ، مقابله گاراژ توف

کرد، دستگاه اتوماتیک داخل اتومبیل

گاراژ را بالا برد. اتومبیل داخل گاراژ رفت و

کاین کمی سرش را بالا آورد، یک چشم

پشت اسلحه اش بود. چراگاهی کادیلاک

داخل گاراژ خاموش شد، کاین صدای بسته

شدن در اتومبیل را از داخل گاراژ شنید و

لحظه ای بعد، هیکل درشت مردی را دید که

از گاراژ بیرون آمد، کاین، درست موقعیکه

آن مرد بیرون گاراژ قدم گذاشت، روی ماشه

شیکاگوئی منکر اعزام یک آدمکش برای

کشن جسم شده بود وقتی لین، تیجه

تحقیقاتش را به مورد نظرش شلیک شود

و اشتباهی پیش نیاید، با اولین شلیک، کاین

سیلندر مردی که هدفش قرار گرفته بود به هوا

بزید، دو گلوله دیگر در فاصله چند سانتیمتری

جلو پاهای مرد به زمین اصابت کرد بدین مرد

در تاریکی کف چمن جلو وbla غلتید. کاین

اتومبیل را روشن کرد دنده عقب با سرعت

از لای درختها بیرون آمد، بطری جاده اصلی

من روژهای دوشنبه برای بازی به کلوب

مزروم و نیمساعت بعد از نیمه شب بزمیگرد

لین جواب قافع گندهای نمیتوانست پیدا کند

که به جسم پدهد، در همین موقع تلفن روی

میز زنگ زد، جسم گوشی را بردشت و

صدای مخاطب را شنید، کاین با لحن

محکمی در گوشی گفت:

— آقای جسم اوزن؟

— بفرمائید، شما کی هستید:

— من همان کسی هستم که دشی بشر

بطرفان شلیک کردم.

جسم با عجله دستش را روی گوشی

گذاشت و به لین گفت: «خودش است» لین

برید گوشی دیگری را بردشت، کاین ادامه

داد:

— حتیاً بیول میکنید که من تیرانداز

قابلی هستم که توانستم از آن فاصله، در

تاریکی شب، درست و سط کلاه سیلندر

چه کسی او را هدف قرار داده؟

اینکه گلوله کلاهش را سروخ کرده بدون

آنکه جمجمه اش را بتراکند یک معجزه بوده.

بالاخره گوشی تلفن را بردشت و شماره ای را

گرفت.

— آلو! لین، من جسم هستم.

صدای خواب آلودی در گوشی پیجید.

— رئیس، اتفاق مهمی اتفاذه که این

وقت شب بیدارم کردی.

— بله، لین، بهم موعده بسته شده، یکنفر

میخواست مرآ بکشد.

— شوخر میکنی؟ چه وقت؟

— تقریباً پیساعت قبل، موقعیکه اتومبیل

را در گاراژ پارک کرد و بیرون میآمد من

گلوله بطری شلیک کرد.

— زخمی که نشده؟

— نه، زنده ماندم به یک معجزه شباخت

داشت، هر سه گلوله خطای رفت.

— خدا را شکر.

# شیر

تئاتر در بوته نقد

## مادموازل ژولی

اثر: استریندبرگ

استریندبرگ در «مادموازل ژولی» به تعبیر دنیای اشرافی می‌شنید و لعنی گزنده و سرشار از خشونت، دنیای خالی از تفاهم و روابط عاطفی شان را درهم بسیزد. «ستریندبرگ» از بکسو نیز انسان را عربان می‌کند و توان ای ذهنی و عاطفی اش را بر ملامت کند.

«ژولی» دختریست وابسته به جامعه اشرافی. «ژان» نوکر آنها، دربیت یک پرخاشگر آمده است تا طریقی انقام بگیرد و سردبی و سیله‌ای دارد برای رسیدن به این هدف، ژان همیشه خواب دیده است که «پای درخت بلندی استادام و میبرم تادسم به شاخه‌ای بزرگ بنشود. روزی حتی اگر در خواب هم باشد، دستم به این شاخه خواهد رسید».

این شاخه زود به دستش می‌اید. «ژولی» تنش را تسلیم «ژان» می‌کند و ژان او را وسیله‌ای می‌کند تا بیناد لرزان آن جامعه اشرافی را درهم بسیزد. ژان از ژولی یک روسیه به دست می‌مدد و او را تاحد زنان ولگرد، خوار و خفیف می‌کند. «ژولی» که زیر پایش را خالی می‌بیند، راهچاره‌ای جز تسلیم ندارد - تسلیم به این و آن - و باید تن به بدیختی بدهد، و در این تن دادن های اجباریست که همه چیز رویشود. تاریکی‌ها و سیاهی‌های زندگی اشرافی نمودیکنند. پدر «ژولی» جزیک اصطبل دار چیزی نبوده است. مادر او روابط عاشقانه‌ای با مرد دیگری داشته است و

دوازده قرن شعر و ادب فارسی

### آیا انسان «اختیار» ندارد و را کد و پذیرنده و مجبور است؟

دست یافته، درحالیکه همانظور که گفتیم، محتوای این بیتها، علاوه بر آنکه از احساس شاعرانه بسیز نیست، توضیح واضح است، و باطنی و نگرشی متوجه مشویم که او از واقعیاتی سخن می‌گوید که هر فرد عامی نیز بارها با آنها روبرو شده است.

«شبسته» یک جبری نیز هست که انسان را چون مهره‌های شترنج، بازیجه دستی قادر میداند و به این اعتبار معلمی خوش آموز نیست، چراکه علم آموز را نسبت به جهان، بدین ودلزده می‌کند.

«شبسته» برای «من» صاحب تفکر، ارزش و اعتباری قائل نیست و در این جاست که باید گفت: شعرا و شعرتسلیم و چیز است و از این نظرگاه میتوان پذیرفت که شاعری مستبد دراندیشه خود است.

«پذیرفتن» و «تن در دادن» مشخص ترین صفت شعر «شبسته» است: تعین های عالم بر تو طاریست از آن گوین چوشطان، همچومن کیست؟ کدامین اختیار؟ ای مرد عاقل کسی کار و را بود بالذات باطل به ما الفعال را نسبت مجازیست نسب، خود در حقیقت لهو و بازیست مقدارگشته پیش از جان وازن من برای هر کسی کاری معنی اگرچه در شعر شاعران بزرگ چون «مولوی» و «حافظ» هم گهگاه نمونه هایی از عدم اختیار انسان دیده می‌شود، لیکن تفاوت این شاعران با «شبسته» در اینست که جبری اندیشه آنان گذرا و آنی و تقدیرگیری باین سنتهای خاص عاطفی است مثلاً اگر «حافظ» در جایی می‌گوید:

بنده درصفعده ۹۳

بهر یکذره در صد مهر تابان  
برون آید از آن صد بصر صافی  
خداآوند دو عالم راست منزل  
جمال جانفرزای روی جانان

که برخود جهل بیداری توحایز  
زهچ آید به پشت زان کذرن  
از آن کشته تو سجاده ملایک

«شیخ محمود شبسته» را در یک جمله میتوان، چنان معرفی کرد: «ناظم خوب اندیشه‌ها» و در توجیه این جمله اینکه میتوانیم به (آنالیز) و تجزیه و تحلیل شعرش پردازیم: «شبسته» تمامی جهان اطرافش را از زاویه عرفان مینگرد، و به همین دلیل هرگز به فضای شعری ناب و اصلی دست نمی‌اید. شعر او، بیتها او برحول معوری شخص دور میزند؛ اگرچه تمامی شعرهای او، لبریز از حرف و پیام است، لیکن پیغام‌های «حروف گونه» او از چارچوبی شخص، فراتر نمی‌باشد و به همین دلیل خواننده در سراسر مشتی «گلشن راز» خود را پایک «علم» روبرو می‌بیند که رندی عارفانه و شاعرانه را، حس ولس نکرده و اگرگاه از چارچوب شخص و محدود خود خارج شده، تنها به تکرار اندیشه‌های دیگران، قناعت کرده است. در ادامه یان یک اندیشه، می‌گویید:

اگر یک قططه را دل بشکافی  
برون آید از آن، صد بصر صافی  
در شاه بیت ترجیع بند عارفانه  
هافت هم این مضمون را میخوانیم:  
دل هر ذره را که بشکافی  
آقاییش در میان بینی

## شبسته

شاعری جبری

### آیا انسان

ندارد

ورا کد

و پذیرنده

و مجبور است؟

جهان را سر به سر آینه‌ای دان  
اگر یک قططه را دل بشکافی  
بدین خردی که آمد جهه دل  
بزیر پرده هر ذره نهان  
چه کردی فهم ازین دین العجائز  
اگر مردی برون آی و سفر کن  
تو بودی عکس معبد ملایک

لیلم به زیائی و روشنی و براحتی حس  
کردیم.

۰۰۰ و اکنون میرلوحی «خانواده سرکار غضنفر» را ساخته، و اگر چه با ساختن این فیلم، خاطره توبولی ازین نمی‌برد، ولی به آسانی میتوان دید که کارگردان «خانواده سرکار غضنفر» دیگر آن کارگردان توبولی نیست، کارگردان فیلمی است که فقط به درد سرگرم کردن (اگر اینکار را هم بتواند بکند) جماعتی سینما را میخورد که برای تماسای برو و باهای زشت یا زیبا و رقص شکم به سینما میروند. فیلمی که (گرچه لحظاتی، شناخت سینما کارگردان را دارد) بدون بایه، حرف و هدف است.

سرکار غضنفر یک فیلم کمی

انتقاد هتل ... (سینما)  
خانواده  
سرکار غضنفر

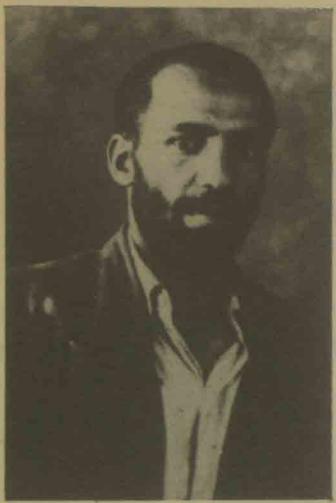
ساریست و کارگردان: میرلوحی  
فیلمبردار: کمال مطیعی  
هنریشه‌های اصلی: بهمن مفید - مرجان

مرتضی عقیلی

وقتی «توبولی» اولین ساخته میرلوحی زیادی برای گفتن و تصویر کردن دارد. این حرفلها نه ژست روشنگرانه بود و نه شعار و قلبکه‌گوئی، صداقت و سادگی در بعضی از لحظات، عمق و معنایی به فیلم میداد. مهمتر از اینها، «توبولی» هدف داشت، هدفی که ما در آخرین سکانس

موفق نیست، چون در آن به ساده‌ترین اصول یک فیلم کمی توجه نشده است (تصویرهای تاریک و مرده در آن معیط خفه و مرسته، آتسفر تلخی به وجود می‌آورد که هیچ تناسبی با فضای فیلم کمی ندارد). آیا این دلیل اینست که این کارگردان هنوز شکل نگرفته است؟ آیا بازیجه دست توهیه کنندگان سینمای فارسی و مسئله‌ای به نام تجارت شده است؟ (که این فیلم حتی ارزش تجارتیش هم کمتر از فیلم قبلی اوست) «میرلوحی» آنچه را در «توبولی» دارد، براحتی دور میزد و (شاید به عمد) به آن دهن کجی هم می‌کند! \*

خانواده سرکار غضنفر یک فیلم به اصطلاح کمی است با یک خط اصلی



« Abbas Blouki فر » آخرین بازمانده نقاشان بومی

شده، ملهم از نقاشهای «ستی و کلاسیک» طبقه زیرین اجتماعی ایران است، «دبناهیم» این آثار وطن آشکار ونهانی، که در تک رو شخوصی ها و بازسازی آنان در قوالب کوناگون وارانه چندین تصویر در

بنده در صفحه ۹۳

انتقاد هنر ... (نقاشی)  
پیرامون نمایشگاه تازه‌ای از نقاشی جدید قهوه خانه

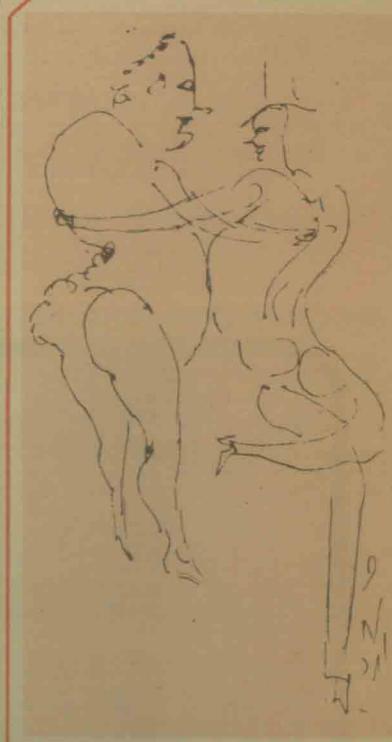
## «خولی» در دیگ آب‌جوش!

وآخرین تقاضای «خولی» در دیگ  
چنین بود: «مرا درهای آزاد بچوشانید،  
زراکه «خولی» آزادی را داد  
میداشت!» «مخترع» این تقاضا را نیز  
پذیرفت، ...

باچنین نقل قول طنزآمیز، به چگونگی  
آنار عرضه شد در نمایشگاه پی‌سیریم،  
که «عباس بلوکی فر» و «صادق تبریزی»  
آفرینندگان این آثار، دست به کاری  
تازه و شگفت زده‌اند! پیشترین سعی  
این دوهنرمند — که یکی از نقاشان  
امروزی و دیگری تنها بازمانده نقاشی  
قهوehانه است — معطوف به پیاده کردن  
شخصیت‌های اسطوره‌ای، مذهبی و  
تاریخی، بوبه استفاده از کاراکترها  
و انتگرهای آثار نقاشی، «بومی» و  
«قهوehانه» بی میباشد. اغلب آثار عرضه

نویسنده بروشور نقاشیهای «خولی»  
معتقد است که «خولی» در دیگ آب  
جوش بدمیان آمد و در دیگ آب جوش  
از دنیا برفت.

و به طرز از قول «هرودت» مورخ  
تاریخ باستان نقل می‌کند که: «خولی»  
به کربرت بخط علاقه‌ای وارد است! و  
نقل قولی دیگر از تحقیقات پروفسور  
شاردن، مستشرق معروف می‌کند که  
ثابت کرده است: «خولی» در افسوس  
خوردگی درگشته است. او بازمی‌نویسد:  
هنگامی که «خولی» در دیگ آب‌جوش  
جلوس کرد! برندگان هوا، برای آتش  
زیر دیگ چوب می‌آوردند! «خولی»  
چند بار نسبت به کوچک بودن دیگ،  
اعتراض کرد، و «مخترع» اعتراضات او را  
وارد داشت.



ایندو باهم دست به دست داده‌اندو پدر  
ژولی را به خاک‌کشیه نشانده‌اند

«ژان» پرده‌ها را از طریق «ژولی»  
کنار زده است و حالا مستواند با خال  
راحت به نظره این سقوط نشیند، اما خود  
او هم زیرینانی متزلزل دارد. «نوکری»  
درخون اوست، اما باید با این خون بیمار  
مبارزه کند، و مبارزه هم می‌کند و سوچ  
می‌شود.

در این نمایشنامه، «انسان» بدنه‌شوم  
مطلق هم مطرح نمی‌شود — انسانی که از  
خشونت و سبیعت لذت می‌برد و در انقام‌جویی  
آنچنان پیش‌می‌رود که دیگر عاطفه‌اش  
نیز به بن بست میرسد. ژان در تلاطم این  
سیعیت حوانی، چنان پیش‌می‌رود که با  
ساطور سر پرنده قشیگ «ژولی» را می‌براند!  
ساطور او در حکم گیوتینی است که برگردان

بنده در صفحه ۹۳



سرگرم کننده، اما نه یکدست.  
داستان فیلم روی یک خانواده شلوغ  
و جنجالی پیکردد که مرتب در حال  
نزاع هستند و برادر بزرگ خانواده بچای  
کار و انجام وظایفه‌ای، درگیر و دار قهر  
و آتشی خانواده خودش است. با اینحال،  
همین داستان، تا نمی از فیلم، با  
پرداختن نسبتاً خوب جلو می‌رود، ولی  
بعد سرسی و پیرط می‌شود. خوشبختانه  
فیلم کرفتار ابتدا متدال فیلم فارسی  
نیست و گاهی از لحظات خوب سینمایی  
برخودار است.

فیلمبرداری فیلم نسبتاً خوب است،  
با زیبایی ساده و روان است و  
با زنگران در قالب خودشان هستند فقط  
صدای نامتناسی را برای «زی»  
گذاشته بودند).

ل «ژولی»  
ن شنید و با  
ت، دنیای  
مان را درهم  
ون زیان  
ی دهنی و

د به جامعه  
هیئت یک  
نقاب بگیرد  
و سیند به  
دیده است  
ام و سیرم  
مود. روزی  
ست به این

ش می‌اید.  
می کند و  
اد لزان آن  
ان از زولی  
و را تاحد  
ند، «ژولی»  
راه چاره‌ای  
ون و آن — و  
ن تن دادن  
رو می‌شود.  
ب اشرافی  
اصطبی دار  
او روابط  
ند است و

ساده‌ترین  
شده است  
آن محیط  
به وجود  
ی فیلم  
پیش است که  
ته است؟  
ن سینمای  
جاوار شده  
تجارتیش  
میرلوحی «  
راحتی دور  
سه آن

ک فیلم به  
خط اصلی

قسمت سوم

دنباله گفت و گو با بهروز وثوقی  
هنرپیشه موفق سینمای فارسی

# بهروز، زن و عشق و



# وق و سکس!

«بهروز» میگوید:

\* زن من باید صد در صد ایرانی، ومطیع من باشد!

شک و تردید، وحشت داشتمام. زن من باید رفیق من باشد، و گرنه حتی آشنای من هم نیست.

**زن روز**— تو داری از مسأله مهمی مثل اطمینان و اعتماد متقابل زن و شوهر، یعنی وفاداری و اعتماد بان و فادری حرف میزنی. مقصودت اینستکه زن و شوهر، هر دو باید اصول وفاداری را مراعات کنند؟

**بهروز**— البته! وفاداری یکطرفه، اصلاً وفاداری نیست. وقتی یکی همیشه گول میزنند و دیگری همیشه گول میخورد، صحبت از وفاداری احتمانه است.

**زن روز**— اما لا بد شنیدهای که بیشتر مردهایی که به زنشان خیانت می‌کنند، و حتی برخی از روانشناسها— و از جمله یک استعداد درک کار ترا نداشت، و اصلاً از زن روانشناس! — میگویند که: «اصولاً برای مرد، یک زن کافی نیست، و جنس مذکور ذاتاً طوری آفریده شده است که باید با زن‌های متعدد رابطه داشته باشد! این عده میگویند خیانت مرد با خیانت زن خیلی فوق دارد، و مرد متاهل اگر با زنان دیگری رابطه داشته باشد، کارش چندان چشت نیست»

زیرا، این بلهوسی و راضی نبودن به یک زن، در ذات آفرینش اوست. تو خودت خیال میکنی اگر زن ایده‌آل خودت را پیدا کردد، میتوانی تا آخر عمر به او وفادار باشی؟

**بهروز**— البته که میتوانم، بشرطی که آن زن، زنی باشد که من میخواهم!

**زن روز**— پس در مقابل به اصطلاح وسوسه‌های مردانه چه میکنی؟

**بهروز**— مردانه مقاومت میکنم! اگر من حالاً بیست و پنج سال داشتم، شاید مقاومت در برابر وسوسه‌های مردانه برايم چندان آسان نبود، اما حالاً که ۳۶ سال دارم، حقیقت آن زن نیست که در چارچوب

زندگی دیده‌ام، و تا حدودی تجربیات زیادی دارم، مقاومت در برابر هر وسوسه‌ای برايم آساست. وانگهی اگر من زنی را که به دنیاگش میگردم، یک روز پیدا کنم، عشق او این قدرت را به من میدهد که هر وقت سیستان خواست وارد دلم بشود، با او حسایی دست و پنجه نرم کنم!

اما در مورد خیانت زن و مرد، منهم خیال میکنم که ایندو باهم خیلی تقابت دارد. ممکن است مردی با زنی غیر از زن خود، رابطه جسمی برقرار کند، ولی همچنان به زن خود خیانت نکرده باشد، یعنی همان از زنش را دوست داشته باشد و به خانواده‌اش وفادار باشد. من از چنین رابطه‌ای دفاع نمیکنم ولی خیال میکنم این نوع روابط جسمی ساده که از معنی حدود هم تجاوز نمی‌شود.

کی حاضر است زن بهروز و ثوّقی  
هنر پیشه مشهور، پولدار  
و خوش قیپ سینما بشود؟

این آگهی ازدواج نیست اما همه دختران بدانند که بهروز و ثوّقی مستاقانه و بی‌صبرانه در جست‌وجوی زنی است که بتواند «خانم و ثوّقی» بشود. این زن چگونه زنی است و چه صفات و مشخصاتی باید داشته باشد؟

در دوشماره گذشته، دویخش از گفت‌وگوی ریتر «زن روز» را با «بهروز و ثوّقی» — هنرپیشه موفق روز — خواندید. در این شماره سوینین بخش از این گفت‌وگو را میخوانید و «بهروز و ثوّقی» از «زن و عشق و سکس» حرف‌های صیمانه‌ای میزند. در مصاحبه‌ما، علاوه بر ریتر «زن روز» «دکتر کیرام» سناریست مشهور و باسابقه سینمای ایران نیز حضور داشت.

زن روز— بهروزا تو قبلاً برعکس از مشخصات زن دلخواه‌ت را — که انشالله بزودی پیدا میکنی! — برای ما شرح دادی. شلاگفتی که همسر آینده تو باید در بیرون از خانه کار کند، و باید توی خانه بماند و به کدبات‌گری و بجهداری پردازد. هنوز هم حاضر نیست در این موارد تخفیف بدهی؟

**بهروز**— بیچوجه! هرگز تخفیف نمیدهم!

زن روز— بسیار خوب، حالا برای ما بگو که سایر مشخصات این همسر دلخواه چگونه باید باشد؟

**بهروز**— یک جمله بگویم و خیالتان را راحت کنم: زن من باید یک زن صد در صد ایرانی باشد. با همه مشخصاتی که در وجود زنان اصل ایران سراغ داریم، برای پسرم لالائی بگوید،

\* عشق‌های گذشته من،  
خواب و خیالی بیش نبود!  
\* «سکس» و مسائل جنسی،  
در زندگی من، در مرحله  
ششم قرار دارد!

\* در زندگی من، جای یک زن که کنار سماور بشینند و برای پسرم لالائی بگوید،  
خالی است!

# کیوان

## چگونه از نادیای رقصه یک زن چادری ساخت

خواهد بود. این بود که من و افشن مدتی پیش خودمان را کنار کشیدیم تا بیش از این به اصطلاح «تفنی» نباشیم! ... و «افشن» در همین مورد اضافه میکند: — شرط پیشرفت و موقعیت یک کار دسته‌جمعی، انتباخت و نظم و ترتیب افراد است و داریوش در این اوآخر کاملاً نسبت به این مسئله بی‌اعتناء بود، بطوریکه در تمرین‌ها حضور نمی‌یافت و حتی گاهی هنگام اجرای برنامه غایب میشد. من و کیوان مدت‌ها سعی کردیم علیرغم همه این بی‌تفنی‌ها و سهل انگاریها با او بسازیم، چون واقعاً دوستش داشتم و هنوز هم خواهان موقعیتش هستیم. اما بتدریج بی‌انتباختی‌های او به حدی رسید که کارگروهی را متزلزل کرد و چارمای تمند بجز اینکه راهمان را از او جدا کنیم.

\* نادیا فیل از چادری شدن



سطح دوق و فرهنگ سینمایی و هنری مردم. نقش مقابل پروانه معصومی در فیلم «غیریه و مه» به عنده «منوچهر فرید» خواهد بود که در فیلم رگبار در نقش مرد قصاب ظاهر شده بود.

### \* قصه تلغیک جدانی و ماجراه عجیب یک ازدواج!

داریوش و کیوان و افشن که زمانی «سه یار جدا نشدنی» لقب گرفته بودند، اکنون هر یک از کوشش‌های فرا رفته‌اند. کیوان و افشن به همکاری خود با هم ادامه میدهند، اما حسابشان را بکلی از داریوش جدا کرده‌اند. کیوان درباره علت این بدانی میگوید: — وقتی که گروه ۶ و ۸ تلویزیون بعلت اختلاف داریوش با فرشید رمزی تهیه کننده این برنامه ملاشی شد، من با اینکه هیچگونه

### \* سازنده فیلم رگبار دومین فیلم خود را جلو دورین میبرد

### \* قصه دختر شاه پریان از صفحه تلویزیون به روی پرده سینما نقل مکان میکند!

طبعی اوانه بدهد.  
«پروانه» از میان فیلمسازان خارجی‌کارهای «فلینی» — «پازولینی» — و «آتو-نوونی» را می‌پسند و درباره سینمای ایران عقیده دارد که فیلمسازان ما باید با توصل به این بهانه که سطح ذوق هنری مردم پائین است از خود سلب مسؤولیت کنند. وی میگوید: — من با این ادعای کارگران‌ها که

### \* سازنده «رگبار» دومین فیلم خود را جلو دورین میبرد

«پروانه» هنریش نورسیده‌ای که با فیلم «رگبار» درخشید، دومین نقش سینمایی خود را در فیلم تازه‌ای که «پیرام بیضائی» در دست تهیه دارد ارائه خواهد داد. نام این فیلم «غیریه و مه» است.

«پروانه» درباره فعالیت‌های سینمایی خود میگوید:

— فیلم «رگبار» با موقعیت قابل ملاحظه‌ای که در جشنواره سینمایی تهران به دست آورد آغاز خوبی برای کار هنری من بود و بهمن جهت پیشنهادهای مختلفی را که برای بازی در فیلم‌های دیگر دریافت کردم نذیرتمن چون نمی‌خواستم نزول کنم، اما «غیریه و مه» فیلم تازه بیضائی اگرچه از نظر موضوع و فضای سینمایی بکلی با «رگبار» متفاوت است، از نظر اوانه یک کار تازه اگر جلوتر نباشد میتواند همسنگ آن قلمداد شود. بهمن جهت من بعد از مطالعه سناریوی این فیلم، نقشی را که در آن به من واگذار شده بود پسندیدم و فکر میکنم از اینکه این نقش حتی بیش از فیلم «رگبار» ارضاء خواهم شد.

«پروانه» ۲۸ سال دارد و ازدواج کرده و دارای یک پسر چهار ساله بنام «نیما» است. وی پیش از ازدواج در دانشگاه تهران در رشته زبان تحصیل میکرد، اما در سال سوم ناگهان تصمیم گرفت به آلمان برود و تحصیلاتش را در رشته حقوق سیاسی ادامه بدهد. به این قصد چمدان مفر را بست و عازم آلمان شد، اما در آنجا ساجراً غیرمنتظره‌ای در انتظارش بود. هنوز سال اول رشته حقوق سیاسی را به پایان نرسانده بود که با شوهر کنونی خود آشنا شد و عشق چنان قوی بود که به ازدواج انجامید و موضوع ادامه تحصیل در رشته حقوق سیاسی متنقی شد. شوهرش در رشته عکاسی تحصیل کرده است و پروانه در آلمان مدتی مدل عکاسی او بود و همین سبب شد که وی وحشتی در مقابل دورین بزید و پس از مراجعت به ایران و قبول پیشنهاد بهرام- بیضائی برای بازی در فیلم «رگبار» نقش «عاطقه» را در این فیلم کاملاً راحت و



\* ارحام صدر و میری و میتو محمدی در فیلم بزید

اختلافی با تلویزیون نداشتم جانب داریوش راگرتم و از ادامه همکاری با تلویزیون چشم پوشیدم، چون عقیده داشتم ارزش دوستی می‌فوق علاوه‌مند به سینما کسانی که ذوق و درک هنری پورش یافته دارند زیاد هستند. اگر اینها نبودند فیلمهای مثل رگبار صد درصد شکست می‌خورد. هم مردم حق دارند فیلم‌های خوب بینند و مسلماً استقبال هم خواهند کرد، بنابراین بخاطر من ارائه فیلم‌های مبتذل دلیل ضعف فیلمسازان است نه پائین بودن و اگر به تنهایی برنامه اجرا کند موفق تر

## از سوراخ کلید

# ی ساخته است؟!

آنچه فیلم «بک کلاع چهل کلاع» که از ساخته های پرویز مقصودی است آخرین ترانه ای است که داریوش و کیوان و افشن آنرا باهم اجرا کرده اند و صفحات جدید این سه خواننده بصورت انفرادی تهیه شده است. مثلاً «منو از یاد میری» نام صفحه ایست که کیوان به تنها بزرگرد و «دلم از رونیره» نام صفحه جدید افشن است که آهنگ هر دو ترانه را پرویز مقصودی ساخته است.

«کیوان» که بزودی پدر خواهد شد درباره ازدواجش با «نادیا» میگوید:

— درست است که او قبل رقصه بوده و موقعیت های زیادی هم در این رشته داشته، اما از وقتی که با من ازدواج کرده بکلی عرض شده است. بهمن جهت من انتخاب میکنم که باعث تغییر مسیر زندگی او شده ام.

از کیوان چگونگی آشنازی اش را با «نادیا» میگوییم، پاسخ میدهد:

— چند ماه پیش که من در یکی از کاپاروها برنامه داشتم، نادیا همراه عده ای برای دیدن برنامه ما به آنجا آمد و بود. ظاهراً برنامه من سخت مورد توجهش قرار گرفت، زیرا بوسیله نامه ای مرا سر میزش دعوت کرد. من معمولاً اینکونه دعوتها را نمی پذیرم، اما نمیدانم در نامه اش چه اثری بود که بدون لحظه ای تأمل تصمیم گرفتم بعد

\* کیوان بزودی پدر خواهد شد

\* بروانه معصومی بازیگر نقش عاطفة در فیلم رکیار نقش اول را در فیلم جدید بیضائی به عهده خواهد داشت

از پایان برنامه دعوتش را بیندم. بهر حال آنش مدتی با هم گفت و گو کردیم و در موقع خداحافظی او شماره تلفنی در اختیارم گذاشت که هر وقت خواستم با او تماس بگیرم. من که حال عجیبی پیدا کرده بودم روز بعد به او تلفن زدم و این روابط تلفنی مدتی ادامه داشت، تا اینکه بالاخره به رفت و آمد ما منجر شد و انس و علاقه ای بین ما بوجود آمد و کار به ازدواج کشید. اکنون چهارماه است زن و شوهر هستیم.

— چه چیز در «نادیا» دیدی که مجذوب شدی؟

— بی اعتنایی او به پول... این روزها که بخطاطر پول، برادر برادر کلاه میگذارد، چشم پوشی از مادیات خیلی ارزنه است. «نادیا» اگر به کارش ادامه میداد میتوانست در ردیف پولسازترین هنریشه ها در باید. او بعد از بازی در چند فیلم پیشنهادهای جالبی دریافت کرد، حتی چند پیشنهاد برای نقش های اول فیلم داشت که همه آنها را بخطاطر ازدواج با من و یک زندگی آرام و بی سر و صدا رد کرد. من هم وقتی دیدم همه شرایط را میپنیرید تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم.



— این شرایط چی بود؟

— شرایط من این بود که دیگر نرقصم، در فیلم بازی نکند، از همه دوستان و معاشران سایش کنار بکشد، وقتی را در خانه بگذراند و اگر میخواهد بیرون برود با خودم برود و البته همیشه با چادر.

— حالا به این شرایط عمل میکنند؟

— صد در صد. حتی بیش از آنچه من توقع داشتم. مثلاً تعجب میکنید اگر بگویم که نادیا حتی از دوستان نزدیکی من مثل افشن که گاهی به دیدنم میایند نیز رو میگیرد. او بکلی عوض شده است و آن رقصه سکسی ساق حالا یک زن با حجاب و یک بانوی خانه دار است. بخصوص از وقتی که کوچولوی در راه داریم به این نهوده زندگی پیشتر پابندی و علاقه مندی نشان میدهد.

— موفق باشید... اما بد نیست بدانیم که وقتی آن کوچولو به دنیا آمد، اگر دختر بود، او هم باید چادر رسرش کند؟

— مسلماً تا زمانی که در خانه من زندگی میکند باید تابع قوانین آن باشد، اما وقتی که ازدواج کرد طبعاً اختیارش در دست شوهرش خواهد بود...

\* دختر شاه پربان به سبک سینمای فارسی

سیامک یاسمی، کارگردان باسابقه سینما فیلم تازه ای ساخته است بنام «پریزاد»

نقیه در صفحه ۹۶

شین مدتی  
باشی از  
آن میکند:  
کار  
سب افراد  
ملا نسبت  
بوریکه در  
هی هنگام  
و کیوان  
این  
زخم، چون  
خواهان  
بسیاطی های  
متزلزل  
همان را از

از تازه‌ترین کلکسیون‌های مد پاریس

# ۱۰ مدل متنوع

## برای دوستداران شلوار



\* دریاچه: دو مدل جالب برای مانتو و شلوار از ترکیب پارچه‌های ساده و چهارخانه. دریبل بالا از کمریند استفاده شده است.

\* سمتچپ: به مدل متنوع برای بلوز و شلوار که روی آنها از مانتو میتوان استفاده کرد. شلوارها کاملاً گشاد است و بر حسب موقعیت با آنها از بلوزهای پارچه‌ای یا تریکو استفاده شده است.

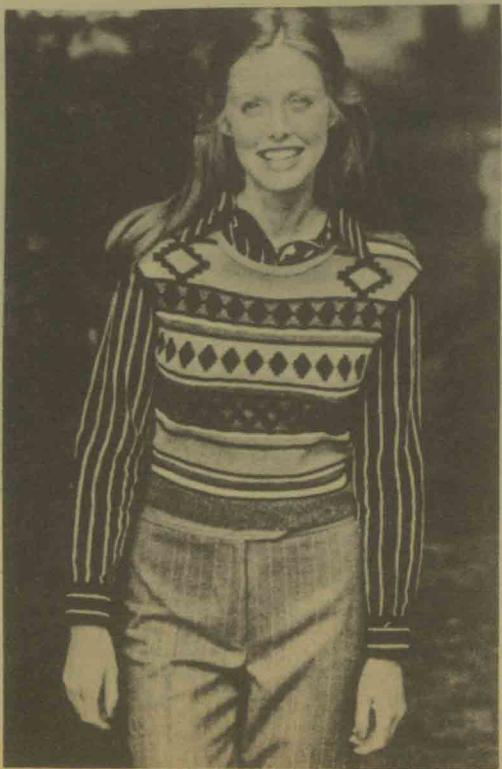


دراین صفحه از راست بدچ و از بالا به  
بانن:

\* مانتوی مینی از بارچه قرمز ساده با  
شلوار قهوه‌ای سیر، مانتو دارای یخه  
برگدان است و در جلو ۸ دکمه می‌خورد و  
تجیب تزئینی برزیمانی آن می‌افزاید.

\* سه‌مدل متبع برای بلوز شلوار و کت  
و شلوار از ترکیب پارچه‌های ساده و  
چهارخانه، شلوارها اسپرت و از پارچه‌های  
ساده و چهارخانه است و جیب‌ها دکمه‌های  
تزئینی برزیمانی آنها می‌افزاید. در دو مدل  
ست راست از بلوزهای کمر تنگ و در  
مدل سمت چپ از کت استفاده شده است.  
در هر سه‌مدل شلوارها کاملاً گشاد است.

\* سمت راست: پولور تریکو، پیراهن  
شمیریه و شلوار، پولور دارای نقش جالبی  
است و زیر آن از پیراهن شمیریه استین  
بلند راهراه استفاده شده است. شلوار نیاز  
پارچه راهراه است و مدل آن شبیه شلوارهای  
مردانه است.



۵  
طرح قازه  
برای  
لباس‌های پائیز



\* ست چپ: زیله دامن  
بانیزه از بارچه سبز زینتی،  
زیر زیله از یک پراهم  
شیشه آستین بلند با کراوات  
استفاده شده و دامن که در  
سرتاسر جلو دکمه میخورد  
دارای پله‌هایی در دو طرف  
است.

\* سمت راست: مانتو بانیزه از بارچه‌ساده  
با یقه برگدان بهن و کمریند از سرچارچه  
لباس، مانتو در جلو بالا تنہ سدگه‌سیز  
میخورد که با پولوریزه قوتی و شلوار  
راهراه هماهنگی دارد. چرخدوزی‌های  
روی یقه و آستین و در جمیب و کمر بر  
زیبائی مدل میافزاید.

\* ست چپ: مانتوی زیبائی شنل دار از  
بارچه چهارخانه درشت که دور و تهیه شده  
واز هردو طرف قابل استفاده است. روی  
دیگر لباس که از بارچه سبز ساده است در  
طرح کوچک پائین دیده میشود.



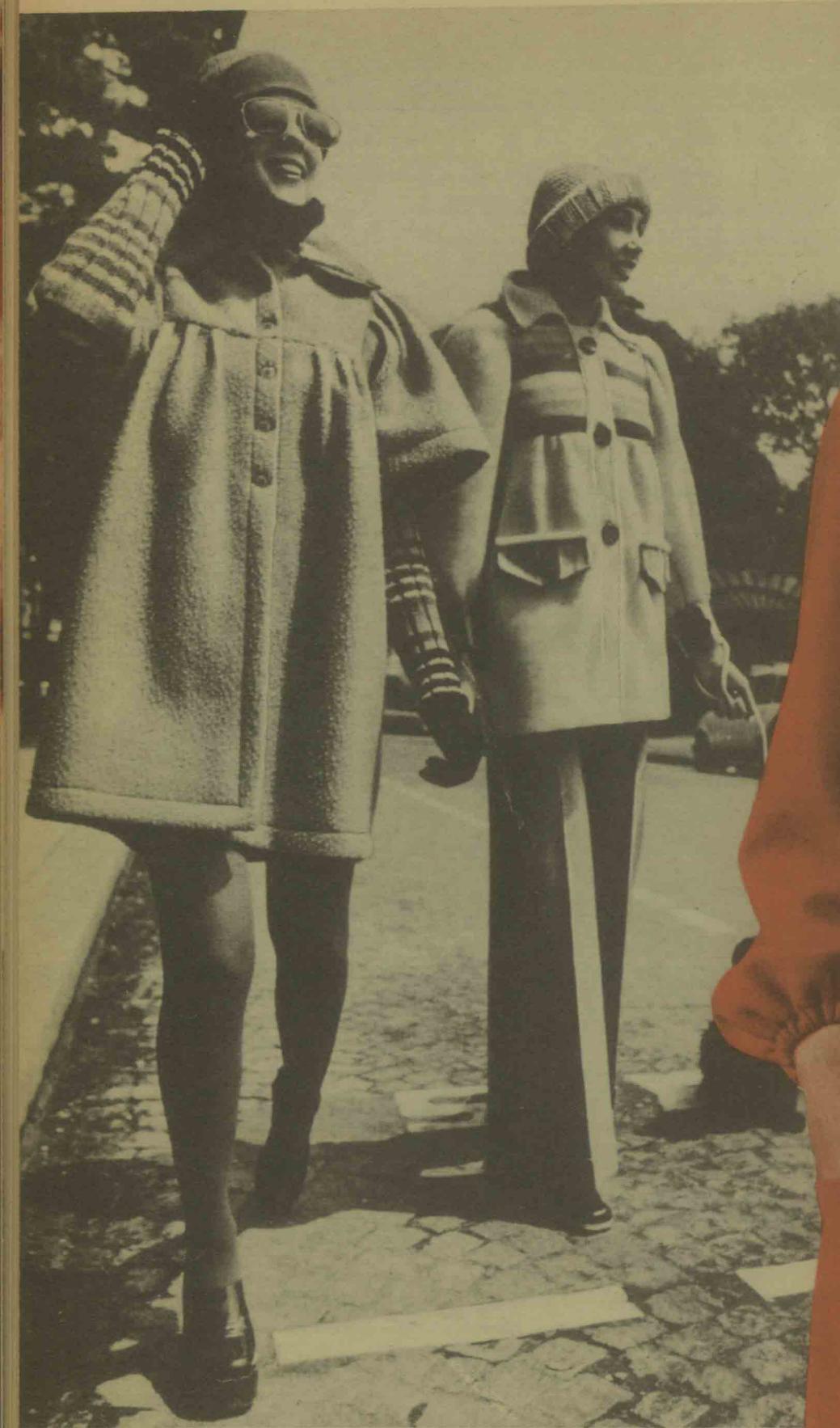
\* سمت چپ: مدل دیگری  
است برای مانتو و شلوار  
با تیزه از پارچه ساده و چهارخانه، مانتو  
مانتو و پارچه راهراه زرد و سبز  
برای شلوار دامن مانتو در  
پشت دارای یک پلده بزرگ  
است و چرخدوزی های تزئینی  
برزیباتی آن میافزاید، شلوار  
درینی کشاد و دارای برگردان  
است.

\* سمت چپ: مانتو و شلوار با تیزه از  
ترکیب پارچه ساده و چهارخانه، مانتو  
یغه بسته مدل مانو با آستین های بلند  
است و رشانه ها و جیب ها با پارچه چهار  
خانه شلوار تزئین شده است، شلوار در  
بالا کاملاً چسبان است و در پائین کمی  
گشاد میشود.

بلده دامن  
بز زیتونی،  
ک پراهن  
با کراوات  
من که در  
به سیخورد  
در دوطرف

از میان  
تاژه ترین  
مدل های  
پائیزه





\*پیراهن جالی است از پارچه قرمز ساده با یخچ

\*پیراهن مان佗ئی برای پانیز از پارچه چهارخانه بسته و آستین های پفی بلند و دامن سرزاوی سفید و قرمز تازگی این لباس در آستین های کمربندابکاری و دوجیب تزئین در جلو دامن گشاد آن است که بلندی آنها به زیر آرنج بر زیبائی مدل میافزاید.

\*کت بلند و مانتو کوتاه به مدل حاملگی .  
کمربند قرمز با کفش و کلاه هماهنگی دارد.

بطوریکه دیده میشود مدحالمگی که در لباس های تابستانی زیاد به شم میخورد در مجموعه های زمستانی مدل سازان نیز به رواج خود داده چهارخانه. پیراهن آستین بلند است و دامن آن داده است. مدل سمت چپ که دارای آستین های کوتاه گشاد است کاملاً تازگی دارد.



شو رونشاط و  
طراوت جوانی با :

آدامس شیک

# میراکل

مدلهای مختلف  
گیسوی مشهور

بهترین و زیباترین گیسو برای آرایش فوری  
کیسوی میراکل با قاطعه روزی یک تومان

مؤسسه گیسوی میراکل - چارراه شاه سلطان آزاد - تلفن ۶۶۱۷۷۷

## سولبین شورت (حوله‌ای)

با لایه داخلی از صدر ضد ناخالص ضد حساسیت  
سولبین شورت حافظ پوست لطیف کود کان  
فروش در تمام داروخانه و فروشگاه‌های معتمد تلفن پخش ۹۲۵۹۶۴

## نمایشگاه پارکت ۸۷

و کرکره‌های چوبی عمودی وافقی

## میسلر

خیابان شاهزاده لاله زارنو کوچه فتوحی

تلفن‌های: ۸۲۴۸۷۰ - ۸۲۹۳۹۰ - ۸۲۴۳۰۷

چون کاین، حاضر به قبول یشنهاد جمس نمی‌شود، بقصد کشن مأمور وظیفه‌شناس پلیس تپه، مثل پرنده‌ای به پرواز درآمد و پس از چند بدقاع می‌بردازد، دو فر از تیراندازان حرفا‌ی همراه جمس را بدقت می‌ساند و جمس در حال فرار با اتومبیل از بالای تپه سقوط می‌کند و می‌میرد. کاین، همچنان در پیوهشی سرمیرید کن پرشکان نسبت به سلامت او امیدوار استند.

کاین سرش را از روی روزنامه بلند کرد. رئیس پلیس با لبخندی پرسید:

- جریان را درست حس زده‌ایم.

- کاین با لبخند تلغی جواب داد.

- نه، رئیس، من شخصاً برای بددام کشیدن و کشن جمس طرح ریزی کرده بودم.

رئیس پلیس از تعجب دهانش بازماند.

- چی گفتی کاین؟

- بله، رئیس.

- چرا؟

- برای اینکه باید میرد. زن ما یک معتمد کشته بود، دخترم، بعلت اعتیاد نابود شد. من حتی به عنوان یک مأمور پلیس نتوانستم قوانینی که وجود دارد، جمس را به دست عدالت بسازم. قانون با مدرک قهرمان هست، بین روزنامه‌ها چی نوشته‌اند. کاین نگاهی به روزنامه‌ای که دارد، جمس را به دست اخبار دارد نه با مجرم، و من مجرم را در اختیار داشتم و می‌شاختم مجرمی که دارد که جرم باقی نمی‌گذاشت. خوب، رئیس، درجنین شرانطی، تو اگر به جای من بودی چه می‌کردی؟

رئیس سرش را بائین انداخت. مدتی فکر کرد، بعد، سرش را بلند کرد. در چشمها کاین خیره شد و جواب داد.

- از خدمت پلیس استفاده می‌دادم.

پایان

جاده سازی شد، جمس تعادل اتومبیل را از دست داد، از جاده پرون افتاد. در سازی شری تپه، مثل پرنده‌ای به پرواز درآمد و پس از چند معلم از فاصله پنهانه متی، روی تخته سنگ‌های کنار ساحل افتاد و اتومبیل کادیلاک مثل قوطی کبریتی خردش، کاین، از تماشای این منظره لذت می‌برد، اما بعد از سقوط کامل اتومبیل، دیگر نتوانست سرش را بالا نگهدازد، با صورت روی خاک سرتبوپ بالای تپه افتاد و از هوش رفت.

\*\*\*

کاین، موقعیکه چشمهاش را باز کرد و حواسش را بازیافت، نمی‌دانست چه مدت در حال پیوهشی بوده. فقط فهمید در اتفاق یک بیمارستان بستی است و پای چپ و بالای سینه‌اش باز پیچید شده، لحظه‌ای فکر کرد. زنگ کنار تختخواب را فشار داد، برسار جوانی به اتفاق آمد، همینکه چشمش به کاین افتاد، با خوشحالی گفت:

- شما بیوش آمدید؟ خدا را شکر. بعد، قبل از آنکه کاین حرفی بزند، با عجله از اتفاق پرون افتاد، چند دقیقه بعد، رئیس پلیس وارد اتفاق شد، با لبخندی گفت:

- خوشحال زنده ماندی کاین. تو یک قهرمان هست، بین روزنامه‌ها چی نوشته‌اند. کاین نگاهی به روزنامه‌ای که دارد، جمس را به درستی نمیدانست بیرون اتومبیلش چه اتفاقی افتاده فقط می‌فهمید همکارانش باشد مرده باشند که حرکتی نمی‌کنند و حرفي نمی‌زنند. بدون آنکه سرش را کاملاً بسیاره بازورد، فرمان اتومبیلش را چرخاند، پایش را روی گاز فشار آورد. بالای تپه سرعت پیچ و خم‌های زیاد بالا می‌رفت پیچیدن.

- رئیس، چطور است فاصله را کم بکنی از بست سر او را هدف قرار بدهیم.

- نه، بی احتیاطی است. ممکن است شیشه عقب اتومبیل بیرون کشید. درست موقیکه جمس، اتومبیلش را با سرعت بطرف سازی شود و جاده گرفتن پسون پیاده شد باشد کار اتومبیل او را هدف قرار داد، اتومبیل وارد سوراخ بکنید.

اتومبیلها مثل ماری در جاده پیچ و خم‌دار و سریلا می‌پیچیدند و بالا می‌رفتند.

ریلی غریب.

- لعنتی معلوم نیست کدام گوری می‌رود، پاهای من خواب رفته.

مواظب باشید شماها را نبینند.

درست بالای تپه، یک میانگاه نسبتاً وسیع و تختی بود. چراگاه‌های تزم اتومبیل کاین روش شد و توقف کرد، جمس در فاصله چند متری پشت بر اتومبیل او ایستاد.

- مواظب باشید بجهه‌ها. همینکه پیاده شد و سه قدم از اتومبیلش فاصله گرفت علامت میدهد.

- رئیس همینکه علامت دادی، خودت روی صندلی اتومبیل دراز بکش که نتواند ترا هدف قرار بدهد.

خوب دقت کنید تبرتان خطای نزد.

کاین، چراگاه‌ای اتومبیل را خاموش کرد. یکی دو دقیقه همانطور که پشت فرمان نشسته بسود از توی شیشه اتومبیل به کادیلاک پشت سرش خیره شد، فقط سیاهی کله جمس را داخل اتومبیل میدید.

- رئیس چیکار می‌کنند؟

- هیچی، پشت فرمان نشسته...

کاین دستش را در جیب پارانیش فرو کرد، اسلحه‌اش را در دست گرفت، باحتیاط پیاده شد. هنوز پیش از سه قدم از اتومبیلش فاصله نگرفته بود که چند، حرکت هم زمان اتفاق افتاد. جمس فریاد کوتاهی کشید و روی صندلی اتومبیل خواهید، ریلی و بروز، از دو در عقب اتومبیل اسلحه به دست بیرون بریدند. کاین، گلوهای بدتر بگیرد، پیش از در دورست چپ پیاده شده بود شلیک کرد، ریلی قبل از آنکه فرصت هدف گیری پیدا کند گلوه اسلحه‌اش سینه آسمان را شکافت و خودش در حالیکه گلوه کاین قلبش را سوراخ کرده بود مثل چوب خشکی کنار اتومبیل افتاد.

کاین خودش را روی زمین انداخت. چرخی زد که زیر اتومبیل بود و سنگر بگیرد، قبل از آنکه خودش را زیر اتومبیل بشکند بروز از چهار گلوه بطریش شلیک کرد بود که دوتا چهار گلوه های کوچک شدند، گلوهای کاین و دیگری در کاراز تنها خواهی رفت. ده دقیقه بعد

جمس، پشت فرمان کادیلاکش راه ساحل را در پیش گرفته بود، در حالیکه گیف‌مجنوی دو نفر، جلو صندلی عقب کف اتومبیل چباتمه بزندید که از خارج دیده نشود، ما با آدم خطوانی طرف هستیم، شما از در ساختمان به گواراز بروید سوار بشوید، من از در

دو گاراز تنها خواهی رفت. ده دقیقه بعد، جمس، پشت فرمان کادیلاکش راه ساحل را در پیش گرفته بود، در حالیکه گیف‌مجنوی کنار خودش گذاشته بود، و «ریلی و بروز» جلو صندلی عقب کف اتومبیل در وضع ناواحتی چباتمه زده بودند. جمس، سرعتش را طوری تنظیم کرد که درست سر ساعت دوازده، مقابل پسپن‌بنزین ساحلی رسید و توقف کرد.

## مرد تها

### پیش از صفحه ۵۳

سرت در فاصله ده متری توف کوتاهی خواهم کرد، دوبار چراغ اتومبیل را روشن و خاموش می‌کنم و بعد حرکت خواهم کرد. تو باید دنبال من بیایی در نقطه‌ای که انتخاب کرده‌ام متوقف می‌شویم.

- در چه نقطه‌ای.

- هر کجا که من ایستادم متوقف می‌شوی و پول را رد می‌کنم.

- حرف دیگری نداری؟

- چرا، تنها باید بیایی. هیچکس نباید داخل اتومبیل تو بی در تعقیب باشد امیدوارم متوجه شده باشی که با من نباید شوخی بکنی.

کاین ارتباط را قطع کرد. جمس گوشش را گذاشت. ریلی و بروز، دو تیرانداز هرمه‌ای به اتاق جمس آمدند، آنها مکالمات کاین را با استفاده از گوش اتفاق خودشان شنیده بودند.

- خوب چیکار می‌کنند؟

- من جسد سوراخ شده این احمد را که چند روز است آرامش مرا برهم زده بخواهم.

- ما باید همه‌اش شما بیاییم، تلفن بزن

لین فوراً یک اتومبیل بفرستند.

- نه، اتومبیل مرا سوار شوید.

- چطور؟

- من خودم پشت فرمان می‌نشیم، شما دو نفر، جلو صندلی عقب کف اتومبیل چباتمه بزندید که از خارج دیده نشود، ما با آدم خطوانی طرف هستیم، شما از در ساختمان به گواراز بروید سوار بشوید، من از در

دو گاراز تنها خواهی رفت. ده دقیقه بعد، جمس، پشت فرمان کادیلاکش راه ساحل را در پیش گرفته بود، در حالیکه گیف‌مجنوی

کنار خودش گذاشته بود، و «ریلی و بروز»

جلو صندلی عقب کف اتومبیل در وضع ناواحتی چباتمه زده بودند. جمس، سرعتش را طوری تنظیم کرد که درست سر ساعت دوازده، مقابل پسپن‌بنزین ساحلی رسید و توقف کرد.

- رسیدم رئیس؟

- بله.

- خدا آنکه، زودتر سر برست، زانوان من کرخ شده.

ریلی و بروز، هر دو سلاحهای کوچک و اتوماتیک خودشان را در دست داشتند.

جمس بزحمت می‌توانست خونسرد باشد. چند دقیقه بعد، اتومبیل سیاه رنگی پشت سر آنها توقف کرد. دوبار چراغهایش را خاموش و روشن کرد و بلا فاصله حرکت کرد. از کنار

جمس گذشت.

جمس بدون آنکه سرش را تکان بدهد گفت:

- خودش است.

- او را شناختی رئیس؟

- نه، در تاریکی قیافه‌اش را ندیدم.

جمس دنبال کاین حرکت کرد. از جاده اصلی به جاده فرعی جنگلی که از دامنه تپه‌ای با پیچ و خم‌های زیاد بالا می‌رفت پیچیدند.

- رئیس، چطور است فاصله را کم بکنی از بست سر او را هدف قرار بدهیم.

- نه، بی احتیاطی است. ممکن است شیشه عقب اتومبیل پسند کشید. درست موقیکه جمس، اتومبیلش را با سرعت بطرف سازی شود و جاده گرفتن پسون پیاده شد باشد کار اتومبیل او را هدف قرار داد، اتومبیل وارد سوراخ بکنید.

## معجزه پژوهشکی!

بقیه از صفحه ۲۷

به خود نهیب زدم: — فردا... فردا تو زن خواهی شد. خانم داون پهلوی تا حال، تا فردا راه درازی نیست. بود که نسبتاً احساس آرامش و امنیت کردیم. جان ابتدا از همنگ هایش هم وحشت داشت. ولی بالآخره شب قبل از پرواز به بالتمور دل بدرباری زد و سرا برای در پیمارستان، مستقیماً به اتفاقی که براهم در نظر گرفته شده بود هدایت شد. ولی هنوز در تخت جا بجا نشده بود که دکتر (جونز) دکتر (اگرتون) ویک دکتر متخصص بیهوشی به اتفاق آمدند، تا درباره اخمام تدارکات با هم صحبت کنیم. هرسه آخرين خوشین بودند و این خوشینی را بمن روی خود خم شده حس کردم. شنیدم بروزتاری گفت: — تبریک عرض میکنم، مadam. همه چیز بخیر گذشت! نگاه جست و جوگر یک دکتر، جانشین آن چهره های مات شد. دو باره هاله ای از ابر ذهن را فرا گرفت. درد نداشت. اما هیچگونه احساسی هم نداشت. جزء بجزء زندگی گذشته ام چون رفیا از برادر نظرم زده بزیدن دستگاه جنسی مردانه ویضه ها، مرحله دوم عبارتست از — کوتاه کردن و جایجا عروسک بازی دیدم. خود را به عنوان معلم، لابلای سرخپستان قبیله (اوچی بوای) کانادا دیدم. داشتم برای بجهه های سرخپستان مادری میکردم، و بستان به دهانشان میگذاشتیم و برایشان لالانی میخواهدم. دیدم در خیابانی بی انتها سوی مردی که دیگر بی چهره نبود میدویم و این مرد که کسی جز جان بل نبود، آغوشش را مشتاقانه بروم گشود بود. میس ذهن روشن ترشو چشم باز کردم. آفتاب فرج بخش پائیزی از پنجه بدرون آتاق خصوصی من در کلینیک تایید بود. دستهای کنچکاوی من نداشت تصمیم گرفت بودم. اما تا دستم به باندازها رسید، و نوعی کرتخی در از کمر پیائین حس نمودم، دست را وحشت زده پس کشیدم و آنرا با بی حالی خاص، از لب تخت او بیرون کردم. نه، تردیدی نبود. از کمر پیائین محکم بانداز بیچ شده بودم. شبیه آدم های مصنوعی از چهار طرف لوله های مختلفی بمن متصل بود. بالای سرم «حفظه ای شیشه ای بطور وارونه آویزان بود. از این «حفظه بایعی زلال و آبکوون، از طریق لوله ای قطره قطره به کلیه های من راه می یافت. بروزتار توضیح داد: — این مایع مخصوص تمرين دادن مجرای ادرار است. مایعی که من راه می یافتم، بدل به ادرار بیشتر، هنگام دفع به «حفظه ای» بیریخت و برای تجزیه یکسره به آزمایشگاه فرستاده بیشده. با وجود این عطش تskin ناپذیر بود. بیم آن داشتم از شدت عطش بخشکم. برایم آب میوه آوردند. از شدت تشنجی آنرا لیتر لیتر نوشیدم. هنگاهیکه بستار، برای نخستین بار شستشویم داد، تسوانستم باندازها و نوار جسمها را بهتر تشخیص دهم. سرا چنان «محکم بسته بندی و نخ بیچ کرده بودند که گوئی کرستی خیلی تنگ پوشیده

بود. زود مؤثر واقع شد. بطوریکه لبخند دکتر اگرتون را در روپوش سیز رنگ ناگهان دور و دورتر دیدم و چراگاهی روش سبق اندک اندک در پیش چشم شیشه آسمان پرستاره یک شب بهتای شدند و از حال رفتم. و آنوقت... و آنوقت... دیگر هیچ نفهمیدم. عمل چند وقت طلول کشید، نمیدانم. همینقدر یادم مانده که تا از حال اخمام در آمدم، چند چهراه مات و پیرنگ را روی خود خم شده حس کردم. شنیدم بروزتاری گفت: — تبریک عرض میکنم، مadam. همه چیز بخیر گذشت!

زیرا دانستن این جزئیات برای بیماری چون شما ضروری است. عمل تغیر جنسی شما چهار مرحله دارد. مرحله اول عبارتست از — بریدن دستگاه جنسی مردانه ویضه ها، مرحله دوم عبارتست از — کوتاه کردن و جایجا نمودن مجرای ادرار مرحله سوم — عبارتست از — ایجاد حفره ای در محل دستگاه جنسی و پیضه های بزیده شده و این حفره بعداً آتشش دستگاه جنسی میؤثت را ایفاء خواهد نمود. نیز از سفیدها متنفرند. هیچ بعید نیست، از پوست دستگاه جنسی بزیده شده، و پیوند زدن آن به دور حفره و انجام جراحی پلاستیکی در اطراف واژن.

اگر پوست دستگاه جنسی کافی نباشد، مقداری از همیشه بیشتر بود، حساس شده بودم. بعداز عمل برای آنکه دستگاه جنسی جدید موقعیت زنانه بودن خود را حفظ کند و دکرگون نشود، لوله ای پلاستیکی در آن قرار میدهیم و این لوله باید شبیه قالب مدتی همانجا بماند. بعد از این مراحل وضع ظاهری دستگاه جنسی، بحدی مخصوص بیماریها که فقط یک دکتر متخصص بیماری زنان میتواند مصنوعی بودنش را تشخیص دهد.

این توضیحات علمی در آرامش روحی بی تأثیر نبود و برای آغاز عمل از هر جهت احساس آمادگی میکردم.

آن شب، جان بل، در عرض فقط یک ساعت، سه دقیقه از چارلستون تلفن زد و درهه بار توصیه نمود: «بادت نزد که دوست دارم و چشم بسته بمن قوت این نوبت شاعرانه و عاشقانه بمن قوت قلب داد. با وجود این آن شب تا صبح ناراحت خواهیدم. صبح زود بیدار شدم. حمام کردم، «موهابه را بالای سرم همراه نمودم. لاک ناخن هایم را باک کردم و تا وقی که با تخت چرخدار دنبالم آمدند، انجیل خواندم و دعا کردم.

در اتفاق عمل بعضاً ورود به اتفاق عمل، بروزتاری پیش آمد، با خوشوئی سلام گفت، و آمیبول بیعسی را به بازیم را بهتر تشخیص دهم. سرا چنان «محکم بسته بندی و نخ بیچ کرده بودند که گوئی کرستی خیلی تنگ پوشیده

بود. زود مؤثر واقع شد. بطوریکه لبخند دکتر اگرتون را در روپوش سیز رنگ ناگهان دور و دورتر دیدم و چراگاهی روش سبق اندک اندک در پیش چشم شیشه آسمان پرستاره یک شب بهتای شدند و از حال رفتم. و آنوقت... و آنوقت... دیگر هیچ نفهمیدم. عمل چند وقت طلول کشید، نمیدانم. همینقدر یادم مانده که تا از حال اخمام در آمدم، چند چهراه مات و پیرنگ را روی خود خم شده حس کردم. شنیدم بروزتاری گفت: — تبریک عرض میکنم، مadam. همه چیز بخیر گذشت!

زیرا دانستن این جزئیات برای بیماری چون شما ضروری است. عمل تغیر جنسی شما چهار مرحله دارد. مرحله اول عبارتست از — بریدن دستگاه جنسی مردانه ویضه ها، مرحله دوم عبارتست از — کوتاه کردن و جایجا نمودن مجرای ادرار مرحله سوم — عبارتست از — ایجاد حفره ای در محل دستگاه جنسی و پیضه های بزیده شده و این حفره بعداً آتشش دستگاه جنسی میؤثت را ایفاء خواهد نمود. نیز از سفیدها متنفرند. هیچ بعید نیست، از پوست دستگاه جنسی بزیده شده، و پیوند زدن آن به دور حفره و انجام جراحی پلاستیکی در اطراف واژن.

اگر پوست دستگاه جنسی کافی نباشد، مقداری از همیشه بیشتر بود، حساس شده بودم. بعداز عمل برای آنکه دستگاه جنسی جدید موقعیت زنانه بودن خود را حفظ کند و دکرگون نشود، لوله ای پلاستیکی در آن قرار میدهیم و این لوله باید شبیه قالب مدتی همانجا بماند. بعد از این مراحل وضع ظاهری دستگاه جنسی، بحدی مخصوص بیماریها که فقط یک دکتر متخصص بیماری زنان میتواند مصنوعی بودنش را تشخیص دهد.

این سرخ شرق در حال گریه به هم داده همین سرخ شرق در حال گریه به هم داده کتفیم و برای عمل جراحی عازم شهر بالتمور شدم.

توضیح درباره عمل

بروز از چارلستون به بالتمور سه ساعت طول کشید و اجرازه بددهد بگویم، برواز سیار ناراحتی بود. هوا طوفانی بود و هوایما ناچار می شد برای جلو وقتی بسته بیا توهد های ابیو و مترا کم ابر مبارزه کند. الکاری هم که در سرم دور میزند به اینویه و ترا کم ابرها بودند. قلب چنان منتشی بود که بشدت میزد. بطوریکه قلک کردم: نکند قلب نگرانم، زیر عمل از کار بیفتد؟

ولی وقتی هوابیما در فرودگاه بالتمور بزمی نشست، آرامش بی دلیل غیر مستقره ای در من پیدا شد. هنگامی که تاکسی مرا از فرودگاه، بکسره، به کلینیک جان هاپکینز میبرد انگار سیک شده بودم. آزاد شده بودم.

# جوراب کاشت

## را پوشید و تحسین کنید، جورابهای کاشتی در مدلها می جدید و رنگی مدروز

# جالی با سرنوشت

## خلاصه شماوهای گفته شده:

هریت پیو مشهور تروتندی است که پس از فوت شوهرش مردحقده بازی بنام آندره تروت او را برباد داده و از خانه اش بعنوان یک قمارخانه اشرافی استفاده میکند و به مارتین هنریت دختر جوان هنریت نظردارد، ولی مارتین جوانی نام هوگو را دوست دارد و مصمم هستند ازدواج کنند، پدر هوگو با ازدواج پرسش مخالف است، آندره برای بهزادو در اوردن هنریت و دخترش، یکی از دوستاش را مأموریت میدهد که بعنوان پلیس هنریت را تهدید کرده از او باج مطالبه کند، هنریت که پولی برایش نمانده و آبرویش را در خطر می بیند تصمیم میگیرد ترک وطن بکند.

## قسمت سوم

هوگو که مارتین را با تمام وجودش دوست دارد، او را در آغوش میگیرد.

۷۴

نیدانم فردا سرنوشت چگونه زندگیم را به بازی خواهد گرفت، فقط میدانم که دوست دارم.

من حالا، فقط میخواهم از عشق و دلدادگی حرف بزنم، حرفهای دیگر را بگذار برای روزهای دیگر، برای فردا.

۷۳

میترسم فردا دیر شده باشد.

مارتن که حقایق تلغی را از زیان مادرش شنیده و تصور میکند پلیس در یکی دو روز آینده آنها را بازداشت خواهد کرد، نزد هوگو سرود.

۷۲

مارتن، چرا آنقدر مضطرب هستی.

مضطرب نیستم هوگو، اما حرفهایی دارم که باید به تو بزتم، تو باید همه چیز را درباره من بدانی.

هیچکس و هیچ نیرویی قادر تغواص بود، ما را از هم جدا نکند.

باید به پیستان پنهانیم که آنها برای تروت شما نقشه کشیده اند.

پسرم آنچنان شیفته مارتین شده که هیچ حرفی را قبول نمیکند.

۷۸

مستفانه، با تمام مخالفتها من بسرم تصمیم دارد با مارتین ازدواج بکند.

اما هیچکدام خبر نداوند که آندره

بیکار نشته، آندره، برای بر هم زدن ازدواج آنها، نقشه بدیدی طرح کرده، به ملاقات پدر هوگو میرود و قصد دارد، پدر هوگو را تعریک به مقاومت بکند.

۷۶



مارتن که میداند، تاجار است، همراه مادرش بود و برای همیشه هوگو را ترک نکند، بخطاب ثبوت عشقش، خودش را به هوگو تسلیم میکند.

چند روز بعد، هوگو که از مارتین بیخبر مانده به خانه او میرود،

بکی از همسایگان میگوید آنها خانه را ترک کرده اند.

کجا رفته اند؟ آدرس از خودشان نگذاشته اند؟

میتوانم وادارش کنم چمدانش را بیندد، دست دخترش را بگیرد و از اینجا بروم.

۸۰

زنگی مارتین در دست من است، من میتوانم مشکل شما را حل کنم.

اگر چنین کاری بکنید کمک بزرگی به من کرده اید.

۸۱

اگر چنین خدمتی به من بکنید، کمک شما را بدون ساداش

خواهیم گذاشت.

۸۹



نه، من فقط میدانم درها را قفل کرده اند و از اینجا رفته اند.

هم خیز  
ت و در  
حساس  
به من  
ده بود  
چشم بر  
ن بزرخ  
ن بزن  
ل تمام  
حس  
ز اولین  
ستداد.  
جنیسی،  
واپسین  
شلدبود  
م بگسل  
کترها  
راحت

بیز، هرآ  
قضایت  
و دھختی  
بودم.  
ش شهر  
گونه  
تفاهات  
تماشای  
ی یکی  
من دست  
گرفت  
نگد کتر  
بزنگاه  
محروم

دھیجان  
هکارش  
گفت:  
ل دوره  
کشید.  
د دید.

رضایت  
نیدن  
خود را  
نم فقط  
که  
عکس

بودنش  
کردن  
را  
در آن  
الوقف  
خوابیم  
ناتمام

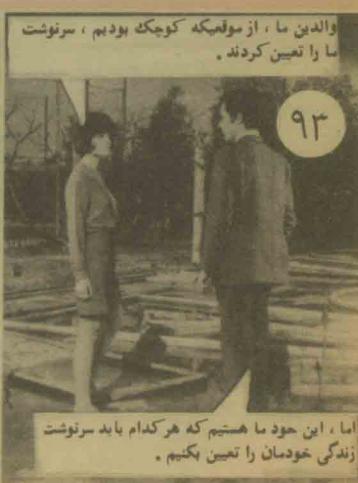
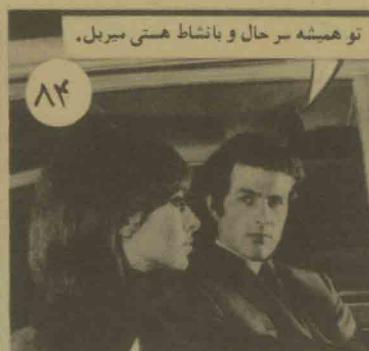
نیدن  
خود را  
نم فقط  
که  
عکس

بودنش  
کردن  
را  
در آن  
الوقف  
خوابیم  
ناتمام

نیدن  
خود را  
نم فقط  
که  
عکس

بودنش  
کردن  
را  
در آن  
الوقف  
خوابیم  
ناتمام

نیدن  
خود را  
نم فقط  
که  
عکس





آن آخرین باری است که برای کمک کردن به شما قدم پیش  
می‌گذارم.

از لطفان منشکوبه. هم احتاجی بکت شما ندارم.



هوگو توانست نشانه‌ای از  
مارتن به دست یاورد،  
میداند، مارتین کجاست و  
چگونه با او تماس بگیرد.  
هریت سرای گذراندن  
زندگشان در سوس خاطی  
می‌کند. آندره به سلاقات  
آنها می‌رود، هریت می‌  
نگارد او را بیندیرد، اما آندره  
اصرار می‌کند.

۱۰۳

۱۰۲

پدر قبول دارم آدم بکنده و مغروفی هستی، اما فراموش نکن  
منهم پسر تو هستم و به اندازه خودت غرور و یکنندگی دارم.



میریل در اتفاق خودش نشسته و میداند که جرا، هوگو و پدرش  
فریاد می‌کشند.

نمیدانم چه چشم، من آدرس مارتین را از میان کارهای رئیس  
برداشته‌ام، نمیدانم حق دارم به هوگو بدهم یا نه؟



هریت که میداند آندره مرد حقه باز و بی‌آبرویی است، به حرف  
های او توجه نمی‌کند.

لکرکن هریت، دوستی بامن به نفع شاست.



برو کشوبی شرم، از تو نفرت دارم.

آندره سعی دارد راهی برای کامیاب شدن از مارتین پیدا کند.



تو از جان ما چی میخواهی آندره؟

من دوست دارم، میخواهم زندگی پر سعادتی برای تو بسازم.  
بشرط اینکه خودت بخواهی.

من میتوانم ترتیب بدهم باز هم سرخانه زندگی خودتان برگردید.



۱۰۴

آندره، با پدر هوگو صحبت می‌کند.

پسرم اغلب اینظرف و آنظرف به مسافت می‌رود. او هنوز از  
جستجو برای پیدا کردن مارتین خسته نشده.

۱۰۵



دنباله دارد

اگر او را پیدا کند ناراحت نمی‌شود. من به زحمت توانستم آنها  
را پیدا کنم.

۱۰۹

مارtin از این حرف آشفته شده سلیمانی محکمی بگوش آندره میزند.  
آندره متقابل او را کشک می‌زند.



آه ! ....

جسور بی‌آبرو!



هوگو را برای همیشه فراموش کنید. او قصد دارد با منشی  
بداش ازدواج کند.

این محافظ که (ژولیوس شاوب) نامیده میشد  
لابقاطع در راهرو روی کانایه می نشست و  
گزمه میداد.

حزب نازی به مرور در صحنه سیاست تعجبی  
بیکند. ولی در دوران هرج و مرج پس از جنگ،  
مخالفان زیادی هم پیدا می کند. هیتلر و  
همکارش سروان (روهم) برای سرکوب کردن  
مخالفان کروه شبه نظامی معروف به (اس. آ.)  
یا (پراهن قوهای ها) را تشکیل میدهند.  
وظیفه (کروه حمله) شل و پل کردن مخالفان،  
چنانند اعلان های تبلیغاتی حزب بدیوارها  
و مرعوب کردن عوام انس است. حزب نازی  
سراحت های فربینهای تیز عنوان می کند.  
بر جسته ترین این شعارها عبارتند از: تهیه  
کار برای بیکاران، بهبود وضع اقتصادی،  
ایجاد آرامش، پرداخت وامهای کشاورزی،  
لغو پیمان تحیلی و رسای.

هیتلر قاسال ۱۹۲۱ خود را می سازد. یکه تاز  
حزب می شود، لقب (فوهرر) یا (پیشو) را  
بدله می کند، و در سراسر آلمان درهم ریخته  
یک قدرت عظیم به حساب می آید. پاک بازترین  
یاران این دوره از فعالیتهای سیاسی و حزبی  
هیتلر، عبارتند از: سروان روهم خلاق و پیر  
جوش و خروش، (هرمان گورینگ) خلبان  
معروف طیاره های جنگی، رودolf هس،  
دانشجوی سیاه چشم و سیاه موی رشتہ (زئو)  
بولیتیک)، ژولیوس اشتراوس، آسوگار سایق  
مبتلا به سادیسم (یهودی کش) معروف  
بعدی، ژرژ اشتراوس (دواخانه چی) و هابنریخ  
هیملر منشی اشتراوس، وجوزف گولیز دانشجوی  
دانشگاه.

در یانیز سال ۱۹۳۴ هیتلر حزب خود را  
بقدیمی قوی حس می کند که تصمیم میگیرد با  
ایجاد شورش جمهوری آلمان و مخصوصاً  
جمهوم ایالت (باواریا) را کمونیتی مرکزش  
است برآورد ازداد. زینه از هرجهت مساعد است.  
زیرا اندکی قبل، فرانسه ناجه (روهر) یا  
صنعتی ترین پخش آلمان را اشغال نموده و  
علاوه بر آن مارک آلمان به حدی از ارزش افتاده  
و تنزل کرده که هرچهار هزار مارک آلمان برای  
یک دلار امریکا شده است. برادر همین تورم  
پولی قدرت خرید مردم ازین رفته و نارضائی به  
همه جا ریشه دوانده و همه مردم چشم های  
خود را بدبانی یافتن یک منبع میدوانند.  
بنده پروازی هیتلر درین دوران به درجه ای  
است که خود را همن منبع موعود تشخص  
میدهد و در صدد ماهی گرفتن از آنکل آلود  
برمی آید. روز هشتم نوامبر ۱۹۳۳ روزی است  
که بالاخره همه انتظارها را به سرمهیاند.

# دیگ زودپزد درُوماتیک

واقع عالیه

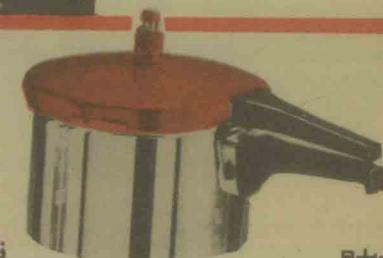


DURO-matic  
PERL

## دیگ زودپزد روماتیک

### ساخت سویس با شهرت جهانی

نماینده اتحادی موسسه اوراوس (برادران لانی) تلفن - ۳۱۰۸۴۵



پدیده

## آدولف هیتلر

بقیه از صفحه ۴۷

فردای آنروز کارتی به  
دست هیتلر میرسد این کارت در واقع کارت  
عضویت در حزب کارگران آلمان است. از آن  
پس هیتلر مرتب به پستی آجتو فروشی  
میرود و پس از هیئت مؤسس بعنوان هفتمن  
عضو در آن به فعالیت می پردازد و با زنگی و  
زبان بازی طی اندک سلت امور حزب را قبضه  
مینماید و همه کاره آن می شود. اندکی نگذشته

به پیشنهاد وی نام حزب تغییر می یابد و به  
حزب کارگران ناسیونال سوسیالیست آلمان (NSDAP)  
معرف که حزب (نازی) می دل می گردد. واو  
یک ملیب شکسته را به عنوان سبل حزب به  
بلد نبود فقط زیردوش پلاز حمام می کرد.  
او از برجهن شدن در انفلار به شدت امتناع  
میورزید. بهمنین دلیل هرگز کسی هیتلر را  
لخت نمیدید. هیتلر پابند برخی تعصبات شدید  
اخلاقی بود. بخاطر همین مخالفت با برهمگی  
بود که هیچ وقت اجازه نمی داد پرسش  
مخصوص اوش دستور هیتلر یک آبارتمنان سه اتفاقه  
اجراه می کند و ازی خانمانی رهانی می یابد.



**felina**

کرت دیسپلینی

# فلینا

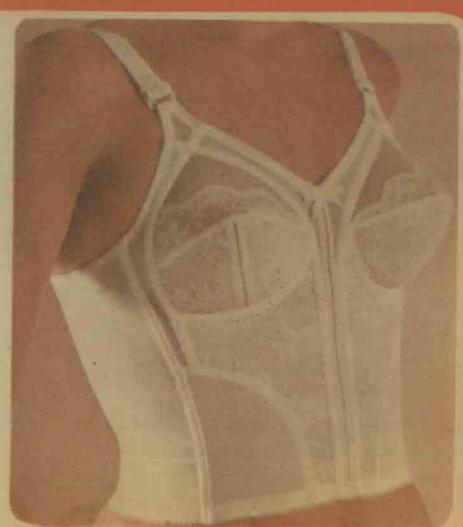
ساخت آلمان

۱۵ مدل در چند ماده ای جدید

نماینده اخشاری

شیخیت پردازی چاره ای ساز، فروشگاهی میشان

۶۶۳۵۲۹



در بامداد این روز هشت سه نفری اداره  
کننده استان (باواریا) دریکی از آجوفروشیها

نفر دو آن شرکت میکنند. هیتلر ۳۴ ساله به

اتفاق سایر رهبران حزبی و گروه پیراهن  
قویوای ها به آجوفروشی میرود ، و برای

به مردم میبنینگ و آغاز شورش یک صحنی

آرتیست بازی جالب به راه می آماده . یعنی

به محض ورود به سالن آجوفروشی ، به روی

برای جلب توجه مردم ، تیری هوانی شلیک

میکنند ، سپس از پیش به زیر جهیه به طرف میز

خطابه میدود ، (گوستاوفن کار) وزیر کشور

باواریا را کنار میزند و شعار میدهد ( انقلاب

می آغاز شده است ) آنگاه زیوال ( اوتوفون -

لوسوف ) فرمانده قوای سلاح آلمان در باواریا ،

سرهنج ( هنس فن زایسر رئیس شهریانی

استان ، وادرون اتفاق مجاور جبس می کند و

سپس با تهدید به اسلحه به آنها تکلیف پیوست

به انقلاب می میکند . از آنجا شتابزده خود را

میگوید: قن کار ، قن زایسر و قن لوسوف می سه

ما ملحق شده اند و یک حکومت ملی در شرف

تشکیل است . و اظهار میدارد که ریاست

دولت را خود وی به عهده خواهد گرفت و

زیوال ( اریخ لودندورف ) فرمانده کل قوای

آلمن خواهد شد .

در اثنای این حوادث ( لودندورف )

برجسته ترین و میهن برست ترین سرباز آلمان که

دویان مردم معنویت فراوانی دارد ، از جریان

یکی بی خبر است . ولی چون از اوضاع دل

خوشی ندارد و از کشت آلمان رنج می برد ، و

از حکومت در رأس کار تغیر دارد ، به محض

وقوف برواقع ، دعوت هیتلر را می پذیرد ، و

به همه راه فرستاده وی باعجله خود را به مقاوم

آجوفروشی میساند . لودندورف ابتدا از اینکه

هیتلر یا آن سیاستمدار ناشی با آن وضع بیگانه

کوختا کرده است عصیانی و ناراحت میشود .

ولی چون آب را از سرگذشت می بیند به میش

سه نفری باواریا پیشنهاد همکاری می کند و

آنها نیز بدروغ و عده همه گونه مساعدت و

همکاری میدهند در تبعید هیتلر هرسه را آزاد

مینماید و آنها در حضور مردم نسبت به حکومت

انقلاب ملی سوکن و قادری یاد میکنند . برای

این اقدام مردم بهفع حزب نازی شروع می

ابراز احساسات میکنند . ولی باید اعتراض کرد

که هیتلر ناسیگری در کوتنا را از حدیگر زدرا

یعنی ابداً به فکر اشغال ادارات مهم دولتی از

جمله تلگرافخانه برنمی آید . بهمین بیب هم

هست که خبر کوتنا به برلن تلگراف میشود و

از برلن نیز بالاصله فرمان سرکوبی کوتنا

صادر میگردد .

جنگ و کشتار

وقی شب فرامیرس ، (کار) (زایسر) و

(لوسوف) با استفاده از تاریکی فرامیرسکنند ، و

باتکیه به فرمان سرکوبی کوتنا قوای خود را

برای سرکوبی کوتنا تا جمی آوری مینمایند ،

و در عین حال با صدور اعلامیه ای حزب نازی و

منحله اعلام میدارند . صبح روز نهم نوامبر

هوای سیاسی بقدری طوفانی میشود که هیتلر

خود را در قمار کوتنا بازنشده حس میکند . او

میل دارد به اتفاق افراد پلیس و ارتیش اقلاب

کند نه علیه آنها . هیتلر به لودندورف پیشنهاد

عقب نشینی به حومه مینماید . لیکن

زیوال این پیشنهاد را عاقلانه نمی بیند . بدین

ترتیب است که حدود ساعت یازده حر کت

کوه حمله حزب نازی به قصد تصرف منیخ

لطفاً ورق بزند

# مشکل

## بیعلاقنگی و یأس آزارم میدهد چکنم ؟

زینه بر عهده دارد ، در صورتی که برفرض اگر می نوشید که او گناهکار است ، هیچ معلوم نبود که استیاط شما صحیح باشد ، بهرحال بک نکه را شاید بدن آنکه بخواهد روی کاغذ آورده باشد و آن اینست که ۱۲ سال است ازدواج کرده اید و این حالات افسرده گی چنانکه در نامه نوشته اید

۱۱ سال است که گریبانگیر شما شده است . خوب ، اینطور هست یا نیست ؟ اگر هست آیا فکر نمی کنید به مساله ازدواج شما مربوط باشد ، با احیان مساله ازدواج شما باغت شده است که جراحات گذشته در روح تان بار دیگر شاه شوند ؟ مخصوصاً نوشته اید که از نظر زندگی زناشویی کم و کلستی ندارید . روانکار وقتی که اصرار شما را در تبریه شوهر و زندگی زناشویی می بیند ، حق دارد از خود بپرسد چرا این خانم اینهمه اصرار دارد ؟ نکند

می خواهد چیزی را از نظر پنهان سازد ؟ آنچه که پنهان می سازد چیست ؟ گله از زندگی زناشویی ممکن است باشد ، این گله ممکن است از استدلال اشتباه آمیز خود شما برچشمه بگیرد ، ممکن است از طرز تربیت پیش شما سرچشمه بگیرد .

یادم نیز روح احوال دختری که پس از ازدواج و درست چند روزی قبل از آنکه به خانه بخست بود دچار افسرده گی شدید شده بود . علت این افسرده گی که انتشارش را می کشید ، به تلاطم و افسرده گی و اضطراب افتاده بود و وقتی که روانکار موضوع را برایش روشن ساخت ، از افسرده گی در آمد و به خانه بخست رفت : این دختر ، عزیز دردناک تریت شده بود .

دخترانی هستند که پس از انداره به پدر و مادر خود وابسته اند ،

لذا پس از شوهر کردن چون تحمل دوری اولیه برایشان مشکل می شود ،

ممکن است به افسرده گی می بینی شده به پوچی جهان و جهانگیر حکم کنند .

خوب ، فکر می کنید شما به چه سبب دچار این یا پس و هرمان

شده اید ؟ مسؤولیت هایتان زیاد است ، از دوری پدر و مادر در رنجید ، از

شغل شوهرتان ناراحتی ، از نگاه دیر به خانه می آید رنج می برد ، از خواهر

شوهر و مادر شوهرتان ناراحتی ، از سرمه می بگیرد ، ممکن است

این سوال ها منی است ، از شما می خواهم که در همین محدوده فکر کنید و

نتیجه تفکرات خودتان را احتمالاً با احوال خودتان برایم بنویسید .

همین شخص و جست و جو در اطراف خود تانست . وقتی که گشته را پیدا

کردید ، آنرا برای من با هر متخصص دیگری بیان کردید ، مشکل تان

حل خواهد شد .

## بامادرم تفاهم ندارم

دخترنی هست به قول دوستان و آشناهان فوق العاده زیبا و طنز ، ولی خودم خودم را زیبای نسبی می دانم . مشکلی که دارم اینست که با مادرم تفاهم ندارم ، با اینکه مادرم هم جوان است و هم زیبا ، کاهی کاملاً با هم صیصی می شویم و در این موقع خدا را شکر می کنم و دلم می خواهد این لحظات هرگز پایان نیافرید . ولی کاهی ناخواهد آنگاه عصیانی می شود ، بجهت میگوید حوصله ندارم و هزار بیانه می کرد ، پدر و مادرم چند سال است از هم جدا شده اند و مادرم کار می کند ، می دامن که او خسته می شود و روی

این اصل تا آنجا که اسکان داشته باشد مصائبی او را نادیده می کرم ،

ولی کاهی متوجه می شوم که این امر از بساطی با خستگی او ندارد ، بلکه

هر وقت کسی از من تعریف کند ، پیشتر ناراحت می شود ، نکته ای که بیشتر

باعث ناراحتی من می شود اینست که در مقابل عصیانی مادرم منه

عصیانی می شویم و با خشونت رفتار می کنم و بدأ پیشمان می شویم و برای

اینکه مبادا حرکتی از دهانم بیرون یابد می شویم .

می شویم ، کاهی تصور می کنم ، دختری شاداب و خوکرم هست ، نیامن چنین چکنم و

چکونه با مادرم رفتار کنم و دروازه کنار بیام . خواهش می کنم واهنای ام

کنید و بگوئید چکنم ؟

امضاء محفوظ .

جواب :

خانم امضاء محفوظ . نامه مفصل و بر مطلب شما حکایت از یک ماجراهی عام می کند . بسیارند دختران و مادرانی که به دلیل مشابه نمی توانند با هم کنار بیامند . من نیز مثل هم روانکاران به تجربه دریافت ام مشکلات باره از گاه نام می بیرید ، من بر عکس از لطفاً ورق بزند

چرخ خیاطی

# کاپنیان

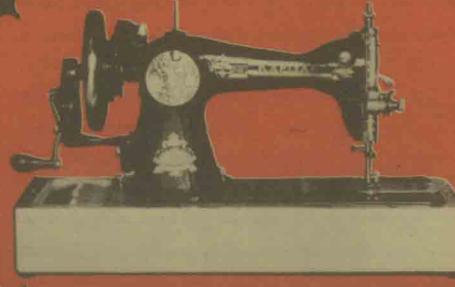
با امتیازات فراوان

مناسب برای هر خانواده ایرانی

فروش در کلیه فروشگاههای معتبر کشور

نماینده اتحادیه موسسه اورانوس (برادران لسانی)

تلفن ۳۱۱۵۳۵-۳۱۰۸۲۵



از جمله ایرادگرفته که بهتر بود هیتلر عنوان کتاب را به جای (نبرد من) ، (نبرد ما) میگذاشت.

پدنیست توضیح داده شود که تاسی ۱۹۳۲ تعداد ۲۲۷۹۱۷ نسخه از نبرد من به فروش رسید و تیغه فروش تا ۱۹۶۳ از ده میلیون و هفتاد و پنجاه هزار نسخه تجاوز نمود و درنتیجه هیتلر میلیونر گردید. درآمد وی از کتاب از ۱۹۳۶ به بعد پیشتر شد، چرا که عایدی وی از ۱۰ درصد به ۱۵ درصد قیمت فروش افزایش یافت. \*

(نبرد من) را باید خط مشی آینده هیتلر قلمداد کرد. درین کتاب صریحاً میتویسد: « وظیفه اصلی آلمان راهنمای خود از شکست نزگین ۱۹۱۸ است. آلمان باید آقای جهان گردد ... آلمان باید حساب خود را تخت پادشاهی درینه اش فرانسه تصفیه کند، فرانسه باید نایبود شود. آنگاه نوبت را به مبارزه علیه کشورهای اروپای شرقی برساند. اولین هدف آلمان باید آن دسته از کشورهایی باشد که دارای اقتیادهای آلمانی هستند. از قبیل اطریش، لهستان و چکسلواکی، تصفیه حساب پادشاهی کشورها تختین قدم در راه ریودن غصت بزرگ یعنی رویه است ... اگر ما از خاکی که باید دارویا متصرف شویم سخن بهمیان می آوریم متفقمان در درجه اول رویه و کشورهای کوچک همچو را آن است. این خاک برای ملت آفریده شده که قدرت تصریفش را داشته باشد. پنقرمین بست آوردن این اراضی برای آلمان کار دشواری نیست. »

هیتلر و تغییر روش مبارزه

شکست کودتای مونیخ هیتلر را متوجه میسازد، که کسب قدرت از طریق توسل به زور پسیار بعد است. به همین سبب تصمیم میگیرد به مبارزه اش جنبه های دمکراسی بدهد یعنی سعی کند از طریق مبارزات انتخاباتی و پارلمانی به قدرت برسد. اولین اقدام وی، آزاد کردن (حزب نازی) از قید انحلال است. او به دکتر (هلد) تخت و وزیر باواریا قول میدهد مبارزات هزی اش را درجهار چوب قانون اسامی محدود نماید و درنتیجه برای حزب اجراء فعالیت مجدد میگیرد. هیتلر تختین میتینگ حزبی بعد از کودتای مفترضهانه را روز ۲۷ فوریه ۱۹۲۵ در همان آجوفروشی ساقی بریا میدارد، و چون باقدرت پیش توده مردم را مجدوب می کند، حکومت باواریا تصمیم میگیرد این آخرین سلاح را نیز از او بگیرد. یعنی حق سخنرانی در مجامع عمومی را بهمیان توافق امکان ناپذیر بوده. هیتلر که چنین می بیند، درحالیکه چون مار زخمی بخود می بیچد، درصد تشكیلات دادن به حزب برایاد و دراندک مدتی حزب را صاحب چنان تشكیلات غول آسانی میکند که دولتی در میان دولت مرکزی میشود و برای خود صاحب وزارت خانه های متعدد و حتی قشون می گردد. اقدام بعدی هیتلر افتتاح شبعت هزی در سایر استانها و فعالیت برای جلب آراء رأی دهنگان است. او برای جلب جوانان، سازمان جوانان هیتلری را بوجود می آورد و (بالدوون شیارخ) را به ریاست آن میگمارد و شعار (آلمان، آلمان، برتر از همه) را کتیبه حمامی حزب خود مینماید. جمعیت حزب باشتاب روهه افزایش می گذارد. در میان ۱۹۲۵ تعداد اعضاء ۲۷۰۰۰ نفر است. ولی دواتخایات پارلمانی ۱۹۲۸ حزب نازی ۸۱۰۰۰ رأی می آورد و درنتیجه دوازده نماینده به پارلمان معرفتند.

هیتلر و اولین عشق آتشین

تشخص میدهد و اول آوریل ۱۹۲۴ وی را به پنجال حبس در قلعه قدیمی (لاندسرگ) محکوم میکند. البته هیتلر بجای پنجال فقط نهاده در زندان سیماند ولی طی همین مدت کوتاه کتاب معروف (نبرد من) را که بعد از آن (انجلی هیتلر) می سوم میشود انشاء میکند. اولین چاب کتاب که ۱۰۰۰۰ نسخه بود طی پیشگاه تمام شد و ده درصد میزان فروش یعنی حدود ۱۲۰۰۰ سارک نصیب هیتلر شد. این تختین پول فراوانی بود که به جیب هیتلر راه پیدا کرد. انتشار کتاب ناراضائی هایی را در حزب بوجود آورد. همین کتاب از جمله هایی است که

## آدولف هیتلر

آغاز میشود. چند دقیقه از ظهر گذشته، ستون مقدم گروه حمله، درحالیکه هیتلر، لودنورک، گورینگ، اشتراشر، پیشاپیشان قدم بر میداردند به خیابان کم عرضی که به میدان (او دون) میشود میشود برستند و در آنچه خود را بایکصد پاسبان تفکیک به دست روبرو می بینند و درنتیجه تیراندازی آغاز می شود. طی یک دقیقه ۱۶ نازی و سه پلیس به خاک و خون می غلند و قیه نازی ها از جمله هیتلر از ترس جان به روی سنگفرش خیابان دراز میکشند. لودنورک تنها کسی است که

گرد شما نماید. البته این تحریک آنچنان در زنان ریشه دار است که دیگر در آنها خود کار شده است، تا آن حد کوئی عدمی در آن ندارند، ولیکن کافیست رفتار خود را تجزیه و تحلیل کنند تا فهمند که چرا غلام مرد مثلاً به طرف آنها جلب شده است. دلیل دیگری که به نفع گفته مادران دارم اینست که شما نوشته اید همه پسرهای محله شما خوش تیپ اند، یا نسبت به مردان بی اعانت هستید. مادران به شما گفته که نسبت به او حسودید و شماتیز می کویند که او در حق شما حسود است. من این مرد را باور می کنم. زیرا مادر و دختر اصولاً به دنبال کسب عشق یک مردند و آن کسی است که پدر نام دارد. البته حالا پدر غایب است، لذا هر مردی که توجه شما را نیز جلب خواهد کرد، به ویژه آنکه سه بار در نامه تان کلمه مرد را درباره کلمه پسر استعمال کرده.

آیا فکر می کنید این هر ده، معنای غیر از پدر دارد؟ مشکل اساسی شما فعلاً اینست که شما آن قسم از شخصیت خودتان را که دارید، ولیکن آنرا دوست ندارید، به مادران نسبت می دهید و مادران نیز آنچه را که در او هست و دوست ندارد، به شما منسوب می دارند. اینست که دائم در حال نزاع و کشمکش هستید.

توضیح می دهم. او وقتی صفت نایسنده خود را در شا دید، از شما بدش می آید. لذا شما دو نفر پیوسته از یکدیگر بدtan خواهد آمد و به دنبال بهانه می گردید، حالا این بهانه ممکن است در کنار دریا به دست آید یا در مجلس مهمنی و یا در خانه و یا موقعی که شما خسته اید و یا او خسته است و یا زنایی که شا شاد هستید و او هم شاد است.

پس اگر با توجه به این کلید که به دست شما داده شده است، به وقت حاد شدن کشمکش های بین شا دونفر، به تجزیه و تحلیل رفتار خودتان و او بپردازید و بعد تبجه مکاشفات خودتان را برای هم بازگویند، یقین دادند که زنگی شما دختر زیبا و مادر زیبا، بسیار شادتر و خرم تر ازین که هست خواهد شد.

مشکل « نام برم، پدوان و مادران مکنست مشکل داشته باشند، ولیکن کتاب هیئت معلوم نیست داشته باشند، آداب و رسوم، طرز تربیت، نظام اقتصادی و اجتماعی وغیره، در مردم آنها به نحوی بوده که چنین بار آشده اند.

مادرانی هستند که هر چه رشد فرزندانشان بیشتر می شود، بهمان اندازه در کنار آنها با آنها دچار اشکال می شوند، مادر، در آغاز میان خود و بچه داش جدایی قائل نیست و ازین امر لذت می برد، ولیکن به همان اندازه

که استقلال فرزند زیادتر می شود، به همان اندازه از او مکدر می گردد و این تکدر، آشکار است که در دوران نوجوانی و بلوغ که شما در آن واقعید، به او خود می رسد، زیرا دوران بلوغ، دوران استقلال طلبی کودکان دیروز است و این به مراجع پارهای از مادران تقبل می آید.

شما نوشته اید که مادران سال ها پیش از پدر شما جدا شده است، پیدا شدن توافق امکان ناپذیر بوده است. چرا؟ به یقین به عقده های روحی آنها مربوط است. مادر شما هم مثل پدرتان، لاید دچار کشمکش های روحی بوده است. نوشته اید که مادران با آنکه زیبا و برازند است، پس از پدرتان از ازدواج نکرده است. من این دو حادثه چنین تبجه می گیرم که مادران از مرد خوش نمی آید با سخا خواهد مثل بريخی از مادران خودش را وقف و فدای فرزندانش نکنند. دلیلی که برای خوش نیامدند مادران از مردان دارم، یکی نیز اینست که نوشته اید که شما را از تعريف یا توجه به مردان بازار می دارد، البته اینها عده ظاهر ماجراست و چه با امکان دارد برای اینها نشان بدهد.

پس از اینکه نوشته اید که شما از من خواسته اید که چیزی نویسم تا مادران بپنهمد، درست است که من می کوشم به خواهش تان عمل کنم، ولیکن برفرض که او بفهمد، تبجه اش مثبت است و روابطتان بهتر خواهد شد.

مادران راست می گویند که اگر مردی دور و بر شما بود، به تحریک خود شماست. می بریسید چرا؟ برای اینکه تا شما او را تحریک نکنید او به



**Vigorelli**

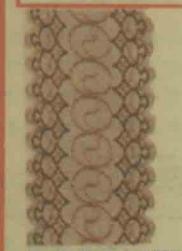
آدولف هیتلر

بیکردنند. هیتلر به قدری از حادثه خود کشی ژلی متأثر شد که حتی در مراسم تشییع و تدفین او شرکت نکرد. « و دیلام شایر مینویسد « خود کشی ژلی »،  
لکن خود کشی را به سرهیتلر هم راه داد،  
بطوریکه گروگاراشتراسر، مجبور شد برای منصرف  
کردن هیتلر از خود کشی، دو روز و دو شب از  
کنارش تکان نمودند. جسد ژلی را به وین  
برده دو آنچه به خاک سپرندند. یک‌جهت بعد از  
دفن جنازه، هیتلر با کسب اجازه مخصوص از  
دولت اتریش، به وین رفت و یک شب تمام  
بر مزار ژلی اشک ریخت. هیتلر قبل از استعمال  
دخانیات و نوشیدن مشروبات الکلی به شدت  
برهیز می‌کرد، مرگ ژلی باعث شد که از گوشش  
خوردن نیز منصرف شود و از آن پس گیاه‌خوار  
شد ». پیروزی انتخاباتی

بعد از حادثه مرگ (ژلی) هیتلر برای از  
باد بردن آن ماجراهی غم انگیز، تمام وقت  
خود را وقف فعالیت حزبی میکند و در راه تعطیبات  
پارلمانی چنان موقوفیت هایی نصیب شیش می شود  
که بهار ۱۹۳۷ با کمال گستاخی هوس  
رئیس جمهوری شدن را در سرمیروراند.  
۳۴ زانویه ۱۹۳۳ هیتلر و فون باین صدراعظم  
سابق آلمان در منزل دوستی، یک جلسه

ازچه میترسید؟

کامیته‌نی پرچم خیاطی فکلوفی با ۱۴ میلیمتر پیش از  
کار میدوزد و نقاشی میکند



A full-page photograph of a woman modeling a traditional-style dress. The dress is light-colored with dark brown or black embroidery. It features a wide, decorative border at the top with intricate patterns, possibly floral or geometric. The hem and cuffs also have similar dark embroidery. The woman is standing with one hand on her hip and the other near her face, smiling. The background is plain white.

ذمایندہ انحصاری و دنیا پشتکار:

شرکت زیراک مدرس کوچبرن ساخته ام، تلفن ۳۱۳۲۹۲

تهران، لاله زار کاموافروشی متوجه‌ری تلفن ۳۱۴۸۵۸—تهران، ایستگاه دفتر فروشگاه  
نعمتی تلفن ۷۹۲۲۰۵—تهران، شهر آرا فروشگاه تیگال تلفن ۹۷۷۹۰۲—آبادان:  
احمدآباد فروشگاه آسمان آمی تلفن ۴۴۳۵—اصفهان، خیابان چهار باغ بازار ایفل  
آموزشگاه ماه تلفن ۲۴۴۲۲—اراک، فروشگاه کادو—اردبیل، راسته بازار فروشگاه  
اجاقی تلفن ۱۸۴—به، فروشگاه افلاتونیان—بند عباس، برادران عابدینی  
تلفن ۲۲۱۶—بندپهلوی، خیابان بیهه فروشگاه ایزدیار—پروجرد، میدان تربی  
فروشگاه امیر کبیر—خرم آباد، فروشگاه داروانی زاده تلفن ۲۱۹۵—چالوس، خیابان  
شاه فروشگاه لوکس فتحعلی مریدبور تلفن ۱۹—تبریز، بازار شیشه گرانه فروشگاه گوکانی  
تلفن ۴۶۴۶—دزفول فروشگاه ستاره آمی تلفن ۱۹۳—رضاخانی، خیابان بهلولی فروشگاه  
دادبور تلفن ۴۵۸۲—رفستان، سید علی اصغر سراج زاده تلفن ۳۷۶—رشت، خیابان  
بیستون آموزشگاه فاریبا تلفن ۴۴۸۲—رودسر، شاهپور امیرپور—زاهدان، فروشگاه  
آسیا تلفن ۲۳۵۸—سیرجان، فروشگاه موحدی—شهرسوار، مقابل بانک عمران فروشگاه  
آتوسا—شیراز، خیابان بهلولی فروشگاه حمیری—علی آباد کتول مقابل بانک صادرات  
فروشگاه نوریان—قم، بازار چهارسوق فروشگاه حکیم زاده تلفن ۳۲۶۸—قزوین،  
فروشگاه لوکس تلفن ۳۰۳۱—کرمان، خیابان شاهپور فروشگاه آتش باز تلفن ۲۷۱۱—  
کرمانشاه، خیابان شهرآزاد آموزشگاه مهران تلفن ۴۴۶۴—کاشان، میدان فیض بنگاه  
خامنه‌چی تلفن ۲۵۲۳—گرگان، مقابل سینما کاپری فروشگاه رم تلفن ۴۶۶۲—مراغه:  
خیابان خواجه نصیر مقصود عبد الهی تلفن ۴۰۹۴—مشهد، شرکت ورشوچی و پروانه  
فروشگاه بروانه تلفن ۴۳۰۳۹—بزد، فروشگاه بزرگ روحانیان تلفن ۵۰۲۵

محرومانه تشکیل میدهدن، دستور مذاکرات مخالفت با شایعه، صد راعظم شاغل و زدن زیرآب اوست. در این جلسه تاریخی هیتلر و پاین با یکدیگر قراردادی سری اضاء میکنند. به موجب این قرارداد، توافق می شود يك دولت انتلافی تشکیل دهدن که در آن هیتلر صد راعظم و فن پاین معاون باشد. هیتلر و فن پاین برای جلب نظر هیندنسنر و رئیس جمهور و گرفتن فرمان صدراعظمی از وی با ( اسکار فن هیندنسنر و رئیس جمهوری طرح دوستی میریند و از طريق او اقدام مینمایند. این توطنه ها سرافحات نازی ها، دولت خود را که براثر مخالفت نازی ها، دولت عزل متریزل می بیند ۲۸ زانویه ۱۹۳۳ حکم عزل خود را از هیندنسنر که دریافت میکند و دو روز بعد آدولف هیتلر ولگرد سابق، به مقام صدراعظمی آلمان میرسد. اولین اقدام بزرگ هیتلر عبارت است از، تایپود کردن حکومتهای ملوك الطوافی، ازین بودن بقایای حکومت بروس و تأمین وحدت کامل و یکپارچه آلمان. علاوه بر این هیتلر تمام احزاب را در رهم میکوید و راه را فقط برای دوام حزب نازی هموار میداد و تعقیب یهودیان را درست از همین زبان آغاز میکند، ویرای تور قدری و جسمی مخالفان، سازمان مخفوق گشتابو را وجود میاورد. مهم آنست که هیتلر به سیاستی از وعده های خود و فایمیکند. بیکاری را از میان بیبرید، سطح درآمد افراد را بالا میبرد.

للانی به سوم آورده‌ای ».  
ثانیاً علت ترسان ایست که می‌خواهید  
چجه بماند و در نتیجه از شر مسؤولیت‌های  
فراد بالغ در امان باشید. یعنی با ترس  
خود تنان را به کسی بچسبانید و حمایت او را  
کنید. در واقع ناخود آگاه به دنبال مادر  
جبل گشته است.

کی تردید . اگر آنچه گفته شد دو باره شما صادق است ،  
بین نکته نیز باید در باره شما صادق باشد  
که همواره می خواهید به دیگری بجسبید و  
آنها تکیه کنید .  
دلیل ندارد که ازین حیث گناه بکنید .  
بنده شاید علت این باشد که در کودکی  
از احساس امنیت محروم مانده ایم . این  
حساس ابینی است که آدمی را به خویشتن  
نتکنی می سازد نه به غیر ، در کودکی  
باشد به آن اندازه احساس امنیتی که بدان

حیاج داشتند، نمی‌رسیدند.  
اما حالا می‌توانید این خواراک را به  
نگران بدهید که درین دنیا جای امن دارید.  
می‌توانید گذشته را پشت سر گذاشته و  
زمستقل و کار آمد بودن خود لذت برید.  
شما دیگر احتیاجی ندارید که به  
ترس‌های کودکی خود بچسبید و در آرزوی

همایت دیگران پس برید .  
ثالثاً ممکن است همانظور که بارها  
پوشتم — ترس های شما حاکی از میل های  
شما باشند. این مطلب شاید در وهله نخست  
لگوچی اتکیز بنماید، ولیکن اگر با صداقت  
درین باب تحقیق کنیم، چه بسا میتوانیم به  
ریشه ترس های خود که همان امیال ما

باشند بی بیریم .  
مشلا سپیار دیده شده است زنی که  
می ترسد در خیابان به او آسیب برسانند ، در  
واقع ناخودآگاه میل دارد که چنین آسیبی به  
او برسد با به او در خیابان حمله کنند و یا  
او را برخایانند .

غالباً اتفاق می‌افتد زنانی که از لحاظ جنسی ممنوعیت‌های دارند، ناخودآگاه‌آرزوی کنند که آنها را بیانند، زیرا فقط درین



# گیسوی کوب آکسандر فقط و فقط برای I.B.S. ساخته شده با اقساط ماهانه فقط ۲۰ تومان

خلف وعده میکند و تصمیم میگیرد ، خواست پیشوای آلمان را به فراندون بگذارد ولی هیتلر در ۱۱ مارس ۱۹۳۸ باحمله به اطربیش مانع انجام این فراندون میگردد ، یعنی اطربیش را سخن میکند و شوشنینگ را به زندان میاندازد . در اولین فرصت هیتلر به اطربیش میروند واز زادگاهش ( برانو ) و شهر ( لینسی ) دیدن میکند .

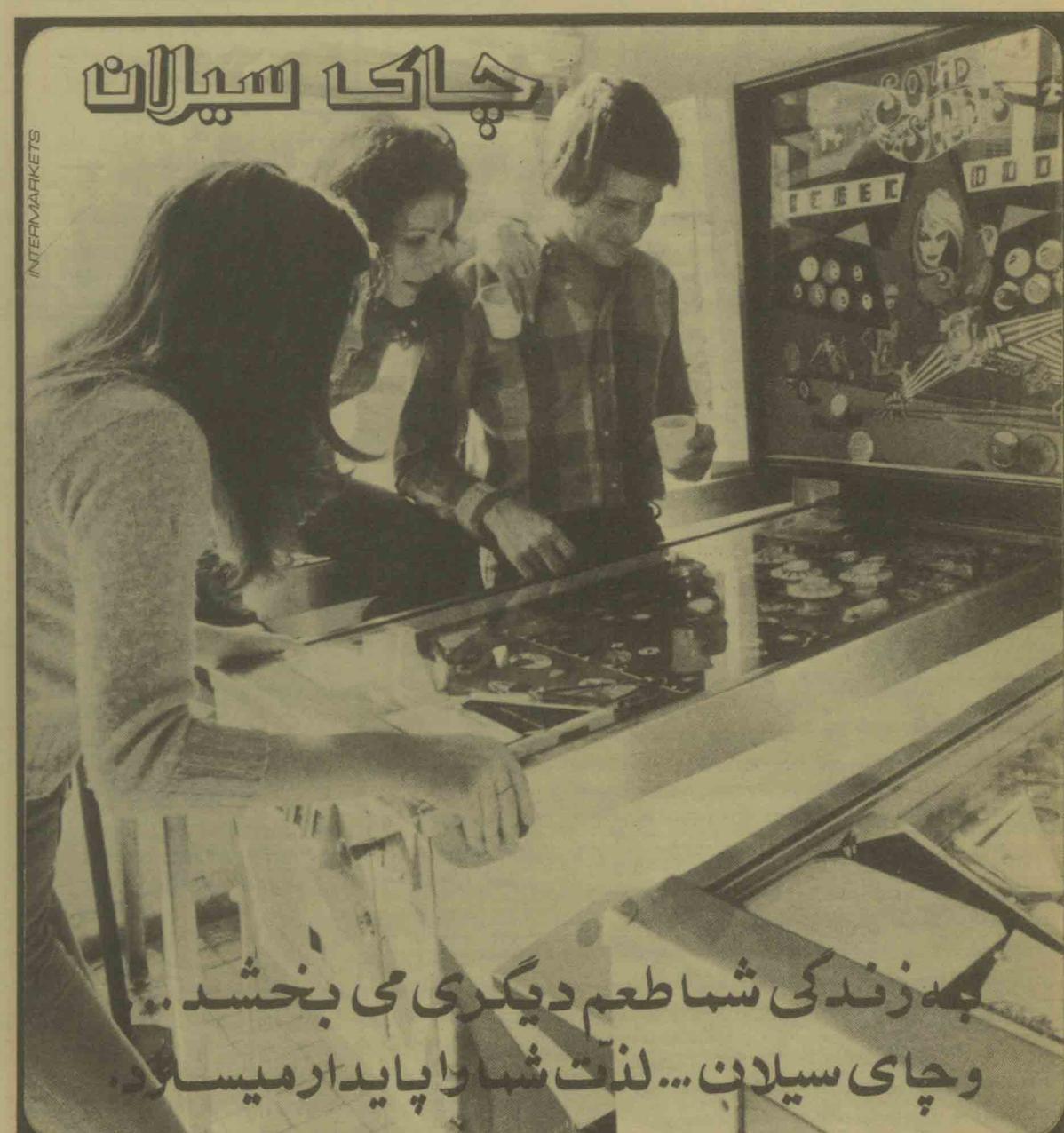
**چکسلواکی - شکار بعدی**

چشم طمع هیتلر بعد از اطربیش به چکسلواکی دوخته میشود . بهانه میگیرد که در ناحیه ( سودت ) چکسلواکی سه میلیون و نیم آلمانی زندگی میکنند و این جمعیت و ناحیه مسکونی شان باید به آلمان ملحق گردد . برای ارضی این بهانه موافقت چمبرلن نخست وزیر انگلیس را نیز جلب میکند . چمبرلن که تصویر میکند دنдан طمع هیتلر با العاق سودت به آلمان برای همیشه کنده خواهد شد به امید حفظ صلح و آرامش در اروپا تصمیم میگیرد چکسلواکی را قربانی نماید . اندکی نگذشته هیتلر ( هاشا ) رئیس جمهوری چکسلواکی را که پیر و علیل و در عین حال از طرفداران آلمان است به برلن احضار میکند و او را با تهدید و ارعاب و ادار به اراضی قراردادی میکند که بمحبیش چکسلواکی درست به آلمان تعلق میگیرد . این پیروزی بزرگ سیاست را باید آخرین پیروزی سیاسی بی خونریزی هیتلر بشمار آورد . هیتلر که تصرف پیدار میگردد اطربیش و چکسلواکی به دهانش مزه کرده است تصمیم به تصرف لهستان میگیرد و روز اول سپتامبر ۱۹۳۹ به سریازان خود فرمان حمله به لهستان را میدهد . فرانسه و انگلیس که ملاحظه میکنند بروزی نوبت آنها نیز فرا خواهد رسید پنچ لهستان مداخله کرده به آلمان اعلان جنگ میدهند . با وجود این ارتش هیتلر طی سه هفته لهستان را اشغال مینماید . اشغال لهستان ، و اعلان جنگ انگلیس و فرانسه به آلمان ، شروع جنگ جهانی دوم را اجتناب نایذر میکند . زیرا هیتلر تصمیم میگیرد با فتح کشورهای لوکزامبورگ ، بلژیک و هلند ، به نیروهای فرانسه و انگلیس برسد ، و آنها را متلاشی سازد . ارتش هیتلری در اوریل ۱۹۴۰ دانمارک و نروژ و ۱۰ مه ۱۹۴۰ هلند و بلژیک و لوکزامبورگ را تصرف نمود و قدم پیش از فرانسه نیگذارد . نبرد ارتش های آلمان و فرانسه پیش از شش روز طول نمیکشد . ۱۵ مه ۱۹۴۰ ( یک ریسنو ) نخست وزیر فرانسه تلفنی به چرچیل اطلاع میدهد « ما شکست خوردیم » ۲۰ مه ۱۹۴۰ یک لشکر تانک آلمان در ساحل دریای ( مانش ) به ( آبهول ) میرسد و در تیجه راه ارتباط قشون اعزامی انگلیس و بهترین واحد های رزمی فرانسه را قطع میکند . بدینترتیب فرانسه ای که طی جنگ جهانی اول چهار سال دلیرانه در برابر آلمان مقاومت کرده است اینک طی شش هفته تسلیم میشود . هیتلر ، با روی کار آمدن حکومت ویشی در فرانسه تحت رهبری ( مارشال پن ) موافقت مینماید و ( پن ) در درجه اول برای نجات دادن موزه ها و آثار تاریخی پاریس از خطر انعدام ، یعنی فقط بصرف میهن پرستی ،

قانونی که صادر میکند کلید دوایر ریاست جمهوری و نخست وزیر را درهم ادغام مینماید و با این حقه عنوان ریاست جمهوری را علیاً از میان میبرد و عنوان جدید ( پیشو ) را که شامل ( شوشنینگ ) صدراعظم اطربیش را به آلمان احضار میکند و بتهدید به حمله به اطربیش او را مجبور به امضای قراردادی نمکن مینماید . بموجب این قرارداد شوشنینگ متعهد میشود . حکومت اطربیش راضی یکهنه بدت نازیهای ارتش غافل نمیماند و آن ماده از معاهده نامه تحمیلی و رسای را که به آلمان اجازه تجدید

## آدولف هیتلر

بلند کنده سرنوشتی جزءیگ نخواهد داشت . « هیتلر حقه باز شخص اول کشور میشود چند هفته پس از تصفیه خونین سیاسی ، هیندنبروگ در ۲ اوت ۱۹۳۴ به سن ۸۶ سالگی میمیرد و بدینترتیب آخرین کسی که قادر است در صورت لزوم هیتلر را ترمیز دهد بهذست تقدیر از بیان میروند . روز قبل از فوت رئیس جمهوری ، هیتلر بمحض تصویب نامه ای



چه زندگی شهاب طعم دیگری می بخشد ...  
و چای سیلان ... لذت شبارا پایدار میسازد .

نشاط و نیرو را به شاهدیه میکند ...  
چای طبیعی سیلان ... نوش طعم و نوشبو .  
چای سیلان ، مطبوع ، سالم و نیرو بخش است .  
همه چاوهمه وقت ، چای سیلان بنو شید  
در موقع خردید چای ،  
حتیا ، چای سیلان بخواهید .

# رازهای سلامت و طول عمر

## کرم آسکاریس و بیماری آسکاریدوز

نژادهای بیماری - این کرم در بدن

تولید بیماری اسکاریدوز نیکندهای بیماری را عدهای بخوبی تحمل کرده و شکایتی ابراز نمی‌کنند ولی در برخی دیگر با تاریخیها و عوارض سختی همراه است. چون اسکاریس غذای خود را می‌شود.

عالم می‌بیند که جراحی فوری را ایجاب می‌کند.

نژادهای بیماری کوارشی، چون در ناجه جناغ سینه و اطراف ناف، اسهال به علت تحریک روده‌ها و پرخوری، یاریکسی ایشانی و میل به خودن خاک. نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد، پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم مهم بیماری بقرار زیر است:

نژادهای کوارشی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد، پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

بیشتری و درمان - از خودن

بیماری که با کود انسانی بعمل آمد، بصورت خام باید پرهیز کرد. از مصرف آب آسوده باید اجتناب کرد. از خاک‌بازی کود کان باید جلوگیری کرد. افراد مبتلا را باید علاج کرد. اگر شخص از عوارض

وعلامت بیماری به آن بینند.

آزمایش مدفعی می‌توان آن را تشخیص

داد. معالجه قطعی کرم آسکاریس در

دسترس است و بایانی می‌توان آن را ازین

برد.

سبب شوند که جراحی فوری را ایجاب می‌کند.

نر آن کوچک‌تر از ماده و بطول ۵-۶ سانتی‌متر و بقطر ۳-۲ میلی‌متر است و ماده آن بطول ۳۰-۲۰ سانتی‌متر و بقطر ۶-۵ میلی‌متر است.

اسکاریس نرم‌ماده در رو و دمچفت گیری

کرده و پس از بازوری، کرم‌ماده شروع به تخم‌گذاری می‌کند که از رام‌دفون خارج

دفع می‌گردد. همچنین آبهای آلوهه و سیله‌ای

برای انتشار تخم انکل است که در برخی

کشورها حتی تا ۸۰ درصد مردم بآن

دوچارند. این کرم‌جزو کرم‌های گرد، و

محل طبیعی زیست‌آن در روده باریک

است اما از آن نقطه به ره‌جا ممکن است

حرکت و مهاجرت کند. گاه وارد معدشه

و سبب تحریک و استغفار می‌شود و ممکن

است بدینوسیله از دهان دفع شود یاوارد

مجاری تنفسی شده و یا به مجاری گوش و

حلق وینی و حتی ب مجرای اشک چشم راه

یابد. گاه از طریق که صفا وارد روده

می‌شود وارد کیسه‌صفرا و مجاری کشیده

و اختلالات‌مهی ایجاد می‌کند و یا وارد

آپاندیس شده و میکروبهای روده را با خود

به داخل آن می‌برد و تولید آپاندیسیت

می‌کند و حتی دیله شده کبدجار روده را

سوراخ کرده، وارد حفره عموئی شکم و

وقتی که وارد دستگاه گوارشی می‌زیان شد،

باشد یک مرحله دیگر در خارج از روده

بگذراند. بدین معنی که وقتی که تخم

جنین دار وارد روده شد، جدار روده را

سوراخ کرده و از راه گردش خون به کبد

می‌رسد و از آنجا از راه‌وریدهای کبدی به

قلب و ریه راه یافته و در محل اخیر مرحله

دیگری از زندگی جنینی خود را (مرحله

لاروی) طی می‌کند. پس از یک‌نهمین

ترک کرده از راه‌برنشا و حلق وارد مردی

شده و دویاره به معده و روده راه می‌پادو

این بار قابلیت رشد و بلوغ دارد و این دوره

نوشته: دکتر محمد مهدی موحدی  
جراح و متخصص بیماریهای زنان و مامائی

الت فعل نازی ها بیکردد.

هیتلر و روابط هیتلر با زن‌ها، بسیار

بطور تسلسل دوباره تکرار می‌شود.

تولید بیماری اسکاریدوز نیکندهای بیماری را عدهای بخوبی تحمل کرده و شکایتی ابراز نمی‌کنند ولی در برخی دیگر با

تاریخیها و عوارض سختی همراه است. چون اسکاریس غذای خود را می‌شود.

غذای موجود در روده‌های انسان تأثیر می‌کند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم مهم بیماری بقرار زیر است:

نژادهای گوارشی، چون در ناجه جناغ سینه و اطراف ناف، اسهال به علت تحریک روده‌ها و پرخوری، یاریکسی

ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند. اگر تعداد آنها زیاد باشد از این راه به انسان لطفه وارد خواهد ساخت.

علائم ایشانی و میل به خودن خاک.

نژادهای عصی به صورت‌گجه، سردد،

پوششی و پوشش عضلات هذیان تپس

و حشت شبانه کم هوشی و شناوری که راه را می‌بندند

## زن هوسپار بقیه از صفحه ۵۰

کارتان تمام نمیشود؟ اگر اجازه پدهید خودم با اتومبیل میباشم سراغ شما.  
کلر، غالکتر شده بود. آب دهانش را قورت داد و گفت:  
— میدانید، راستش آقای ونسن من امشب خیلی خسته هستم و قصد دارم برای  
امراحت به خانه ام بروم.

— مادموازل، من اگر کار مهمی نداشتم، حتماً مرا حتمان نمیشدم.  
— ممکن است بیوسم چه کار مهمی دارید?  
— بعد که همدیگر را دیدیم، عرض میکنم. کارتان چه ساعتی تمام نمیشود؟  
— راستش من امشب کشیک داشتم، ولی چون خیلی خسته بودم، کارم را بدیکی  
از همکارانم محو کردم و قصد داشتم برای امراحت به خانه بروم که شما تلقن کردید.  
— پس به این ترتیب آزاد هستید. من الان خودم را میرسانم جلو بادگان.  
کلر با یاروحصلگی از ساختمان مرکزی بیرون آمد، آهسته آهسته، میدان جلو  
ساختمان را گذشت و درست موقعیکه بددرخوبی بادگان رسید، ونسن، جلوپایش ترمز  
کرد.

— بفرمائید بالا مادموازل. در تمام عمرم هرگز با اینهمه سرعت رانندگی نکرده بودم.  
کلر همینکه سوارشد، گفت:  
— آقای ونسن، خواهش میکنم بفرمائید چه کاری با من داشتید؟  
— بله، میغواستم درباره مطلب مهمی باشما حرف بزنم. فقط هنوز نمیدانم حرفم را  
چطور واژگجا شروع کنم. بهمن کمی فرست بدیکی.  
کلر جوابی نداد. نگاهش را به مقابله دوخته بود و فکر میکرد. ونسن درحالیکه  
اتومبیل را پیش میبرد، زیرچشمی نیمرخ کلر را تماشا میکرد، او از هیجان و اضطراب درونی  
کلر اطلاعی نداشت فقط زبانی و مخصوصیت نگاه و حالت اورا تحسین میکرد. همینکه اتومبیل  
به شهر رسید، ونسن با هم ربانی برسید:

— شما شام خوردید؟  
— نه... اما...  
— بسیار خوب. اجازه پدهید سرمیز شام حرفهایمان را بزنیم. اینطوری من راحت‌  
میتوانم حرف بزنم.

کلر باز هم ساکت شد. ونسن، اتومبیل را جلوستوران مجلل متوقف کرد. پیاده  
شد، درست کلر را باز کرد.

— بفرمائید مادموازل.  
ونسن سوچ اتومبیل را به دریان رستوران داد که اتومبیل را پارک کند، خودش  
همراه کلر وارد سالن رستوران شد. کلر، از قلی میدانست آنچه بک رستوران مجلل و اشرافی  
است. اما هرگز آنچه غذا نخوردید بود و همینکه وارد سالن رستوران شدند، خس کرد شکوه و  
عظمت تزئینات و افائه سالن خیلی بیشتر از آنست که تصور میکرد. تقریباً تمام مردمها لباس  
اسموکینک و خانمها پیراهن شب پوشیده بودند و روی تمام میزها شامپانی بازشده بود.  
مدیر سالن، با احترام و ادب بسیار، میز کوچکی در یک گوش دنج سالن به آنها داد. کلر از  
اینکه میزشان در جانی بود که کسی آنها را نمیدید راضی بود. کارسون، لیست غذاها را به  
کلر داد و مذکور استاد. کلر با تاراختی گفت:

— من اینجا تا کنون غذا نخورده‌ام و نمیدانم چی سفارش بدhem.  
ونسن بالخندی لیست غذاها را گرفت و گفت:  
— پس پدهید من غذا شما را انتخاب کنم.

ونسن غذاهای متنوع و گرانقیمتی را که بیش از غذا دونفر بود سفارش داد.  
کلر، با اینکه بعلت تاراختی‌های درونیش، اشتهازی زیادی داشت بدليل تسوء،  
غذاها سلیقه و دقتی که در تهیه آنها شده بود، شامش را خود. و سفارش قهوه داد. در تمام  
مدت خوردن شام هم ونسن ساکت بود و جز درباره غذاها حرف دیگری نمیزد. شام خوردن  
در آن محیط آرام و اشرافی تاحدودی روحیه کلر را بهتر کرده بود. فقط از اینکه ونسن حرفي  
در ریاه کاری که با او داشت نزد بود، احساس اضطراب میکرد. درحالیکه بادقت ونسن را  
نگاه میکرد، دراین فکر بود که میاد ونسن، خبر بدی داشته باشد که آنقدر برای گفتنش او  
را در انتظار گذاشته. موقعیکه کارسون فنجان‌های قهوه را جلو آنها گذاشت، ونسن، نگاهش را  
در چشمها کلر دوخت و بالخندی پرسید:

— به من نزهه قبولی نمیدهد؟  
کلر درحالیکه کمی سرخ شده بود جواب داد:  
— برای چی؟ برای غذاهای مطبوعی که انتخاب کرده بودید؟  
ونسن خندید و گفت:  
— نه. ظاهراً در نظر شما، غذاهای امشب بیشتر از کسیکه باشما شام خورده قابل

توجه بوده.  
کلر بیشتر سرخ شد. ونسن دنباله حرفش را گرفت و گفت:  
— شما را از یاریجت که نظر خاصی نیست به من نداشته باشید سرزنش نمیکنم.  
طبعی است که من هنوز برای شما آدم بی تفاوتی باشم. راستش قبل از آنکه بدشما تلفن  
بزنم، تردید داشتم. خودم راجای شما کذاشتم و لکر کردم مایاهم فقط یکبار بخورد  
داشته‌ام و آتشب هم متوجهه باhadهای که پیش آمد شب خوبی نمیتوانست باشد و  
طبعی است که من نیایند انتظار داشته باشم در مقابل شما به توجه مشتبی برسم.  
کلر، میفهمید ونسن از حرفهایی که میزند چه نتیجه‌ای میخواهد بگیرد وجه منظوری  
دارد. اما نمیدانست چطور جواب رد بدهد که اورا از خودش نرجانه باشد.  
ونسن حس کرد که حرفهایش برای کلر غیرمنتظره و ناخوش آیند بوده. بهمین دلیل  
پس از لحظه‌ای سکوت با عن جدی تری گفت:  
— میدانستم آخرش هم موفق نمیشوم حرفهایم را از جای مناسی شروع کنم.  
راستش من با اینکه میخواستم در ریاه شما حرف بزنم نمیدانم چطور شد از خودم شروع کردم.

## لعل بوتیک و آقلیه جواهر بطرابی و مدیریت کیتی خسروانی

نفیس ترین جواهرات با طرحهای بین المللی و  
انواع کارهای فانتزی اصل و استاندارد شده  
با قیمت مناسب و فیکس  
خیابان وزرا شمال انجمن ایران و آمریکا خیابان چهارم پلاک ۱۵  
 ساعت کار: صبح ۹ الی ۱۲ - بعد از ظهر ۴ الی ۷



نیتاکس تمام اتوماتیک با دستگاه تور بافی  
نیتاکس در ۳۰ دیفیچه یاک لباس می‌سازد  
نیتاکس دارای ۳ مدل طلا از کشور آلمان

نیاینده اخشاری - کاموا فردشی توماج-سان  
استهان - دروازه دولت کاموا فروش نوائی تلفن ۳۶۵۹۰ سه زاده شاه تلفن ۶۶۱۷۷۲۸  
تهریه - خیابان پهلوی کاموا فروش کیفر و شگا سید گل کائی تلفن ۲۲۲۵۷  
مشیراز - خیابان پهلوی آقای محمد هادی حسیری  
کرمانشاه - کاموا فردشی علیی - تلفن ۲۰۰۴۳  
همدان - اول پازار ملتیزه فروشگاه کورش تلفن ۲۹۰۱

از نمایشگاه اتومبیل امیر میدان محمد رضا شاه دیدن شریعت  
و آبریل مور نظر نه خود را باش ایطلیس نقد و اقساط خریداری کنید  
تلفنی ۹۳۵۰۵۲-۳، ۹۳۵۰۵۱ و ۹۳۵۰۵۰

درصد بیماریهای قلبی اینکونه مادران در  
آن خطربرگ را پیش آورده.  
علت بیماری مادرزادی قلب (۵ درصد)  
پیشگیری - بطوریکه خواندیده است.  
درصد بیماران قلبی حامله از دسته بیماران  
متلاش به روماتیسم قلبی اند و چون ثابت  
شده روماتیسم در تعاقب گلو دردهای  
استریتوکی حادت میشود، بهمین سبب  
هر آنین مغل را تایساده فرض کردواز  
رقن نزد طبیب امساک کرد. چه اکثر  
میشود - قلبی که بیمار است واز کار  
عادی روزمره خود بر نمیآید معلوم است  
وقتی که کارش در اثر حاملکی زیاد شود  
چه اشکالاتی پیش می‌آید. حاملکی سبب



## امشب میخواهم به یک

### مهمنانی بروم

بقیه از صفحه ۴۹

سپس ازان ماسکی برای صورتتان بسازید. این بهترین روش تغذیه پوست صورت است. در ضمن آب هلیو پخته برای پوستهای چرب بسیار نافع است.

آرایش صورت

آرایش خودرا با مالیدن فوندیشن (کرم پودر) شروع کنید. فوندیشن را با دقت روی تمام صورت بمالید و گردن را نیز فراموش نکنی. سپس به آرایش چشماها پردازید. علت اینکه چشماها را به این زودی آرایش میکنیم اینست که اگر برحسب اتفاق آرایش آن خراب شد بتوانید به راحتی آنرا پاک کنید و

زحمت آرایش کردن مجدد صورت را نکشید، به همین جهت زدن پودر و روژگونه را برای بعد از آرایش چشماها میگذاریم.

برای شروع آرایش چشماها باید به سراغ سایه چشم رفت. یک ورقه نازک سایه چشم را در زیر ابرو و نوی و قسمت بالای پلک بمالید و با سرانگشت آنرا خوب یکدست و صاف کنید. به روسه چشم رفت. بعد از اتمام آرایش چشماها، به سراغ روژگونه بروید. روژگونه های جدید را با پروس مخصوص به صورت میمالند. این بروشها دارای این مزیت هستند که حالت کاملاً طبیعی به رنگ چهره میدهند. پس از زدن روژگونه یک ورقه نازک پودر روی صورت و گردن بزنید. له را فراموش نکنید و روی آنها نیز پودر بزنید.

برای اتمام آرایش صورت، به قلم سوی لب روژ لب را بمالید و دقت کنید که کاملاً صاف و یکدست باشد. پس از مالیدن روژ لب یک دستمال کاغذی بردارید و به آرامی روی لبها فشار دهید تا روژ پاک شود.

اینک از هرچهert آماده رفتن به مهمنانی هستید. یعنی بدآنید که در میان همه مهمنان خواهید درخشید. امیدواریم به شما خوش بگذرد و جای ما را هم خالی کنید.

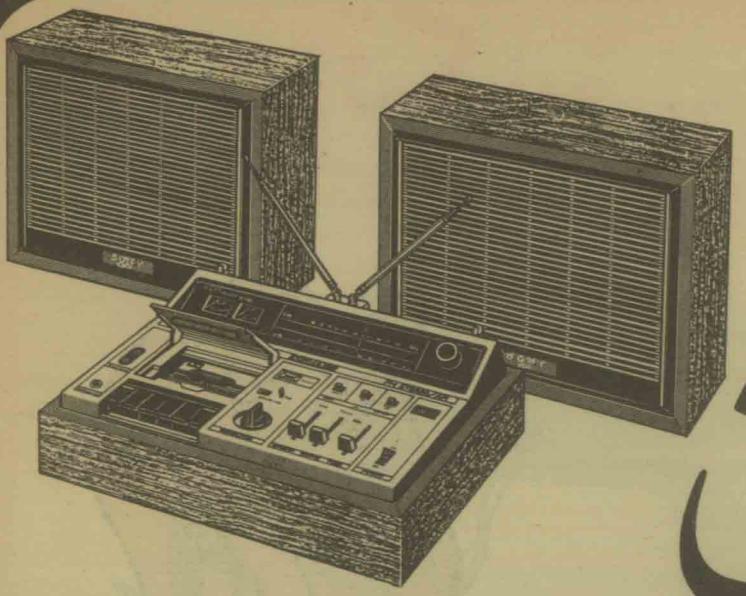
پاپان

## کوب آلساندر I.B.S. گیسوی شوی و پوش پروز ن با اقساط ماهان فقط ۲۰ تومان

میگزیند و آخرین تعولات جنگ را از آنجا ناظر میشود. اما این آخرین تعولات نیز مذبوحانه از آب در میابد که قوای امریکا ۱۱ اوریل ۱۹۴۵ به سواحل رود ال بیرسد و قوای ارتش سرخ بعد از ظهر ۲۱ اوریل قدم به حومه برلن پایتخت آلمان میگذارند. اوابرون سوی سرنوشت

در ایامی که برلن زیر غرش انتشارهای ارتش سرخ میگزیند، اوابرون در (برگوف) زندگی میگذرد و نگران (پیشوای ایشان) بیشتر اوقاتش را در برگوف به خواندن کتاب میگذراند. متأثر (پول. س. باک) (مازگرت میجل) و علیرغم قدغن هیتلر (اوکار اوبلد) را میگویند. از ماتیک هائی که از فرماندهی برایش آورداند به لب ها میمالد، مجله های مد را ورق میزند، و در انتظار احضار شدن به برلن دقيقه شماری میگردند. او گرچه از معمر که نسبتاً بدور است، ولی بایان کار را حس میگند. او بدستور هیتلر میگزیند و آنرا خطناک سینه و آزو میگزیند سرنوشت خود را نیز با این سرنوشت عجین کند و تا آخرین لحظه در کناریشوا باقی میماند. انتظارش زیاد طول نمیگذارد زیرا هیتلر او را به برلن احضار میگزیند و او روز ۱۵ اوریل ۱۹۴۵ وارد برلن شده و پکره به پنهانگاه کاخ صدارت عظمی میزد. اوریل هیتلر جشن پنجه و شمشیر میگزیند. سالگرد تولدش را برگزار میگزیند و (او) نیز در این جشن شرکت مینماید. ولی این جشنی ناپس امان است. زیرا وقتی مرگ در دیدرس باشد طبیعی است جشن تولد کفترن لطفی نخواهد داشت. حالا دیگر هیتلر دستخوش حالات عصبی است. حالا دیگر هیتلر مرتب از خشم معده رنج میبرد. حالا دیگر دست چیز لایقطع مرتضی است. حالا دیگر صدای غرش تانک ها و توپهای روس ها حتی در پنهانگاه زیرزمینی نیز بگوش میبرد. اطراق ایان به هیتلر پیشنهاد فرار میدهند، لیکن او که فوار را بی غیری میداند، تصمیم میگیرد، تا آخرین لحظات در پایتخت را ریش بماند و سپس خود کشی کند. این آخرین لحظات از ۲۹ اوریل ۱۹۴۵ آغاز میگرددند. ازدواج در نیمه شب

در کمال اختفای تهیه میگزند و ۱۸ دسامبر ۱۹۴۰ زیرش را امضاء میگذارند. حمله به روسیه در میان حریث جهان عملی میشود. ولی شکست نهایی برنامه عملیات بارباروسا را باید بگردن خود هیتلر انداخته به گردن ژنرال های آلمان، زمینه این شکست را هیتلر با می سیاستی خاص خود فراهم میگردند. زیرا در لحظاتیکه ارتش در هم شکن آلمان پدرش پیرون بگذارد. این همان در کسی است که من از شرافت و شرف دارم. تقاضا دارم اوا را ترک کنید و او را بخانواده اش باز پس دهید (البته هیتلر این نامه را چوab گذاشت). و دختر نیز از تمایلاتی چندانی است. گردش کنندگان در (باخ انجلیس) مونیخ روژی با پیک غرق پیخون پدر تبع نکرد. سرنوشت لیدی میلفورد نیز شنیدنی است. گردش کنندگان در از عشق های روسی و روپر شدنم، زیرا دخترک انگلیسی از عشق هیتلر، دوگله به مغزش شلیک گردید بود. برادر این اقدام، بیستم اعصابش فلچ شده و امیدی به زنده ماندنش باقی نمانده بود. او را فوری به کلینیک جراحی مونیخ منتقل کردند. در این هنگام هیتلر در برلن بود ولی از خبر حادثه تلگرافی اطلاع یافت و برایش ۲۴ شاخه گلسرخ فرمستاد. سپس با عجله به مونیخ بازگشت و پس از عیادت او رفت. پیشکشان با وجود اصرار هیتلر از جراحی خودداری کردند. دخترک عاشق پیشه انجلیسی شمامه در بیمارستان ستری ماند. بعد او را به سویس بردند. این انجا به انگلیس انتقال دادند. لیدی کنار تخته خوابش پیدا کرد. اوا قریب ۱۹۳۵ روزی بود چند صباحی در انگلیس زنده ماند و بعد مرد، شایع است وقتی برانکاره حامل در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که ارتش آلمان فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره فرمان حمله به سکو صادر میشود زمان مساعدت نمیگزند. زستان سخت در میزد و نیزه های منظم و چربیک روس ها وارد عرصه کازار می شوند. شکست در روسیه افسانه. شکست نایابی آلمان را تارومار میگزند و عظمت هیتلر از هنگامی و به افول کامل میگذارند که امریکا نیز از ارزوای سیاسی خارج میشود و با امکانات فراآون خود به کمک انگلیس و شوروی میشتابند. کار جانی میزد که ارتش آلمان در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید. زیرا هنگامی که دو باره در جبهه های مختلف و رسیه شکست میگزند. هیتلر نیز بخشید.



CF-620

# سُولَنِی

## این دو مدل رادیو ضبط صوت کاست سُولَنِی CF-610 و CF-620 را حتماً بینید

این دو مدل که اکنون محبوب ترین رادیو ضبط صوت کاست استریوفونیک در آروپا و امریکا هستند از لحاظ فنی با یکدیگر اختلافی ندارند.

هر دو مجهر به ضبط صوتی شگفت‌انگیزاند با سیستم چهار لبه مو نورال و زوبله استریوفونیک با دو بلندگوی بسیار قوی بقدرت ۱۵ وات و فرکانس ۱۳ الی ۲۰ هزار هرتز که مجهر به سلکتوری برای ضبط و پخش کاست می‌باشد.

هر دو مدل مجهر به گیر ندهای قوی هستند با موجهای متوسط و افام استریوفونیک و سیستم ترانزیستور FET (Field Effect Transistor) برای حداکثر حساسیت و حداقل انحراف درصدی. با وصل به گرام از هر دو مدل میتوان بعنوان دک استفاده کرد.

سیستم ضبط هر دو مدل مستقیماً به رادیو وصل است. یعنی اگریک نوار کاست آماده داشته باشد میتواند هر آهنگ زیبائی را که میشنوید فوراً ضبط کنید و یک کلکسیون با ارزش بوجود آورید.

تنهای اختلافی که این دو مدل دارند CF-620 با کاینت چوبی قابل نصب دائمی است و CF-610 با کاینت چرمی قابل حمل است و بر احتی جمع و بسته می‌شود.

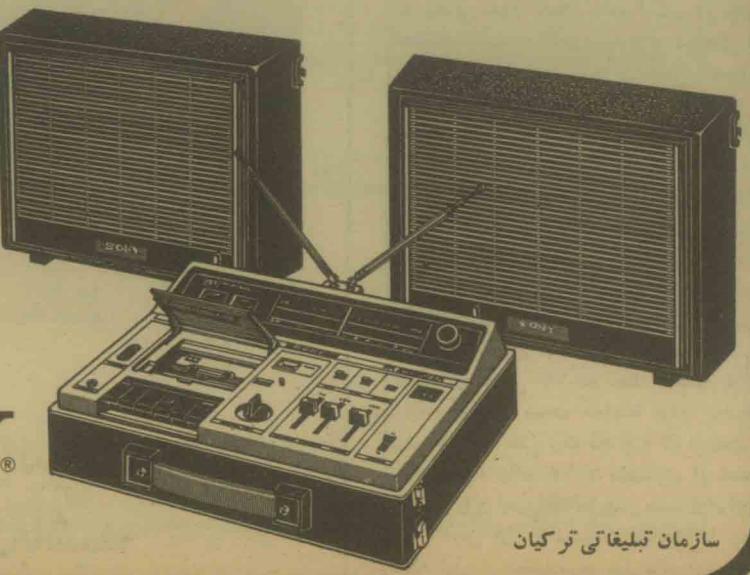
اگر یک سیستم استریوی عالی میخواهد حتی این دو مدل را بینید والا از کیسه قان رفته.

نماشگاه مرکزی خیابان شاه چهارراه شیخ هادی تلفن ۴۸۴۷۶

CF-610

**SONY**

یعنی کمال در الکترونیک



سازمان تبلیغاتی ترکیان

(هاینس لینگه) مستخدم مخصوص هیتلر، تحت عنوان (پایان کار در کاخ صدارت عظمی) در مجله آلمانی (داس بسته) مینویسد: «در جریان برگزاری جشن تولد هیتلر، گورینگ، وین تروب، کایتل، بورمن و خلیل های دیگر شرکت داشتند. شعاری که هنگام میخواری های این شب داده شد (وفاداری تا آخرین ثانیه) بود. هیتلر سر حال بنظر میرسید از چائی که براحت برآش فراهم شده بود نوشید. او دم بدنه حالت مشعوقه اش او ابرار آن را سپرید و به او شیرینی تعارف میکرد هیتلر اواخر نیست بحال اوا نگران شده بود. زیرا زندگی در آن زمان روزی خلقان آور، برای سلامتی وی مضر میداشت. به همین سبب مبن فرمان داده بود از هر فرصتی که بیش می‌اید؛ استفاده کرده اوا را با خود برای هواخواری بیرون برم. من و اوا هم همین کار را بیکردیم و اغلب در ویرانه های دور و برق کاخ صدارت عظمی قدم میزدیم. من و اوا دوست بودیم و این دوستی باعث شد طی مسکی از همین گردش های اواخر آوریل مبن بگوید:

«اگر معجزه‌ای بوقوع نیوند و همکنی نجات نیایم، بزرگترین از رویم اینست که به عنوان زن عقدی و قانونی پیشوا در کنارش بیزیرم «بعد از گفتن این جمله بغض راه‌گلوش را بست. من این آرزو را فقط شنیده گرفتم و گرنه به عنوان مستخدم مخصوص هیتلر چاره دیگری از دستم ساخته نبود. ولی خوب یاد است که صبح روز ۲۹ اوریل هیتلر احضار مکرد، باهم به اتفاق کنفرانس رفتم. در آنجا و بمن نمود و تقاضا کرد اتفاق را برای ازدواج او و اوا آماده کنم و ازورد «بایمیل داریم با اتفاق شهود عذرمان بورمن و کوبلز، پشت این میز بشیم. بدینال والتر واکر، یا همان کسی که کوبلز وزنش را برای هم عقد کرده است فرستاده ایم «سپس حرفش را قطع کرد و بیرون رفت. قرار بود مراسم عقد بعد از ظهر ۲۹ اوریل انجام گیرد. لیکن چون بد و اکثر دسترسی نیافتند، هیتلر و اوا حدود نیمه شب زن و شوهر شدند. بعد از عقد جشن کوچکی برگزار گردید. چای و شامپانی نوشیده شد و همکنی دست اوا را بوسیدند و به او تبریک گفتند. من، اوا، را از سالها پیش میشناختم ولی او را هرگز، آنقدر خوشبخت و خوشحال نمی‌بودم.» خود کشی عروس و داماد

مستخدم مخصوص هیتلر مینویسد: «بعد از ظهر روز ۲۵ اوریل هیتلر ما به اتفاق نشنه ها احضار کرد، از وقتی روس ها به برلن رسیده بودند این اتفاق دامن سود استفاده کرار میگرفت، کوچک و ساده بود. از یکطرف آن دری به اتفاق خواب هیتلر و در مقابل به اتفاق خواب او برآون باز نیشد. اتفاق خود من پشت اتفاق های قرار داشت که خانواده کوبلز در آن ها زندگی میگردند. وقتی وارد اتفاق شدم، هیتلر شبهه مجسمه ای پشت میزش استاده بود. رنگش سفید و قیافه اش جدی و سرد بمنظر میرسید. من گفت: «لینگه، خوب گوش کنید به بینید چه میگویم. من و خانم براؤن قصد خود کشی داریم. ترتیب خود کشی و خودمان میدهیم و لی سزاولیت های بعد از خود کشی را به دوش شما میگذارم. به اندازه کافی بزین تهیه کنید. وقتی ما خود را کشیم اجساد ما را در پتو به پیویم، رویمان بزین پاشید و آتشمان بزیند تا خاکستر شویم. وقتی از این لطفاً ورق بزیند

بینید آیا  
با چیزی  
باید موها  
به مهمنانی  
ها، چند  
سردن، و  
ن سینه و  
ن بمالید.  
کنک عدد  
کاغذی  
متی برای  
استفاده  
همانی  
مهمانان  
خوش  
پاپان

از آنجا  
نشها نیز  
امريکا  
بود الـ  
ظاهر ۲۱  
المان

شارهای  
(برگهوف)  
تـ اوا ،  
خواندن  
باـک )  
نـ هـیـتلـرـ  
کـهـاـنـیـ  
لـبـهـاـ  
دـ وـ درـ  
شمـارـیـ  
راـستـ،  
سرـنوـشتـ  
دـ آـزوـ  
سرـنوـشتـ

شارهایـ  
شـدـ زـیرـاـ  
اوـاـ وـرـزـ  
دـ بـکـرـهـ  
۲۰ـ وـدـ  
سـالـگـرـ  
رـ درـ اـینـ  
شـدـیـشـیـ  
ردـیدـرسـ  
وـلـنـ لـطـفـیـ  
سـتـطـوـشـ  
لـمـ مـرـتـبـ  
کـنـ دـستـ  
لاـ دـیـگـرـ  
روـسـ هـاـ  
مـیرـسـهـ  
مـیدـهـنـدـ  
لـهـ تـصـمـيمـ  
غـتـ رـايـشـ  
نـ آـخـرـينـ  
يـگـرـدـنـهـ

تا لحظه حرکت عده‌ای از جمله پدر و مادرم و دوستانم کوشیدند مرا از این تصمیم احتمانه منصرف کنند، اما من که احساس بیکردم پای آبرو و حیثیت و قدرت و موقعیت محلی ام در میان است نیذیرفتم. خورجن را ترک اسب‌الکندم و مواردشم و حرکت کردم. عده‌ای تا شهر به دنبال من آمدند و آنجا خدا‌احافظی کردند و بازگشته. در شهر سه روز ماندم که شاید قافله‌ای پیدا کنم و همراه قافله بروم، ولی در آن فصل هیچ کاروانی بطرف مشهد نمیرفت و تقریباً راه بطور کلی خلوت و کم آمد و شد بسود. چاره‌ای ندیدم جز اینکه تنها بسوی کاروانسرا مورد بعثت حرکت کنم. کار را طوری ترتیب دادم که درست آغاز شب وقت اطراق کاروانها به منزل برم. هر منزل با منزل بعدی معمولاً شش فریخ فاعله داشت، اما یک سوار زید و تنها میتوانست دو منزل یکی برود و در نتیجه من قادر بودم

## خانه غول بقیه از صفحه ۳۴

— این دیگه بخودم مربوطه. جون مال منه. مال توکه نیست. دلم میخواهد برم بیسم تا بتو ثابت کنم که اشتباه کردی و دچار فکر و خیال شدی...  
— آخه فکر و خیال که لباس و بسول آدمو نمیره.

— وقتی فریاد کشیدی و بیهوش شدی یک آدم زرنگ او مده هرچی داشتی برداشتی و برد، غول یابانی آگرم وجود داشته باشد

دستش را بطرف من دواز کرد و شرط بستم. او بیست لیو عثمانی که در آن تاریخ ده تومن قیمت داشت به کدخداد سپرد و قرار شد که فردا صبح من بطرف کاروانسرا نی که او نشانی داده بود حرکت کنم. از آن ساعت

تغییر نکرده بود. انگار بحال نشسته بخواب رفته بود. او بر خلاف هیتلر با اسلحه گرم خود کشی نکرده، بلکه کیسول زهر خود را بود. آنای من چند ساعت قبل از مردن دستور کشتن سگ سوکلی و گرگی اش (بلوندی) را نیز صادر کرده بود. دو سگ دیگر متعلق به هیتلر نیز قبلاً تیرباران شده بودند. چند پتو آوردم اجساد را طوری در پتوها بچیدم که صورتشان دیده نشد. برای بیرون بردن اجساد دو نفر کمک کردند. جسد او ابرارون را مازور (گونش) یکی از آجودان‌های هیتلر به خارج حمل کرد. اوا، پیراهنی آیین سوسمایه‌ای که خال خال داشت و کفش ایتالیانی قهقهه‌ای روشن و جوراب نایلون پوشیده بود. به مج دستش ساعت پلاتین برلیان نشانی که هیتلر چهار سال پیش به او هدیه داده بود دیگه میشد. این تنها جواهری بود که او همیشه استعمال میکرد.

بعد بیزین آورده شد. باکه‌های بیزین را به کمک گونش و یک اسر دیگر، یکی پس از دیگری روی اجساد خالی کردیم و آتش زدیم. شعله غلظی که به هواترمه کشید چشم هارا خیره کرد. ولی آتش به همان سرعانی که گرگره بود خاموش شد. به خواست هیتلر که آرزو کرده بود از جسدشان چیزی جز خاکستر باقی نماند، آندیشیدم و بعد بخود گفتم — ایکاش اجساد را بجای بیزین با نفت میسوزاندیم. زیرا نفت آهسته‌تر از بیزین میسوزد و سنتور را بهتر تأمین میکند. من و دیگران متوجه شدم که خاکستر کردن اجساد، بدانصورت محال بود. البته اونتفورم هیتلر و پیراهن اواسوخته بود. ولی در عوض بدنشان چنان سالم مانده بود که هویشان را میشد سهولت تشخیص داد. بقیه مأموریت سوزاندن و ازشکل انداختن ایستاده بودند و آنها را نظاره میکردند. در اثنای ساعت‌ها بعد تمام اثناهه متعلق به هیتلر را نابود کرده و سوزاندم. ولی وقتی دو باره بیرون آمدم و سراغ اجساد را گرفتم شنیدم اجساد را در محلی واقع در همان نزدیکی بخاک سپرده بودند.»  
و این بایان سرنشست مردی بود که با ایجاد یک بندگ جنایتکارانه ۲۰ میلیون انسان را در قاره اروپا به کام مرگ برد. بود.

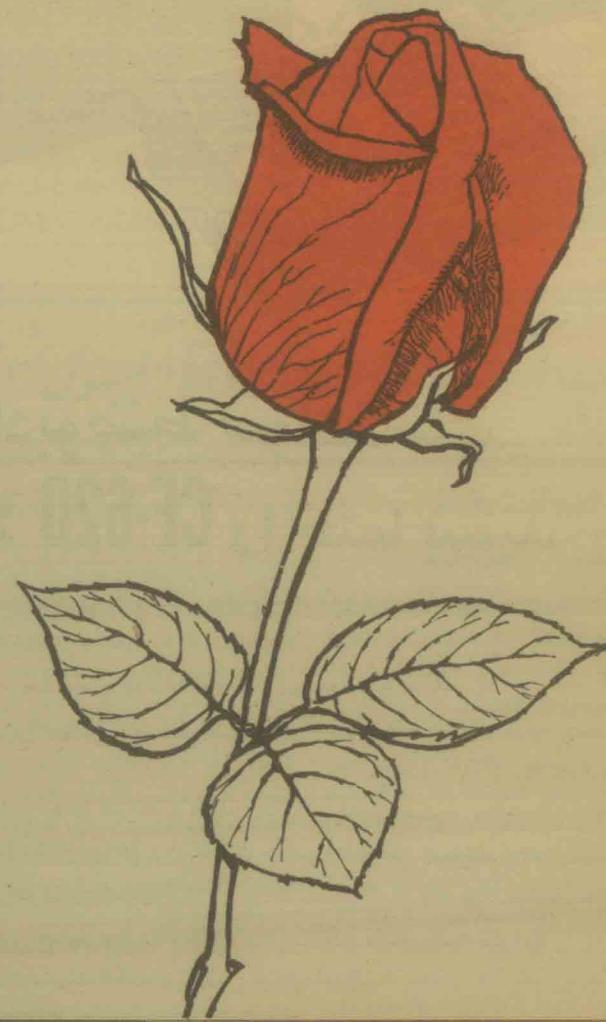
## آدولف هیتلر

کار فارغ شدید به اتفاق من بیانیه هرچیز مربوط و متعلق بمرا که بعنوان از انجاع‌باد آور من باشد، از اونیفورم‌ها و اوراق کرفته تا بقیه چیزها، جمع کنید بیرون برد و آتش بزنید ولی عکس فریدریخ کیم را که بالای میز تحریر آویخته است نسوزانید، تکرار میکنم بادتان باشد این عکس را نسوزانید.

(این عکس عزیزترین مایلک هیتلر بود و در اثنای تمام کارها و تصمیمات، از این پادشاه بر عظمت پروس الهام میگرفت.) هیتلر سوال کرده (دستوراتم را فهمیدید، لینگه؟) جواب دادم (بله، پیشوای من. آن‌ها را اجرا خواهم کرد). (خوداز مدتی پیش حدس زده بودم که هیتلر مرگ در برلن را بر فوار ترجیح خواهد داد. او از این به داشت که مبادا زنده بینگک روس‌ها پیفتند و یا بعد از مرگ جسدش را پیدا کنند. روزی گفتند بود (اگر روس‌ها به زنده یا مرده‌ام دسترسی پیدا کنند مر را به مسکو برد شیوه حیوانی در قفس پنهانیش میگذراند. ولی این اتفاق نباید بیفتند. هرگز نباید اتفاق بیفتند)

(لینگه) در قسم دیگر خاطراتش مینویسد «درست ده دقیقه به ساعت چهار بعد از ظهر ۳۰ آوریل ۱۹۴۵ بیوی با روت استشمام کردم و فهیمیدن پیشوا به زنگی خود بایان داده است. در چنین لحظه‌ای بیشت در اتفاق نقشه واقع در عمق ده متري ویرانه‌های عمارت‌صدارت عظیم ایستاده بود. سکوتی موقتی حکمران شده بود. لیکن این سکوت بر اثر عبور توپ‌های سنگین روسها از آن حدود شکسته شد. وقت را نمیشد پیش از آن تلف کرد. بخود نمیب زد داخل اتفاق شدم. در درجه اول جسد هیتلر توجه را جلب کرد. او روی کاناپه سینه نشسته بود. روی شفیقه راستش سوارخی به درشتی سکه‌ای یک مار کی دیده میشد. از این سوراخ خون با تائسی بیرون میزد. هیتلر اونیفورم را که چند ساعت پیش شخصاً برایش بیرون گذاشته بودم پوشیده بود. اونیفورم حتی یک ذره چروک نداشت. یک طیانجه والتر ۷،۶۵ میلیمتری از دست راستش روی زمین افتاده بود. جسد او ابرارون در کنارش قرار داشت. فکر میکنم او چند دقیقه قبل از پیشوا مرده بود. قیاده اوا هیچ

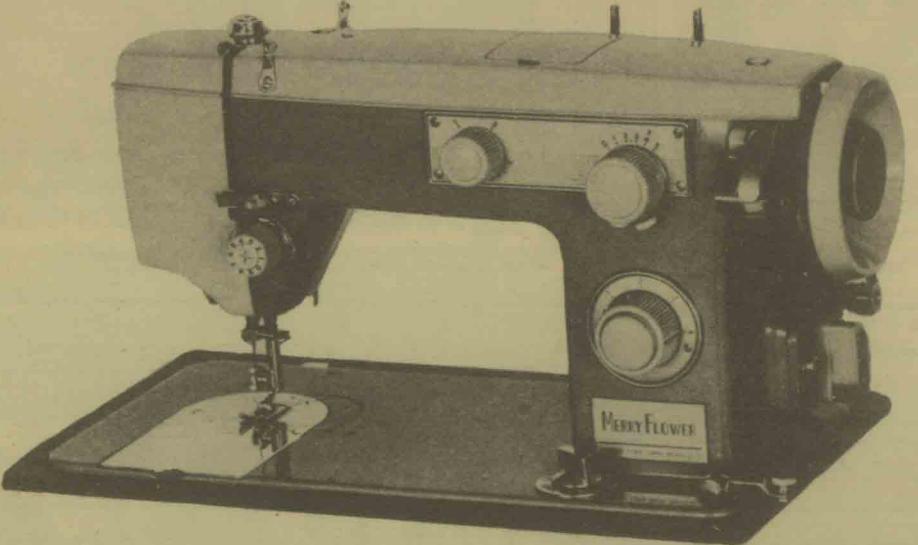
# شورتکس



دروموق خرید بعلامت شورتکس توجه فرماید

حتی این چند روزه رانیز با شورتکس  
همچون گل باطرافت باشید

# مری ف لارود



همه امتیازات چرخهای خیاطی و گلدوزی را یکجا دارد

## هفت امتیاز

چرخ مری فلاور را نمیتوان در هیچ جا جست

۱- سریع‌ترین سرویس ۲- ساده‌ترین آموزش

۳- ساده‌ترین مکانیزم ۴- دقیق‌ترین کار

۵- ارزان‌ترین وسایل یدکی ۶- استثنایی قرین مبل

۷- مناسب‌ترین قیمت

شرکت بازرگانی مسعود - خیابان فردوسی گوچه بلژیک تلفن: ۳۱۳۲۹۴

که فاصله شش روز را سه روزه طی کنم که همینکار را هم کردم و روز سوم وقت نماز مغرب و عشاء به کاروانسرا رسیدم و از اسب پائین جسم و چکش بزرگ و آهنین را به دست گرفتم و دقیقاً باید کردم.

صدای سکها برخاست. معلوم شد کاروانسرا چند سک دارد و این خود نشانه دروغ بودن ماجراهی غول‌بایابونی میتوانست باشد، زیرا سک با غول آشنا و مانوس نمیشود که پارس نکند و سرو صدا و هیاهو و عو quo راه نیندازد. پس مسئله غول حقیقت نداشت.

با (سید ملوس) دروغ گفته بود و باحبله‌ای دو کار کاروانسرا دار وجود داشت. در زدم. صدای مردی از داخل دالان شنیده شد که پرسید کی هستم و چه میخواهم. با او گفتمن:

- مسافر تنهایی هستم که به مشهد میروم. بازگانم. موقع نماز است و میترم نماز قضاء شود. خواهش میکنم مردی پرور و اتفاقی در اختیار من قرار بده.

او همان مطالعی را که سید ملوس تعریف

کرده بود بازگو کرد. عیناً همان جملات پس بیچاره سید دروغ نگفته بود. در جواب او گفتمن مهم نیست. من میتوانم از مال خودم نگهداری کنم. او در راکشود. مردی بود بلند قد و قوی هیکل و درشت استخوان که صدائی مثل صدای شیر داشت. غرنده و مهیب. بیلها بش کلفت و از بناگوش در رفته بود. در دیدگانش حالتی بود که یعنده را میترسانید، لذا من در چشم نگاه نمیکردم و حتی المقدور از تکریستن مستقیم به مردمیک دیدگانش میگیریدم. دهانه اسیم را گرفتم و بدرون دالان رفتم. او در وا پشت سر من بست. در همان موقع گفتمن:

- میزان مهریان و شریفهای اگه لطف کنی و امتشب یک اتفاق تهنا در اختیار من بذاری هم کرایه بیشتری میدم و هم خوبی ازت منون و مستکرمیشم.

عین داستانی که سید ملوس حکایت کرده بود، ابداآگفت اتفاق تنها ندارم و بعد به شمردن خطرات اتفاق مورد بحث برداخت و گفت:

- یک اتفاق ته کاروانسرا دارم که خیل خطرنا که. غول‌بایابونی اصلی خونه‌اش اونجاست. نصف شب ظاهر میشه و آدمو خفه میکنه. من نمیتونم ضمانت بگنم که او فجای بری و زنده بیرونی. بعلاوه می‌بینی که مسافر دیگه توی این کاروانسرا بیست که اگه فریاد بکشی بہت کمک بکنه. منم وقتی برم توی اتفاق خودم اگه زلزله و سیل بیاد خارج نمیشم. سرمه از لای در بیرون نمایم. واستش از همون غول‌بایابونی میترسم.

خندیده و گفتمن:

- باشه رفیق خوب من. باشه میزان شریف و مهریان. هر بلافای سرم بیاد مسؤولیتش با خودمه.

شانده‌ها را بالا انداخت و گفت:

- بسیار خوب. حالا که خودت دلت میخواه باون دنیا سفر کنی من مانع نمیشم.

بفرمایم.

مرا به اتفاق مورد بحث برد. همان اتفاق که مشخصاتش را قبل از سید ملوس تعریف کرده و حتی موقعیت جغرافیائی آنرا در کاروانسرا گفته بود. اسب مرا گرفت و برد که در طوله باز کند و توبه بزند. بعد از چند دقیقه برای من چراغ فیلهای آورد که شیشه‌ای شکسته و دود زده داشت. در روشنایی چراغ به مسق و دیوار نگاه کردم و سوراخ را دیدم، اما جلوی آن بردۀای از لطفاً ورق بزند

رو مادرم  
صمدم  
امساس  
و موقعیت  
بورجن را  
حرکت  
آن اندند و  
در شهر  
یدا کنم و  
هیچ  
تقریباً راه  
برود.  
وی  
کنم، کار  
غاز شب و  
هر منزل  
فاعله  
میتوانست  
 قادر بودم

۱- محواب  
سلحد کرم  
هر خورده  
دن دستور  
وندی (را  
متعلق به  
چند پتو  
جهد که  
ون بردن  
اوبراون  
های هیتلر  
آیی  
و کفش  
نایلون  
پلاستن  
لیش به  
شده این  
استعمال

ای بزین  
بکر، بکی  
کردیم  
هوانتوره  
نش به  
بوش شد.  
ه بود از  
نماند،  
اش اجداد  
زیرانفت  
ل را بهتر  
شدید که  
رت محال  
اواسخته  
سلام مانده  
تشخیص  
انداختن  
علاوه بر  
شته بود.  
مأموریتم  
نار اجداد  
گردند. در  
اق به  
ولی وقتی  
وا گرفتم  
در همان  
بود که  
۲ میلیون.  
که برد بود.

## معرفی و تقدیر از شاگردان ممتاز گروه فرهنگی و هنری البرز



دوشیزه پروین لکیان



دوشیزه پروین زارعی



دوشیزه فاطمه افغان پور

صاحبان عکس‌های فوق که بین همدوره‌های خود در رشته خیاطی با بهترین معدل مقام ممتاز را حائز گردیده‌اند از طرف اولیاء هنرستان مورد تشویق و تقدیر قرار گرفته و بدراحتی جایزه نفیس نیز نائل شده‌اند.

مانیز هوش واستعداد این هنرجویان را بنا برگان و کسانشان تبریک گفته موقتی بیش از بیش آنها را از خداوند بزرگ خواهایم.

شعار هنرستان البرز محیط آرام و سالم، اخلاق، وظیفه‌شناسی، انصباط، روش عالی، برنامه جامع و رساه، تلاش بی‌کسر، کار و کوشش، ماحصل مراقبت دائم وجود استادان دلسوز البرز می‌باشد.

**گروه فرهنگی و هنری البرز** مجهر باستاندارد وسائل مدرن با ۳۷۳ سال سابقه متمدد درخشان و تجربه آموزشی با تکنیک جدید که مطلقاً ویژه بانوان و دوشیزگان است با رعایت کامل حفظ اصول اخلاقی با همکاری وزیریه ترین استادان فن و برنامه‌های ثمریخشن در حد نظام پیشرفتی کنونی با امکانات استثنائی خود در پیشبرد هدفهای انقلاب و پیش رساندن مقاصد انقلاب آموزشی نقشی سازنده و ارزشی دارد هم‌اکنون در سه نقطه تهران بزرگ (مرکز غرب و شرق) برای دوره‌های جدید شامل دوره کامل خیاطی، گلسازی، آرایش، ماشین نویسی، دفترداری دوبل و حسابداری عالی ثبت نام مینماید در کلاسهای مجهر البرز بانوان و دوشیزگان بیسواند هم میتوانند دوره کامل خیاطی، گلسازی و آرایش را بنحو احسن فراگیرند. وسیله رفت و آمد هم مهیا است.

۳۱۲۰۵۴ و ۳۱۳۲۳۷

۹۵۲۶۹۲

۷۹۷۵۶ و ۷۹۶۳۱۶

با خونسردی گفت:

— من که بیت گفته بودم خودت  
مسئولی . بعلاوه بحضورده اینجا نزدیکه .  
او نجام حاکم داره . بیتونی بری شکایت  
بکنی .

— من شکایت نمیکنم، چون روی اینکه  
به شهر خودم برگردند ندارم . بول هم ندارم  
که بیت بدم . بعلاوه از شکایت چه سودی  
میبرم . آیا حاکم میاد اینجا به شب بمونه  
که غول بیاد سراغش ؟ نه .

— پس ابست بایت کرایه اتاق مال من .  
— اسب مال تو دوست . اما من باچی  
برم ? لباس هم ندارم .

— یکدست لباس زنونه اینجا هست ،

میخواهی بیت بدم که پیوشه .

با کاروانسرا را روشن کرده بود . چراغ  
خابوش شده بود . از پشت مشیشه به خارج  
تگریستم . دیدم کاروانسرا دار سرگرم جمع  
کردن سرگین حیوانات است . در اتاق من  
چیزی باقی نمانده بود مگر شوارم و شلاق  
اسپ که ظاهرآ آنها را نیز ندیده بود .  
که همراه بود . در اتاق را گشودم و بیرون  
رفتم . کاروانسرا دار چشمی که بمن افتاد  
کفت :

— ده . تو زنده‌ای ... الان بخواستم  
بیام جسد تو برم دفن کنم . اونجا برات قبر  
حاضر کردم . تو چطور زنده موندی ...  
خواستم حرفي بزنم . ولی او مهلت نداد  
و گفت :

— زود بیا حسابو بده و سوار ابست بشو  
و برو ...

باو گفتم :

— غول تو چیزی برای من باقی نداشته .  
هر چی داشتم بده . من غول دزد نشینده  
و بیخ و قیله مردم را مورد تمسخر قرار  
میدادند و مین میخندیدند و از طرفی شرط را

از من ساخته نیود . از یک پسر بچه هشت نه

ساله ضعیفتر شده بودم . غول بیابانی نزهه  
دیگری کشید و بالگد به سینه من زد . در اثر  
ضریب لگد او طاقیاً افتادم و از هوش رفتم ...  
موقعي بخود آمد که آفتاب طالع شده

و صعن کاروانسرا را روشن کرده بود . چراغ  
خابوش شده بود . از پشت مشیشه به خارج  
تگریستم . دیدم کاروانسرا دار سرگرم جمع  
کردن سرگین حیوانات است . در اتاق من  
چیزی باقی نمانده بود مگر شوارم و شلاق

اسپ که ظاهرآ آنها را نیز ندیده بود .  
که همراه بود . در اتاق را گشودم و بیرون  
رفتم . کاروانسرا دار چشمی که بمن افتاد  
کفت :

— زود بیا حسابو بده و سوار ابست بشو

و برو ...

باو گفتم :

— غول تو چیزی برای من باقی نداشته .  
هر چی داشتم بده . من غول دزد نشینده  
و بیخ و قیله مردم را مورد تمسخر قرار  
میدادند و مین میخندیدند و از طرفی شرط را

## خانه غول

پوست خیک آویخته بودند که ورای آن  
دیده نمیشد . فهمیدم هر چه هست پشت آن  
سوراخ است .

کاروانسرا دار برای شام نیمرو تهیه  
کرد و با نان و پیاز و نمک آورد . شام را خوردم  
و در را از داخل ستم و خواهدیدم . یعنی  
نخواهدیدم ، فقط چراغ را پائین کشیدم ...  
سه روز واه بیمانی مرا خسته کرده بود . خیلی

میکوشیدم بیدار بمانم ، اما بلکهایم بهم  
فسرده میشد و خواب دیدگانم را پر میکرد .  
چند باره خواب رفتم ولی باز بیدار شدم و  
لای بلکهایم را نیمه باز نگهداشتیم و متظر

غول بیابانی ماندم .

نیمه شب گذشته بود که ناگاه صدای

عربه‌ای شنیده شد من که منتظر غول بودم

خواستم برخیزم و پنشیم ، ولی او احسان کردم

که بدنم حس ندارد . میست شده بودم .

آنهمه قدوت بدنه از بین رفته وجایش را به

رخوت و ناتوانی داده بود . عجا . چرا اینطور

شدهام . دهان کشدم که حرفي بزند و در

همین حال دست پیش بردم و فیله چراغ را

بالا کشیدم . باروشن شدن اتاق غول

بیابانی را دیدم . همان شخصیات و علائمی

که سید ملوس تعریف کرده بود ، ولی کاری

نیز باخته بودم و در ده دیگر هیچکس تره  
برای من خرد نمیکرد و عملی یک انسان  
ضعیف و فاقد قدرت و شخصیت مبدل نمیشد .  
بس هر طور بود . باید قدر بازگشتن به بجنورد  
و رفتن به ده را از سرم بیرون کنم . دو راه در  
پیش داشتم یا بهر نوعی که اسکان داشت  
در آن کاروانسرا بمانم و یا همان لباس  
زنایی ای که او بنم هدیه میکرد سوار بر اسب  
شوم و بطرف مشهد بروم . مدتی وا در مشهد  
بگذرانم و بس از اینکه کار کردم و بولی  
جمع آوردم به ده مراجعت کنم . رفتن به  
مشهد با لباس زنانه ، با شلوار و شلیه و پل و  
پیراهن چیز کلدار کاری مسخره بود . مردم  
مرا دیوانه میانگاشتند و سنجکارانم میکردند .  
بس ناگزیر بودم بهر عنوان هست نزد  
کاروانسرا دار بمانم تا اینکه قافله‌ای وارد  
شود و ماجرا را با سر پوست کاروان در میان  
بنهم و از او کمک و باری بخواهم .  
کاروان و قتی به مقصد میرمید شش هفت نفر  
( رامونه ) داشت . به اشخاص بیچاره و وامانده‌ای مثل من  
میگفتند راه مانده .

روی پله همان اتاق نشتم و به فکر  
فرو رفتم . آفتاب کمی تم را گرم میکرد .  
لکر میکردم با اینکه من ناید از ترس بیوهش  
شده باشم . مردم چون من با این پال و کوبال  
و زور بازو و قدرت بدنه و دل جرئت روحی  
ناید با یک نهیب و فریاد غولی که  
هویتش ثابت نشده بود بیوهش شود . بس  
من چرا بیوهش شدم ؟ عجب است که  
ین تمام حوات شباhtی هست . غول پرده  
را کنار میزند و وارد میشود . عربده میکشد  
و وقتی صاحب اتاق و مسافر چراغ را روشن  
میکند یا فتیله را بالا میکشد بیوهش میگردد .  
دو ساعت بعد که بخود میباشد تازه متوجه  
میگردد که هر چه داشته غول پرده و حتی  
یک لگه جوراب برای او باقی نگذاشته است .  
کاروانسرا دار با خونسردی و آرامش  
داشت پهن ها و سرگین حیوانات را در صحن  
کاروانسرا جمع میکرد و در دلو چرم میبریخت  
که برای زستان خشک کند یا به  
مزروعه داران اطراف پرخواست . من سکوت را  
شکستم و گفت :

— آهای میزبان شریف . ممکنه ازت  
به خواهش بکنم ؟

— خواهشت چه ؟

— تو یکدست لباس مردونه بنم بدی .

من حالا که بولی ندارم بیت بدم ، در عرض

برات کارمیکنم . یکماده اینجا برات کارمیکنم .

هر کاری یکی انجام میدم . اینم بیت بگم که

من مرد را زدایی هستم و نظر بلنده بعلوه

مرد توتمندی هستم و توی شهد و بجتورد

ملک و آب و ثروت دارم . نصف دارائی

صرفهای بجتورد مال منه . چهار صراف مشهور

مشهد طرف معامله من هستن . خلاصه من

آدم بی سروپانی نیستم . با این وجود حاضرمن

برات خدمت بگم تا اینکه حساب تصفیه

بشه . اوقدر کار میکنم که حساب لباس و

بول کرایه اتاق پرداخت بشد و بتونم با

اسپ خودم بهراه ادامه بدم و برم .

فکری کرد و گفت :

— حساب اینو نمیکنم که است هم توی

این یکماده خرج داره ...

— عوضش برات کار میکنم . ازش بار

بیکشی ...

— من این چیزها رونمی فهمم . حاضرمن

نگرت دارم ، اما دو شرط دارم . یا باید پول

# درمدادی کم

## کرم سفید کننده

X 800

پوست های  
تیره و کدر را  
خیلی سریع و آسان  
سفید و شفاف  
میکند

عجله کن.  
من نمیدانستم چه باید بکنم. خود حیات  
علی مطابق معمول بعد از ظهرها تربیاک  
میکشید. ناهار را که میخورد یک دنده کنار  
منقل میافتاد و تا ساعت دوازده شب تربیاک  
میکشید بته شبهائی که قافله نبود. خودش  
میگفت وقتی مسافر دارم لب به تربیاک  
و افور نمیزنم. قافله رسید (حیات علی) دوید و  
دستها را گشود و راه را بر قافله بست و  
به کاروان دارگشت:

— هی، شنیدی، ما جا نداریم. اینجا جای  
امنی نیست. بهتون بکم. از اینجا تا منزل  
بعدی هشت نه ساعت راه بیشتر نماید باشه.  
من میگم بین اونجا اینجا جن و غول داره.  
او وقتی حرف بیزد، من به قافله نگرسیتم.  
پیشتر کاروانیان زن بودند، بهمین علت  
نگهبان پیشتری داشتند. کجاوه و بالکی و  
هر کجاوه و هر بالکی یک مهر داشت که  
دهانه قاطر را گرفته بود. تعدادشان بهینجا  
نفر میرسید. بعد از همان گفت و گوها که قبل  
دوبار تعریف کردم و خودم نیز از زبان خود  
(حیات علی) شنیده بودم آنها با همه مختارانی  
که متصور بود وارد شدند. زیرا هیچ چاره‌ای  
نداشتند و از آنجا تا منزل بعدی نمیتوانستند  
شبانه بروند. مسافت شبانه، با راه پر خطر و  
جاده پریج و خم و راه نشیب و فراز و  
تعدادی زن که عده آنها شاید نمی‌ازقافله  
را تشکیل میداد.

قافله بدنیال بحث و گفت و گویی مفصل  
کاروان دار و کاروان‌سازار، به‌دالان سازیر  
شد. هر یک از مهتران متکفل نگهداری و  
حافظت یک با دو کجاوه و بالکی بودند.  
در پایان قافله نیز دو گاری اسی بود که روی  
آن چادر کشیده و سایه‌بان درست کرده  
بودند. من فکر میکردم که آن گاریها حامل  
بار است و مقدار تعجب کردم وقتی گاری  
اولی وارد دالان کاروان‌ساز شد و مشاهده  
کردم زیر چادر آن زنی تقریباً چهل و چند  
ساله نشسته و روینده سفید خود را بالا زده و  
کش ازداخته، طوریکه صورتش دیده میشد  
و جالب آنکه در آن تاریخ که زنها بسته رو  
میگرفتند و خود را از نامحرم با وسایل  
می‌پوشانیدند، هیچ آبایی از نشان دادن گردید  
چهره سفید و زیبای خویش نداشت.

گفت که او چهل و چند ساله بهنر میرسید.  
چشمان ریز و پف‌آلودی داشت. پیشتر  
به ترکمن‌ها شیوه و رویه‌رفته زیبا بود. من  
دنیال گاری راه افتادم و خودم نفهمیدم چرا  
اینکار را کردم. او پرده را که تانیمه بالا  
زده شده بود گرفت و بن گفت:

— هی، تو شاگرد اینجا نمی‌باشی.

جواب دادم:

— پله خاتون، فرمایشی دارین؟  
— آره . این پرده روزین بالا اونجا  
ستجاق قفلی هست. با سنجاق محکمش کن  
که دو باره نیفته. بعد هم به کاروان‌سازار  
بگوییاد کارش دارم. امسش چیه؟

— حیات علی، خاتون من.

— حیات علی... با اتفاق علی یا راهرو  
علی. هر زهرمازی هست بهش بگو بیاد  
بیشم.

— فرمایشی دارین بخودم بگین می‌در  
خدمت حاضرم.

— من ... اول بارهای متواخالی کن.  
توی گاری دومی است، بعد هم یک اتفاق  
تنها میخواهم. من بالاین پاره بوردها و دهاتیها  
نمیتونم توی اتفاق سی چهل نفره بخواهم.  
به شیندن این جمله پنتم لرزید، زیرا

لطفاً ورق بزندید

من نقد بدی و اسبتو بگیری و برى و با لباس  
بیهوده ایم. شام و ناهار تم از پس مونده‌غذای  
مسافرها میدم که کوفت کنی و بخوری، در  
عوض تا شب عید برام کار بکنی. از این  
گذشته اینجا باید کروکور و لال باشی. نه  
چیزی بینی، نه چیزی بشنوی و نه چائی  
حروف بزنی، و گرنه سرتو میبرم و توی هموں  
قبری که پشت دیوار طوبیه کنند دفت  
میکنم.

از خوشحالی نیم خیزشدم و گفتم:

— باشه، حافظم. قبول میکنم.  
نگاه عمیق و پراز سواعده و بدینی بمن  
افکند و سری جنبانید و افهار داشت:  
— صیر کن تا برم برات لباس مردوانه  
پیارم..

با فرست کافی کارهایش را انجام داد و  
رفت. من تفهمیدم کجا رفت، چون کاروان‌ساز  
واقعاً بزرگ بود و پیش از چهل اتفاق و حجره  
داشت که در دو طبقه روی هم قرار گرفته  
بودند. اتفاقها و حجره‌ها در دالان قرارداده استند.  
دالان که تمام میشد حیاط کاروان‌ساز آغاز  
میگردید و انتهای حیاط طوبیه و آخرهای  
اسبان بود. خودش چهار رأس اسب داشت  
که من اسب (سیدملوس) را در میان آنها  
شناختم، ولی نه آرزوی بلکه سه چهار روز  
بعد.

بهر حال کاروان‌سازار رفت و نیمساعت  
بعد با یکدست لباس مردانه برگشت. بقیه  
را مقابل من گذاشت و بهشمارش قطعات  
لباسها و تعیین بهای آنها مشغول شد.

— این هفت تیکه لباسه. شلوارش هفت  
هزار کت یک تومن. جلیقه سهزار کفش  
پنج راز. همه را پذیرتم، با اینکه یک چفت  
کفش نو را در مشهد کمتر از پنج ریال  
میروخندند. جالب اینکه در میان لباسهایی  
که او آورد من جلیقه چهارخانه پیجایزی  
سیدملوس بدیعت را شناختم، اما هیچ بروی  
خودم نباوردم.

دیگر برای من تردید باقی نمانده بود  
که غول وجود ندارد و هرچه هست زیر سر  
خود کاروان‌سازار است و او این نقشه را  
طرح کرده که مسافران را لخت کند و کسی  
نتواند شاکی باشد، زیرا قبلاً میگفت که  
چنین اتفاقی هست، اما بهشان نمیدهم و اگر  
اصرار دارید هر بلانی سرتان آمد مسؤول  
خودتان هستید.

از همانروز مشغول کار شدم، ولی چون  
سافری وجود نداشت از غول هم خبری  
نیود. وظیفه من این بود که هر روز اتفاقها را  
سرکشی و تمیز کنم. چراگاهها را نفت برخزم.  
لابیها را دستمال بکشم. دالان را جارو و  
آب پاشی کنم. چهار چراغدان دالان را که  
در ارتفاع سه چهار متری روی دیوار قرار  
داشت سر بزنم و اگر چراگاهها نفت ندارند  
از نفت پر کنم. غروب که میشد چراگاهی  
dalan را روش میکردم و آخر شب سه چراغ  
آخری را خاموش میگردم و فقط یکی را روشن  
میگذاشتم که اگر مسافر آمد، گیرانه داشته  
باشیم و بوسیله همان یک فتیله چراگاهی  
دیگر را روشن کنم.

چند روز گذشت. گفتم که بعلت سرمای  
زستان قافله‌ها بدندرت حرکت میگردند و  
تعداد زائران حضرت رضا کم شده بود تا  
اینکه یکروز مصر سو صدانی شنیده شد.  
(حیات علی) کاروان‌سازار آسمه سر از اتفاق  
خودش بیرون جست و فریادی کشید و مرا  
بنام خواند و گفت:  
— آهای... بجه، قافله اوهد. بدلو ...

نکس تره  
ک انسان  
میشند.  
و چنین در  
و راه در  
ن داشت  
ن لباس  
ر برآب  
ر مشهد  
و بولی  
ن قن به  
و بیل و  
د مردم  
میگردند.  
ت نزد  
ای وارد  
در میان  
م خواهه  
دند و در  
مشه من  
ند هر  
هفت نفر  
ل من

ل به نکر  
میکرد .  
یهوش  
و کوبال  
روحی  
که  
د بس  
ت که  
ول برد  
میکشد  
را روشن  
میگردد.  
متوجه  
و حتی  
، است .  
آرامش  
ر صحن  
میریخت  
ابه  
کوت را  
ده ازت

ن بده  
در عرض  
م ارسیکنم.  
بکم که  
بعلاوه  
و چنین در  
رائی  
ت مشهور  
صه من  
حاضرم  
م تصفیه  
لباس و  
جنون ما

ن هم توی  
ش بار  
حاضرم  
ید پول

ن زند  
ای وارد  
در میان  
م خواهه  
دند و در  
مشه من  
ند هر  
هفت نفر  
ل من

ل به نکر  
میکرد .  
یهوش  
و کوبال  
روحی  
که  
د بس  
ت که  
ول برد  
میکشد  
را روشن  
میگردد.  
متوجه  
و حتی  
، است .  
آرامش  
ر صحن  
میریخت  
ابه  
کوت را  
ده ازت

ن بده  
در عرض  
م ارسیکنم.  
بکم که  
بعلاوه  
و چنین در  
رائی  
ت مشهور  
صه من  
حاضرم  
م تصفیه  
لباس و  
جنون ما

ن هم توی  
ش بار  
حاضرم  
ید پول

ن زند  
ای وارد  
در میان  
م خواهه  
دند و در  
مشه من  
ند هر  
هفت نفر  
ل من

ل به نکر  
میکرد .  
یهوش  
و کوبال  
روحی  
که  
د بس  
ت که  
ول برد  
میکشد  
را روشن  
میگردد.  
متوجه  
و حتی  
، است .  
آرامش  
ر صحن  
میریخت  
ابه  
کوت را  
ده ازت

ن بده  
در عرض  
م ارسیکنم.  
بکم که  
بعلاوه  
و چنین در  
رائی  
ت مشهور  
صه من  
حاضرم  
م تصفیه  
لباس و  
جنون ما

ن هم توی  
ش بار  
حاضرم  
ید پول

ن زند  
ای وارد  
در میان  
م خواهه  
دند و در  
مشه من  
ند هر  
هفت نفر  
ل من

ل به نکر  
میکرد .  
یهوش  
و کوبال  
روحی  
که  
د بس  
ت که  
ول برد  
میکشد  
را روشن  
میگردد.  
متوجه  
و حتی  
، است .  
آرامش  
ر صحن  
میریخت  
ابه  
کوت را  
ده ازت

ن بده  
در عرض  
م ارسیکنم.  
بکم که  
بعلاوه  
و چنین در  
رائی  
ت مشهور  
صه من  
حاضرم  
م تصفیه  
لباس و  
جنون ما

ن هم توی  
ش بار  
حاضرم  
ید پول

ن زند  
ای وارد  
در میان  
م خواهه  
دند و در  
مشه من  
ند هر  
هفت نفر  
ل من

ل به نکر  
میکرد .  
یهوش  
و کوبال  
روحی  
که  
د بس  
ت که  
ول برد  
میکشد  
را روشن  
میگردد.  
متوجه  
و حتی  
، است .  
آرامش  
ر صحن  
میریخت  
ابه  
کوت را  
ده ازت

نحو افتد است پوشید رنگی خود موسوم به  
«داخل ساعت» را که مکایس ساعت وطرز شناختن اینکابلوک  
را درحیلید برای اینجانب ارسال فرماید.

می‌کار املاط اینکابلوک ایران خیان مطلع شما بی ساختهان زیبا، صنوف پستی ۹۷ نهاد

## اینکابلوک، تفاوت ساعتها را نمایان می‌سازد.

فقط در ساعتها واقعاً اصیل وجود دارد.  
 ساعت اصیل یعنی چه؟ یعنی ساعتی برای اشخاص  
 مطلع و خوش ذوق، ساعتی قابل اعتماد. اینست  
 تفاوت میان یک ساعت اصیل و ساعتها دیگر.

ساعتها مورد علاقه شما، ممکن است واقعاً  
 ساعت اصیل باشند یا نباشند. ساعتساز شما فرق  
 ایندو را می‌شناسد. اینکابلوک نیز یک ساعت اصیل  
 را از ساعتها دیگر تمایز می‌سازد و  
 بهمین دلیل است که ضربه‌گیر اصیل اینکابلوک،



شامپو

# استیل بیان

با شامپو

استیل بیان

بهداشت مو رعایت

واز ریزش مو جلوگیری

میشود

## استیل بیان

### شامپوی برگزینه جهان

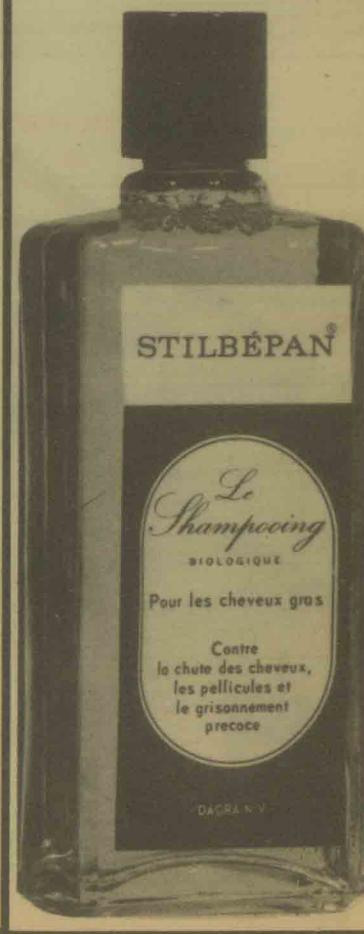
شامپو استیل بیان در چهار نوع:

★ موهای چرب

★ موهای خشک

★ موهای معمولی

★ موهای کم رشد



## اعتصاب ازدواج ! . . .

بقیه از صفحه ۳۱

ابندا مراکیج کرد و بعد به تدریج به وضع معیط عادت کرد، اما کاملاً تابع آن نشد. دلیش هم وضع تریتی کشتم بود من همیشه جانب احتیاط را حفظ میکردم و به هیچ کس اجازه نمیدادم که پایش را فرادر از حدی که باید بگذارد.

هفت سال گذشت و من تحصیلات دانشگاهیم را به پایان رساندم و پس از مدتی گردش در اروپا و امریکا به تهران برگشتم. طبعاً در حال حاضر وضع من از هر نظر با هفت سال پیش متفاوت است، در حالیکه رفاقت پدر و مادرم اصلاً فرقی نکرده است. بدروم طبق معمول در محدود کردن من سعی دارد و مادرم کاملاً از او جانبداری میکند، و حالاً من دختر ۲۶ ساله‌ای هستم، تحصیلکرده و اجتماعی که از زیباتی هم می‌نهزه نیستم، اما مجبورم یا مطابق میل خانواده‌ام در خانه بنشیم و منتظر خواستگار شوم، با برای شوهریایی از عقیده خودم بپرسی کنم و با تکاء سرزنش بار و اخم آلود آنها مواجه شوم. شرط اول را که نمیتوانم بپذیرم، زیرا من قادر نیستم با کسی ازدواج کنم که نمیشناسم. در سوود راه دوم هم، متأسفانه تاب تحمل رفاقت آنها را ندارم، بمحض آنکه یکبار با پسری ملاقات میکنم، پدر و مادرم زانوی غم به بغل خواهید و آخر و عاقبت ازدواج مرد با «او» محاسبه میکنند و به این نتیجه میرسند که «او» مناسب «من» نیست، در حالیکه من خیال ندارم تنها با یک دیدار و حرف زدن باکسی، یک عمر شریک زندگی اش شوم. آنها نمیخواهند این مسئله ساده را درک کنند که من در حال حاضر ۲۶ سال دارم و مسلمان بجهه نیستم و با تجربیاتی که اندوخته‌ام بعفوی نمیتوانم خوب و بد را از هم تمیز بدهم.

جانب اینجاست که خودشان به طرق مختلف برای من خواستگار بیمدا میکنند، اما پس از یک یا دوبار معاشرت، باید ساعتها بای موعده‌شان بنشیم و به سوالات عجیب و غریبان پاسخ بدهم، اینکه دریاوه «او» چطور لفک میکنم؟ و اینکه آیا «او» به دود من میغورد یا نه؟ آخر من با یک بار دیدن چطور میتوانم بفهمم که «او» به دردم میغورد یا نه! اما همین پاسخ کوتاه میتواند ساعتها قیانه آنها و درهم و اخم آلود کند، پس من عاقلانه سکوت میکنم و ناراحتی و ترس از آینده و برای خود نگهیدارم. از این پس تصمیم گرفته‌ام که با هیچ پسری معاشرت نکنم، به هیچ خواستگاری جواب نمی‌دهم و تا ابد تنها بمانم و ازدواج نکنم، زیرا بنظر من ازدواج باید موقعی انجام شود که دختر و پسر یکدیگر را بشناسند و بدانند که چرا با هم ازدواج میکنند. من هیچ کمبود و عقده‌ای ندارم، حقوق خویی هم میگیرم و دلیل ندارد که تحت هر شرایطی تن به ازدواج بدهم. حافظ به معاشرت با دیگران هم نیستم، زیرا نمیخواهم پدر و مادرم را ناراحت کنم. شاید بعضی از دخترها بتوانند

## خانه غول

دست و گردن و قسمی از جمجمه مرده بود. غائله ختم شد. من لباس حیات علی را برداشتم و مخفی کردم و براسی نیز زین نهادم و آماده حرکت شدم، اما قبل از حرکت نزد نرجس خاتون رفت و سلام کردم او که داشت با فراغ خاطر صحنه میخورد گفت:

سلام جوون، صحبت بخیر، من از تو ممنونم.

خانم من کاری نکردم.

چرا آنکه تو منو مطلع نکرده بودی، من به سرنشست خودت و دیگران دچار نیشدم، من فقط ماجرا را تعریف کردم.

همون همون کافی بود که من از نقشه این مردیکه سرد رویاورد. اون خودشو به لباس غول درمیاورد، اما دو کار دیگر میکرد، اول اینکه توی نفت چراغ رون و غنی کافور میریخت. این رون و غنی کافور که خواهید و کم کم میسوخت، مسافر یچاره که خواهید بود نفس میکشد و دود کافور اونو میشود میکرد و از این درمیاورد، بطوریکه تاغول را جلو خودش میدید بیهوش میشد. میشاند اینکه تابه نیمرو و خاکینه که به اتاق مسافر میفرستاد دوا میزد. این دوا که تمدید و نمیزد چی بود و چی هست سب میشند که مسافر ترسو بشد، گیج بشد، منگ بشد، من از لغته‌های توقیمیدم که نه باید نیمرو بخورم و نه باید چراغ روش کنم. البته بعد که اونو زده و اند آختم، چرا غور و شن کرده، اما تمام شد توی تاریکی خواهید تاغول اوید. قبل از اینکه پرده رو بالا بزنده باهمون چوب که دیدی رفت و پشت جز قایم شد. مقداری لباس توی رختخواب خودم گذاشت که فکری کنند من خواهید. وارد شد و عریه کشید که می‌شامیم پیدار شدم... همه که خواهید بود که می‌شامیم پیدار شدم و این از کار فراغت پیدا کرده بوده.

آنها شدم... همه که خوردن داده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت. آقای شبدیز اکنون که این نامه را برای شما می‌نویسم نزدیک به شصتم سال از آن تاریخ گذشته، آن کار و اسرا خراب شده و دیگر اثرب از آن باقی نیست. شاید از تمام قهرمانان این ماجرا نیز فقط من نزدیک باشم. من نیز مردی هشتاد و چند ساله هستم، اما وقتی به اطراف خویش می‌نگرم و گذشتند ها را بالمرز مقابله می‌کنم، از حرث دهانم باز میماند. راستی دنیا در این چند سال چقدر گرفت و وارد اتفاق آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

(پایان)

## گلوریا بر صندلی افتخار

باقیه از صفحه ۳۲

«گلوریا» که طی هد سال اخیر تنها دختری بوده که بر صندلی افتخار بهترین خواننده تین ایجر ایتالیا تکیه زده است میگوید:

— البته من بخطار اینکه تاگهان خواننده معروف شده‌ام خوشحال می‌شم، اما بیشتر خوشحالی ام از اینست که یک دز مستحکم را برای اولین بار از چنگ پسرها خارج کرده‌ام. در مسابقات آواز تین ایجرها همیشه پسرها اول میشندند. امسال من به آنها ثابت کردم که برای ما دخترها هم حقیقت است!

بدر و مادرم معروفش کنم! حالاً بنظر شما چه باید بکنم؟ مراجعت حال آنها را بکنم و تا آخر عمر مثل تارک دنیاها زندگی کنم یا به دنبال عقیده خودم بروم و سینکنی سکوت و محیط سرد و غم لطفاً ورق بزندید

معاشرتهاشان را از خانواده‌شان مخفی کنند، اما من جزء آن دسته نیستم. من دروغ نمیتوانم بگویم و از طرف دیگر پس از یکبار معاشرت باکسی هم نمیتوانم از «او» بخواهم که از من تقاضای ازدواج کند و به خواستگاریم باید تا من به عنوان داماد آینه به

کفت:

— حالاً تو آزادی. میتوانی به خونه خودت برگردی. در عرض این آزادی که بیهوده بشیدم برو بجنورد و به حاکم خبرده و بگو که نرجس.

خاتون زن... السلطنه توی فلان کار و نرساست و منظره که شما را ملاقات بکنه، آخه باید تکلیف کار و نرسای این غول را میعنی کنم.

نیشه که اینجا روبی صاحب بذاریم و ببریم.

یک چشم اطاعت میشود گفتم و روی اسپ جسم و به سرعت راه بجنورد را در پیش

گرفتم. قبل از رفتن بده نزد حاکم رفت و

پیام نرجس خاتون را رسانیدم. حاکم نام او را که شناخته داشت و مذکونه ایستاد.

خیال اویکد در حضور اویستادم.

نمانده بود در عرض نرجس خاتون بین تعظیم کند و یادیاری مرا بیوسد.

دسته‌ای فراش به محل (خانه غول) رفت و من نیز بالاس غول که کسی نمیدانست در

خورجین ترک اسپ من است راهی داشدم.

(سیدملوس) و بدروم و دیگران از جیفات من فاصلید شده و چیزی نمانده بود که مرا می‌سازم

سوگواری و عزاداری بروی کنند که من وارد شدم و همه را خوشحال کردم (مگر (سیدملوس))

که باور نمیکرد و بیگفت تواصلات پاچانزه‌فهای ای

واوراً نمیداده‌ای...

من تا آن دقیقه لباس غول را نشان او و دیگران نماده بودم، وقتی اعتراض او را شنیدم

به اتاق دیگر رفت، لباس حیات علی را

پوشیدم. ریش و پشم و مومی صنوعی اورا

گذاشتیم، باهای خود رانم بیچ کردم. آن

چویدست گزماند و از جنگ گرفت و وارد اتفاق آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را

سردادند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آقای شبدیز اکنون که این نامه را برای

شما می‌نویسم نزدیک به شصتم سال از آن تاریخ گذشته، آن کار و اسرا خراب شده و دیگر اثرب از آن باقی نیست. شاید از تمام قهرمانان این ماجرا نیز فقط من نزدیک باشم. من نیز مردی هشتاد و چند ساله هستم، اما وقتی به اطراف خویش می‌نگرم و گذشتند ها را بالمرز مقابله می‌کنم، از حرث دهانم باز میماند. راستی دنیا در این چند سال چقدر گرفت و وارد اتفاق آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.

آنها شدم... همه که خوردن داده بعد خنده را سردانند و سیدملوس به باخت خود اعتراف کرد و پول را پرداخت.</p



# شانسل پاریس

کاملترین مجموعه کرست و سینه بند جهان را در جدید ترین رنگهای مدرن فروختیم میکنیم

Chantelle | Avec ou sans fermeture.  
Réf. 771  
Paris



STUDIO EGI Paris Imp. en France

**فروشگاه شانسل** خیابان ولایی شماری رزمندیه به کرج میان زند شماره ۲۹۰ تلفن ۸۳۴۳۸۱

زنانه، ولی امروزه در تمام دنیا معمولاً بهترین و معروفترین آرایشگران مردان هستند! ... در ایران هم پسرهای جوان از این حرفه استقبال فراوانی کرده‌اند. بهمن غلت این باز پایی صحبت یک آقای آرایشگر بنام «ساشا صادقی» نشستیم و چون تحصیلاتش را در خارج از ایران کرده است فرست را مقنعت شمردیم تا ازو در باره اوضاع و احوال کانونهای آموزش چرا غالب خانها در دلهای خود را برای آرایشگران میکنند. بهمین علت یک آرایشگر خوب باید علاوه بر بدباری و صبوری، مستعد خودش کم صحبت کند. امکان دارد خودش کم صحبت کند.

اینکه بعضی از وسائل را میشود به اقساط خریداری کرد.  
**\* کشاپ آموزشگاه آرایش**  
فارغ التحصیلانی که میخواهند آموزشگاه تأسیس کنند باید با در دست داشتن مدرک قبولی از آموزشگاهی که در آن کارآموزی کرده‌اند به وزارت کار و امور اجتماعی قسمت آموزش حرفه‌ای مراجعه کنند و در آنجا امتحان بدهند. بعد از موفقیت در امتحانی که آنجا از آنها میشود میتوانند برای گرفتن جواز کار فعالیت خود را آغاز کنند. حداقل وسائلی که برای گشودن یک آرایشگاه کافی است عبارت است از:

ستوار، یگودی، ششواردستی، تیغ، برس، قیچی، برس و شانه، سنجاق، فیکساتور، بایلیس، موله و میز توالت که با حداکثر دو تا سه هزار تومان میگوان آنها را تهیه کرد، با در نظر گرفتن

که به این حرفه اشتغال دارید؟  
— سه سال و نیم میشود.  
— یعنی شما سه سال و نیم آموزش دیده‌اید؟  
— نه. من در اینمدت هم کار کرده‌ام و هم درس خوانده‌ام، زیرا بخصوص در انگلیس برای هر رشته آرایش از جمله میزانپلی، کوب، رنگ کردن مو و زیبائی صورت دوره‌های کوتاه مدت مختلف دارد. کسانیکه به این رشته علاقه‌مند هستند، باید یک دوره کامل آرایش مورا بگذرانند، شامل همان دروس تئوری و عملی که در آموزشگاههای ما رایج است. مدت آن در حدود هفت ماه است و شهرهای نسی مدارس خوب در حدود پنجهزار تومان، بعد میتوانند تخصص خود را در رشته‌های کوب و رنگ بگیرند. این روش در کشورهای مختلف اروپایی قریباً یکسان است و دروسی هم که تدریس میشود مشابه هم هستند. البته از نظر شهریه فرانسه گرانتر از همه جا است. توضیحی در مورد دوره رنگ و کوب بدهید.

کسانیکه دوره کامل آرایش مو را گذرانده‌اند، بادر دست داشتن معنی نامه میتوانند دوره‌های مختلف رنگ و کوب را بگذرانند. دوره‌های مختلفی برای رنگ وجود دارد که هر دوره آن را اگر کسی بخواهد فشرده بگذراند ده روزه است. دوهفته، یکماه و سه‌ماه دوره‌های مختلف کوب است و شهرهایهای آن به ترتیب در حدود ۱۰۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ ریال است. در ضمن دوره‌ای هم برای موهای بلند وجود دارد.

— مقررات این مدارس چیست؟

— شاگردان باید مرتب سرکلاس حاضر بشوند و بهیچ‌وجه حق غیبت ندارند. همه از دختر و پسر باید روپوش‌های مخصوص پوشند. دخترخانها اکرم‌موهای بلنددارند، باید به طور مترتب آنرا جمع کنند و پسرها در زیرپوش کراوات بزنند. کسی حق ندارد جوراب رنگی یا چکمه به پا کند.

— و اما در مورد دوره زیبایی چه توضیحی بدهید؟

— کوتاههای ترین دوره زیبایی یک‌ماهه‌نیم است و هرچه مدت طولانی‌تر بشود شاگردان پیشتر چیزی‌ایم گیرند و بدهی روز زیبائی آشنا میشوند. دروس آن شامل صورت که از کجا شروع و به کجا ختم کنند، ماساچورت، آرایش چشم، برطرف کردن نقصهای صورت بوسیله آرایش، استخوان‌بندی صورت، مانیکور و پدیکور. در دوره‌های طولانی‌تر سیزده‌دانه موهای زاندرا هم باید میدهنند. شهرهای های آن برای دوره‌های مختلف ۱۵۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰ ریال است. البته این حد متوسط شهرهای در مدارس خوب است.

— بنظر شما، صفات یک آرایشگر خوب چه باید باشد؟  
— خوصله و بردباری، زیرا آرایشگار محفل تجمع خانه‌هاست و هنوز کسی نفهمیده چرا غالباً خانها در دلهای خود را برای آرایشگران میکنند. بهمین علت یک آرایشگر خوب باید علاوه بر بدباری و صبوری، مستعد خودش کم صحبت کند.

## اعتراض ازدواج !..

گرفته و لیالهای سرزنش باز و اخراج آسود  
آنها را تعیل کنم؟

«م - ک»

مییند که مسأله تاحدی بفرنج است، زیرا این دختر خانم مثل بسیاری از دختران تحصیلکرده دیگر، از طرقی نیخواهد باعث رفعش و کبدورت و ناراحتی پدر و مادرش شود و از سوی دیگر نمیتواند در روش و منطق آنها را در مورد انتخاب همسر پذیرد.

با وجود این نمیتوان انگاشت که بطور کلی راه حلی برای این مشکل وجود نداشته باشد.

اولاً خان «م - ک» کاملاً حق دارد که نیخواهد و نمیتواند به روشنی که پدر و مادرش میپسندند ازدواج کنند. نشست در گوشه خانه به انتظار خواستگار، آنهم برای دختر ۲۶ ساله ای ازدواج میتواند باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادرش وارد

بعث و گفت و گوشود، موضوع را با یکی

اعتصاب ازدواج کردن و درها را

برای معاشرت با دیگران به روی خود

بستن، مشکلی را حل نیخواهد کرد.

ازدواج فقط برای تأمین زندگی مادی

نمیتواند دختری مدعی شود چون

درآمد کافی دارد میتواند از آن چشم پوشی

کند. اگرچنان بود دوشیزه «م. ک»

تحصیل کرده است، نه تنها واقع بینانه

نیست، بلکه تاحدی نیز عجیب و مضحك

بنظر مرسد.

با اینحال دوشیزه «م. ک» میتواند

بی آنکه باعث ناراحتی و رنجش پدر و

مادرش شود، راههای معمول و مناسبی

برای حل مشکل خود بیابد. یکی از این

راهها اینست که صادقانه و صریح

موضوع را پدر و مادرش مطرح کند و

عقیمه اش را درباره ازدواج و همسر

آیندها ش و چگونگی انتخاب و معاشرت

و شناسانی او به ملاحت و زبان خوش

و در عین حال بدون پرده پوشی و با

قطابت برای آنها تشریح کند. این حق

دختر ۲۶ ساله است که در مسأله ازدواج

آزادی انتخاب داشته باشد.

راه دوم اینست که اگر نیخواهد

یا نمیتواند درباره این مشکل بطور

مستقیم و رو در رو با پدر و مادر

## پاسخ شما

**خانمها: سیمین ماهفر، فریدا بیان زاده  
و آقایان شاهرخ قهرمانی، فرامرز حسین نیا،  
مهران دیان زاده، علی فعالی، سیاموسی  
الفصلی، تعلیمی صبا، مطالعه شما رسید،  
از توجه و محبتی که بیمار از پیاسگزاریم.  
**آقای حسن فراشبندی**  
ترجمه مقالاتی را که نوشته اید، بفرستید  
تا درباره آنچه پرسیده اید، نظرمان را  
پویسیم.**

### خانم مریم راضی

متأسفانه متوجه منظور شما نشدم، این  
زن چه کرده وجه تعجبی به شما دارد است!  
اگر ممکن است واضح تر پرسیده و بگویند  
ما چه باید بکنیم.

### خانم آموزکار (استاد محفوظ)

بهر است بادیگر معلمان به سراغ مدرسه برود و با وقت وکیل کنند. به او  
پنهانی روش او شما را دلسوز می کند و  
نتیجه عکس درس و وضع تدریس و تربیت  
یقه های مدرسه عاید او خواهد شد.

### خانم اکرم شهبازی

شعر «مادر» خوب وبالحساس بود، اما  
چون اشارات آن شخصی بود، امکان چاپ  
در مجله را ندارد.

### آقای محمد شرف اصلت

نامه شما را برای روزنامه کیهان قسمت  
نامه های روزه که این مسائل انتقادی را  
منعکس می کنند، فرستادیم.

### خانم ساه جین منفرد

افکار انسانی شما قابل احترام و تحسین  
است، امداد رسانی موضوعی که اشاره کردید،  
بارها نوشته اید.

### خانم بالا لیز

نام شما هم ته تنها زشت نیست، بلکه  
خیلی قشنگ است. همانطور که میدانید  
«بالا قیر» به معنای «دخترنگ» یا «دختر  
کوچک» است. از این گذشتہ، این  
مسائل نباید دختر عاقل و باهوشی مثل  
شما را ناراحت کنند!

### لاهور—آقای مهندس پیمان

اسم و آدرس کسانی که مایلند مکاتبه  
کنند، به نوبت چاپ می شود. البته کله از  
دوست است و دلیل محبت و توقع .

### خانم نصرت ثابت قلم

دریکی از روزهای هفته بین ساعت ۹ تا  
۱۲ با دیریخانه مجله زن روز تماش  
بکرید.

### آقای سعید فرهنگ

پیشنهاد شما را به تحریره مجله فرستادیم  
تا مورد مطالعه قرار گیرد. از محبت و توجه  
شما سخنونیم.

### آبادان—خانم سهیلا غلت

مطلوب شما رسید، به نوبت ازان استفاده

## پیغاطر چادر و مسخره ام می کنند!

آدمان که می کنند تا آنچه که ممکن  
است از خانه خارج نشون و همیشه خود را  
را در خانه زندانی کنند. درحالیکه تعجب  
که چرا باید یک دختر جوان پیغاطر اینکه  
جادو سرمهکند، از خلی تفریحات ساده و  
معمولی معروف باشد و مورد تعقیر واهات  
هم قرار نگیرد.

خواهش ممکن این نامه را چاپ  
کنید و بتوسید: چادر یک پوشش است،  
منتها پوششی که ممکن است مد روز  
نباشد و هیچوقت شایسته یک جوان  
امروزی و فهیمه نیست، کسی را برای  
پوشیدن لباس خاصی مسخره کند.  
تبریز-پریشاکری

دختری هفده ساله ام و در کلاس  
پنجم دبیرستان تحصیل می کنم، از هر نظر  
در رفاه هستم، با اینحال پیغاطر یک مخصوص  
که باید خلی ساده و طبیعی باشد، دائم در  
عذاب، موضوعی که باعث ناواراحتی من  
شده، چادری بودنم است.

من پیغاطر تعصب پدر و مادرم همیشه  
جادوی سر کرده ام و حالا تقریباً برام یک  
عادت شده است. ولی راقارمودم، بخصوص  
پسرهای جوان، بام خلی بد و زنده است،  
آنها پیغاطر چادری بودن، بهمن متنکه های  
بیمودم گویند یا مسخره ام می کنند.

از دست این جوانها آنچنان به تنگ

خواهیم کرد.

**پالت—آقای محمد زاده گلستانی**  
نامه شما را به قسمت «نامه های روز»

روزنامه کیهان فرستادیم.

**کرج—دوشیزه مهناز اشاره ای**  
پیشنهاد شما را به تحریره مجله فرستادیم.  
تاد ریار آن تصمیم گرفتند. مشکریم.

**دوشیزه م—**

دریکی از روزهای هفته بین ساعت ۹ تا  
۱۲ پادیریخانه زن روز تماش بکرید.

### خانم سیما رجوی

«انتقام» به درد چاپ نمی خورد، با اینحال  
نشان میدهد از استعداد خوبی برخوردارید  
بامطالعه و پیشکار میتوانید چیزهای بهتری  
پرسید.

### دوشیزه بروین امسان

این بی انصافی است که جوانی را صرف  
پیغاطر می بندش، بی لیاقت و فاسد  
خواند. می بند یک جوان بست ساله  
همانقدر میتواند قابل قبول باشد که دامن  
مینی ژوب یک دختر بست ساله، چطور

شما دلتان میخواهد گاهی از مدهای  
مختلف پیروی کنید. مگر می بند،  
یکی از همین مدها نیست که چند صبحی  
عدهای هواخواه پیدا می کند؟

### آقای مهدی کلهر

دانشکده هنرهای زیبا، رشته نقاشی هم  
دارد می توانید این هر را در آنجا دنبال  
کنید.

### شیراز—خانم رس

مدتی که پکنند، خود او متوجه خواهد  
شد. نگرانی شما کاملاً بسورد است.

### دوشیزه پریوش—الف

شعر گفتن استعداد ذاتی میخواهد، فرمول  
روایی نیست که آموختنی باشد. اگر  
کسی استعداد شعر گفتن داشته باشد  
تکنیک آن را هم پیدا می کند (اگر بشود  
فرم شعر را تکنیک گفت).

### آقای حمید ریاضی

خیلی راحت میتوانید به او بگویند که از  
دوستی و مصالحت با او لذت نمیریزد.

اضطرور از هم جدا شود خلی بهتر است  
که با هم باشید و رونج ببرید، تمهد دوستی  
 فقط دوست داشتن است. وقتی دوست  
 داشتن نباشد، دوستی مفهومی ندارد.

### رشت—آقای حسین ب

ضعی بودن چشم جرم نیست که  
شما آن را پنهان می کنید. گرفتن گواهینامه  
را نتندگی مهمن نیست، فعلاً مهم معالجه  
چشمها یاتان است. قبل از اینکه خطر جران  
داشته باشد، به منظمه تشویش  
مراجعه کنید. شاید با گرفتن عینک  
توانید گواهینامه را نتندگی هم بکرید.

## می خواهند با شما مکاتبه کنند!

شراره در خشان — دانشجو  
SHARAREH - DARAKHSHAN  
No. 61. F - HALL. ENGG  
UNIVERSITY  
LAHORE - 31  
W. PAKISTAN

سید رضا حسن  
SYED REZA HASEN  
ROOM NO: 26  
RADIO PAKISTAN  
W. PAKISTAN

عبدالسلام صمد بور  
دبی - صندوق بسته ۱۰۱۱  
رسول نوری  
کویت - صندوق بسته ۱۹۰۰۷  
سارنچول کرمی  
کویت - صندوق بسته ۱۵۹۳  
احمد سالور نژاد  
ایونلی - صندوق بسته ۱۰۱۸

## چه زنی بهتر است؟

ظاهراً هم همینطور است، ولی آیام  
واقعی خوشبخت هستم؟

همسر من که در خانه داری و آشپزی  
نظیر ندارد و دوره خیاطی را در ارایه دارد،  
تا بحال نشده یک دکمه لباس مرا بدون  
نق زدن بدورد، در حالیکه همه دوست  
و آشنا برای خیاطی به او مراجعته می کنند  
و با روی گشاده او رو برو می شوند.

همسر من که در مهربانی و خوش  
خلقی شهره است، تا بحال یک دکمه لباس  
سلام درست و حسایی به من نداده.

همسر من که خوش پوشش ترین و  
پر ازینه ترین زن مخالف و مجالس اقوام  
و دوستان است، تا بحال حتی برای یکبار  
با سرو وضعی مرتب دز خانه ظاهر نشده،  
و بالآخر همسر من که در مقابل  
این و آن درباره هر مسئله بحث می کند و

بعضی موقع در مجله زن روز مطالعی  
می خوانم که بینظیر میگذرد.

به قاضی می روند. یکی از این خانمهای  
تنهای به قاضی وقت، خانم حمیده — ن  
است که نامه شان موضوع سرمقاله شده  
بود. ایشان به راحتی حرفهایشان را  
گفته بودند و همه چیز را از دریچه چشم  
خودشان بررسی کرده بودند. در حالیکه  
خیلی خوب بود نظر شوهر این خانم را  
هم می بینید که آیا این خانم آنچه  
شوهرش می خواسته بوده یا آنچه مردم  
می خواستند و با خودش فکر می کرده،  
باید باشد؟

من نیز خواهیم بگوییم خانم حمیده  
ن غیر از آنچیزی است که می گوید،  
ولی خیلی از زنها می خواسته بوده یا آنچه مردم  
می خواستند و با خودش فکر می کرده،  
من موضع خودشان بدانند.

مکن خودم  
مجسم  
پنهانه  
اده و  
هات  
چاپ  
ست،  
روز  
جوان  
برای  
لند  
کری

SHAI  
No.

لی آیام  
ر دیگران  
و مجالس  
ند از روی  
او اوایل  
نوشید کرد  
ید.  
ی و آشیزی  
اروپادیده،  
مل مرابدون  
له دوست  
له می کنند  
ند.  
ش و خوش  
یک جواب  
ده.  
یش ترین و  
الس اقام  
برای یکبار  
ناهار نشده.  
در مقابل  
می کند و

## شوهر کردن قسمتی از زندگیست، نه همه زندگی!

هر چند این آب و خالک به شهرت و شرود رسیده اند، یا مانند خانم کتی لباس نقش آمریکا به ایران ارمغان آورده، زیب پیکر جوانان مقلوبی اراده می کنند و مانند آقای بیرون و ثوقی موتومیکلت خود را به این نقش می آزادند و دیری نخواهد گذشت که علاوه بر میکنم هرخوانندۀ ایراندوست و میهن برستی نیز در این احساس بام شریک باشد. به راستی چای پسی تلف است، هرمندانی که بخطاطر استعداد هنری، نه تلاش و کوشش در زینه کسب علم پاسماهی های مادی و معنوی، پیکشی ره صلساله پیغامده و نونوارشندۀ اند و از در روی موتورها پاشیم.

زهی تأسف براین روح تقلید.  
با تقدیم احترام، نیشاپور - فرهنگ

سودبیر معتبر مجله زن روز  
چاپ عکس، بهروز و ثوقی در پشت جلد شماره ۳۹۳ آن مجله گرامی با موتومیکلت متفقش به پرجم آمریکا، صرف نظر از شخصیت سینمای ایشان و محتوای مصاحبه و شرح حاشیان، موجب حرمت نگارنده گردید و تصویر میکنم هرخوانندۀ ایراندوست و میهن برستی نیز در این احساس بام شریک باشد. به راستی چای پسی تلف است، هرمندانی که بخطاطر استعداد هنری، نه تلاش و کوشش در زینه کسب علم پاسماهی های مادی و معنوی، پیکشی ره صلساله پیغامده و نونوارشندۀ اند و از

دخترهای بزرگ شوهر نکرده و دختر

بزرگ مبنای که وجود مادر مانع آمدن خواستگار بای او بوده و خواهر کوچکتر می گوید: اگر خواهر بزرگتر شوهر کرده بود، من تا به حال در خانه نمیماندم.

قدرت خوب است مطبوعات ما بجای آه و ناله کردن و به اصطلاح احساس همدردی با زنان و دختران مجرد هم بفهماند که شوهر داشتن و تشکیل خانواده قسمتی از زندگی بک زن یا مرد است نه همه زندگی او، بک زن می تواند بدون شوهر هم زندگی خوبی داشته باشد. می تواند کار کند، دوستان خوبی برای خود پکید، مطلعه کند، بد گردش و

مسافت برود و در صورت امکان، بجه دخترهای را که از خانواده های معروفند، به فرزندی پیغامد. با یک کنجه کاوی و بررسی مختصر در اوضاع و احوال زوج های فعلی، می توان فهمید که تنها شوهر داشتن دلیل خوشبختی بک زن نیست و صحیح نیست که سر به زانوی غم گذاشت که چرا شوهر نیست و همه زندگی را با ترازوی بی شوهری اندازه گیری کرد و صحیح تا شام نشست و پوهد کائنات بدگفت:

بهرحال این عقیده من است، تا عقیده شما چه باشد. حسین حقیقت تهرانی

در یکی از روزنامه های عصر مطلعی خواندم تحت عنوان « زندگی زن مجرد » این مطلب هم مثل دهها مطلب دیگر درباره زندگی تلح زنان و دختران مجرد و تنها بودا مقالات مختلفی که در این باره نوشته می شود. نشان دهنده وضع بد روحی این دسته از زنان ماست.

با اینکه تنهایی درگزوه مردان مجرد هم خود مستله است که می تواند مهمن باشد، شاید هم مهمن ( چون مردانه دیرتر از زنها با دیگران میجوشن ) اما در شایط فعلی معلوم نیست چرا اثر تنهایی در روحیه زنها سخت تر و سکign تر از مرده است.

در اکثر خانواده ها که بک مادر ی شوهر یا چند دختر مجرد در آن زندگی می کنند، غم و اندوه از در و دیوارش می بارند و با اینکه این عده می توانند بک خانواده شاد و خوش به وجود آورند، مستله بی شوهری آنها آنها را مأیوس و بدهیں و بدتر از همه بداخله وند خود کرده که نه تنها از وجود خود و دیگران مستفرند، بلکه مرتب سرگرم برخوردهای رشت و گاهی مشتمز کننده بین خودشان هستند و هر ددام میدانند، مثلاً مادر بی شوهری خود میدانند، فریادش بلند است که بخطاطر وجود

## با شما که ...

با شما هستم ...

مجله زن روز

سلام. من دختری ۲۱ ساله ام که درست یکسال است دیبلم گرفتم و بهوضو میگویم که انسانی از یائین ترین طبقه اجتماع هستم. از آنها که بیشتر عمر، غم و درد همدشان بوده و جز تیره بختی چری نصیبیشان نشده.

روی سخن با شما نیست، بلکه با همه افراد رُوتمند و بولدار مملکت است. آنها که هیچگاه در زندگیشان شب تاریک نبوده و هرگز طعم تلخ و دردناک شم و رنج را نجشیده اند. من با آنها سخن میگویم و شما باید مدادی ضعف مرا به گوش آنها برسانید... با شما هستم، با شما که هزارها تو مان خرج یک مهمنانی تان میشود و بول یک مهمنانی تان خرج یکسال است دیگر شود با رفاری بدو زندگه هستم که هر لحظه ای اراده کنید به بهترین کشورهای خارجی سفر میکنید، در حالیکه من و خانواده و هزاوان نفر چون من، حتی بک روز را نی توانیم به خارج از شهر بروم. با شما هستم.

خانم و آقایی که اتوسیل هایتان دوپر افزاد خانواده تان است و هر کدامش همزنگ یک لباستان. با شما که صاحب شر کتها - کارخانه ها و اداره های خصوصی و عمومی هستید. با شما که صاحب منصب بهترین سازمانهای دولتی هستید. شما که بهترین عنوان را در وزارت خانه ها دارید. بله شما... چرا همه شغلهای خوب و آبرومند پیرای دوستان و افراد فاضل شما در نظر گرفته شده، پس من و امثال من چه کنیم که حتی بدعنوان کارگر، محل استخدام نداریم. من در همه زندگیم حتی بک روز سعادت آمیز و زیبا نمیدم و همداش با نیروی ایمان و روح ضعیم تحصیل نمودم و از جان و زندگیم مایه نهادم تا دیبلم گرفتم. آنهم با هزاران هزار آرزو و امید

تجزیه و تحلیل روانی می کند، در تمام

مدت زنشوئی یکبار هم بله بیدون اغراق حتی بکبار - نشده که تمایل عشق و روزی داشته باشد، حتی اگر ماهاباگذرد. و هر موقع که از طرف من کششی باشد و تسلیل ابراز شود با رفاری بدو زندگه مرا میراند. ولی همین زن، همسر عزیز پنده، در حضور دیگران طوری رقتار می کند که همه مارا عاشق و معشوق جاودانی می خوانند.

نمی دانم متوجه منظور من شده باشید یا نه. البته من امیدوارم حمیده خانم یا حمیده خانمهای دیگر مثل همسر من باشند که یک مجسمه ظاهراً کامل و بی نقص، ولی تو خالی است. تازه اگر هم واقعیت باشد، جوابی که به حمیده خانم داده شد، جوابی واقعاً منطقی و عمیق برای ایندسته از زنها بود. چون من بعد از بیست و هفت سال زندگی زنشوئی به این نتیجه رسیدم که بک مرد به داشتن زنی فهمیده و کتابخوان، زنی برآزندۀ و زیبا، زنی کدبانو و مرتب، افتخار می کند و در کنار او احساس خوشبختی می کند، ولی همه اینها را، بازی مهربان و گرم و مصمی با خصوصیات طبیعی بک زن واقعی عرض می کند.

ح - ش

با انتها. باید اینکه من صاحب شغل خوبی خواهم شد تا به باری من خانواده ام آسوده زندگی کنند. دیبلم گرفتم با این امید که دیگر خواهان و برادرانم، چون من محروم از لذای زندگی نشوند. افسوس که امیدم خیالی واهی بود، چون یکسال است که بھر مکانی که می شناختم و بن عرفی شده، رفتم. اما هر کسی به یک بیانه سخن می خورد ران و گاهی هم گفتند که تو در کاری تخصص نداری.

می خواهیم بدانم آیا همه مردم متخصص هستند. پس سواد و معلومات چه می شود؟ آیا کارهای امور دفتری و بروزنه نویسی و کارهای ساده دیگر هم از عهده من برمی آید؟ چرا؟. اما نی خواهید باما کار بدید. هرچا که میروم از گوشش و کنار و از کارگاه آن اداره و شرکت می شنوم که پارسی می خواهد، والا کار نیست. در این مدت بیکاری دانش دروس مختلف را عیقاً بسطه کردم و در دومدرسه عالی امتحان دادم، اما آنقدر نورچشمی و سفارشی قراران بود که به من نوبت نرسید. دیگر خسته شده ام. از شما میبرم چه می شود. اگر قلبتان لبریز از محبت و انسانیت گردد. چه می شود اگر همه را دوست بدارید، تا همه نیز دوستان بدارند، چه می شود اگر محبت کنید. بیدریم ویدون چشمداشت به پول و یاداش و فقط برای انسانیت. چه می شود اگر از ایلان قلبستان کل محبت به دیگران هدیه بدهید. من نیز چون دخترتان - خواهتران و همه آشناها تان جوان و هزاران هزار آرزو در دلم شکوفه کرده و فضای قلب و روح را عطرآگین کرده. بله، من هم دوست دارم و دوست دارند. من هم نامزد دارم و چندی بعد به خانه اش میروم و چون همه دختران دیگر گرفتم. آنهم با هزاران هزار آرزو و امید

بنده در صفحه ۹۸

# یک موقعیت استثنائی برای خانمها

آموزش رایگان ماممکن است زندگی شما وادگرگون سازد

آیا استعداد کاربا کامپیوترا داردید؟

خیلی از خانمها در این مورد تردید دارند و در نتیجه بکارهای معمولی در ادارات و شرکتها مشغول میشوند و هیچ وقت از استعداد حقیقی خود استفاده نمی کنند

ما میخواهیم در تصمیم گرفتن در اینکه شما هم میتوانید یک برنامه نویس کامپیوترا شوید بشما کمک کنیم و با این دلیل است که درس اول را رایگان بشما می آموزیم. این درس رایگان بشما کمک خواهد کرد تا تشخیص بدید که آیا این رشته کار نو با درآمد سرشاش در ایران، آمریکا، اروپا و سایر ممالک میتواند کارخوبی برای شما باشد؟

همچنین این جلسه رایگان نموداری خواهد بود از طریق آسانی که در آموختن این حرفه بین المللی با ماشینهای I.B.M در پیش گرفته ایم

خواهشمند است جهت استفاده از کلاسهای فوق کوین زیر را پر کرده و با درس خدمات کمپیوکری واقع در خیابان شاه عباس نیش کوی سام شماره ۱۱ ارسال فرماید

نام..... نام خانوادگی.....

میزان تحصیلات.....

آدرس.....

شماره تلفن.....

## کیوان

بقیه از صفحه ۵۹

من بینی شما هستم!

بقیه از صفحه ۳۰

گرفته بروی خود زندانی میکند! اگر این کار، یعنی جذب مواد خارجی و میکرها، بهمن منوال ادامه یابد، بعد از مدت کوتاهی سوراخهای بینی ملواز کثافت و مواد خارجی میشوند، ولی من مکانیزم جالی دارم که در هر ۲۰ دقیقه مغاط و مواد خارجی جذب شده را جارو کرده، به طرف گلوی شما میفرستد و دوباره غشاء مخاطی تازه ای آماده میکنم که کار تصفیه را ازسر گیرد.

میکرها، مواد خارجی که با ترشح به سوی گلوی شما میروند، خود بخود بعلیمه شده به طرف معده شما شده بودند.

اسید کلریدریک معده تمام این باکتریها و مواد خارجی را حل کرده ازین میبرد و در نتیجه میکرها که وارد بینی شما شده بودند از راه این مکانیزم دقیق آسیبی به شما نمیرسانند.

ازینها که گفتم، طرز ساختمان و سیله حس شاهد بود، اما آیا کسی میداند که من چگونه بیوی گل سرخ را از بین بیوی غذای فاسد، یا فرضًا بیوی پیاز تشخیص میدهم؟

خیر! بزرگترین داشتمان شما هم در این مسئله درمانده اند، آنها فقط یک سلسله تئوری عرضه داشته اند.

که موضوع آن بی شbahت به سریال تلویزیونی «دخت شاه پریان» نیست. در این فیلم کمدی که قسمت اعظم صحنه های آن در اصفهان فیلمبرداری شده، «ارحام صدر» کمدین معروف اصفهانی با فروزان، فخر ساجدی و میری همبازی میشود و علاوه بر اینها یک نوستاره نیز در فیلم رل مهمی به همراه دارد که هنوز انتخاب اسم سینمایی او قطعی نشده است. اسم اصلی وی «مینو محمدی» است و ۲۰ سال دارد، اما احتمال میبرود که بنام «پریسو» یا «افشان» فعالیت سینمایی خود را آغاز کند.

سیامک یاسمی که چند سال قبل با ارانه فیلم معروف «کنج قارون» بصورت پولسازترین کارگردان سینمای فارسی درآمده بود، اکنون مدتی است که در ردیف قیمسازان کم کار در روزهای سرد زمستانی، این مکانیزم جارو کردن و دفع میکردها به انضمام ترشحات، مغلال میگردد و در نتیجه مقداری از این ترشحات، بیوی آنکه بسوی گلو بروند، از سوراخهای بینی به خارج برمیگردند و این موقعی است که آب ازدماغ شما راه میافتد!

«طفول» در دست تهیه دارد که از فیلم های پرحداده است.

## خانم های عزیز

به پول شما هرچقدر باشد بهره خوب تضمین شده میبردازیم. تلفن ۴۰۳۱۴

میگویند هرشی بوداری درجهان مقداری مولکول از خود به خارج میگردند، این مولکولها به آن گیرنده های میرستند، گیرنده آنها را تجزیه میکند، تشخیص میدهد و از راه یک سلسه علامات، نتیجه را به مغز تکراف میکند و آنوقت مغز فرمان صادر میکند که:

— آن بیوی پیاز است! آن دیگر بیو لاستیک سوخته است! آن بیکی گل سرخ و دیگر بیو فلزم س! داشتمندان شما فقط این نکته را کشف کرده اند که تجزیه و تشخیص این بیوها و ارسال بیام اصلی به مغز، توسط الکتریسته انجام میگیرد و الکتریسته این دستگاه های دقیق را نیز سلولهای اعصاب فراهم میکند. یکی از عجایب خاصیت این دستگاه شamed من آستکه بموقع و خود بخود از تشخیص دادن یک بیو مخصوص خودداری میکند!

این عملی است بسیار لازم، مثلاً فرض کنید مجبور هستید چند ساعت به محل بروید که رایجه های بسیار زنده ای در آنجا پراکنده است، فی المثل به یک دیگر خواجه، یا محلی که مردار و گوشت گندیده در آنجا ریخته شده است، یا یک کارخانه تولیدریکی باشد، رگهای خونی در آغاز وقتی وارد این گونه محل بروید میشود بیوی بسیار زنده شامه شما را آزار میدهد، آنرا خوب تشخیص نیدهید، اما اگر مجبور شدید ساعتی در آنجا توک کنید اند که اند ک شامه شما این تشخیص بو را متوقف میسازد و شما دیگر بیو نیشوند و به آن رایجه عادت میکنید! این کار بسیار لازم است، زیرا اگر در تمام مدت آن بورا احساس کنید، حال شما مقلوب خواهد شد. شگفت آنکه وقتی بدبوی زنده عادت کرده و شامه شما دیگر آن رایجه را تشخیص نداد، در همان حال قادر است هربوی دیگری را تشخیص دهد! مثلاً رایجه یک گل سرخ یا حتی رایجه زنده دیگر! و این امر براست از عجایب دستگاه شamed است.

پارهای اوقات من به کسالت های گوناگونی هم مبتلا میشوم، مثلاً برای سهل انگاری شما و هجوم بیش از حد میکریهای گوناگون، حتی ممکنست شکل خارجی من نیز تغییر کند و کچ با یقینه شو.

پارهای اوقات کار قسمتهای داخلی من در ناحیه مغاط مغلال میشود، آن موقع است که شما مبتلا به «پلیپ» میشود. این پلیپ، بر جستگی و زانه کوچکی است به اندازه یک دانه لبه تا یک جهانگور این بر جستگی ها ممکنست راه جریان هوا را مسدود کند، یاره سینوس ها را بگیرند و باعث دردسر فراوان شوند.

پارهای اوقات، برایر یک سرماخوردگی و زکام، ممکنست مغاط درون من متوجه شده و راه جریان هوا را مسدود کند، بدترین کاری که در این موقع از شما سرمهزن آنستکه میگوشید بادمیدن فشار شدیده ها (فین کردن) راه بینی را بزور باز کنید و مغاط و ترشحات را خارج کنید. این عمل هم بهینی شما آسیب میرساند و هم به کوش شما.

در این موقع بهترین راه باز کردن بینی، استعمال بسیار مختصر قطره بینی است، آنهم با تجویز پزشک، بخارسر داشته باشید که استعمال زیاده از حد قطره بینی، خودش باعث دردسر های دیگر میشود.

بسیار نیرومندی دارد که برشکان آنرا «لیسوژیم» نام داده اند. این تقریباً همان ماده است که چشم های شمارا عفنی میکند. این ماده میکرب کش آنقدر نیرومند است که باعث میشود من بیکی از تمیزترین و پاک ترین اعضاء شما باشم، بطوری که در جراحی های بینی، بکار بردن مواد میکرب کش آنقدرها ضروری نیست.

شوغاز های بینی

شاید خیلی تعجب کنید اگر بشنوید که درون من، چند شوغاز تعییه شده است! این شوغاز های کوچک، نیرومندترین شوغاز های جهان را تشکیل می دند! زیرا در حجم و وزنی بسیار ناچیز، هوای تنفس شده را به سرعت گرم کرده، درون زیده میفرستند. سه عدد از این شوغاز هادر دیواره های بینی قرار گرفته اند، شکل ظاهری آنها بصورت یک برجستگی است، لایلای آنها رگهای فراوانی قوارگرفته که مقدار زیادی خون را از آنجا عبور میدهند. هوای سرد از لایلای این زانده ها، درشدادر برابر خون گرم شما که ۳۷ درجه حرارت دارد به سرعت گرم میشود، همانطور که شوغاز با بخار آب یا آب گرم، هوای اتفاق را گرم میکند، من نیز این کار را بخوبی گرم شما انجام میدهم البته کارمن به مرتب دقيق تر و حساس تر و مداوم ترا شوغاز های ساخت کارخانه هاست!

وقتی هوا خیلی سرد باشد، رگهای خونی در لایلای زانده ها وارم میکنند و بزرگ شوغاز تازه تر و پیشتر هوا گرم کنند. بهمن ترتیب هنگامی که شما مشروب الکلی میشوند، بازهم این رگها ورم میکنند، بطوری که دارای اوقات بینی شما اصولاً سرخ و متور میشود.

بوهای گوناگون

وظیفه همین دیگر من انجام عمل شامه یا حس بیوانی است. شما اگریک آدم معمولی باشید، با کمک من میتوانید ۴ هزار رایجه مختلف را از هم تمیز دهید، اگر آدم حساس و باشامه نیرومند باشید میتوانید ۱۰ هزار رایجه و بیوی گوناگون را حتی از راه دور احساس کنید!

متاسفانه در زندگی ماشینی امروز، اقسامی از این خاصیت و استعداد من بدون استفاده باقی میماند، اگر خدای نکرده شما کوروکر به دنیا میمدد این حس شامه من از این هم نیرومندتر میشود و شما اگر میگردید و شامه شamed با ملاقات با اشخاص مختلف، با بیو بدن همین حس بیوانی هر اتفاق را در منزل از اتفاق دیگر تشخیص دهید!

عملدهای از این خاصیت و استعداد من بدون استفاده باقی میماند، اگر خدای نکرده شما کوروکر به دنیا میمدد این حس شامه من از این هم نیرومندتر میشود! و با کمک در بالای سقف من، یعنی در محلی نزدیک هر کس هر آدمی را بشناسید! هر گزینه ای از این ملاقات با اشخاص مختلف باشید و بازهم این نسج که اندازه آن حتی به یک تبر پست هم نمیرسد، پیش ازدهمیلیون دستگاه کیوندگی کوچکی را در این مکانیزم ایجاد کردند! این بیرونی خود زندانی میکند! اگر این کار، یعنی جذب مواد خارجی و میکرها، بهمن منوال ادامه یابد، بعد از مدت کوتاهی سوراخهای بینی ملواز کثافت و مواد خارجی میشوند، ولی من مکانیزم جالی دارم که در هر ۲۰ دقیقه مغاط و مواد خارجی جذب شده را جارو کرده، به طرف گلوی شما میفرستد و دوباره غشاء مخاطی تازه ای آماده میکنم که کار تصفیه را ازسر گیرد.

میکرها، مواد خارجی که با ترشح به سوی گلوی شما میروند، خود بخود بعلیمه شده به طرف معده شما شده بودند.

اسید کلریدریک معده تمام این باکتریها و مواد خارجی را حل کرده ازین میبرد و در نتیجه میکرها که وارد بینی شما شده بودند از راه این مکانیزم دقیق آسیبی به شما نمیرسانند.

ازینها که گفتم، طرز ساختمان و سیله حس شامه بود، اما آیا کسی میداند که من چگونه بیوی گل سرخ را از بین بیوی غذای فاسد، یا فرضًا بیوی پیاز تشخیص میدهم؟

خیر! بزرگترین داشتمان شما هم در این مسئله درمانده اند، آنها فقط یک سلسله تئوری عرضه داشته اند.



# هاکوزان

یک صحنه و صرانه حوشزه، مقوی و نیرومند  
غذای است از شریحی با ویا مین های لام برای کودکان و بزرگسالان

هاکوزان - در قطبیهای ۲۵ و ۵۰ کرمی - ناینده اخباری، شرکت بازرگانی فریس - صندوق پستی ۰۶۲۰ - تلفن ۰۶۳۸۰۷۳

سایوب

دیواری خرابه افتاد و بطرف ضلع جنوبی رفت،  
هو رفشن بود. روز بود. جواد حدس زد که  
او برای قضای حاجت به خرابه نیامده زیرا  
چیزی زیر بغل داشت که میکوشید آنرا پنهان  
نمکهاره. لبه کت خود را روی آن میکشید.  
از طرف دیگر جواد با یک نگاه او را شناخت. او  
(حیدر) خان پسر بلهوان و برادر (غلام گردونی)  
بود. یعنی چه؟ حیدر بلهوان برای چه کاری  
به خرابه آمد؟ آج چه میخواهد؟ آن چیست  
که زیر لبه کت خود پنهان کرده؟ (جواد)  
که پسر زیر کی بود با همه دردی که داشت  
سرخود راخم کرد و پشت پایه خرابه ستونی  
محفی شد و به تماشا پرداخت. (حیدر) خیلی  
هرسان بنظر میرسید. آن جسم را که بیک  
کیسه بوده زمین نهاد. بچه و راست نگیرست.  
با زهم جواد را پشت پایه ستون آجری خرابه  
نداشت. فوراً دست به کار شد. شروع کرد  
به کنده زمین. چیزی شبیه پیله به باخود  
آورده بود. مانند کفگیر آشیخانه. به کمک  
آن جسم فلزی زمین را کند و گود کرده. برای  
چندین بار کمر خود را راست نگهداشت و  
به اطراف نظری افتاد و وقتی دریافت که هیچ  
چشم مراقب او نیست، ستدرا که چندان  
ستگن هم نبود دونگو داد نهاد و روی آنرا  
با خاک و خس و پرگ و علف خشک بپوشانید.  
چندین بار هم آنرا لگد کرد و با همان سرعت  
و شتابی که آمده بود از خرابه بیرون رفت.  
(جواد) که نفس را از ترس درینه  
حس کرده بود کمرش را راست کرد و نفسی  
عمیق کشید. تازه بیاد در پرهیز خود افتاد.  
لخت براین سنگ. این سنگ لعنتی، چرا باید  
درست همینجا باشد و بدپهلوی من برود. اما  
حیدر را بگو؟ حیدر بلهوان برای چدبان  
خرابه آمد؟ چه چیزی با خود آورده بود که  
زیر زمین پنهان کرد؟ آیا سربریده بود؟  
بچند نوزاد بود؟ نه... نه... بول بود...  
فهمیدم. آدم فقط بول را زیر زمین پنهان  
میکند، آنهم در جانی مثل خرابه که هیچکس  
بآن توجه نداود.

(ناتمام)

طاقی و خانه های اطراف آن دورتر رفتند باشد.  
(جواد) نفس نفس میزد و عرق کرده بود،  
با این صرف خود را به خانه حاج آقاضا خیاط  
رسانید و از روی دیوار خرابه ای که پشت  
حیاط خلوت خانه حاج آقاضا خیاط قوار داشت  
بالا رفت و دستش را به لبه پام گرفت. دست او  
به لبه دیوار میرسید، اما فقط نوک انشانتش  
گیر میکرد. بهر زحمتی بود کمی خود را بالاتر  
کشید. تأسفانه آجر لق بود (جواد) با همه  
کوششی که مبدول داشت نتوانست خود را  
نمکهاره و از لب دیوار به پایان سقوط کرد و  
درست نوک بک سنگ قیز که کوئی نیمه  
شکسته بک دسته هاون سنگی بود با استخوان  
دنده هایش فروخت و ناله اش برخاست (آخ).  
پهلومن... این دو کلمه را گفت و از شدت دردو  
فارا حتی بیهوش شد.

کسانی که سنی از ایشان گذشته بخطاط  
میآورند که تاجهیل سال بیش در مجاورت  
بیشتر خانه های محلی بود بنام سرطوبیله که  
نمکهاره ای اسب والاغ و استر اختصاص  
داشت. بعد از که اتومبیل رواج پیدا کرد  
دیگر کمی اسب و استر در خانه لازم نداشت،  
این بود که طوبیله ها کم کم به خرابه مبدل  
شدند، بطوریکه در مجاورت خانه هر متمنی  
که دستش به دهانش میرسید بک چهار  
دیواری متروک و خرابه بوجود آمد که  
سالها باقی بود.

(جواد) در خرابه پشت بیرونی خانه  
حاج آقا رضا خیاط افتاد و بیهوش شد، امادر  
جائی قرار گرفته بود که کسی اورا از بیرون  
نمیدید. خودش نهفمید پنداشت بیهوش  
بود. نگاه بخود آمد. هیچ صدای نکرد،  
شاید ناله اش بیرون نمیاند. شاید این حکم  
قاضاوسن نشست بود. بهر حال اوی صدا و آرام در  
حالی که با دست دنده هایش رامیکشد بخود  
جنید و نشست، اما درست دوهین لحظه  
فروشندگان بادبادک بودند گفتند تونی خانه  
سایه مردی رامشاده کرد که به چه و راست  
میگریست. بالا و پایین کوچه را از نظر کذاری  
و چون اطمینان پیدا کرد که کسی او را ندیده  
تحقیق نکرده، خویشتن را بدرون چهار

و در گوش بجهه میگذاشتند. کاغذ چه کتاب  
را میمکید و مانع میشد که آب چرک بسرور  
بریزد.

(جواد) بادی در غصب انداخت و بیاد  
آورد که دو ریال و نیم بول دارد. منهای صد  
دینار که لواشک آلو برای صیفه خرد. او  
هنوز آن بول را در گوش جب خود داشت،  
چون جرئت نمکرد به مصرف برساند، خاله اش  
و گوهر میفهمیدند و ازاومیهمیدند که پسول  
از کجا آورده است. بادو ریال و دو عباسی او  
میتوانست یکهنه آت آشغال بفر و بخورد و  
بجهه های محله را نیز مهمن کند. او باز هم  
شکسته بک دسته هاون سنگی بود با استخوان

دنده هایش فروخت و ناله اش برخاست (آخ).  
دو عباسی؟ یعنی صنار از بی پناهاد  
کمتر باش میفرموشم.

فرورا معلمه سرگفت، اما جواد ده در  
آورد و یک قرقه نخ آنها را نیز قاید. اود یک  
نیم خواست پولی بابت نخ پردازد. بجهه های  
بول را گرفته و قفقنده (جواد) خود را به خرابه  
رسانید که بادبادک را هوا کند. باد کمی  
خواهید و ضیغیر شد بود، بادبادک خیلی  
زود اوج گرفت و بالا رفت. بجهه های محله دور  
جواد جمع شده بودند و داشتند به منظمه بالا  
رفتن بادبادک میگریستند. منظمه ای  
دیدنی بود. بادبادک پقدار کاغذ یک دفترچه  
مشقی شده بود و هرچه بالاتر میرفت کوچکتر  
و هورا میگشیدند که ناگهان نخ قرقه پاره شد  
و بادبادک کله کله زد و بطرف زمین سازیر شد  
کود کان محله هر کدام طرفی دیدند. هر  
کس حدم میزد بادبادک جانی سقوط کند،  
یکی میگفت رفت روی طاق بازارچه، دیگری  
محعتقد بود که بادبادک بطرف گند و منازه های  
مسجد رفت. سومی و چهارمی که همان  
فروشندگان بادبادک بودند گفتند تونی خانه  
سایه مردی رامشاده کرد که به چه و راست  
میگریست. بالا و پایین کوچه را از نظر کذاری  
کردند به دیدن، اما خود جواد عقیله  
داشت که سربراد بادبادک باید در جهت وزیدن  
باد باشد و روی این حساب ناید از حدود زیر

و منظم ترین ممالک جهان نیز داشتن دیبلم  
ونداشت تخصص غالباً موجب یکاری  
جوانها میشود. جوانان ما، چه پسر و په  
دختر، باید بدانند و باورشان بیاید که  
جامعه صنعتی و اداری فرد اقتضی بدیبلم های  
متخصص و مأمور آن نیازمند است و از این  
بس تصدی هر شغلی لازمه اش آشنا بودن  
با رمز و قوتو و فهایی آنست. سواد خواندن و  
نوشتن و جمع و تفرق و اعشار داشتن،  
دیگر دلیل دانائی نیست. نه تنها در  
ادارات، نه تنها در صنایع، نه تنها در  
فرهنگ، نه تنها در کشاورزی، بلکه حتی  
در ارتش های جهان نیز برای خدمت  
وظیفه اجرایی و معجانی دیگر سربازی سواد  
نمی پذیرند، زیرا امور ارتش نیز امروزه  
بقدی صنعتی و تکنیکی شده که سرباز  
پیسود از عهده انجام وظیفه برئی آید.

یقیناً کاری فراخور حال پیدا خواهد کرد.  
توصیه می کنم به آگهی های کوچکی  
که هر شب در صفحات روزنامه کیهان از  
طرق شرکتهای خصوصی منتشر می شود  
توجه فرمائید و ضمناً دریکی از کلاس های  
مخصوص آموختن مایشین نویسی و منشی گری  
نامنوعی کنید و در عرض دو سه ماه اصول  
منشی گری و تایپ را یاموزید، یقیناً برای  
شما کار پیدا خواهد شد.

(اگر بودجه اینکار را ندارید به مجله  
زن روز مراجعت کنید تاموجات نامنوعی  
معجانی شما دریکی از کلاس های مطمئن  
فرآهم شود).

ضمناً اینرا هم بدانید که اگر به شما  
گفته اند که برای تصدی شاغل فقط  
داشتن دیبلم کافی نیست، حق با آنهاست،  
زیرا نهاده را برایان، بلکه در دسوکرات ترین  
بشتکار داشته باشد و جست و جو کنید،

طبقه سرفه و صاحبان مقام را با یک کشیدن  
برانید و در حق ایشان کلی بافی کنید.  
لو آنکه تعیض و بارگاهی بازی  
در گوش و کنار جامعه ایران هست ولی  
همه مردم خوشخانه گرفتار این درد  
نیستند و بسیارند ثروتمندان و صاحبان  
مقام که بدارند کار، به عمل و انصاف،  
به کارآمدی و سایر موازین اخلاقی و معنوی  
از روی دل و جان هستند و بخوبی آمده که با  
خصوصاً موج جدیدی بوجود آمده که با  
تعیض و بارگاهی هوش و تخصص و همت  
کرده ها و صاحبان هوش و تخصص و همت  
و بستکار مصادر کارها بشوند و بقین است  
که روزی فرامیرسد که همه کارهای بدست  
کارگاهان سبده خواهد شد و خود شما نیز  
اگر زود نایمید نشود و بیشتر از این ها  
بشتکار داشته باشد و جست و جو کنید،

## کبوتران ۰۰

سیزده و کاغذ پاره ها و برگهای خشک و  
ذرات خاک را لونه میکرد و به هوا میبرد  
موقع بادبادک ها کردن نبود، اما چندی پس  
بجهه شیطان بادبادک بزرگی را که دو رشته  
دنبله کاغذ قندی آبی رنگ داشت آمده کرده  
بودند تا به هوا بفرستند. یکی از آنها داد میزد  
و به دیگری میگفت:

- پدر سگ خر، این بادبادک به پناهاد  
واسون توم شده، باد میبردش و میندازه  
خونه سردم.. صبر کن. بذار باد و ایسنه،  
او نوچه هواش می کند. یکی از آنها داد

دشاهی را تا می سال پیش نیز  
(پناهاد) میگفتند. (پناهاد) از اصطلاحات  
پولی زمان قاجار بود که کم کم منسوخ شد  
و از بین رفت. در زمانی با یکشاهی، یعنی  
یک پیستم ریال اسکان جنس خردین وجود  
داشت و شاهی و صد دیناری جزو اجزاء ریال  
به حساب میآمد و طبعاً (پناهاد) بول کمی  
زبود. که دو برازو داشتند سر بادبادک دعوا  
میگردند که (جواد) در راکشود و خودش  
را به کوچه افکند. بجهه های او را دیدند. یکی از  
آنها صد آورد:

- جواد، جواد، یا بین داداشم چیکار  
داره میکند. تورو خدا الانه وقت بادبادک  
هوا کردن، میخواهد پولمنو حروم بکند.  
(جواد) نزدیک رفت و نگاهی به  
بادبادک افکند. مشاهده کرد بادبادک خوی  
درست کرده اند که اگر بخواهند از (عباس)-  
بادبادک (کی) سرمه راه دنگی بخرازدند  
دو ریال باید پول بدنه. بادبادک یک ذرع  
در یک ذرع بود و دو ریف نم دایره ای  
فروشندگان بادبادک بودند گفتند داشتند  
کاغذ کله قند نوچه کاغذ آب خشک کنی  
نیلی رنگ بود که خاصیت مکنگی داشت و  
وقتی کوش بجهه عفوت میکرد و چرک از آن  
میآمد کاغذ کله قند را فتله مانند میساختند

## با شما هشتم ۰۰۰

### بقیه از صفحه ۹۵

آرزومند که چهیزی آبرومند به خانه  
شوهرم بیرم. منهم چون همه دختران  
دیگر صاحب غرور و شخصیت هست. اما  
افسوس که خانه نشین و دیبلم چون مرد  
جدام میماند که همه از صاحبیش میگیرند.  
مرا به هیچ مکانی راه نیست که کار کنم.  
پس چه کنم. از شما می برسم؟

سریم. د

خانم مریم. د  
با آنکه قسمتی از گله های شما بجاست  
ولی باید اعتراف کرد که بدینی ناشی از  
زندگی شما را واداشته که ثروتمندان و

# مholm کاشان برند جایزه اول فستیوال مد



استقبال جوانان اروپائی و آمریکائی از محصولات مholm کاشان پذیری است که توییل این کارخانجات جوابگوی پیش از چند درصد از نسخه های رسیده صادراتی نبوده و تاچاراً با سرعت زیادی به توسعه و افزایش امکانات توییل اقدام نموده اند.

در تایید همین جوان گرایی است که امسال نیز کارخانه های مholm با فی مخصوصات جدیدی جهت نسل جوان عرضه کرده اند از جمله نوعی مholm و نوس تابی (۴۰ دنی) با استفاده از الاف جدید که دارای زیانی و استحکام فوق العاده ای است و نوعی مholm پالتویی بنام مینک در طرحهای ساده و پوست برهای که از هر لحاظ مشابه پالتوهای پوست طبیعی میباشد و مholm شلال کاشان که مخصوص انواع لباسهای زنانه و مردانه نظری توییک شلوار - پالتو - کت و غیره است توجه دوستداران مدل را بخواهی بارزی جلب کرده است. عکس نمونه ای از مholm شلال کاشان را نشان میدهد. یک مholm شک و درعنین حال بسیار ارزان.

ماهگذشته باشرکت پیش از دو هزار تقریبی مholm شکویش تهران در هتل هیلتون یک فستیوال برگزار شد و در میان پیش از چند درصد از نسخه های رسیده صادراتی نبوده و تاچاراً با سرعت زیادی به توسعه و افزایش امکانات توییل اقدام نموده اند.

از جوانان شکویش تهران پذیری این کارخانجات جوابگوی پیش از چند درصد از نسخه های رسیده صادراتی نبوده و تاچاراً با سرعت زیادی به توسعه و افزایش امکانات توییل اقدام نموده اند.

درست مثل دو تا آدم بزرگ و عاقل، با همه اینها مانتوانستیم بفهمیم که آنها جهه احسانی نسبت به هم دارند. نمی توانستیم احمد را در مرور داشت بگذاریم و بهمین جهت همکی باداصله ایان برگشتیم. وقتی آنومیلان از مقابل خانه عمومی دور بیشتر، احمد برگشته بود و تاچاری که چشمش می دید، ملوک را کدمند را استاده بود نگاه میگرد.

## دل عاشق بیقراری میکند!

باداصله ایان که آدمیم، احمد بیانه گیری را شروع کرد. غایایش کم شد، پیشتر وقتها یک کوشش تنها می نشست و روی دفترش چیزهایی مینوشت. گاهی هم عکس یک قلب تیر خورده را می کشید!

یکی دو هفته بعد دوباره بیرونیم به مروودشت رفیم به احمد را واصراً داشت که رسیدم، تو قدرم که کنناهار بخوریم، احمد ازیدرم پول خواست و بعد هم رفت هرچه بول گرفته بود داد و چند شاخه گل خرد. وقتی برگشت برسیدم: گلهای رو و اسه چی می خواه؟

## گفت: واسه دختر عمو!

با زهم ماجبری نفهمیدم. اصلاً فکرش راهم نمی کردیم که یک بسر یازده ساله میتواند عاشق بشود!

این بار، دو سه روز پیشتر در مروودشت نبودیم، وقتی به خانه عمومی رسیدم، ملوک در خانه نبود. مادرش گفت: وقت خانه داشتیم. احمد چند دققه نشست و با هم کار کردیم گلهای را بگیریم و تویی گلدان بگذاریم راضی نشد. بعد هم باز هم گفت: بیابریم ملوک را دید، و در همان

## گفت: واسه دختر عمو!

با زهم ماجبری نفهمیدم. اصلاً فکرش راهم نمی کردیم که یک بسر یازده ساله میتواند عاشق بشود!

این بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را نداشت برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

## گفت: بیابریم ملوک را دید.

از زبان خواهر بزرگ احمدآقا که همسر یکی از اتجاه معروف اصله ایان است بشنید:

- اولین بار که به مروودشت به خانه عمومی رفیم، احمد و قی ملوک را دید خیلی دستیاچه شد، بطوریکه همه مسا فهمیدم. ملوک چند لحظه استاد و به احمد نگاه کرد و بعد در حالیکه صورتش کاملاً سرخ شده بود، گریخت و رفت در

یکی از اتفاقها بینهان شد، پکساعت بعد، بالآخر ملوک با صرار مادرش به اتفاق که ما نشسته بودیم آمد، گوشه ایان نشست و سرش را زیر اندیخت، چندیار متوجه احمد

شیدم و دیدم که زیر چشمی به ملوک

نگاه می کند. احمد که تا آن سوچ همیشه باشلوغ بازیها و شیرینکاریها بشد مغلب ما را گرفت، آنروز خیلی آرام نشسته بود و اصل احتمال اجازه خواست ملوک را بینینما برد! و باهم این اجازه را به او دادیم.

خلافه روزی رسید که ساقه های اینها بهم دل بسته اند. دو خانواده نشستند و بر سراین موضوع صحبت کردند و تصمیم گرفتند که احمد و ملوک را نامزد کنند!

وقتی میتوانیم با او پیشتر مهربانی کنیم تا خجالتش بربرد، اما بعد فهمیدم که

دخت بچه های هفت هشت ساله شیطنت می کنداما تا الحمد را می بیند حالت دگرگون

می شود! بالآخر بعد از چند روز تصمیم گرفتیم برگردیم به اصله ایان، احمد اصرار

داشت که تا باز شدن مدرسہ بیانه در

مروودشت، روزهای آخر، احمد و ملوک کمی با هم انس گرفته بودند و باهم بازی

می کردند، اما بازیها بشد میگردند

اصلاً شیوه نبود. دست یکدیگر را میگرفتند

و می رفتد تویی باعجه خانه قدم می زندند،

در گهواره باهم نامزد می کنند، اما نامزدی احمد و ملوک با این نوع نامزدی ها که عموماً مصلحتی و بدون دخالت طرفین قضیه یعنی نامزد هاست، خیلی فرق دارد. در نامزدی احمدآقا و ملوک داد و سرخ میگردند.

بلکه این نامزدی ثمرة عجیب یک عشق ملوک خانم هفت ساله، دو سال است که

عاشق هم شده اند، آنها چه عشقی! از آن نوع عشقهای که باعث میشود عاشق و

معشوق حتی نتوانند مستقم تویی چشم یکدیگر نگاه کنند و هر وقت مقابل هم قرار گرفتند تاباگوش سرخ میشوند! از آن عشقهای رمانیک و پر مزو و گداز!

آن نوع دلستگیها کم و پیشین دخترها و پسرهای کوچکی که تویی کوچه و خانه همیازی هستند بوجود می آید، ولی عجیبتر از همه اینست که عشق احمدآقا و ملوک خانم منصوری از

آن نوع عشقها هم نبوده، چرا که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت یکدیگر را ندیده بودند!

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای منصوری تصمیم گرفت با استفاده از تعطیلات نوروزی با برادرش دیدای تازه کند. دست اهل و عیال را گرفت و به مروودشت رفت. در این سفر بود که احمد برای اولین بار دختر عموی قشنهش ملوک را دید، و در همان

اولین بار که نگاهش بانگاه دختر عمو گردید، رنگش برد و سرش را دید و سرمه ایان را که احمد آقا و ملوک خانم تادوسال پیش بعلت فاصله زیاد محل سکونشان، هیچ وقت

دو سال پیش، آقای من

# برای خرید گیسو اُر شیرستانها با I.B.S. مکاتبه فرمائید خیابان پیلوی جنب سینما اپاير

می آیند ، زیرا کوتوله های قد کوتاهتر از آنها نیز وجود دارند، کوتوله ترین موجود انسانی که عالم خلقت تا کنون پیدا نموده، مردی بود که طول قدش فقط ۲۴ سانت بود و ۳۷ سال هم عمر کرد».

دکتر (اشتورم) توضیح داده است «نازانی فقط نصیب زنهای کوتوله است و گر نه مرد کوتوله اگر زن عادی بگیرد، با خجال راحت میتواند پدر شود و مطمئن گردد که بوداش طبیعی بدنی خواهد آمد. زیرا دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که کوتوله گی این نیست، بلکه اختلال است که در کار غله های بدن پیدا میشود و رشد اندامی را متوقف میکند. عجیب آنست که این اختلال با لافاصله پس از تولد، و یابعد از هشتمنی سال عمر بروز می نماید، این نکته را هم ناگفته نباید گذشت که کوتوله های دنیا به پطر کثیر تزار رویه ارادتی خاص میورزند و نامش را همیشه به احترام باد میکنند. زیرا در میان سلطان تاریخ، بطر کثیر تنها کسی بود که دلش بحال کوتوله های رویه میوخت. جملگی کوتوله های رویه را به سن بطر بوجع احضار کرد؛ و در آنجا برای همکشان یک عروسی دستگمی ترتیب داد، و سپس زن و شوهرها را با تعجب و هدایات فراوان بخانه هایشان فرستاد».

در میان کوتوله های جهان، به نسبت که بگیریم خوشبخت و بدیخت فراوان وجود دارد، و شاید بتوان (ماندل دوسوزا) کوتوله ۳۴ ساله بزریل را خوشبخت ترین آنها بحساب آورد. زیرا این کوتوله، زشtro، زیباترین زن بزریل را در خانه دارد، و از این بابت حادثه هم مردهای هموطنش را برانگیخته است.

(نادر) زن خوشگل و خوش اندام و ۲۴ ساله (ماندل) تعریف کرده:

«همه، شوهرم را کوچولو صدا میکنند، در حالیکه او در نظر من بزرگترین است» ماندل دوسوزا، فقط ۳۴ کیلو وزن و ۵۲ سانت قد دارد، یعنی بهه اندازه ۴۸ سانت از کوتوله های نروزی کوتاهتر است.

(نادر) اعتراض کرده «من شوهرم را میپرسم. این من بودم که عاشقش شدم و علیرغم میل خانواده ام با او ازدواج کردم»

خانم و آقای (دوسوزا) در شهر ک (مارانهوا) واقع در شمال بزریل زندگی میکنند. ماندل در باره زنش اظهار نظر کرده «او از خانواده ثروتمندی است. بخارط ازدواج باش، باید وداد رش قهر کرد. زن من زیباترین زن بزریل و با حداقل (مارانهوا) است. این را من نمی گویم. گفته من در واقع بازگو کردن عقیده افکار عمومی است. من و او هنگام وقوع با هم آشنا شدم و بخواب هم نمیدیدم که روزی زن من بشود. حقیقت آنکه هنوز هم خجال میکنم دارم خواب می پیشم».

مطبوعات بزریل نوشتند «ماندل دوسوزا» را نایاب دست کم گرفت. زیرا مردی خود ساخته و میلیونر است. در بچگی پادو و شاگرد مغایزه بود، مدتی هم در کارخانه های رسندگی کارگری کرد، ولی قعلا خود صاحب یکی از صاحبان صنایع رسندگی است. او در عداد مشهورترین کوتوله های میلیونر جهان است.

(بارد) از من راندو خواست. در میعادگاه بعدی مرا پرسید، و یکه هفته تگذشته پیش ازدواجش را با پست برایم فرستاد و من هم از فرط شوق قبولیم را فوری به او تلگراف زدم. یکمه بعد من عروس شدم. شوهرم مردمهای خوبی است. مهم آنست که مرا وعده هایم را در گزینی میگیرم. بعداً یک سری کارهای نمایشی

شروع کردیم. به سریاز نمایشنامه های کوتاه و دوبله میرفتیم و بروی صحنه می آوردیم. آواز میخواندیم و «او» تعریف کرده «وقتی خواهش شوهر کرد، خصه من بی انتها شد. ولی به پیشنهاد شوهر خواهش بخت آزمائی کرد، و در عین نامیدی برای روزنامه ها آنکه ازدواج فرستادم. جوانی بنام (تورو) آنکه ام را خواهش، برایم کاغذ نوشت، ولی تصمیم قطعی را موكول به بعد از نخستین دیدار کرد. هیچ نمیتوانید تصور کنید با چه دل شورهایی به این نخستین رانده و رقص. من نمکت پارک شهر باهم آشنا شدم و میتوانم که او را ندیده بودم چون هرجه بود از هیچ بهتر بود. خوشبختانه (تورو) نیز میباشدید کی دو جلسه بخانه ام آمد، با خواهش و شوهر خواهش آشناشد و آنوقت روزی با یکدسته کل و یک حلقه ازدواج رسمی بخواستگاریم آمد. آنروز را هرگز از باد نمیرم. آنروز برای اول بار در عمر از خوشحالی کریستم. و اکنون میتوانم ادعا کنم من و او اگر زن و شوهر نمونه نباشیم یک جفت زن و شوهر عادی، حتماً هستیم».

اوای ۲۷ ساله و رانوایک ۳۰ ساله با تفاوت همسرانشان در یک خانه زندگی می کنند و همزیستیان پسر از محبت و هماهنگی است. (بارد) شوهر رانوایک میگوید:

«زندگی ما عادی است ولی اگر مردم کنیکا و فضول بگذارند، زیرا مردم عروسی کردن یکجفت زن کوتوله را با یک جفت مرد معمولی، هنوز توانسته اند و با یک شوهر تغواسته اند بخود بقولانند. هر جا میرویم فوری از چگونگی روابط جنسی ما برس و جو میکنند. مثل هوس میکنند بداند تختخواب ما چه فرمی است و از این قبیل کنیکا وی های ابلهانه! همسایگان دائم متصرفند بینند (او) و (رانوایک) کی حامله میشوند. و اگر حامله شدند و بهجه زائیدند، بخهشان نیز کوتوله خواهد بود

با نه؟ یک نشریه نروزی نوشتند است:

«کسانیکه اینگونه کنیکا وی ها در خود می باشند، بخیر نداشته که خدا رنج آشستی و زایمان را از وجود زنهای کوتوله و یا بقول معروف (لیلی بوت) زدده است و آنها طبیعتاً عقیم هستند. متنها با این تفاوت که اگر استثنائی بیش باید، و زن لیلی بوت از یک مرد کوتوله، وبا عادی، حامله شود، بجهاش بسطور بقین طبیعی بدنی خواهد آمد، و کوتوله کی را از مادر، یا پدر، و یا هر دو ارشت خواهد برد. چنین استثنای حیرت انگیزی از دنیا نیست! آنده است زیرا سال قبل دکتر (اشتورم) در شهر آستردام زن کوتوله ای را سازنده کرد و هشتمین بجهه طبیعی او را بدنی آورد. جالب آنست که شوهر این بدنگار سرگردان شده بود، کمی سکوت کرد، بعد نگاه کرد بخواهش، طوری که انگار سی خواهد او جواب می بدهد و خواهش، به کنایه فهماند که نباید زیاد به پروپایش بیجام!

مرش نمیشد. بهمن بسب مدتها درینگاههای ساخته ای عملکردم، بسیار پیور محله شدیم، دو تابستان هم ماهیگیر شدیم و برای ماهیگیری سوار قایقی به جزیره (لوفوت) میرفتیم. بعداً یک سری کارهای نمایشی

شروع کردیم. به سریاز نمایشنامه های کوتاه و دوبله میرفتیم و بروی صحنه می آوردیم. آواز میخواندیم و چون هیچکس حاضر نمیشد کاری بما رجوع میکردن، زندگی پخورونمیری را میگذراندیم. ولی پنج سال پیش ناگهان خوشبختی به سراغمان آمد».

رانوایک تعریف کرده است «اول من خاطرخواه بیدا کردم. اسمش (بارد) و یک

آمده ایم. ما این نگاه داغ و سوزنده را همیشه پشت سر خود احساس میکنیم. بیدا کردن کار نیز یکی از بزرگترین دشواری ها بود. چون هیچکس حاضر نمیشد کاری بما رجوع میکردن، در اداره کارما را مرتب از این میز به آن میز پاس میدادند. و حتی مسؤول کارگری تلگراف خانه، مارا با نگاههای مدردانه و دلسوزانه ای به خانه برگرداند. ولی ما سر سخت تر از آن بودیم که تصویر میکردند. زیرا تصمیم کرده بودیم زنده بمانیم و زندگی کنیم. در حالیکه اگر میخواستیم بعمل اجتماع زندگی کنیم تا کنون هفت کنف پوسانده بودیم. مهم این بود که شکم گرسنه شوختی

بقيه از صفحه ۲۴

## عروس تهران

جدیدترین لباسهای عروس، آینه شمعدانهای لوکس و بهترین تورهای سر، کلاه و دسته گل راجه های عروسان تهیه دیده است ضمناً با رانه این شماره مجله پا صدریان تخفیف داده میشود

کوچه خورشید طبقه دوم تلفن ۴۰۵۸۳



## دیبرستان شبانه دخترانه خزانی (دوره اول متوسطه و رشته طبیعی)

باغ صبا بالای سه راه آموزشگاه پلیس نیش تخت طاووس تلفن ۷۵۰۳۶۹

## آموزشگاه دخترانه خزانی

شامل همه رشته ها

شاه آباد ظهیرالاسلام تلفن ۳۱۷۲۶۷

عروسی کنی؟

مثل اینکه متوجه منظور نشده باشد،

اول کمی رنگ عوض کرد و بعد در حالیکه

خدوش را روی صندلی جایجا می کرد

کفت:

نه، یعنی چی؟ باید با هم عروسی

کنیم؟

کار مشکل شده بود. نمی دانستم

چطور منظور را به احمد، دواین سر و سال

پفهمانم، بهترین جوابی که به ذهنم

رسید این بود:

یعنی باید تا آخر عمر، تاهرقه

که زنده هستین با هم زندگی کنیم،

درست مثل بایا و ماما!

گفت: اینکه خیلی خوبه، من خودم

هم می خواهیم بیش ملوک باشیم!

(وقتی این جمله را میگفت دیگر کاملاً

سرخ شده بود)

قصد داری درست روتا کی ادامه

بدی؟ بعد از دیبرستان باز هم درس

می خونی؟



## توجه فرمائید

دیگر از ریزش موی سر  
خود رنج نخواهید برد.  
خستگی و کوفتگی را  
احساس نخواهید کرد.  
تناسب اندام شما حفظ  
خواهد شد و از بوجود  
آمدن چروک در پوست و صورت برای جلوگیری  
خواهید کرد.

دستگاههای ماساژ KOSMO آلمان جدیدترین و راحتترین  
پدیده ایست که بوسیله انگشتان شما بطور طبیعی و دلخواه  
به تنها ای انواع ماساژها را میسر میسازد.  
طریقه استفاده از آن بسیار راحت و با قیمتی مناسب برای همه  
قابل خرید است.  
نماینده فروش: شرکت پوبلیکو کریم خان زند اول نادر شاه شماره  
۲۸ - تلفن: ۶۲۶۸۰۴ داروخانه پارس (جاده پهلوی)  
داروخانه تخت طاووس - خیابان تخت طاووس  
آرایشگاه کینگ (جاده پهلوی) آرایشگاه هتل کمودور چهارراه  
تخت جمشید

# تاتی

## شورت بد اشتبه کودک



**تاتی شورت:** استریلیزه شده صد درصد بد اشتبه  
که ناخن خط استفاده از آن یکپونه حساستی برای کودک ایجاد نخواهد کرد

### خانم - آقا

بsuma در مقابل چک و اسناد و ام  
فوری داده میشود  
تلفنهای ۴۹۰۵۰ - ۴۵۰۵۷

### آموزشگاه آرایش گلریز

زیر نظر متخصص فن ازست کلر سویس  
هزار یورو میباشد. شما میتوانید با ازایش  
قیمت در مدت کوتاهی فن آرایش و  
آنستیو زیبائی را بیاموزید تخفیف ۵٪  
چهارراه شاه بطوف پهلوی پانچ تلفن  
۴۷۰۷۶

### فروشگاه لعل

انواع تریکو و لوازم آرایش  
خیابان هاشمی جنب ۱۲ متری  
تلفن ۹۵۴۸۵۴

### به بار کی

هر گونه جشن، عروسی و یا ضيافتی  
در پیش دارید خواندن کان رادیو نلوبیرون  
و گروههای هنری و محل ترین سالنهاي  
پذيراني را با هر بودجه و امكان ازما  
بخواهيد.  
دفتر هرمندان تلفن ۴۱۳۲۲

## پیامهای خواستگاری بقیه از صفحه ۳۸

احساساتی، ساده بوش + علاقه مند به موزیک و مطالعه + خواهان همسری تهرانی یا  
شهرستانی + ۲۹ تا ۴۵ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۶۸ بیالا + چشم و مو مشکی +  
سایر مشخصات ظاهری مطرح نیست + شیوه + لیسانس بیالا + ۳۰ هزار ریال حقوق +  
باشد به اصول انسانی + محل زندگی بی تقاضا + مهریه هیچ.

بانو ۲۵۲۵۰۰۰

۲۶ ساله + قد ۱۶۲ بیالا + چشم مشکی + مو بلوند + سفید رو + جدا شده

بدون فرزند + مسلمان + آمریکار + ۹۵۰۰ ریال حقوق + فوق دیبلم تربیت معلم +  
زیبا، باهوش، شیک پوش، خنده رو، بانمک و احساساتی + ۲۳ ساله بنظر میرسد +  
علاقه مند به مطالعه و کردش + خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + مسلمان +  
۴ ساله + ازدواج کرده بدون فرزند یا ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ بیالا + افسر، پژوهشک،  
مهندس یا فناور + حداقل لیسانس + درآمد مهم نیست + محل زندگی بی تقاضا +  
مهریه با تفاوت.

بانو ۲۹۲۹۰۰۵

۲۲ ساله + جدا شده + دارای یک فرزند شش ساله که با خودش زندگی میکند +  
قد ۱۶۵ بیالا + وزن ۷۲ + چشم بیشی + مو بلوطی + سفید رو + مسلمان +  
۵۰۰۰ ریال حقوق + دوره اول متوسطه + زیبا، باهوش، شیک پوش، خنده رو،  
بانمک و احساساتی + ۱۹ ساله بنظر میرسد + علاقه مند به مطالعه + خواهان همسری تهرانی یا  
شهرستانی + شیوه + لیسانس + ۳۰ تا ۳۸ ساله + ازدواج کرده یا ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا  
۱۷۰ + افسر، مهندس یا کارمند عالی رتبه + درآمد باندازه کافی + محل زندگی با نظر  
همسر + یک بچه هفت ساله را میزندید + مهریه با تفاوت.

دوشیزه ۲۶۲۹۰۰۶

۲۵ ساله + قد ۱۵۹ + وزن ۵۰ + چشم قهوه ای + مو مشکی + سبز رو + مسلمان +  
کارمند + ۹۶۰۰ ریال حقوق + دیبلم + وضع مزاجی خوب + باهوش، شیک پوش،  
خنده رو و بانمک + ۲۲ ساله بنظر میرسد + آشنا به فن خیاطی + خواهان همسری تهرانی یا  
شهرستانی + ۳۰ تا ۳۷ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۶۰ تا ۱۶۶ + لیسانس + ۱۵۰۰۰ ریال  
بیالا + محل زندگی تهران + مهریه با تفاوت.

دوشیزه ۲۶۳۲۰۰۴

۲۴ ساله + قد ۱۶۳ + وزن ۵۳ + چشم بیشی + مو مشکی + سبز رو + مسلمان +  
در حال گرفتن شغل ۷۰۰۰ ریالی + پنجم طبیعی + باهوش، شیک پوش، خنده رو،  
بانمک و احساساتی + ۲۰ ساله بنظر میرسد + علاقه مند به مطالعه + خواهان همسری ایرانی یا  
خارجی + مسلمان + ۳۰ تا ۴۵ ساله + ازدواج کرده یا ازدواج نکرده + قد ۱۷۰ + درآمد  
چندان مهم نیست + مهندس، دکتر، افسر دریانی یا استاد دانشگاه + لیسانس بیالا +  
 محل زندگی بی تقاضا + یک بچه را میزندید + مهریه با تفاوت.

دوشیزه ۳۰۳۰۰۰۱

۲۱ ساله + قد ۱۶۰ + وزن ۵۳ + چشم قهوه ای + مو خرمائی + سبز رو + مسلمان +  
دانشجوی سال چهارم + زیبا، باهوش، شیک پوش، خنده رو، بانمک و احساساتی +  
۲۰ ساله بنظر میرسد + علاقه مند به مطالعه + سینما + خواهان همسری تهرانی یا  
شهرستانی + ۳۰ تا ۳۵ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا ۱۷۰ + سبز رو یا موی مشکی +  
دکتر، مهندس یا خلبان + لیسانس + ۴۰۰۰۰ ریال حقوق + محل زندگی بی تقاضا +  
مهریه با تفاوت.

دوشیزه ۲۷۲۱۰۰۲

۲۴ ساله + قد ۱۷۰ + وزن ۵۸ + چشم قهوه ای + مو خرمائی + سفید رو +  
مسلمان + کارمند + ۷۰۰۰ ریال حقوق + بعد از ازدواج مایل نیست کارمند + زیبا +  
خواهان همسری تهرانی یا شهرستانی + ۳۰ تا ۴۶ ساله + ازدواج کرده + قد ۱۶۸ تا  
۱۷۰ + سایر مشخصات ظاهری بی تقاضا + محل زندگی تهران + یک بچه را نگهداری میکند +  
مهریه با تفاوت + سیکل به بیالا + محل زندگی تهران + یک بچه را میزندید + مهریه با تفاوت.

دوشیزه ۲۵۲۵۰۰۰۷

۲۵ ساله + قد ۱۵۵ + وزن ۵۰ + چشم و مو مشکی + سبز رو + مسلمان +  
آمویزکار + ۷۵۰۰ ریال حقوق + دانشجو + شیک پوش، خنده رو، بانمک و احساساتی +  
۲۳ ساله بنظر میرسد + علاقه مند به مطالعه و معاشرت + خواهان همسری تهرانی،  
شیرازی، کرمانشاهی، بیرونی یا اهوازی + ۳۰ تا ۳۹ ساله + ازدواج نکرده + قد ۱۶۵ تا ۱۷۰ +  
کرده یا ازدواج نکرده + مسلمان + لیسانس بیالا + دکتر، مهندس، بازگان یا خلبان +  
۲۰۰۰۰ ریال حقوق + محل زندگی تهران + یک بچه را میزندید + مهریه مهم نیست.

دوشیزه ۲۷۲۱۰۰۰۷

گذشته است و از میان جمعیت دنیا تنها چند  
کشور هستند که میتوانند از آن بیرون گیرند.  
پس از فرانسه - سویس - کانادا - بلژیک -  
مکزیک، ایران است که توانسته با عقد  
قرارداد با یون یونیون المللی چنین امتیازی را  
برای ایرانیان، اعم از مرد و زن و پیر و جوان  
به دست آورد. شما هم مثل هزاران همسر خود  
خود، به گروه خوشبختان بیرونید و بازیاب  
پدر کنز راهنمای زناشویی (تهران - خیابان  
فردوسي - مجله زن روزی - یون ایران تلفن  
۳۱۲۱۹۲) از مزایای علم و دانش درست

برای یافتن همسر ایده آل بقیه از صفحه ۳۸

حاصل میشود، زن و مرد جوان نمیدانند چه  
میخواهند... حلاوت روزهای عشق و خوشی  
پایان گرفته و چهره واقعی زندگی نمایان شده  
است. حال آگر ایندو، پنځکه باشد یکدیگرا  
نشناسند، اختلاف دعوا و مراجعت قطعی است.  
تسنیت های روانی به شما امکان میدهد که  
شناختی کامل درباره خصوصیات همسر خود  
داشته باشید، درنتیجه از بسیاری حوادث  
ناگوار جلوگیری میکند. دست کم راه حل های  
مناسب آنها را نشان میدهد.  
استفاده از علم و دانش در زناشویی  
معجزه ایست که قرن حاضر در اختیار افراد

گفت: — قبل از اینکه بخواهد، بیانید بروم برایتان آب پرقال بفرم. طبیعی است که بجهه‌های بی‌مادر، از این لطف نایهنتگام پدر ذوقده شدند و بلافضله همراهش راه افتاده از خانه خارج شدند. پدر بیرحم، بین راه دست متونکو را گرفت، و به تهوفونی نیز توصیه کرد دست و آکاکو را بگیرد. هنوز از خانه خیلی دور نشد بودند که ناگهان اتومبیل با نور خیره کشته به سرعت از راه رسید و به صف پدر و دخترها زد. راننده تیکار از آنکه مبادا بی‌احتیاطی کرده، خود «موراتا» را هم زیر بگرد و در نتیجه از ۳۵۰۰۰ تومان محروم گردد، زیاد کنار کشیده به همین سبب هم فقط به «واکاکو» اصابت کرد و او را به وسیط خیابان پرت کرد و جایجاشت، بسدون لحظه‌ای توقف هم گاز داد و در تاریکی دور شد. سپس چند کیلومتر آنطرف‌تر، اتومبیل مسروقه را کنار خیابان رها کرد و از آن پیرون پرید و به پشت رفیق و شریک تیکارش که با یک موتوسیکلت روشن در آن نقطه انتظارش را می‌کشید، جهید و هر دو گریختند. در آن اثنا «ماتورا» نقش پدری داغدیده را بازی کرد، یعنی فریاد و غفان برداشت، همسایه‌ها را از خانه‌هایشان بیرون کشید و پای جانازه غرقه به خون دخترش ماتم گرفت. وی در این‌ای این نقش چنان استادی بخراج داد که حتی مطابق ستن بودائی‌ها، در خانه‌اش یک محراب درست کرد و در آن جا به بهانه عزاداری، زیج نشست تا اهالی محل به عنوان نذرورات، برایش مقدار زیادی کل و میوه ببرند.

اما از آنجایی که چنان جنایت مخفوی نامشکوف نباشیست بماند، کارشناسی که برای تهیه کروکی حادثه به محل وقوع «تصادف» رفته بود، هر چه روی زمین گشت، با کمال حیرت هیچ اثری از ترمیز ندید، در حالیکه در اینگونه موقع، یک ترمیز شدید، از طرف راننده اجتناب‌ناپذیر است. همین موضوع کوچک توجه پلیس را جلب کرد، و این سوژطن هنگامی بیشتر شد که «ماتورا» برای دریافت حق بیمه به ادارات پیمۀ مراجعه کرد و ادارات بیمه نیز طی نامه‌ای از پلیس تقاضا کردند، در اطراف حادثه مزبور تحقیقات دقیق‌تری به عمل آورد، مبادا موضوع کلامبرداری در بین باشد شناس دیگری که پلیس آورد، یافتن اثر انگشت «ماتورا» در اتومبیل مسروقه بود، زیرا ماتورا، شخصاً اتومبیل را بسدون استفاده از دستکش ریشه و در اختیار راننده تیکار قرارداده بود.

بدین ترتیب بود که دوین جنایت فوجیه سال نیز کشف گردید، و باعث شد که افکار عمومی، در زمینه عواطف پدری دچار حیرت و تردید شود.

سبلگی در حدود ۲۰۰۰ تومان بنم پدهاد، اما من این پیشنهاد را نپذیرفتم، به گمانم بعداً مجبور شد رفقه‌اش را بجای من همراه او کنند. این کار براي او نفع زیادی دربر داشت، زیرا نامزد پیجاره‌اش را نیز با عجله پرده و به نفع خود بیمه همکرده بود، در حالیکه با من نمیتوانست چنین کاری کند. من بخاطر جان دربردن از این نقشه شیطانی خوشحالم، بخاطر قربانی شدن (ساتایا) هشت ساله و (سوم وانگ) مو سیاه و قشنگ و ۹۹ سرنشین دیگر هواپیما نیز بشدت متأسفم.

ستوان سومخای وقتی همه درهای نجات را بروی خود بسته دید و همه شواهد و مدارک را علیه خود مشاهده کرد، بالاخره به فوجیه ترین و پیرحاجانه ترین جنایت سال اعتراض کرد و گفت:

— ساعت بمب را طوری تنظیم کرده بودم که هواپیما را درست بر فراز دریای جنوبی چین منفجر کند، تا همه اجزاء هواپیما در دریا غرق شوند و هیچگونه مدرکی باقی نماند نمیدانم بمب به په علت شش دقیقه زودتر، بر فراز خشکی منفجر گردید. من، دخترم و نامزدم را بخاطر تصاحب بول بیمه عمر آن‌ها از بیانی کردم، ولی بطوطوکه می‌بینید، نقش‌هام بکلی نقش برو آب شده است، در حالیکه اگر بمب لعنتی شش دقیقه دیرتر منفجر میشده، من اکنون میلیون بودم...

عجب آنست که درست همزمان با این حادثه، نظری آن در زاین نیز اتفاق افتاد و مرد ۳۸ ساله‌ای بنام «تیسوساموراتا» دختر نه ساله‌اش «واکاکو» را بخاطر پول، تعتمدی به کشتن داد.

جریان از اینقرار بود که وقتی زن «موراتا» از وی طلاق گرفت، او برای بولدار شدن نقشه‌ای مخفوی و شیطانی طرح کرد. یعنی ابتدا دخترش را در دو شرکت بیمه به سبلگی معادل ۵۰۰۰ تومان به نفع خود بیمه عمر کرد و بیس در صد و کشتن «واکاکو» ۹ ساله برآمد.

«ماتورا» طی چند هفته بادجوان ۲۰ و ۲۲ ساله درست شد، آنها را در نقشه قتل دخترش همست خود کرد و به هر کدام در حدود ۳۵۰۰ تومان وعده داد. سپس جزئیات نقشه را با آنها در میان گذاشت. به موجب این نقشه، قوارش در شب موعود، خود موراتا، دخترانش (واکاکو) و (توموکو) را به بهانه گردش از خانه بیرون یاورد، و بعد دو جوان مزبور با یک اتومبیل مسروقه سر برست و دختر بجهه‌های معمصون را زیر بگیرند و فرار کنند. موراتا، برای دور ماندن از هرگونه سوءظنی، گرچه فقط «واکاکو» را بیمه کرده بود، تصمیم گرفته بود دخترش شش ساله‌اش «توموکو» را نیز به اتفاق او قربانی کند. نقشه مطابق قرار قبلی تیکاران به اجرا درآمد.

شب حادثه، پدر جنایتکار به دخترانش

## شرکت ملی نفت ایران

### WANTED EXPERIENCED SECRETARY

There is ONE secretarial position OPEN in the Iranian Oil Exploration and producing Company's busy headquarters in the South.

We offer housing, club facilities, good salary, secured career with generous benefit plans plus a full month vacation a year.

IF you are a female Iranian citizen, not liable for military service, professing one of the recognized religions, 22-30 years of age, with a minimum 12th grade diploma, not a government employee, and have:

**EXCELLENT COMMAND OF ENGLISH  
TYPING SPEED OF 35-40 WPM  
SHORTHAND SPEED OF 80 WPM  
2-4 YEARS OF EXPERIENCE**

THEN apply in person to NIOC Recruitment and Redeployment Division, No. 76, Kakh-e-Shomali, Saturday to Wednesday, between 8.00 a.m. and 11.00 a.m. Bring with you educational certificates and two Photographs.

## خونخوارترین پدرهای سال

### بقیه از صفحه ۲۳

سالهای را نزد سه شرکت مختلف بیمه به مبلغی در حدود دو میلیون و یکصد هزار تومان بیمه عمر کرده و در بیمه نامه، فقط خود را استفاده کننده حق بیمه معرفی کرده بود.

وقتی تحقیقات به این مرحله رسیده بیلس با نکوک قایم باشکه بازی را کنار گذاشت و ستوان «سومخای خانی‌سوتر» را توپیف کرد و تحت بازجویی قرار داد. به مجردیکه خبر توپیف «سومخای» به اتهام قرار دادن بمب زرنگی رد میکرد، اما در همین زمان بود که «ساتینه سومیتی تاک» مستخدمة کاپاره «کافه دویاری» با نکوک، به پلیس مراجعه کرد و اظهار داشت:

— چند روز قبل از وقوع حادثه، ستوان سومخای را مسلح مطالعه نقشه بیک هواپیمای کانور دیدم. کارکنان فرودگاه نیز اعتراف کردند، لحظه‌ای قبل از پرواز هواپیما، ستوان سومخای، در حالیکه یک چمدان کوچک آنی رنگ بده دست داشت، دختر و نامزدش را تا داخل هواپیما بدرقه کرد،

## پارکر ۷۵ مظہر شخصیت



جوهر سوپر کوئینک پارکر  
در ۶ رنگ زیبا باشیشه‌های  
پلمپ شده عرضه میشود

نماینده انصاری در ایران: شرکت سهامی ادکا  
ساختمان پارکر - خیابان - سپهبد زاهدی شماره ۲۴۵  
تلفن ۸۲۶۳۰۴ - ۸۳۰۵۲۸

بزرگترین شخصیت‌های جهان با پارکر  
۷۵ میلویسند. پارکر ۷۵ در انواع مختلف  
بانوک طلای ۱۴ عیار

PARKER

پارکر سازنده مطلوبترین قلمهای جهان

نیز برویم، از این  
بلاقاصله  
کشند،  
که آرگفت، و  
کاکو را  
نه بودند  
لکنند به  
و دخترها  
ای اختیاطی  
کبرید و در  
دد، زیاد  
نظ به  
به وسیط  
دون  
ریکی دور  
اتومبیل  
ز آن بیرون  
کارکش که  
 نقطه  
و گریختند.  
داغدیده  
داشت،  
ک کشید و  
تم گرفت.  
دی پخرج  
در آن جا  
تا اهالی  
قدار

محفوی  
اسی که  
وقوع  
زمین  
از ترسن  
اق، یک  
بناندیز  
پلیس را  
ل پیشتر  
ل پیمه به  
ل نیز  
در اطراف  
ه عمل  
در بین  
رد، یاقت  
س مسوقه  
را بدون  
نیاز رانده

جایست  
شد که  
در چار

## کتک بقیه از صفحه ۲۰

نزنید، هیچ قابلی ندارد!  
خدارونق بددهد بدبازار بعضی عاقدهای  
خیلی خوش انصاف، یکی هم از جم این  
آکایان پیدا شد و عقد غیر قانونی را دور از  
چشم ناینای فرشته عدالت جاری کرد،  
طفلک مرحمت تا چشم باز کرد خودش را  
توی خانه «جانبازخان» نهاده.  
جانبازخان، یکی دو هفته تا میتوانست

خوب و مهربون و جوون داشته باشم که  
شب سیسمون بدزاره و هر چی روز دیده و اسم  
تعزیز کنه؟  
بعد این فکر به مغز مرحمت خانم رسید  
که: چیکار میشه کرد؟ سکه نمی تونم توروی  
جانبازخان واسم درب و داغونم میکنه!  
همین سوالها را پیش همسایه ها مطرح  
کرد و بالاخره آدم خیری پیدا شد و راه را  
نشانش داد:  
«برو کلانتری، پدرشو در بیان، سکه  
شهره رته؟»  
... مرحمت خانم چادر چاقچور کرد و  
رفت کلانتری، هر چه را برسش آمد بسود  
تعزیز کرد، جانبازخان که بدجویی تو هجل  
افتاده بود از ترس کلانتر و پرونده سازی زد  
به چاک! رفت که رفت... حالا پانزده روزه  
که کسی نمیداند چه گویی رفتنه!  
... مرحمت خانم حالا دیگه نه کنک  
می خوره و نه شبها خواب بد می بینه!



در راه یار تازه جانبازی کرد، آقدر که مرحمت  
خانم دیگر سالک درشت، هیکل بشکه ای،  
دندهای دراکولانی و چشم با باقوری آقایارا  
درست مثل یک زنگ تفریح ده دقیه ای بین  
دو کلاس یکساعته جبر و هندسه بوده است.  
دوباره کنک خودرها شروع شد و مرحمت  
خانم دیگر بین حاصل کرد که خداوند گار  
عالی روی پیشانیش نوشته:

«ز گهواره تاکوگور کوتک» بخور (ضورت  
شعری) «چهار سال هم با اکنک خودرن های  
هر روزه گذشت تا اینکه مرحمت خانم پانزده  
ساله شد، بوش بوش بوش فهمید که میشود  
به خانه زن همسایه رفت و آمد کرد،  
رفت و آمدها بود که گله گذاری ها و شکوه هارا  
بدنبال داشت و همین رابطه ها، بالاخره  
بدمرحمت خانم فهماند که دنیا رنگهای  
دیگری هم دارد، یکی از همسایه ها گفته  
بود: «بابات غلط کرد تورو بداین سردیکه  
پیر خرف داد»، یکی دیگر گفته بود: «کنک  
مال حیوانه»، همسایه روبرویی تعزیز کرد  
بود که شوهرش چطور سرش با بغل بغل  
میوه می آید خانه، سر و روی بوجه ها را عرق  
بوسنه می کند، با او شوخی میکند، شام  
می خورد، آنچه را صبح تا شب توی حجره و  
توی خیابان دیده براش تعزیز میکند و بعد  
مثل یک آدم درست و حسایی به بستر می رود و  
خوش می خوابد.

مرحمت خانم اینها را که شنید رفت توی  
تکن:  
— راستی چرا باید من کنک بخورم؟  
مگه من حیوانم؟ تازه چرا من نباید یدشور  
می خواهد!

برای چند لحظه، پرستارها و همراهان  
زانو خیره خیره به یکدیگر نگاه کردند و  
بالاخره با صدای شیون زانو همگی دست بکار  
شدن و گوشه لحاف را گرفتند. یکی از از  
حسین آباد که او بیدین نمی دوستی می خواهیم  
پیاریست زایشگاه! تازه تو غربت آشناشی  
ندازیم که تو رو بیریم خونه اش!

درد به اوج شدت رسیده بود و زانو گوشش  
لحاف را توی چنگش میجاله کرده بود.  
بسیگان کوک خانم جامد از او پرسیدند:  
— حالا بگو چه دلیلی داشت که با  
زایمان توی زایشگاه مخالفت کردی و گفتی  
پیاریست اینجا!  
کوک خانوم درحالیکه لبخند رضایت.  
آمزی برل داشت گفت: «اینجا راحت تر و  
با صرفه تر، چون بول زایمان و بول حمام بعداز  
زایمان رویهم فقط میشه ۵ ریال!!

حمل کنه، چرا از حسین آباد او مده تا اینجا؟  
بسیگان کوک خانم دورش را گرفتند  
و شروع کردند به منطق تراشی که: «خانم  
جان! جای زایلند زایشگاهه! مگه از  
حسین آباد که او بیدین نمی دوستی می خواهیم  
پیاریست زایشگاه! تازه تو غربت آشناشی  
ندازیم که تو رو بیریم خونه اش!

درد به اوج شدت رسیده بود و زانو گوشش  
لحاف را توی چنگش میجاله کرده بود.  
بسیگان کوک خانم وقی وضع را حساس  
دیدند، شروع کردند به التماس کردن و  
برانو گفتند: بالاخره چی میگی هر جا  
بعغاهی میبریست، اما تا دیر نشده حرف  
بزن! زانو که دیگر رمی براش نمانده بود  
بالکن زبان وایمه و اشاره آنها را متوجه کرد  
که قصد دارد در حمام وضع حمل کند!

## زایمان در حمام

برای چند لحظه، پرستارها و همراهان  
زانو خیره خیره به یکدیگر نگاه کردند و  
بالاخره با صدای شیون زانو همگی دست بکار  
شدن و گوشه لحاف را گرفتند. یکی از از  
حسین آباد که او بیدین نمی دوستی می خواهیم  
پیاریست زایشگاه! تازه تو غربت آشناشی  
ندازیم که تو رو بیریم خونه اش!

درد به اوج شدت رسیده بود و زانو گوشش

لحاف را توی چنگش میجاله کرده بود.

بسیگان کوک خانم جامد از او پرسیدند:

— حالا بگو چه دلیلی داشت که با

زایمان توی زایشگاه مخالفت کردی و گفتی

پیاریست اینجا!

کوک خانوم درحالیکه لبخند رضایت.

آمزی برل داشت گفت: «اینجا راحت تر و

با صرفه تر، چون بول زایمان و بول حمام بعداز

زایمان رویهم فقط میشه ۵ ریال!!

زایمان با تهران در شهرستانهای: شیراز (کاپری - مترو) تبریز (آریا - مولن روف) رشت (سید رود - قصر زرین) آبادان (کیان - سهیان)

گرگان (امپایر) قم (دروازه طلائی) قزوین (آریا) اراک (کاپری).

## علی عباسی تقدیم میکنند

# نصرت گریمی

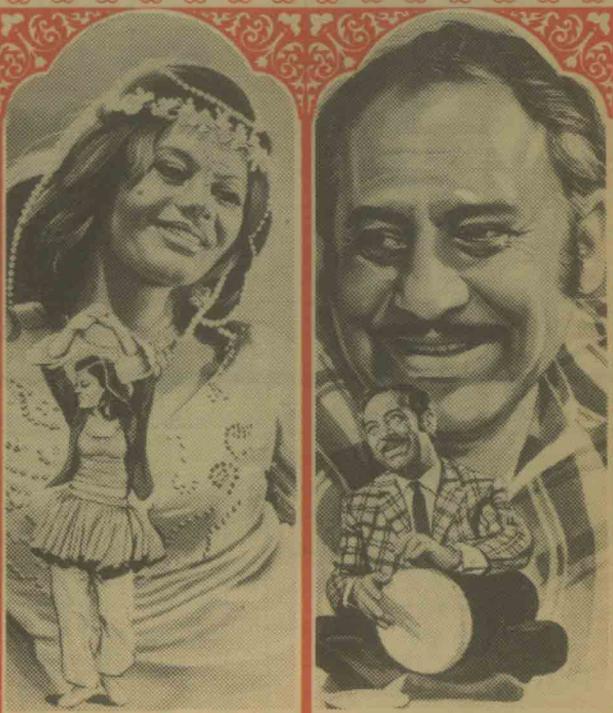
# شان

### فخری خوروش اردوان مفید

رضا کرم رضائی - مفیدی - نادیا  
روشن ضمیر - مهرا

و مهناز

هزاران بیرونی اصانلو میزید علی رضا زرین دست  
ساخت شرکت فریاد موسسه فرهنگ شریف  
و بودجه سازمان سینمایی پیام



اهواز (ساحل - کارون) رشت (سید رود - قصر زرین) آبادان (کیان - سهیان)

گرگان (امپایر) قم (دروازه طلائی) قزوین (آریا) اراک (کاپری).

شوك	دن شده	ازوگي ناسيگري ليريك	مرع مبرود جويديس قانون	عونها پيشاني	فرهيبها درخت بزميه	روزدي دراريکا درختمو	زمان پيري نان دارد	مخصوص ومستوى از نوع سايو فليسيداده در زيجداده موده نورس
دهي از رودبارستان	آب دهاتي چند تاده	بزرگ روزمرزي	اورمزگفتنه ترسي نازه	انجمن علمي حال به عال شده	رام شده	زاده لهوه از اسلامه هاي سرد	فرزندش نمیشود آماده	شوري در ايران سپرده ياسين شوري شريه
رسن و قطار	بست نوهي بزده مسينا تي	مهمازن هروس	آزيموها رودخانه	سلجه انجهازي کامد هشك	آزير ساعت هر روزه	سازجويان ناهموار	آواز يانه خيلي هوش دارد آواز يانه	زاویه نصف کم آتش هر بي
وران کردن	طربي به الای انگلسي	دليل و درك عصاوه	خانه بزنه آزمه هان قابل سكار	سودله شده ظرف روغن	وطن ازير كيات	سالام نوهي ناشاهده	شكلي و ريهات لبجان باور	ارساها نوعي کلاه تبيل و يكاري
طبت و بيد	وردي در آرچا رساي آشونکر	چرم خام واحد جهارها	راهنها پيده شيش	فن و صنعت ميناچي	بازي کردن از فلرات	نهيدت قانون معمولى	هدت بلوچستان ماهني اوطني	حکایت غایي
زنان اسرائي دارند	در رياحه اي در طرف افغان	بهداه از تنايمك	گرد بد غرو بستاره	حرف استانا پله به روس	گشاده گشاده	آيد	آواز شوب مریوط به دنیا اشتاده حروف مقاؤت	جاچه راغي چيزها
ایران	آسام اسبر از ضمائر	متل و مانند گل صاف کن	ساهده نماید خون	بن و بدن محبت	دانم سازاباني	سوهاعالت حل ناشناس	بدخانم سیکوند فرسانه اريها يکل	جاچه راغي چيزها
رياست	زهر كتاب رز تشت	دوست از دنده نوعي گاز	پيشوا کوس كردي ها	از ادلهوي از ازوان پيش	بنهاگاه طريق ناتمام	جاي دادن نوهي فراول	روعن نافق دم هرك برادر سرگ	روعن نافق آخر
محرابي خوقافك در چين	علاتي موي نرم بر	السار جايز	اسان هرها هن	خوب آخوند	از اشکنده ها صد متر مربع	زرنگ	خرامت سکيل زيماني رو	روزگنش وقن و گفشن و سيله جو بند
وصايون	محصول آب وصايون	فرسایه باتوت رخسار	نوهي بارجه نازك	تشريع دلن	نامه دن با دشنه سازاني			

حل جدول شماره قبل

## هنرجویان آرایش توجه کنند.

اللهام دیدن کنید.



الهام، الهم بخش آنها نیکه مایلند باستد جدید صحیح امروزه جهان در امور آرایش وزبانی بهره‌مند شوند. دیلمه الهام بهترین آرایشگر خواهد بود.

تئیه و تنظیم جدول از: میر فخر الدین ملاینی

زن روز

از گروه انتشارات کیهان

صاحب امتیاز: دکتر قاسم طاہباز

مددیر : فروع مصباح زاده

سردییر : مجید دوایی

شماره تلفن های زن روز

• 8178 | 10

تلفن مستقیم الهمی ها  
جات افست ذن وز

چاپ افست رن زور  
آیه نمان خارج از کشور ۱۹۳

چاپ افست رن رور  
تلف: آیینه‌مان خارج از کشور ۳۱۲۱۹۳

ابویمان خارج از سور  
خیابان فردوس، کوچه اتابک

روزنامه کیهان مجله زن روز

## طلاق به سبک ایرانی!

بقیه از صفحه ۱۷

اویه من گفت که فردا رجوع خواهد کرد.  
روز بعد به او تلفن کردم، اما شوهرم جوابی  
به من داد که آب پاکی روی دست ریخت و  
نمی بخشد. شوهرم در تلفن گفت:  
— محترم، من و تو دیگر نمیتوانیم با هم  
زندگی کنیم. این بیست و چند سال را من  
دندان روی جگر کشتم و بازو زندگی کردم  
تو زن دلخواه من نیستی و خداوند مارا برای  
همدیگر نساخته است.

وحشت زده گفتم:  
— ولی چنین قراری نبود. قرار بود یک  
طلاق موقت بدله. من میخواهم به خانه ام  
برگردم. اما شوهرم بكلی منکر حرفش شد و  
گفت:  
— کدام خانه، کدام زندگی، خودم  
هم خیال دارم خانه را بفروشم و بروم در یک  
کشور دیگر زندگی کنم.  
فریاد کشیدم:  
— میروم شکایت میکنم. تو کلا همراه  
کرده ای. توبیانی کرده ای. تو مرا فربی  
داده ای.  
اما شوهرم با خونسردی گفت:  
— هر کار دلت میخواهد بکن. تو با

رضایت خودت تمام حق و حقوق را بخشمیمای  
وازن جدا شده ای، طلاق هم بطور قانونی  
صورت گرفته است.

خدا میداند چقدر گریه کردم، چقدر  
التماس کردم، اما فایده نداشت. شوهرم  
گوشی تلفن را زین گذاشت. هرچه فکر کردم  
دیدم هیچ راهی شما نمیشود کرد.  
با اینهمه اگر اصرار دارید از شهورتان شکایت  
نکنید، لاقل بک علت و دلیل منطقی پرشاشید  
و یک شکایت دیگر بنویسید و بیاورید که من  
دستور بدhem.

محترم خانم از اتفاق بیرون رفت در حالیکه  
داین دامن اشک میریخت و چادر سیاهش را  
به خودش پیچیده بود.

# برای خرید گیسو از شهرستانها با I.B.S.

لیسانس اپلاین خیابان پیلوی جنب سینی اپلاین

۶۲۱۳۳۹-۶۲۳۷۴۶۶

بهروز، زن و عشق و سکس! بقیه از صفحه ۵۷

نیکت، برای مردها میکن است پیش بیاید  
و حال آنکه زن اول روحش سقوط میکند، بعد  
دست به خیانت میزند! زن وقتی با مردی غیر  
از شوهر خودش رابطه جنسی برقرار میکند،  
مطمئناً دیگر شوهرش را دوست ندارد، یا از  
نظر روحی سقوط کرده است. یگذار یک مثال  
برایتان بزنم. شما اگر ده تا زن را ردیف کنید  
و به یک مرد بگویند: « یکی از اینها را  
انتخاب کن! » مطمئناً زنی را انتخاب میکند  
که از همسان خوشگل تر است. اگر به او  
بگویند: « این یکی نه! دیگری را انتخاب  
کن! » باز زنی را انتخاب میکند که در  
میان آن! نفر زن، خوشگل تر از همه است.  
و اگر دومی را هم از او دریغ کنید، سومی را  
انتخاب میکند تا به دهمی میرسد! اما اگر  
ده تا مرد را ردیف کنید، و به یک زن بگویند:  
« یکی از این مردها را انتخاب کن! »  
نگاهی به همسان میاندازد و میگوید:  
« از هیچکدامشان خوش تماید! » چرا?  
برای اینکه عشق زن، بیشتر عاطفی است نه  
حیوانی. عشق زن عمیق تر، انسانی تر  
و پیچده‌تر از عشق مرد است. و یک زن این  
قدرت را دارد که از یک لشکر مرد بگذرد،  
چون برای زن واقعی، اول « عشق » مطرح  
که آب چشم دیگر هیچجوت به سرچشمه  
برنیگردد، و میدانم که کم کم سن و سالم  
به چانی میرسد که... نه! اصلاً حرفش را  
نزنیم!

زن روز و فکر نیکی که با این  
معیارهای سختگیرانه که تو در بارزه زن و  
عشق داری، نتوانی هرگز زن دلخواهت را  
پیدا کنی و با او ازدواج کنی؟ نمیتوسی که  
یک روز به اصطلاح ترشیله بشوی؟

بهروز — خیال میکنم اگر یک روز زن دلخواهت را  
میترسم! و خیال میکنم اگر یک روز زنی  
را که تصویرش را در ذهن خودم دارم، و به  
دبیالش می‌کردم، پیدا کنم آن روز  
خشبخت ترین مرد روی زمین خواهم بود!

زن روز — یعنی فکر نیکی که ملاقات  
با عشق، ازدواج با یک زن که دوستش  
داشته باشی، اینقدر خوشبختی بزرگی است؟

فکر نیکی که جای یک عشق، یک زن،  
در زندگی امروزی تو، حالی است؟

بهروز — بلی، من واقعاً احساس کمود  
میکنم، واقعاً فکر نیکی که جای یک عشق،  
یک زن در زندگی خالی مانده. من ۳۶ سال

حقیقت اینستکه من ذاتاً مردی هرزو و از  
« هر چمن گلی بچین و برو! » نیستم. من  
خوشبختی را در قلمرو سکس جست و جو  
نیکنم، چون میدانم که پیدایش نیکنم.

دکتر کیمرون — من این حرف بهروز را  
باور نمیکنم. من و کسانیکه در کارسینما  
هستم و سالها است که « بهروز و ثوفق ». را  
میشناسیم، هرگز او را یک مرد زنیار، پسک  
دون زوان! ندیده‌ایم. بهروز، در مورد زن و  
عشق و سکس، معیارهایی برای خودش دارد  
که برخی از مردها، و حتی گروهی از هنرمندانها  
ندازند.

زن روز — اما مردم، عالم سینما را، تا  
حدودی دنیائی هرزو و کیف میدانند، و اینرا  
باید صادقانه بگویند. چطور میکن است توی  
یک دنیای این چنانی، آدم تمیز بماند؟

بهروز — مردم حق دارند، و معمولاً درست  
داوری می‌کنند. سینمای فارسی، هنوز هم تا  
حدودی کثیف است، اما نه تا آن حدود که  
مردم فکر می‌کنند. وانگهی، من میخواهم  
بگویم و با اصرار هم میگویم که آن میتواند  
در عالم سینما باشد، و تمیز و پاک هم  
بماند، خواه مرد باشد و خواه دختر باکره.  
هر کسی، در هر محیطی، حتی در کشیف ترین  
معیتها، میتواند تمیز و پاک بماند، پشرطی  
که خودش بخواهد و غل و غش نداشته

باشد. کثافت و تایا کی اگر هست، در وجود  
مات، نه در محیط کارمان. کسانی که در  
سینما، کارهای زست و کیف میکنند، اگر  
خدا نکرده خادم مسجد و امامزاده هم بودند،  
همین کارها را میکردند، اما تکرار میکنم که  
در هر محیطی میتوان تمیز بمانم، ولی ادعای فرشته  
بودن، هرگز ندارم. من مردی هستم مجرد و  
تنهای و سالم هم هستم، هر روز هم ورزش  
میکنم، و از مردی هم چیزی کم و کسر ندارم،  
و میتوانست در عالم سینما، همان زندگی را  
داشته باشم که بعضی از مردم تصویر میکنند،  
اما ندارم. چرا؟ برای اینکه اصولاً من در  
همه زمینه‌های زندگی معتقد به اعتدال و  
میانه روی هستم، مخصوصاً در زمینه  
لذت‌جویی. وانگهی من صمیمانه فکر میکنم  
که مسائل و نیازهای سکسی در زندگی یک  
مرد، نه تنها مسائل درجه اول نیست، بلکه  
در مرحله پنجم و ششم قرار دارد. شخصاً  
میتوانم بگویم که مسائل احسانی و عاطفی  
بیشتر مرا راضی میکند تا لذتی که از آن  
چند لحظه رابطه حیوانی میبرنم. نمیخواهم  
لطفاً ورق بزیند

زن روز — تو که عشق را، و اعماق وجود  
چطور در سی و شش سالگی، هنوز زن نداری؟  
بهروز — دلایش را قبل بایان گفتم.  
زن روز — خوب، قبول کنم که به  
دلایلی هنوز زن نداری، اما در زندگی ات  
هرگز عشقی هم نداشته‌ای؟ هرگز عاشق  
نشده‌ای؟

بهروز — هنوز که نه!  
زن روز — اینرا جدی میگوینی؟  
بهروز — جدی! جدی!  
زن روز — اما ما در باره عشق‌های تو،  
دست کم در یک مرد، خیلی حرفها  
شنیده‌ایم.  
بهروز — آنها عشق نبود، و شاید یک  
نوع دلستگی بود که آنوقتها من فکر میکردم

داشتم میدانی با او چه میکردم؟ او را به مسلسل میبستم و به آن دنیا میفرستادم، تا این لکه تنگ را از دامان خانواده‌ام پاک کنم. تویست ترین مخلوقات عالم هستی، چون هرگز قادر این انسان خوب و ارزشمند را بنام زن نمیدانی و نخواهی دانست و امیدوارم همیشه در حسرت یک همسر خوب و بچه‌های شیرینی که ترا با پا صدا کنند و فضای خانه را بر از هیاهوسازند بمانی... ترسجون،

\* و اکنون به عنوان جواب به این دخترها و همه دخترهای دیگر، به آنکه احتیاج باشد خودم تک مضراب بزم، نامه خانم «سهر مقندری»، واعنان چاپ میکنم. خصوصاً باید باد آور شوم که عنان این نامه و سایر نامه‌هایی که من در این متون به آنها اشاره میکنم در دفتر مجله پایگانی شده است و اگر کسانی لکر میکنند که من اینها را از خودم میسازم، میتوانند بیانند و شخصاً نامه‌ها را بینند.

خانم سهر مقندری مینویسد:

«آقای همون عزیز، سلام. امید است سلامت باشید و زیاد به حرفاهاى بی معنی و ناراحت کننده همچنان در هر محفلی متعجب از متون تک مضراب شده، حرف را زدم، حالا هم میگویم. انتقادهای شما همه‌ی بدن اغراق، درست و کاملاً مطابق با واقعیت است و من در تمام موضوع‌های مورد بحث، حق را به جانب شما میدهم...»

«نمیدانم، شاید هرگز وقت مطالعه فحش و ناسزا بده من میدهند، اما من بهر حال

متأسانه در تهران نخواهی بود تا اگر هم به نامه‌ام جواب بدهید آنرا بخواهم. امروز که این نامه را مینویسم به دنبال گذرنامه خروجی و غیره بودم و بلیت هوایی را گرفتم و تا چند روز دیگر از ایران خارج میشوم. اینها را مینویسم تا پادشاهی من بطرف هستم و بزودی میروم، پس نه قصد چاندیاری از شما را دارم و نه مایلم از دختر خانم‌های مختلف دفاع کنم، فقط انصاف هم خوب چیزی است، من واقعاً گاهی دلم برای شما میسوزد که باید به چه نامه‌هایی جواب بدهید!

بی‌بینید، من شاید خط یا انشاع عالی نداشته باشم، این هم تقصیر والدین است که مرا خیلی زود راهی آنسوی مرزها کردند، اما خواهش میکنم اگر مراجعت نیست تا پایان این نامه را بخواهید و همین بکار تعلل خط و انشاء مرا داشته باشید. قبول؟ خوب برویم سر اصل مطلب: من یک حرف دارم، با کمال شهامت به تمام دوستانم کنم، در هر محفلی متعجب از متون تک مضراب شده، حرف را زدم، حالا هم میگویم. انتقادهای شما همه‌ی بدن اغراق، درست و کاملاً مطابق با واقعیت است و من در تمام موضوع‌های مورد بحث، حق را به جانب شما میدهم...»

«ماداموازهای عزیز حتی الان فحش و ناسزا بده من میدهند، اما

به ما دخترها وظیفه سنگن همسری لطفاً ورق بزنید

## برای خرید گیسو از شرستانها با I.B.S. مکاتبه فرماید خیابان پیلوی جنب سینما اپایر ۶۲۶۴۶-۶۲۳۶۹-۶۲۱۳۹

علوم که همچون زنی، خودش بعد از مدتی، از من خسته و دلگیر نشود؟ آیا او میتواند تضمین نامه بست من بدهد که هرگز از من سر و خسته نخواهد شد؟

دکتر کیمراه - بین! موضوع سر اینستکه یک همچون زن ایده‌آلی که تو برای ما تصویر کردی، ممکن است بعد از مدتی کوتاه یا دراز، برای خودت هم، یکنواخت و خسته کننده بشود. وانگهی ممکن است که تو یک کاراکتر بخصوص، یک زن ایده‌آل بخصوص را برای خودت بسازی، اما وقیعه همان زن وارد زندگی ات شد، برایت بیزار کننده باشد. آخر زنی که در هچ کار تو دخالت نمیکند، و در هیچ مورد حسادت نشان نمیدهد، به چه درد تو بیخورد؟

بهروز - من کی گفتم که یک همچونی میخواهم؟ من زنی میخواهم که قضایای زندگی و از جمله زندگی مرا خوب بفهمد، و حساسیت و آرزوی بیمارگونه و بیمورد نداشته باشد، نه اینکه اصلاً در زندگی من دخالت نکند. زنی که نفهمد و نپرسد که من کجا میروم و از کجا مایم، بد چه درد من بیخورد؟ من یک زن، یک همسر واقعی میخواهم که بهرورز - واله من اگر بخواهیم دروغ نکنیم، باید بگوییم که در این مورد تجربه‌ای ندارم. خیالات و ایده‌آل‌ها و تصورات من، ممکن است با واقعیت زندگی جو در نیاید، من چه بیدانم فردا چه اتفاقاتی میافتد. من شرکت بیمه که نیستم تا زنی را که میگیرم، تا آخر عمر بیمه کنم! من صادقانه حس میکنم که مثلاً چنین زنی را میخواهیم که همسر من باشد، اما نمیتوانم پیشاپیش تضمین نامه بست او بدهم! وانگهی، از کجا دنیا این گفت و گویی جالب را در شماره آینده بخوانید

## بهروز، زن و عشق و سکس!

با این حرف ارزش و زیانی روایت یک زن و شوهر را تحقیر کنم، ولی خیال میکنم هر زن سینما یا رستوران بروید، و در هر جا که دلتان بیخواهد با او قرار ملاقات بگذارد. اما من نمیتوانم، و این محدودیت را، نه به عنوان یک فشار و جبر، بلکه داوطلبانه مینذیرم. من همیشه اینطور زندگی کرده‌ام، و وقتی هم هنرپیشه کنامی بودم، تخصصاً خودم را محدود میکردم. میدانید؟ آزادیهای انسان بسیار است، اما گاهی آزادی ممکن است عنین اسارت باشد، مثل آزادی افراطی در سکس. کسیکه در قلمرو سکس و رابطه با جنس مخالف برای خودش آزادی بی قید و شرطی را قائل است، در حقیقت بی‌آنکه خودش بفهمد، برد و اسری جسم و هوشهای جوانی خویش است. چنین کسی ایلهانه خیال میکند که آزاد است، و حال آنکه برده است، متنهای بردۀ خودش! انسان واقعاً میتواند هم از ارباب خودش باشد، و هم برده خویش. من اینرا آزموده‌ام!

دکتر کیمراه - من خیال میکنم مسائل جنسی برای بعضی از مردها، از شکل یک نیاز طبیعی و مشروع خارج میشود، و چهره یک سوسه دائم و بیمارگونه را میگیرد. نیاز جنسی را هم‌مان قبول داریم، اما بعضی از مردها در قلمرو سکس، خاصیت و خصلت کلکسیونرها را پیدا میکنند، و صرف نظر از نیاز طبیعی و واقعی، سعی میکند که تویی بروندۀ عشقی و جنسی خودشان، اسامی زنان و دختران بیشتری را پایگانی کرده باشند! درست مثل کسانیکه مثلاً تمبر



## غیرت و ناموس پرستی در نگاه قانون

بقیه از صفحه ۱۹

ترین زندگیها بگذرد و به مشکل ترین و قیرانه‌ترین زندگیهای در دهد، اما یکچنین رسوائی و می‌آبروئی را تحمل نکند، زیور هم که بعلت بی‌بنایی و بی‌تکیه‌گاهی مدتی این وضع را تحمل کرد، سرانجام کاسه صبرش لبریز شد و داغ مشعوفه بدیخت را بر دل شوهر بی‌غیرتش کذاشت، این بازترین نمونه دفاع از عرض و شرف و ناموس است، که واقعاً باید از مجازات معاف باشد یاحداعلای تخفیف در مجازات رعایت شود.

نظریه روانپژوهیکی که زیورو را معاونه کرده است

و کیل مدافع ادامه داد: بنابراین اگر به سلاحه نظریه خاصی که کارشناسان داده‌اند - کمال بمنظور من کامل نیست - نتوانیم زیور را کاملاً از مجازات معاف بدانیم، لائق بر حسب تصمیمات قانون که اتخاذ شده و به زندگی ناخواسته و اخراجی خود ادامه بیدهد تبعیت از اعلامیه بهای حقوقی شر در مورد زیور به پای میز جفا کم بکشانیم وابن مرد خلاقه را هم در مجازات قتل شریک‌سازیم، حال اگر نخواهیم این وسعت فکری و قانونی را هم در مورد زیور بخرج دهیم، باز هم می‌توانیم توجه کنیم باینکه قانون‌گذار به نوعی دیگر از زیور حیات کرده و اجازه داده است که امثال او از مجازات ساعت شوند، زیرا حالات اضطراری زیور در هنگام وقوع جرم، او را مستحق خداکش تخفیف در مجازات می‌سازد، در تایید عرايضم اکنون نظریه آنکه دکتر عبدالحسین بزرگ‌مهری را که بر حسب تقاضای اینجانب، متهمند را از لحاظ روانی مورد معاینه قرار داده است به عرض دادگاه می‌رسانم.

و کیل مدافع لابلای کاغذ‌هایش به جستجو برداخت و باداشت آی رنگی از میان آنها بیرون کشید و شروع به خواندن کرد در این باداشت که به سیله آنکه اینکه دکتر بزرگ‌مهری خطاب به دادگاه نوشته شده بود

بنابراین برای ختم اینکونه انگیزه‌ها لازم است عوامل محیط و اجتماع و خانواده متهم را بدققت مورد توجه قرار داد»

### و کیل مدافع از دادگاه معدّرت خواست

و کیل مدافع بعد از خواندن نظریه دکتر بزرگ‌مهری، باداشت را روی میز رئیس دادگاه گذاشت و گفت:

- اظهار نظر آقای دکتر بزرگ‌مهری را عیناً تقدیم می‌کنم که روی پرونده بگذارید، و بعد از چند لحظه سکوت ادامه داد:

- توجه به مسائی که به عرض دادگاه رسید، نشان می‌دهد که برخلاف آنچه که در کیفرخواست گفته شده، مسئله سبق تصمیم و می‌شود و تحت تأثیر شرایط نامساعد اقتصادی و اجتماعی به رفاقت پامردی فاسد تن در می‌دهد این دوست به ظاهرشود، او را به

کارهای خلاف قانون و اجتماع مانند ترویش

وقاچاق می‌کشاند و از او یک شخصیت غیر اخلاقی و فاسد می‌سازند، این شخصیت ناسالم تحت تأثیر شرایط نامساعد اجتماع و محیط به زندگی ناخواسته و اخراجی خود ادامه بیدهد تازمانی که این مرد خلاقلقا و کارهای خود را به زیور ازین و مرد، باید «غلام» را همدوش دیگری را در این کانون ناسالم وارد می‌کند، او آنان را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، و ترازوی از همینجا شروع می‌شود. دونز با

اخلاق فاسد، هردو بیکسرد جوان به ظاهر خوش‌قیافه را دوست دارند، اعمال ناشایست

همین مرد جوان به شکل نزدیکی باعلاقه فراوان باز نزدیکی باز و دوستی همراه با تنفس و

تحفیز نسبت بدوزن اولی (زیور) موجب برانگیخته‌شدن حس حقارت زنانه می‌شود.

زیور تحت تأثیر تعقیرها، سرزنش‌ها و تلقینات بد که مدت‌ها ادامه داشته، تدریجاً دچار یک نوع عدم تعادل عاطلی می‌شود. در این

شایعه از اینکه دادگاه معدّرت خواسته بود

دراینجا و کیل مدافع چند لحظه سکوت کرد و تماشاچیان حاضر در دادگاه را از نظر گذراند، وسیس کاغذهای روی میز را به

آرامی جمع کرد ولایت پوشه گذاشت، و درحالیکه مستقیماً به رئیس دادگاه نگاهم کرد

دراینجا و کیل مدافع چند لحظه سکوت

کرد و تماشاچیان حاضر در دادگاه را از نظر نوشته بود که اگر خواهر داری از او

می‌خواهم یک فصل کنک حسابی

به تو بزند! ... من می‌خواهم به این

دختر خانم بگویم: عزیزم، اولاً همین

و امثال او که قلمی چنین مشکاف و

افکاری تا این حد بلند و منطقی دارند،

احترامشان بر همه ما واجب است (تک

ضراب: مشکرم سحر عزیزم، من غالباً

فروتنی می‌کنم، چون از خود ستائی متزجرم

و این در نظر عده‌ای حمل به ضعف و

حقارت می‌شود!

ثانیاً خواهر کوچک گرامی، حیف

نیست یک غنجه با طراوت در این سن

کم بجای افکار بازار و تلاش برای

تحصیل، امتیاز خود را در جذابیت و

لواندی بدانده بسی را که خواهان

دوستی یا احتمال ازدواج با او هستند به

رخ بکشد؟ و سوم اینکه، بله، همین

پس از اشاره به دوران زندگی مشقت بار زیور در خانه خواهش چنین آمده بود:

... متهمنه بعد از تأثیر شرایط ناسالم

روابط بین سنتگان قرار می‌گیرد، و به هم‌حال

با این روحیه ناراحت به خانه شوهر می‌رود،

متاًسفانه این ازدواج به ناکامی متوجه می‌شود،

زیرا وجود اختلافات شدید ناشوئی به علت

نداشتن فرزند پسر، موجب گشختگی این

ازدواج می‌گردد. او (زیور) تحت تأثیر این

طردشده‌کی، معزون و السرده وارد اجتماع

می‌شود و تحت تأثیر شرایط ناسالم داده

و اجتماعی به رفاقت پامردی فاسد تن در می‌دهد

این دوست به ظاهرشود، او را به

کارهای خلاف قانون و اجتماع مانند ترویش

وقاچاق می‌کشند و از او یک شخصیت غیر

اخلاقی و فاسد می‌سازند، این شخصیت ناسالم

تحت تأثیر شرایط ناسالم اجتماع و محیط به

زندگی ناخواسته و اخراجی خود ادامه بیدهد

تازمانی که این مرد خلاقلقا و کارهای خود را

دیگری را در این کانون ناسالم وارد می‌کند،

او آنان را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد، و

تراؤزدی از همینجا شروع می‌شود. دونز با

اخلاق فاسد، هردو بیکسرد جوان به ظاهر خوش‌قیافه را دوست دارند، اعمال ناشایست

همین مرد جوان به شکل نزدیکی باعلاقه

فراوان باز نزدیکی باز و دوستی همراه با تنفس و

تحفیز نسبت بدوزن اولی (زیور) موجب

برانگیخته‌شدن حس حقارت زنانه می‌شود.

زیور تحت تأثیر تعقیرها، سرزنش‌ها و تلقینات

بد که مدت‌ها ادامه داشته، تدریجاً دچار

یک نوع عدم تعادل عاطلی می‌شود. در این

آن عصر را می‌شناشیم، تمام عوامل و اثارات اینکه

فاسد را به وجود بینه این بدیخت تیره روز

نست بدھیم. و آثار عقوبت را بر دوش خردشده او یعنیکنیم.

دراینجا و کیل مدافع چند لحظه سکوت کرد

احساس نامنی شده و این احساس نامنی

موجب قشار درونی و اوضطراب شده، که منجر

به راه خودی به شکل تجاوز و تهجم و رفتار

غیرانسانی (جنایت) شده است.

کف دستهایش وا به هم چسباند و گفت:

- دفاع من در قسمت اول محاکمه، در اینجا به پایان می‌رسد، و با کمال ادب و در

نهایت احترام نسبت به دادگاه محترم، عرایض را ختم می‌کنم، و اگر در خلال محاکمه بعلت

ناراحتی روحی و جسمی ناشی از خستگی اعصاب و کار زیاد، مسائلی بین بنده و آقای رئیس

دادگاه گذاشت که موجب کدورتی گردد، با کمال حمایت از پیشگامه محکم

معذرت می‌خواهم، و امیدوارم که اگر خدای

نکرده در مردمی رفتار و کیل مدافع خوشایند

محکم نبوده، عکس العمل این تظاهر بر سرنوشت موکل تأثیر نگذارد. زیرا آقایان

در رای آنها تأثیر داشته باشد امیدوارم با

توجه به تمام عرایضی که در طول روزهای

گذشته در محضرتان بیان کردم، حکمی صادر

بفرمایی که موجب رضایت خدا و خلق باشد، و حتماً توجه بفرمایی که اعدام زیور موجب

خشنوشی خدمت و نگاهی به زیور می‌شود خل

خدا.

\*\*\*

و کیل مدافع در مقابله اضعای دادگاه به

علامت احترام سرفود آورد و سپس در جای خود نشست زیور که تا این لحظه ساكت و

بی حرکت در قواره صادره در هنگام ارجاع به کارشناسی، به آن اشاره فرموده اند، وضع خاص

پرونده، قبول مسئولیت نسیب داده است

آقای بزرگ‌مهری دارید، می‌توانید بفرمایید.

آقای و کیل کدام قوانین را ظالمانه می‌دانند؟

آقای محمد جواد مطوف دادیار دادگاه از

جا برخاست و عینک پنسی به چشم گذاشت و

نگاهی به رئیس دادگاه، نگاهی به و کیل

مدافع و نگاهی به زیور اندخت و اظهارات

خود را شروع کرد.

فقط:  
نامکنه، در  
داب و در  
عرایض  
کند بعلت  
ن اعصاب  
ای ریس  
کدوتری  
نگاه مکمه  
اگر خدای  
ج خوشایند  
تظاهر بر  
برآ آقایان  
هستند در  
نم عادی، و  
نامنی تواند  
میدارم با  
بل ورزهای  
کمک صادر  
حلق باشد،  
زنه موجب  
دی خلق

دادگاه به  
در جای  
ساکتو  
بود نفس  
بس دادگاه  
پد آقای  
یادداشت

باردیگر  
بد.  
پد؟  
دادگاه از  
کذاشت و  
و کیل  
اظهارات

۲۱

ساز

دم یک  
نز او را  
برادرم  
نو دختر  
ناسزا و  
بیاید؟  
شناشی

در حال  
له حقیقی  
نم. اگر  
بوهرم  
روی او  
دختر  
ناسزا و  
بیاید؟  
شناشی

فقط  
هم شوهر  
و هم...

## تعمیر گاه فنی کلمن

تعمیر ورنگ هر نوع یخچال-آبگرمکن  
بخاری - لباسشوئی تلفن ۳۱۰۳۴۰

همخواهیگی آنها باشد، و اگر مردی قطع بدصرف اینکه زنش را با یک مرد یگانه در یک رختخواب دیده که بهلوی هم خواهد بود، مرتكب قتل یکی یا هردوی آنها بشود، معاف از مجازات نیست. چون منظور قانونگذار از کلمه «فراش» در واقع مشاهده عمل مغایزه و نزدیکی و مقارت میباشد.

بهرحال هاطنپوره که گفته شد، رکن اصلی این ماده اینست که لحظات تفکر و سبق تصمیم نباید در ارتکاب قتل وجود داشته باشد. حالا باید دید بفرض اینکه ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی شامل حال زنها هم بشود، وزنی که شوهر و معاشره اش را غافلگیر کرده و آنها را به قتل رسانده و از مجازات معاف گردد، آیا این معافیت شامل حال زیور هم میباشد یا خیر؟

وقتی زیور را به کلانتری میبرند میگوید از یک ماه پیش تصمیم به کشنن مق-tone کرته بود و کارد راهم از قبل تهیه کرده بود. آیا این کار دلیل بیت تصمیم نیست؟ آیا تصمیم گرفتن از یکماه قبل برای کشنن مق-tone کرته تفکر و تدبیربلی نیست؟ آیا این نتشه کشیدن برای قتل نیست؟ اگر اظهارات زیور در کلانتری دروغ بوده، پس چرا در بازرسی تکرار شده است؟

در تدوین قوانین عکس العمل اتفاق

عمومی هم مورد نظر است

دادیار ادامه داد: گفتیم که آقای و کیل متهمه از نکات بزمشنسی استفاده کرده و همانطور که در صورت جلسات منعکس است اظهار داشته که: «دراور مطالعات زیاد با این توجه و سیده ام که انسان سالم کاری به لحظات ترشحات نامرتب یک یا چند عدد بدن، مرتكب جرم میباشد، و در این صورت باید گفت که در هنگام ارتکاب جرم سالم نبوده است، و خلاصه اینکه تبعکاران دارای عیوب جسمی و روحی هستند».

آقای و کیل متهم باشد توجه داشته باشد که در تدوین قوانین جزائی منحصر فرضیات جرمشنسی مورد توجه قرار نیکرد، و ملاحظات دیگرهم مورد نظر است، ملاحظات از قبل قابل دست به قتل یکی از آنها بهاردو بزند. چنین مردی اگر حتی یک لحظه ای فکر کند و تأمل در موقع مشاهده صحنه هنگام نااموس باشد واقع شود و مجایل برای تدیر و تفکر نباشد. اگر فاصله وجود داشته باشد و مرتكب، با تقشه قبلی دست به قتل بزند از مجازات معاف نخواهد بود. حتی لحظه ای فاصله نباشد و جود داشته باشد، بنابراین در صورتی یک مرد میتواند از معافیت مندرج در اراده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی استفاده کند که وقتی همسرش را بامرد اجنبی دریک بستر و درحال فراش مشاهده کرد، بدون لحظه ای فکر و تأمل دست به قتل یکی از آنها بهاردو بزند. چنین مرد در برخورد با صحنه خیانت همسرش، در یک لحظه موازنه عقلی و تسلط بر اعصاب خود را از دست میدهد و درنتجه نیتواند رفتار خودش را کنترل کند.

خوایدن زن و مرد در یک بستر  
دلیل هم خواهیگی آنها نیست

دادیار ادامه داد: با این ترتیب اگر شلا مردی بداند که زنش بامرد دیگر را بخطه دارد، و به منظور انتقام گرفتن از او بود اسحدای تهیه کند و کمنی یکشند تازوچه اش را با مرد بزند مستحق معافیت از مجازات نخواهد بود. دلیل این امر اینست که یک دوم اینکه دریک فراش بینند و بعد غفلتاً برآنها وارد شود و دست به قتل یکی بهاردو آنها تقشه قتل را با مقدمات طرح کرده است. زیرا در لحظه فراش باشد، به این معنی که شوهر وقتی وارد میشود همسرش را درحال هم خواهی با مرد اجنبی بینند. بدیهی است که صرف دیدن زن و مرد دریک بستر نیتواند دلیل

این نظر که منظورشان از ظالمانه بودن قوانین، ظالمانه بودن ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی است ظاهراً تأیید میشود.

اما آقای و کیل مدافع بداین هم اکتفا نکردن، وقتی در جلسات بعدی دادگاه ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی را مورد انتقاد قراردادند، این ماده را هم یکطرفه و ظالمانه قلمداد کردند. البته جای بحث در اینکه آیا این ماده قانونی در دوران تساوی حقوق زن و مرد مدارج اینجا است یا خیر، اینجا نیست. ما در این دادگاه تاریخی که قانونی نسخ نگردیده، موظف به اجرای قوانین هستیم، و حق نداریم در دادگاه از قوانین انتقاد کنیم. اصلاً اینجا جای انتقاد و بحث پیرامون ظالمانه بودن قوانین نیست.

با اینحال برای روش شدن امر واینکه ثابت کنم استاد آقای و کیل به تطبیق عمل متمم با ماده ۱۷۹ قانون مجازات عمومی، صحیح و موجہ و وارد منطق برموازن قانونی نیست، ناگزیرم این ماده قاده تغییر کنیم. تجزیه و تحلیل قرار دهم. عن ماده ۱۷۹ را برایتان می خوانم:

هرگاه شوهری زن خود را بامرد اجنبی دریک فراش یا درhaltی که به منزله وجود داشته باشد اینجا اینکه اینکه اینکه جواب بدhem و حق جواب مرا محفوظ نگه دارید.

رئیس دادگاه سری نکان داد و گفت:

بله گفته های ایشان تمامًا نوشته شده، و

حق جواب برای جنابعالی محفوظ است.

و کیل مدافع نشست و دادیار دنباله

حرف را گرفت:

بنظر میرسد که چون ماده ۱۷۰ قانون

مجازات عمومی در کیفرخواست دادسرای شهرستان در گردیده، وطبق این ماده برای اینکه این تقدیم مجازات شده، منظور آقای و کیل

در موقع مشاهده بودن قانونی مجازات عمومی بوده است ولی بعد از اینکه اظهار میدارند که

همه مجرمین بیمار روانی هستند، و اشخاص

دوازه اختلالاتی که در مکانیسم جسمی

وروانی آنها بوجود می آید مرتكب جرم میباشد،

عمل آمده که بینه سعی میکنم تا آنچه که

مربوط به پرونده مطروحه میشود توضیحاتی عرض کنم.

بنده متوجه منظور آقای و کیل متهمه نشدم و نفهمید منظور ایشان چیست، واصولاً کدام قانون را ظالمانه می دانند؟

رئیس دادگاه: در مردم ظالمانه بودن قوانین آقای و کیل مدافع صحبت کرده بودند و ما هم تذکر دادیار و جلویشان را گرفتیم، دیگر لزومی ندارد جنابعالی گفته های آقای و کیل

مدافع در صورت مجلس منعکس شده ویته... رئیس دادگاه: اجازه بفرمایند، بحث در مردم ظالمانه بودن قوانین فرمایند، به آقای و کیل هم گفتیم که بحث نکنند.

دادیار: بنده هم می خواهم بکویم که اینجا جای این بحث نیست.

رئیس دادگاه: خیلی مشترکم، خیلی مشترکم!

قتل باشد دوست دولحظه مشاهده صحنه هنگام ناموس صورت گیرد!

و کیل مدافع از جا بلند شد و گفت:

اگر گفته های آقای دادستان را نوشته باشید برای اینجا و کیل به ظالمانه بودن و از نظریات مختلف بهره برداری شده بود که اگر بخواهم به تمام آنچه که در این دادگاه گفته شده پاسخ دهم، وقت دادگاه را خیلی خواهم گرفت. بهمن دلیل ویرای جلوگیری از اتلاف وقت دادگاه، خیلی مختصر به گفته های ایشان پاسخ می دهم.

آقای و کیل متهمه به ظالمانه بودن و پرتبیع بودن بعضی از قوانین اشاره کرده و با استفاده از فرضی که برای دفاع از متهمه به ایشان داده شده بود اظهار داشتند که:

«متاسفانه هنوز هم قوانین ظالمانه چشمگیری در دنیا وجود دارد، و با وجود اینکه ایشان پاسخ داده، میتواند حقوق بشر را قبول کرده ایم، هنوز هم تعیشاتی در قوانین ما وجود دارد»

آقای و کیل مدافع بعداز ایجاد به قوانین دفاع از متهمه را از دیدگام جرم شناسی مورد بحث و بررسی قرار دادند و اشاره کرده که این

محاکمه زیور نیست، بلکه محاکمه عوامل و عناصری است که جرم را بوجود آورده است.

لازم میدانم عرض کنم که در این مورد مباحث و مکاتب مختلفی بیان آمده است و در

مکاتب مختلف کیفری بحث های مبسوطی بعمل آمده که بینه سعی میکنم تا آنچه که

این شیر سگی بونی آید، روی همین اصل «سنگشیر» دیگر آن برو و بیای ساق را ندارد و فقط کاه کداری دخترهای روسانی دستی به بالهایش می کشد و کاسه ای شیره برسش می زیند.

با چند تا از خانمهای همدانی صحبت کردیم که بینیم تا چه اندازه به معجزات سنگشیر واینکه می تواند هر دختری را به خانه شوهر بفرستد عقیده دارند.

خانم «مریم جمالی» خانه دار گفت:

«این حرفها دیگر قدیمی شده و هیچ دختر عاقلی به معجزه «سنگشیر» دل خوش نمی کند. پیشترها هم مردم زیاد به این چیزها عقیده نداشتند و شیره مالیدن به سر سنگشیر پیشتر برایشان جنبه تقریبی داشت.

دوشیزه «صدیقه هاتنی» «دانش آموز» گفت:

«این حرفها مستخره است! سنگشیر اگر می توانست برای کسی شوهر بیدا کند، اول فکری به حال خودش می کرد!»

می برمیم: مگر سنگ شیر ماده است؟!

می گویید: «پایان تریکه های می توانند شوهر بیدا کند، چون ساقه ای را می کرد!»

من شنیده ام این مجسمه سنگی که شیاهت زیادی به شیر دارد از زمان مادها باقی مانده و در آن زمان جایش در دروازه شهر بوده. اگر این گفته را سه باشند «سنگشیر را می کرد!»

خانم «طاهره ل» کارمند، گفت: «من شنیده ام این مجسمه سنگی که شیاهت زیادی به شیر دارد از زمان مادها باقی مانده و در آن زمان جایش در دروازه شهر بوده. اگر این گفته را سه باشند «سنگشیر را می کرد!»

شیر «عنوان یک اثر تاریخی و باستانی ارزش دارد نه به عنوان یک وسیله شوهر بیانی که دخترهای دهاتی روز شیر شیره بزیند و زنورها را دوچشم بچشم شوند!»

بله واقعاً «سنگشیر» اگر شوهر هم تنواده باشد دیگر می بازد و این گردیدی و دیدنی است و بهمن جهت تزویست هایی که به همدان می آیند دسته به تماشايش می روند و از آن عکس می گیرند. بخصوص دخترهای تزویست علاقه پیشتری به «سنگشیر» نشان میدهند!

هنوز اوین جمله آقای دادیار کامل نشده بود که منشی دادگاه گفت:

- نمی شنوم چه می فرمائید!

- رئیس دادگاه گفت:

- آقای دادیار، بلندتر حرف بزنید که ما

هم استفاده کنیم.

آقای مطوف لبخندی زد و گفت:

- من نمیتوانم مثل آقای هاشمیان بند

حرف بزنم. همان اندازه که بتوانم منظور را

یافم کنم و در آنچه که برخلاف خود بروند

گفته شده، مطالعی بکویم کافی است.

رئیس دادگاه گفت:

- بسیار خوب، اما طوری حرف بزنید که

ما بشنویم و منشی هم بتواند بنویسد.

دادیار بار دیگر سینه اش را صاف کرد و

گفت:

- سخنان آقای و کیل متهمه در دفاع از

مشاریه ای آنقدر جامع بود و در خالی

از نظریات مختلف بهره برداری شده بود که

اگر بخواهم به تمام آنچه که در این دادگاه

گفته شده پاسخ دهم، وقت دادگاه را خیلی

خواهم گرفت. بهمن دلیل ویرای جلوگیری از

اتلاف وقت دادگاه، خیلی مختصر به گفته های

ایشان پاسخ می دهم.

آقای و کیل متهمه به ظالمانه بودن و

برای دفعه بیشتر از قوانین اشاره کردند

و با استفاده از فرضی که برای دفاع از متهمه

به ایشان داده شده بود اظهار داشتند که:

«متاسفانه هنوز هم قوانین ظالمانه

چشمگیری در دنیا وجود دارد، و با وجود اینکه ایشان

میتوانند حقوق بشر را از قوانین اسلامی محفوظ نگه دارند

و با این اندیشه میتوانند از اینکه ایشان

## غیرت و ناموس پرستی در نگاه قانون

مجازات اعدام او را دارم .

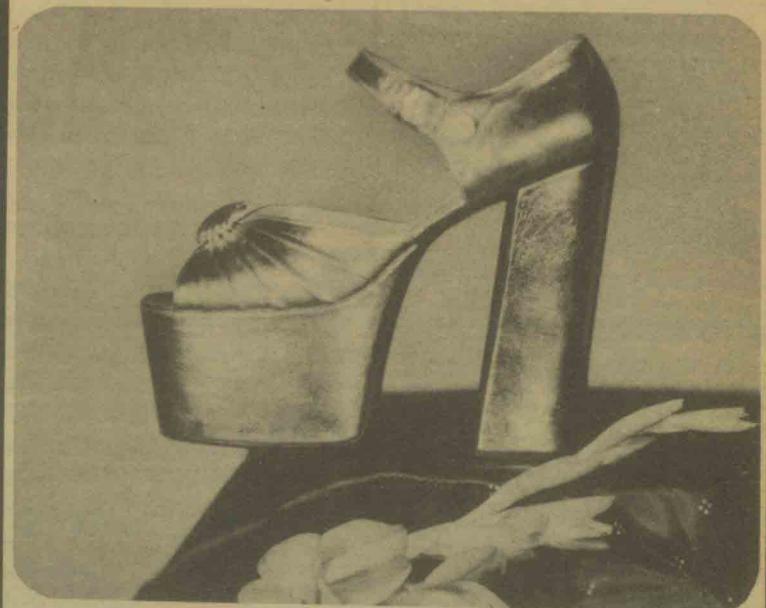
دراينوقت رئيس دادگاه به ساعتش نگاه  
کرد و خطاب به دادیار گفت:  
— چون وقت اداری قریب به تمام است،  
بنچه اظهارات خود را بگذارید برای فردا.  
دادیار سری به علامت تصدیق و قبول  
تکان داد و نشست. رئیس دادگاه تنفس  
اعلام کرد و تماسچیان از جای خود برخاستندتا  
سومین جلسه محاکمه زیور اورک گشته.  
در خارج از دادگاه عده‌ای تماسچی  
اجتماع کرده بودند تا زیور را از نزد یک بیشنده،  
مهنار دخترک غمگین و کوچک زیور نیز، مثل  
روزهای گلشته پشت در دادگاه انتظار مادرش  
را می‌کشید، یک نکه نان خشک قندی را  
می‌خورد. آدمهایی که پشت در دادگاه جمیع  
شده بودند سعی می‌کردند با دخترک شوخی  
گشته، اما او به هیچ‌گداماشان روی خوش  
نشان نمیداد، و حواسش درست متوجه داخل  
دادگاه و لحظه آئین مادرش بود.  
اظهارنظرهای تماسچیانی که در خارج از  
دادگاه گرد آئند بودند جالب بود: مردجوانی  
که تقریباً سی ساله به نظر میرسد میگفت:

شراحی الاسلام «عمد را تعریف کرده‌اند.

آفای و کل متهمه ظاهراً دفاع کرده‌اند  
که متهمه با ارتکاب قتل زن نی پناهی که به  
سوهersh پناه آورده، هدف شرافتمندانه و مقدسی  
داشته است. از ایشان می‌پرسم که آیا زندگی  
سامردی که زن دیگری را به خانه‌اش آورده و  
در حضور همسرش با او اعمال منافی عفت  
نجام میدهد، مقدس و شرافتمدانه است؟ آیا  
کانون خانواده‌ای که «غلام» و «زیور» و  
«اشرف» در آن زندگی می‌کرددند، یک کانون  
گرم و مقدس خانوادگی بود؟

زیور از اسلامت کامل عقلی برخوردار است !  
سیس دادیار ضمن اشاره به ادعای وکیل  
مدافع در مرود جنون زیور ، علل فیزیکی و  
مغزی دیوانگی را توضیح داد و ادعای وکیل  
مدافع را مبنی بر جنون متهمه رد کرد و گفت :  
— بنابراین باتکه برااظهار نظر آقایان  
کارشناسان و پرساس دلایل موجود باید گفت  
که متهم چه در حال حاضر و چه در هنگام  
ارتكاب جرم اسلامت عقلی کامل برخوردار  
بوده ، و چون مرتكب قتل عدم شده ، مطابق  
ساده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی مستحق  
مجازات اعدام است و تقاضای صدور حکم

کفشه شمیران نو



آخرین کفش های مد روز را جهت هنرپیشگان از جدیدترین  
ژورنالها تهیه کرده است  
کفش شمیران نوایده آل شیک پوشان  
خیابان شاه چهارراه یوسف آباد تلفن ۶۶۸۸۱۳

خبرنگار - خانم بهبهانی بعنوان شما  
صلاح چرا مرد ایرانی اینهمه درباره لوندی زن  
صرار میورزد؟ چرا خوشگلی زن در بروس  
ناشوی اینهمه خردیار دارد؟ مگر در امریکا  
یا شوروی که تعداد خانم های مهندس و  
دکتر و تاجر و... رقیع گاه مساوی با مرد  
ست حتی تمام زنان مهندس دکتر و  
خصوصیاتی که شوهر میمانند و با حتما هر روز  
یا یاد مژه مصنوعی بگذراند و با دامن کوتاه  
به کلینیک و کارخانه بروند؟ چرا مرد  
امریکانی، مرد روسی، مرد چینی و حتی مرد  
تگلکیسی اینهمه طالب «لوندی» در وجود زن  
نیست و اگر هم در دوره جوانی یدنیال جاذیه  
سکمی زن بوده - در دوره میان سالی زنی  
اسی گیرد که هم روح و هم دل و هم فکر او  
باشد؟ فرق مردهای ایرانی با مردهای سایر  
محالک در چیست که اینهمه تشنہ سکس و  
دلبری هستند. از چهرو اندام زن فتنه گری  
می خواهند و از مغز و فهم او دانایی یک  
دینه ای ای

بعیف الجنة، آبله رو و بیقاره را صرقاً به احترام  
حرمت شوهری و به خاطر حرمت قانون و شرع  
در کنار خود پذیرفته و هزار جور عیب و علت  
نهایاً را تحمل کرده و در نهایت صبر و تحمل  
یجود این «نصفه آقا» ها را حتی در بستر  
زناشوئی و عرصه کامعوئی با روی گشاده  
پذیرفته اند و ذره ای از کمود جاذبه یا  
وندی مردانه آفکار الاصرهای خود گله و شکایت  
کرده اند زیرا تخواسته اند خانن و هوسیاز  
و عهدشکن باشند و صیغه عقد و زناشوئی  
نهایاً را چنان به قبول مسؤولیت ها و وظایف  
همسری و داشته که عدم جاذبه مردانگی  
و یا برق فرق سر آقا و یا شکم گنه و غیب  
او را در مقابل عظمت عهد و میثاق زناشوئی  
کوچک و ناجیز دیده اند.

ب تکان تغورد و آنوقت در مقابل، اگر  
ی المثل زن همان مرد عملی متناظل بمثل  
کند فغان از جامعه و قانون برمیاید و «غفت  
همومنی!» جریحه دار میشود، چرا زن نباید  
نهنگام جدائی از مرد هرزهای لاقل او را  
نقده داغ کند؟

عرف جامعه ما به ذهنی که با یک سرد  
خانی زندگی کند و دم بر نیاورد «بزگوار» و  
با گذشت لقب میدهد، در حالیکه اگر مرد  
وجود زن خانی را در زندگی خود تحمل کند  
ای هیچ بروبرگرد بهای غیرتی متهم میشود،  
بلطفه میفرمایند که تفاوت از زمین تا  
آسمان است.

پس باشد منتظر باشیم که روزی در اجتماع  
ما آنگاه و خیانت مود هم درست مانند آنها و  
خیانت زن، ناپسند شعرده شود و حق و حقوق  
مالی زن ازدواج کرده از مال و اموال  
مشترک تعیین شود و زن هم از لعاشرانه  
و اخلاقی و هم از لحظات مالی و اقتصادی حق  
خود را بگیرد آنگاه یقین بدانید که دیگر

طراحان و دوزنگان مزون ژوران آخرین  
مدل لباسهای شب بالتو و لباسهای روز و  
برای شما خانمهاش شیک پوش تهیه  
دیده اند در ضمن سفارشات پذیرفته می شود.  
نخست جشنید بین بهار و روزلت کوچه  
مریخ ۸۲۳۹۱۱ - ۲۷۶

## شما که صدای خوبی دارید

ما با شعر و آهنگ روز با سهل ترین  
شرايط از صدای شما صفحه —  
نوا — کاست د م کنم

توار — دست پر می سیم  
خیابان شاه — مقابل سینما نیاگارا  
ساختمان مهف تلفن ۴۱۳۲۲

تدريس خصوصی ریاضیات با تضمین  
قبولی توسط دانشجوی سال چهارم دانشگاه  
تلف: ۰۳۱۳۳۷

دحر ۱۱ ساله مدفع و سند را پر  
سمین — والله خود مردها باید جواب  
این سوال را بدھند ولی آنچه پیداست ریشه  
این «لوند پسندی» در نهاد سنت‌های  
خانوادگی و اجتماعی خفته است. در جامعه  
کشاورزی و عقب افتاده پنجاه سال پیش مرد  
فقط طالب جاذبه جنسی زن بود و در مقابل  
«تکین» با آب و دانه میداد و در لفظ  
«تکین» هم معنای جز «مسکن و اطاعت»  
نهفته نیست. مرد صد سال پیش از زن هم-  
فکری، هم کلامی، هم شعوری و شراکت در  
زنگی نمی‌خواست، از زن پیش از همه  
زیبائی و لوندی می‌خواست و بعد اطاعت  
کور توانه و شما چطور از فرزندان ذکور  
این مرد فرمانرو و کامجو انتظار دارید که  
 فقط طی پنجاه سال ناگهان خلق و خو عوض  
کند و عقاید و افکار پدری را بهارت برده  
باشد. بنظر من تا دو نسل دیگر هم اولادان  
ذکور ما ریشه‌های این مرد سالاری را در  
نهاد خود حفظ می‌کنند تا روزی که

اکثر سیاستمداران نامی — بازگانان و مدیران شرکتها — مردان مشهور زنافی دارند که ۱۵—۲۰ و گاهی سی سال از خودشان جوانترند ولی هیچکدام آنها مثل آنای شاملو و نادریوز در مجله مصاحبه نکردند و نگفتهند که شوهر فاضل و موفق ما در مقام مقایسه با فلان هنرپیشه مرد سینما یا فلان کشتش کبر قوی هیکل نامردتر و رشت تر و بی قد و قواه است، بلکه همه این زنها ولو آنکه شوهر خسته و مسن شان باقتضای کار و گرفتاری در عرصه عشق و کامگونی بی رمق و بیحال بوده — یا بعلت مشغله زیاد از رسیدن بسر و وضع خوبیش غفلت کرده و شور و حال زندگی را از دست داده باز هم به وجود او اختخار کرده‌اند و لذت‌های خصوصی و شخصی را فدای ترقیات دیگر و مزایای دیگر شوهر خود کرده‌اند، میدانند چرا؟ برای اینکه زنها جنساً صبورتر — فداکارتر و به‌آئین و سی‌ولیت‌های زناشوئی معتقد‌تر و پای‌بندترند.

خود را بگیرد آنگاه یقین یاداند که دیگر هیچ دختری طالب شهریه نخواهد بود.  
پس با استاند بدقوافن اسلام و با توجه  
بدعویت جامعه ما قبول مهر از طرف زن ایرانی  
نهفروخته شدن و کمیز پحاس آمدن است و  
نه سزاوار تعغیر شدن. بفرض آنکه زنی مایل  
باشد برای قبول ازدواج، مهر برای خود تعیین  
کند، باز هم شوهر حق ندارد در او «بهچشم  
مبل و اثاث یا کارگر منزل و یا ماشین تولید  
مشابه» نظر کنند.

خیرنگار — آیا بعقيده شما مردهای خيلي  
فاصل یا مردهای خigli موقق در عرصه سیاست  
و اقتصاد، «لوندی مردانه» خود را از دست  
نمیدهند؟ بعبارت دیگر اگر سوزه ما «مرد و  
علم و لوندی» بود آیا زنها نمی توانستند  
اعتراف کنند و یا گله کشند که مردان موقق  
و پر کار و پر مشغله هم جاذبه مردانگی شان  
بمراقب کمتر از مردان کمتر مشغول است؟  
سیمین — به همینطور است، قرنهاست

سازمان راهنمائی و مشاوره تریوکو  
کلیه مشکلات شما را حل  
می‌کند تلفن ۳۹۲۰۷۴

ریاضیات فیزیک شیمی توسط دانشجویان  
آزاد

کوہ دلهند؟

١٣ صفحه از

برد هر وقت اراده کند میتواند پنهان و حتی  
گاه آشکار به زنگ خیانت ورزد و آب هم از

# infini

# الفلی

جدیدترین عطر  
کارون فرانسه



le nouveau parfum de Caron  
**CARON** Paris

— من نماینده یک شرکت داروئی در خوزستان هستم . روز اول برای انجام دادن کاری به دادگستری آمد و متوجه دادگاه زیور شدم و از روی کنچکاروی رفتم روی صندلی تعاشچیان نشتم . اما جریان دادگاه بقدرتی برآم جالب بود که روزهای بعد هم مرتب به دادگاه آمد و خجال دارم فردا هم یام .

پرسیم :

— جریان دادگاه از چه نظر برایتان جالب بود ؟

فکری کرد و گفت : راستش را بخواهید همه مامورها اگر دستمن بر سر پنهان از چشم همسرمان شیطنت میکنند و این عیاشی های خودمان واخیل ساده و پیش با افاده تقسی می کنند ، غافل از اینکه همین تفنن های بظاهر می اهمیت بزرگترین لطمہ روحی را به همسرمان می زند . من با مشاهده دادگاه زیور و فکر کردن به کاری که او انجام داد تقصیم گرفته ام همانطور که از همسر انتظار دارم دست ازیما خطأ نکند ، خودم هم مرد پاک و سالمی باشم و دنبال هرگز نروم .

لکنم :

— منتظرتان ایست که بد قول معروف « ماست ها را کسی کرده اید ؟ »

خندید و جواب داد :

— هر طور می خواهید حسابش کنید .

دبیله گزارش دادگاه در شماره آینده

## آموزشگاه خیاطی میرشکار

دایره زندان

دانش آموزاتیکه از اول آبانماه نا آخر آبانماه اسم نویسی میتمایند تخفیف کلی داده میشود

## تعمیر گاه فنی کلمن

تعیر ورنگ هر نوع بخار - آبگرمکن بخاری - لپاشوئی تلفن ۳۱۰۳۴۰

— اینجوری که آقای دادستان حرف می زند مثل اینکه میخوان بیچاره اعدامش کن . مرد مسن تری که مخاطب او بود جواب می داد :

— درست نمیشه فهمید مظوشون چیه ، اگه اعدامش کن خدارو خوش نماید ، خجال می کنم پنج شش سال جبس بران پس باشه .

مرد جوان و خوش لباسی که کت خاکستری رنگش را به دست گرفته و در گوشهای تنها ایستاده بود ، توجهی را جلب کرد ، جلو رفم و خودم را معرفی کردم و پرسیم :

— چطور شد که به فکر تماسای جریان محابا کم زیور اتفادید ؟

خودش را معرفی کرد و گفت :

اعتش تگاه

تمام است ،

فردا .

قبول

دگاه تفس

بیرخاستندتا

اشتند .

تماشاچی

دیک پیتنده

دور نیز ، مثل

ظفار مادرش

که قندی را

ادگاه جمع

ترک شوخي

ی خوش

توجه داخل

در خارج از

مردجوانی

یکنفت :

مقیده شما

ره لوندی زن

در بورس

بگر در امریکا

ی مهندس و

مساوی با مرد

دس دکتر و

احتماً هر روز

دامن کوتاه

بیرا مارد

و حتی مرد

در وجود زن

بدنبل جاذیه

سالی زنی

و هم فکر او

مرد های سایر

شنده سکن و

زن فتنه گری

دانائی یک

چرا ؟

با باید جواب

بیدادست ریشه

سنت های

در جامعه

مال پیش مرد

و در مقابل

و در لفظ

س و اطاعت

از زن هم

و شراکت در

از همه

و بعد اطاعت

بزندان ذکور

طار دارید که

و خو عوض

اهدارت برده

کر هم اولادان

سالاری را در

روزی که

زن را سبک کنده .

ازانه چنین نظراتی از جانب مردان این تصور را ایجاد میکند که بیم آنها از این نیست که فهم و دانش زن موجب زوال لوندی و طنزایی او میشود، بلکه وحشت آنان از این است که یک زن فهیم که از دانش کافی برخوردار باشد حاضر نیست به آسانی لوندی و طنزایی خود را مانند کالاهای مقت پلاستیک در اختیار خردباران قرار دهد، شاید آنها زن را هر قدر ممکن است زیون تر و دست و پستانه تر می خواهند ، تا از اسارت و اقیاد او پیشتر لذت ببرند. من باورها دیده ام که علاقه ممندان بدهرندگان، آنها را به مساد مخدرا، معتاد میکنند تا آن زبان بستگان برای دریافت جیره نشده بخش خود، رام و دست آموز صاحبان خود باشند و در تمام مدت زندگی با زنگیر نامرئی اعتیاد به سوی صاحبان خود کشیده شوند.

شاید مردان بخواهند زن غیر از یک جسم زیبا که فقط برای ارضاء غرائز شهواني بددود مرد میخورد، ستایع قابل ارزش دیگر نداشته باشد و از تعقل و تفکر و استلال فکری و مادی بی بهره باشد، تا مانند کبوترها و گنجشک های معتاد، همه عمر برای دریافت جیره زهراگین خویش بددرگاه آنان روی آورد. باین دسته از مردان باید گفت: برادر، تحقیر و تمسخر زنان تعلیمکرده فایده ای ندارد، فرض کنیم که از فردا تمام زنان طنز و لوند از زیور را هم اجاره دادند و تمام سعی خود را برای ارضاء طبع هویاز آقایان به کار بستند، آیا شعله های سرکش بلهوی و کامجوشی مرد بالاخره فرو خواهد نشست؟ گمان نمیکنم!

درد اصلی بلهوی مردان ماست که باید بد علاج آن پرداخت والا مسکن خوردن قایده ندارد.

سیمین های جدید و قوانین و آداب متفرقی به کمک آیند و زن ها در نسل سوم و چهارم از شراین « پدرسالاری » موزدی و خودخواهانه خلاص شوند.

خبرنگار — سیار خوب از این حریبا گذشته، شما خودتان بدعنوای یک زن چکونه و با چه دیدی به مشکل زندگی خانم « حبیمه ». ن « نگاه میکنید؟

سیمین — اجازه بدهید اول عراض کلی خودم را تمام کنم و بعد به موضوع اصلی که همان مشکل خانم « حبیمه » ن باشد خواهیم رسید، من در پاسخ آقای نادریور هم عرايضی دارم که همان باید بآن اشاره کنم. خبرنگار — پس شما هم مثل کروهی از خانم ها از آقای نادریور و کم لطفی های ایشان در حق زن دل بی دارد؟

سیمین — بله، و تا تمام عقده های خود را باز نکم رضایت خواهیم داد و بر سر مطلب بقول شما اصلی نخواهیم رفت.

آخر چطور میتوانم این نکته را بسدون جواب بگذارم که آقای نادریور زن را به الالکنگی تشیه کرده و گفته اند غالب هر قدر بازوی فضل و دانش زن سنگین تر شود، خود بخود بازوی زیبائی و لوندی او سکتر خواهد شد.

خبرنگار — چطور؟ شما از این حریف عصبانی شدید؟

سیمین — عصبانی نشدم، ولی باز هم زهی انصاف آقای شاملو که زن « زیبا و همدل و هم روح » می بسندند، آقای نادریور که شاءله اه دو دستی به مساله طنزایی و لوندی زن چسبیده اند و حتی کاری به کار ممکن و کدبانوی و خانه داری او ندارند و فقط سواشان در اینست که میادا کفه سنگین دانش، کفه لوندی و چشم و ابرو و رعنایی

سحران مالی

۱۱ صفحه از پیش

بران وارد خواهد آمد که متنهی به سیر قهرمانی خواهد شد.  
در جلسات پنجه و مشاوره این حقیقت مورد تائید کارشناس  
ترنرقی و در حال پیشرفت که سطح فرهنگ و هنر سال به سال  
بیشتر مردم به خواندن مطالب مفید روز به روز بیشتر میشود انتش  
که برای مردم و سهله سرگرمی و هدایت فکر و اندیشه باشد لاز  
مالی نباید کمر این نشریات را خم کند و آنها را وادار به تعطیل  
بیفتابند. مردم هم با تعطیل شدن مجلات موافق نیستند  
خواندنی تر شدن آنها صد درصد موافقند. از این رو مصلحت د  
نلایش و سیعی برای بهتر شدن مطالب خود و حذف مقالات زان

و مقالات آموزنده و جذاب آغاز کنند و تحولی در مطالب هفتگی ها بوجود آورند و نشريه های مردم پسندتری به خوانندگان خود ارائه دهند و در مقابل از خود مردم که حامیان اصلی و واقعی مطبوعات هستند کمک بگیرند و استمداد کنند تا آنها با اضافه پرداخت ۵ ریال در ازای هر تکشماره مجلات را از خطر بچران و تعطیل نجات دهند و خستا در راه ترقی دادن سطح مطبوعات خود مردم پیشقدم شوند.

امیدواریم که این راه حل موجب دلآذکری خوانندگان عزیز ما نشود و با وجود این  
جدار متوجه باشند که مجله زن و زو از ابتدای انتشار همیشه در راه بهتر شدن مطالب و  
مقالات و بالا بردن نقاست چاپ و کاغذ کوشیده و هیچگاه شیوه سودجویی پیشه نکرده و  
بیوسته این شعار مهم معنوی را درست نظر داشته که در راه بهبود روابط خانوادگی و ترقی و  
تعالی مقام زن ایرانی کوشنا باشد و در عصر انقلابات اجتماعی و ملی ایران سهم کوچک خود را  
برای خدمت به مردم ازسرد و جان ادا کند.

**برای خرید گیسو از شهرستانها با I.B.S. مکاتبه فرمائید** خانه پهلوی چهار سالن اسایر ۲۲۳۶۴۶-۲۲۴۶۶-۰۰۲۳۹..

یدادیم و قرار بود که تکلیف همه چک و  
افتنهای روش شود و من باجرای برنامه در  
باکارا<sup>۱</sup> تتم بدھی خود را پردازم و حساب  
استسویه کنم. بنابراین مفترضان دوشمنان و  
بهانهای که همیشه می خواهند از هرجاده ای  
که سوژ سازاند این حرفا را می زنند و بنظر  
من مرحوم ارباب پسیار آدم نازینی بود. خدا  
را یاموزد و من همیشه در زندگی به او دعا  
واوهم کرد. \*\*\*  
نکته عجیب و جسب اینکه روز چهارشنبه  
نشسته — یک روز قبل از مرگ ناگهانی ارباب  
بروت زن روز باو به وسیله تلقن درباره گوگوش  
فت و گوکرد. و ارباب به خبرنگار زن روز  
بنین گفت:

— من قصد آزارگوکوش را ندارم . او مثل  
نختر من است . همیشه سعی کرده ام به او  
نمیکنم ، ولی او با رفاقت به من که قرار بود  
چهار روز پیشتر طول تکشید ویست روز به  
اول انجام دید ، بر نامه کاپایر مرا لاتک کرد .  
ن فقط میخواهم اودر زندگی عالی قریب به خانه تر  
بود و راه و رسم کار کردن و قول و فرازگداشتمن  
باد بگیرد ، البته اگر اطراط ایان اوبگذارند !  
روست است که من مدارکی که از گوکوش  
ازم بیش از هیزان واقعی بدھی اوست ، ولی  
نهانها جنبه تضمینی دارد . مقداری ازان را پس  
اده ام ، حتی مدارکی که بیش آنکی درفشان  
صاحب میباشد — داشت (ودر حدود دو  
یلیون تومان بود ) خریدم و به او دادم . ولی  
از شنیدم که گوکوش یک میلیون تومان مبلغه  
شهاد کرده و به محاجی درفشان داده است .  
من فهمم چرا ، شوهرش من کوید . در مقابل  
نخته ها رسیدگرفته که ایشان هیچگونه حقی  
داراند . ولی مبلغه رسمی کجا و یک رسید  
غمول ، !

محمد ارباب که نمی توانست زیاد صحبت کند خواست در فرست دیگری مفصله در این راه با ریتر زن روز صحبت کند. او به عنوان خرین حمله گفت.

«فقط مطمئن باشیدمن قصد اذیت کوکوش را! فداوم» اریاب قصد مسافرت به انگلستان داشت و عده ما در صورت تعقیق مسافرت او تعطیت می یافت، که متأسفانه بعد از ظهر پنجشنبه سکته کرد و لولا فاصله درگذشت و ینک کوکوش با ورات قانونی او طرف حساب مواجه بود.

—واله زندگی من—غذای من ورختو  
بایس من خرج زیادی ندارد. اهل خرد  
مواهر و اسراف هم نیستم این بدهکاریها  
نشانی از امراضی چک و سفته هایی است که  
برای رفع کرفتاری شوهر و پرادر شوهرم که  
چار بعران مالی ناشی از اداره هتل میابی  
نمده بودند درگذشته امضاء کرد همام و حالا دود  
ن دارد توانی چشم میروند. من از بیول و  
بخارت و مسائل مالی بی اطلاع بودم. دنیا را  
موب نمی شناختم و حالا باید در راه رفته  
ست. ایدوازم در آینده این گرفتاریها حل نشود.  
من دیگر دستم به امراضی چک و سفته نزود.

—عقیله ایات درباره محمد ارباب طلبکار  
نمایه یک کهنسال گذشته از ترس شکایتها  
و بهارویها رفتی و کشمکش های مالی ای  
برای اولین بار با اموجوب جنجال و سرو صدا  
نمد که هنوز هم دنباله دارد چیست؟

گوکوش ازشنیدن این سؤال ناواراحت شلو  
غض کرد و در همین حالت گفت: درست است  
با یا هم اختلاف و درگیری داشتیم ولی ارباب  
رد دخیلی خوبی بود و حقیقت اینکه هر وقت  
حتیاج به کمک داشتیم، به وجوده در بین  
می گرد. روزی که خبر سکته اورا به من  
دادند، تاشب گریه کردم، زیرا بنظرم یک  
و سو مردنه یک دشمن.

—این احساسات توقابیل تعیین است  
که عده‌ای میگویند ارباب ازدست تودق  
کرد زیرا هنوز خانله پدهکاری دومیلوون  
نومانی اول تورا حل نکرده بود که خانله دوم  
پیش آمد. یعنی سفرناگاهی توبه کشورین و  
نمطیل برنامه کاپاره ازیک طرف و پیداشدن  
مقداری چکوسته دیگر در دست این و آن از  
طرف دیگر میگویند همه اینها کسالت قلی  
رباب را تشید کرد زیرا در کار توجهان و  
در مسانده بود.

کوکوش قیافه متحججی بخود رفت و  
گفت: — اولاً که مرحوم ارباب از سال گذشته  
به کسالت قلی دچار شده بود و حتی دکترها  
با وجود فتقه بودند که اگر کار کند بیش از سه ماه  
دبیکر غیر نخواهد کرد ولی او مردی نبود که  
بتواند در بستر استراحت کند، زیرا اهل کار و  
فعالیت بود. ثانیاً مادر همین دوهفته اخیر  
داشتمی به تمام اختلافات مالی خود سروصوت

نژارهایشان را خودشان می‌گذارند ». من از  
نشینیدن کلمه «مادموازل » وحالت چغلی  
کردن او آنچنان عصبانی شدم که نماز را  
نکشتم و هر چه قفسن بد بود به او دادم،  
محمد هم یک سیلی بین زده (محمود معتقد  
بود، گوگوش سیلی اول را زده است) .  
یکر نهفیدم چه شد خودم را به درو  
بیوار می‌زدم. گوشی تلفن را برداشتم و فریاد  
زدم « کمک ، کمک »، به دادمن برسید « ،  
یشخدمت‌های هتل به کمک آمدند و محمود  
قتل را ترک کرد . به پوری بنائی تلفن  
کردم و ماجرا را گفتم ، اتفاقاً بر عکس تصویر  
محمد، پوری مرا خیلی نصیحت کرد که  
اختلاف راشدید تکنم . او او کوچکترین  
خشالی در رفتن من به کلاتری و شکایت از  
محمد نداشت. وقی هم به منزل او رفتم، خیلی  
سعی کرد مرا وادرایه آشتب کند. در کلاتری  
گفتمن، من تأمین جانی ندارم و نمی‌توانم در  
این شرایط زندگی کنم ! من طلاق  
خواهم !

— در باره حادثه مرگ ناگهانی ارباب،  
لکلا اصل خود جهنه نظری دارد؟

— متأسفم . خیلی زیاد . او مرد خوبی بود .

—چقدر به او بدھی داشتی؟

— رقم قطعی ازرا خودم هم نمیدانم  
کلی در جلساتی که دو سه هفته اخیر برای  
رسیدگی به کارهای مالی تشکیل شد کویا  
من چهار میلیون ریال دیگر باو بدھکاریودم  
که فرار بود پس از ماه رمضان با اجرای  
برنامه در کاباره‌اش این بدھی را تسویه  
کنم.

— وحالا با مرگ صاحب کاباره تکلیف  
این بدھی چه میشود؟  
— خدا سیداند. باید متظر بمانم و بینم  
وراث مرحوم اریاب چگونه این مسئله را  
حل و فصل بدم، کنند.

—اکنون که کاباره با کارا تعطیل شده،  
چه خواهی کردا!  
منتظر پیشنهادات تازه هستم. بالاخره  
باید کار کنم و زندگی کنم و هریشهاد بهتری  
را بر سایرین ترجیح خواهم داد.  
چرا اینقدر بد هکاری داری؟ اینهمه  
چک و سفته برای چیست؟ مگر تو قادر خی  
داری؟

## سِعْمَاءِ گُوگُوش ! !

۱۵ از صفحه

سوال و جواب اینطور شروع شد:  
— آیا درگرفتن طلاق مضموم هستی؟  
— نه، فعلای که آشتب کرده‌ایم.  
— آیا از زندگی زناشویی خود رف  
زاری و یا اینکه فکر می‌کنی بالآخره ا  
زندگی به جدایی مسنه می‌شود؟

— من و شوهرم فعلاً زندگی مسالمت آمیز  
بدون تقاضی داریم و برای ادامه زناشویی  
اول باید اختلافات موجود بین ما حل و وصل  
شود. در جواب شما باید بگوییم که فعلاً داریم  
زندگی، به رکنیم!

— آیا این شایعه و است که شوهرت  
بنو خیانت میکردد و گویا عکسی از او و یک  
رقاصه بنو اوانه داده‌اند که موجب منازعه  
آخر شده است؟

— برای من تجربه شده است که مردها  
وقیقه اشان را بیشتر از همسرشان دوست میدارند  
ولی بهر حال در مورد عکس شوهرم قسم  
خورد که در سالهای قبل از ازدواج مادرگفت  
شده و دشمنان او خواسته اند بوسیله این عکس  
بنین مارا شکرآب کنند. نمیدانم تا چه اندازه  
بله تا کجا

- چطور شد که با شوهرت نزاع و  
کنک کاری کند؟<sup>۹</sup>

برای برنامه عکسپرداری شده، گفت: «مادموازل نماز گزاردن شدم. در جواب تلقنی که در را محکم بهم زد. من وضوگرفتم و مشغول یکی از مجلات داشتم، ولی ترجیح دادم با پوری بثائی بدیدن فیلم تپلی برویم. محمود آزاد این بابت عصبانی بود و قتله به هتل آمد. آنرا عکسپرداری برای عصر قاری آنروز

ریههای  
اصلی و  
یال در  
لی دادن

و جدان  
الب و  
مرده و  
ترقی و  
خودرا

۶۲۳  
اسار  
پ

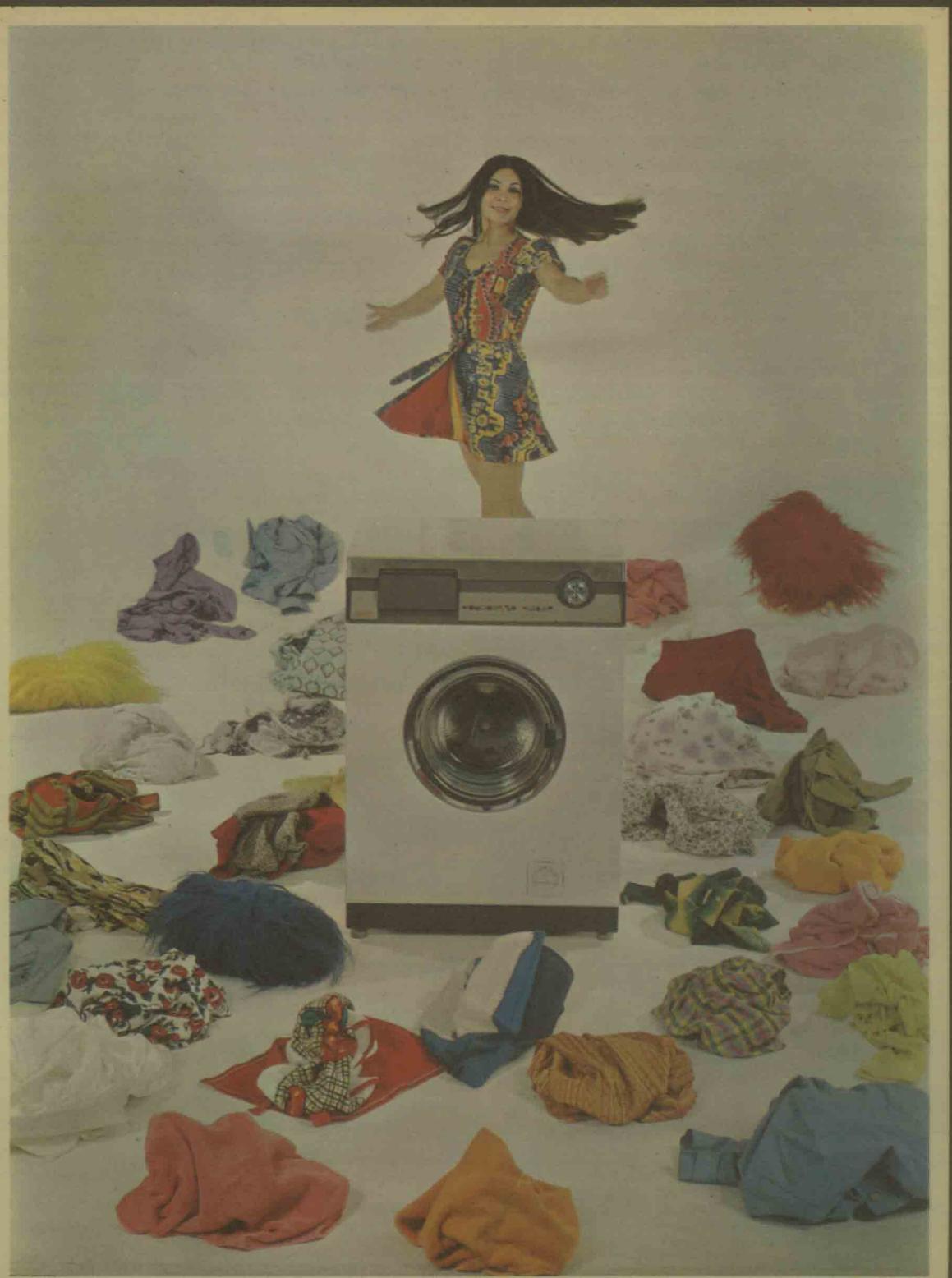
چک و  
برنامه در  
زمن و حساب  
دشمنان و  
وحاده ای  
بنند و بنظر  
بود . خدا  
به او دعا

زیچهارشنبه  
ساتنی ارباب  
ازه کوکوش  
ار زن روز

او مثل  
دهام به او  
که فرار بود  
ست روز به  
که کرد .  
تر و بخته تر  
را و گذاشت  
بگذارند ا  
ز کوکوش  
ست ، ولی  
زان و ایس  
ی در فشان  
و هنود دو  
دادم . ولی  
نومان سنه  
ده است .  
در مقابل  
لوونه حقی  
که رسید

باد صحبت  
ملا در این  
و به عنوان

بیت کوکوش  
انگلستان  
مسافت او  
از ظهر  
گلشت و  
روف حساب



ناگهان همه چیز با زانویی DL5 پاک تمیز می شود

زانویی DL5 ۱۴ برنامه کامل شست و شوی دارد

فروش در کلیه فروشگاه های معابر کشور  
در کریخش : شرکت سیراکو خیابان سوم استند شماره ۴۴

تلفن های سرویس ۰۹۱۵ تا ۳۰۹۱۱ و ۷۷۷۸

# لگاف صابون کای را دور نمیزید

## ۱۰ ریال ارزش دارد

با هر لگاف صابون کای یک جفت جوراب بالا کشدار ویتوس  
را در فروشگاههای استارلايت ۱۰ ریال ارزان تر بخرید.



حايره بى نظير کاي  
در فروشگاههای استارلايت  
از اول تا ۳۰ آبان ماه در تهران

داد، من آن بلاک را به گردن داشتم اما از یم مادرم، خواهانم که همه لباس و اشیاء شوی، من برای رسیدن بهینه از هچ کوشش متعلق به سرا بازرسی میکردند آن عکس را از جوی بلاک خارج کرده و دوست کیف مخصوص دسته چک خوش پنهان ساخته بودم. آنروز پیش از هزار بوسه بر آن عکس زدم و عاقبت هنگامیکه داشت گریه ام میگرفت براخاسته و خود را به خیابان رسانید و آنچه بوسیله تا کسی به خانه مینه رفم. آنوبیلم از دو روز قبل در تعمیرگاه بود: زیرا ذریق دشامن میداند و موردنون و فرنین قرار قفل صندوق قبض آنرا شکسته و مقداری داروی اشتباون نماندگها را روید بود. بودم تعمیر قفل و چند لک گیری کوچک آنوبیلم را به تعمیرگاه سپرده بودم که با یک تبرید و نشانه زد باشم.

چندمراه معاشرت باخانواده (مینا) نسبت به خودت، برو ازاوون بگیر، عجیب بود که من بعضی خصوصیات اخلاقی و دینی مسلمانان توجه پیدا کرده بودم و این توجه خیلی زود بد نوعی علاقه دلیستک میدل گردید، بطریکه دیری نگذشت خودم نز همان نشسته و چشم به در و روید خانه دوخته است. به دیدن من جست زد و از درگاه بانین برد و بی اختیار هر دوست مرآگرفت و گفت: کجا بودی؟ من که دق کردم...

— مگه چی شده؟

— هیچی. خواهert تلفن کرد اینجا، خواهر کوچکیهای دو هزارتا فحش بمن داد و بعد گفت (جهان) رفته خودش بکشه.

— خواهر کوچکیهای من؟

— آره، اما اون تنها نبود، بدرتر، مادرت اون یکی خواهert و چند نفر دیگر اونجا بودن که به یزون دیگر سخن بخواهیم. از گشت زدن شد، شنیدم که مادر همان دختر بخوده بخواهیم. از این آدامس حروم، بار مردم، از گشت سگ حرومته، بروهشتو بخواهیم. آب بکش، بعد هم برو بولشو به صاحبی بدهد، شست و آب کشیدن دهان که امری بگو من معنی حرفاهاشون نمیفهمید.

— من اومدم که سلسون بشم. مصلحتی بود، ولی این که میگفتند حرام است و باید بول جنس را بپیری و به صاحبی دستش را بالا آوردم و بوسیدم و گفتم: من از طرف خواههم عذر بخواهیم. متوجهی، خیلی بینتر من جالب جلوه کرد، بخواهیم. اونم بخاطر من بیخش عوضش به خواهert باد میدادم. بیش میگفت چی

— چه مژده‌ای؟

— من اومدم که سلسون بشم. حاضرم. همین الان حتی نمیخوام یک ساعت صیر کنم، (مینا) جمع زد و دید و خودش را به بست در اتاق بدر و مادرش رسانید و با مشت بد در گفت و گره کنان گفت:

— بایان مامان. (سهیلا) مجهانگر اومنه... تصمیم خودشو گرفته، بخواه سلسون بشه.

در باز شد و همه بیرون ریختند و بمن تبریک گفتند. (مینا) از شوق میگریست و به حرمت و احترام بدرش سر را روی شانه همیلا نهاده بود و حق هم میکرد و اشک میریخت این کریه شوق و شادی بود.

بازگشت به خانه خودمان رغیبی نداشت، هیچ عامل چون همراهداری و عشق به بدر و تعلق خاطر به خواهانم و لافت به مسکن و محل زیست یازادگاه قوی و نیرومند نیست، اما همه این عوامل دروجودمن به ضعف گراندید و کوئی اصلاً وجود نداشت. ساعتی در خیابانها تمام این کارها کمتر از دو ساعت انجام گرفت، عجیب شوکت و جلال و هیئت داشت، مسجد و شکوه الهی آن محظوظ بیانی مرا گرفته بود. قلای به حمام رفته و بر طبق تبلیمات بدر (مینا) غسل کرده بودم. آقا از بدر مینا برسید، آیا غسل بدرستی و بر طبق بقولانم که دیگر هیچ رابطه عاطفی با اشان ندارم، دروغ عکس سیار کوچکی را که از این داشتم بیرون آوردم و گفت دست کرفتم و هزار بار بآن بوسه زدم.

بخارت دارم عید نوروز بود که من بک شریف اسلام را بیدیری؟ آیا به حقانت مذهب اسلام معرفتی که قصد تشرف داری؟ آیا آنادگی داری که تمام خرید و دستورات مذهبی را بیدیری؟ آیا کسی بسیار بار آن بوسه زدم.

اعیله من؟ دختر مسلمان نمیتوانه با مرد غیر مسلمان ازدواج بکند مگر اینکه اون مرد مسلمان بشه. این توهینی که باید عقیده خود توینم بگیر.

ایران بر عقیده براز من آسان نبود. من کوفتار سن و آداب و تعصبات خانواده ام بودم. تعصب شدید که در اقلیتها خیلی بیش از مسلمانان است. بکهنه دوهفتنه، بکما، دو ماه، چندماه طول کشید. در این مدت من و مینا عاشرت داشتم و من حتی به خانه آنها میرفتم و با فرادخانواده اش غذا میخوردم، ولی بدرش در همان موقع نیز میگفت که

به گناه بی گناهی ۰۰۰

بقیه از صفحه ۲۹  
— جواب و اشکی میخوان. ظاهراً  
خودتون که واریس ندارین...

— برای مامان میخوام. بد جوری  
کتر گفته حالا قابل تعلمه، چیز مهمی  
نیست، اما بعدکه رگها متورم بش و وضع

بسیار نشی بخودش میگرد و باها طوری  
میشه که آدم رغبت نمیکند نیگا بکند.

مادر از اخده و با درد حق میکند.  
هنجام گفتن این جمله بغض کلویش را

فرشد و من فهمید که این اندازه به مادرش  
علاله و دلیستک دارد. نوعی احساس ترحم  
در من پیدا شد. دلم برای او سوت، سر

دکتر خیلی شلوغ بود و توجهی به گفت و  
گویی ما نداشت، خود منم برای انجام  
کاری آمده بود و میخواستم سفارشی بگیرم،  
معهدها گفت:

— خانم، آگه وقت داشته باشین میتوین  
هرمه من بیان. با هم میریم. من چند نا  
دارخانه آشنا دارم که احتمال داره داشته  
باشیم، میریم سر میزینم. آگه داشن من

براتون به ارزاترین قیمت بیخوده، چون  
میدونی، ممکن بغضی هام داشته باش، اما  
نفوشن، میخوان به قیمت گرفتی به مشتری  
بدن. مثلاً همون دکتری که گفت، هستاً  
داشته اما نفوخه، آگه کمی پیشتر بهش  
بیشهادت میکورد.

— باشیم، هر چا بگن میام.  
— پدرمانی، من اتوسیل دارم.  
او را کنار خودم نشاندم و حرکت کرد.

ابتدآگاهی متوجه بود و میتسی که سوار  
کرد اما گرمی و حرارتی که خودمنا نشان  
میداد چیز دیگری در را بروی من گشود که  
یاری و صفت داشت، اینا داشت، امسان من  
خوشی انداشن نیز آشنا شود.

جواب را پرداشت، ویدخانه (مینا)  
یاری و صفت داشت، اینا داشت، اینا  
خوشی انداشن نیز آشنا شود.

جواب را پرداشت، ویدخانه (مینا)  
یاری و صفت داشت، اینا داشت، اینا  
خوشی انداشن نیز آشنا شود.

دوستی پیدا کرد، زیرالخطی زد و صندلی  
پیش کشید تا ناشست.

دوستی من وینا از همینجا آغازگردید.  
قرار گشالاکه محل جواب را یافته ام گفت  
دیگر هم بخیرم، اجماع اینکار را که معرفی کرد

کردم، چیز دیگری در را بروی من گشود که  
میمیات و سوالات باو اختلافه برد  
دست من قرار گرفت، خودش این حالت را در

بسیدم و چون جواب نیف شنیدم بازگشتم.  
آنروز پیدا نکردیم، شستر از سه ساعت و وقت  
من تلف شد، اما چون از او که (مینا)

نایمه میشد سیار خوش آمد بود، به گشت  
زمان و اتفاق وقت انتانی نداشت، از  
آخرین دارخانه نیز پرسیدم. بالاخره  
سوارشدم و با گفتم:

— میا خانم، من یکجا دیگر فرضی نیست که  
تا اونظر شهر برمیم. بنظر من بهتره شما  
اسروزم صرکینی. فردا صبح اول وقت من با  
دکتر رنس اون دارخانه کاردارم، باید بروم  
اوینجا، سراغ میکرم، آگه داشت بهتون

خواههم میگردید، فقط شما یا آدرس من بدین  
و با شماره تلفن.

عروسي

با پذیرانی مجلل و کامل  
۴۹ ریال

با شکوهترین سالنها (مجانی)  
نشریات عروسي (مجانی)

لک سری کامل از لوازم نوایات

گريل (مجانی)

حلقه های گل (مجانی)

یا هدایای دیگر مجانی)

ای حلقه فیلمبرداری مجانی)

تلفن ۶۶۳۶۳۵

# لگاف صابون کافی را دور نمیزید

## ۱۰ ریال ارزش دارد

با هر لگاف صابون کافی یک جفت جوراب بالا کشدار ویتوس  
را در فروشگاههای استارالایت ۱۰ ریال ارزان تر بخرید.



جایزه بی نظیر کافی  
در فروشگاههای استارالایت

از اول تا ۳۰ آبان ماه در تهران

ام اما از  
و اشیاء  
کس را  
ر کیف  
ن ساخته  
عکس  
بیگرفت  
از آنجا  
نمیبلم  
دزدی  
مقداری  
بود.  
کوچک  
که با

او روی  
و بردنی  
دوخته  
ادهائین  
و گفت:  
بردم...

ایجاد  
ن بن  
پکشہ.

مادرت  
او نجا  
بر زدن و  
تن چی  
و گفت:  
خواه.  
عوضش

حاضرم.  
بر کنم.  
را به  
ما مشت

بهانگی  
بی خواهد

و بین  
ت و به  
نهایلا  
بریخت

کرد.  
بودند

بکی.  
ایشان

ت انجام  
هیبتی  
ر زانی  
بر طبق  
دم آقا  
بر طبق  
مشت  
بر سه  
هم دین  
قایمت  
تشریف  
تعالیم  
کسی  
بز نیز

جم

## بزرگترین موسسه آموزش آرایش و زیبائی «پیام»

با تقدیر نامه از وزارت کار و امور اجتماعی

هنر آرایش و زیبائی را با نازلترین قیمت و کمترین مدت بخوبالی زیر نظر استادان فارغ التحصیل اروپا و آخرین تکنیک و متدهای بین المللی بشما می آموزد و سایل کار را یگان خواهد بود.

پیش چهارراه پهلوی و امیرا کرم ساختمان شرکا طبقه سوم تلفن ۶۶۶۸۳۳

## حرفه های بی نظیر برای شغل عالی

دوره های کمک مهندسی رادیو تلویزیون (برقی - ترازیستوری)

را همراه با دوستگاه کامل رادیوپرای مونتاژ بطور

تجانی

حسابداری و دفترداری دوبل ماشین نویسی و منشیگری

را تا اخذ گواهی نامه رسمی فرآورده و با راهنمایی مجانی ما استخدام شوید.

از طریق مکاتبه پذیرفته می شود.

اول شاه آباد ساختمان ده طبقه شماره ۲۳۳ تلفن ۳۱۵۹۹۳

آموزشگاه بهروز

## به گناه بی گناهی ۰۰۰

ترا و سو سه و مجبور نکرده ۰۰۰ و آیا ریب و تردید و شکی در دلت باقی نیست ۰۰۰ بهمه این سوالها جواب مساعد دادم، آنگاه آقا شناسنامه مرا گرفت و سه و سالم را حساب کرد. می خواست بداند آیا به سن قانونی رسیده ام و تشرف من مدنی اسلام درست است یا نه ۰۰۰ من بیست و شش ساله بودم، ولی شناسنامه ام سن دیگری را نشان میداد. تاریخ تولد حقیقی من در شناسنامه ام بیت نیود مشلا بدروم قصد داشت زرنگی بکند و سر دولت را کله بگذازد و من وقتی مشمول شوم که دیگر ظرف غذای مرا جدا نمی گذشتند و آنرا خودش به شصت سالگی رسیده باشد و او بتواند برای من معافیت تکفل بگیرد.

عمویش که دو سه سال از من مسن تر بود کوشیدند و بامن سروکله زندگان نماز را آموختم و دانستم که سجود و رکوع چیست و هر روز چند رکعت و چند بار باید نماز خواند. پدر و مردان دیگر خانواده مینا، به بخشی از سوالهای ذهنی من جواب میدادند، اما کاهی می گفتند «ما صلاحیت نداریم به این سوال جواب بدھیم و باید از امام جماعت

پرسی ۰۰۰». دو سه هفته گذشت و دراین مدت من در خانه مینا بودم. روزهایی کار خود می رفتم و شهبا به خانه باز می گشتم و با افراد خانواده ویانش برات به دنیا بیار و توهم شوهری نمونه باشی که وظیفه مردی و مردانگی را انجام بدم.

و خیلی حرفهای دیگر که من بخطار نداوم. آنها من وا در دست به دست دادند و از آن تاریخ می گذرد و او هنوز بهمود نیافه است من اورا برای معالجه حتی به انگلستان هم برمد، اما درمان نشد. بهمود نیافت و هنوز هم که هنوز است مثل یک تنکه گوشت بی حرکت و خاموش روی صندلی راحتی می شنید و به خارج نگاه می کند و بهیک نقطه خیره میماند. نیدانم چه کنم. درد من کوچک نیست خیلی بزرگ است و مصبت بهمین جا خاتمه نیافه است. بهمن کمک کنید. دستم را بگیرید، زیرا روز بروز عشق بین من و سهیلا شدیدتر می شود. ممکن است ۰۰۰ آه... بخطار دارم خانمی که همسر یک پرشک بود چندی قبل بهمین درد بستلا شده و شما ماجراجی زندگیش را در محله چاپ کرده بودید. به باد می اورم که او بهمود یافته وبالآخره شوهرش را شناخته بود، اما (مینا) بهمود یافتنی نیست و تا زنده است بهمین حال باقی میماند، زیرا یک از سویگاهای اساسی بزرگی خشکیده و بوسیده اند که همه به حافظه او مربوط می گردند. چه کنم. بین من و سهیلا عشقی پدید آمده، ولی هنوز راضه ای وجود ندارد. نهاد بخود اجازه می دهد که به خواهر پیمارش خیانت کند و نه من آقدر شقی و ستمگر هستم که بجای مینا با آن عشق بزرگ و باشکوه، دختر دیگری را برگزینم، اگرچه سهیلا را نیز بخطار شبا هشتبه به مینا دوست دارم. این از یکطرف، از طرف دیگر مادرم دوشک مرگ است و بهم نوشته به خانه برگرد. بازگشت من به خانه مستلزم لطفاً ورق بزنید

— او، بهان، متونگیر،  
بطرف او جستم که مینا را بکرم، ولی موفق نشدم، زیرا قیلاً سرمهینا محکم به لبه آهی تختخواب خورد و نقش زین شد. یک ناله بیشتر نکرد ولی به صدای همین ناله کسانی که بیرون رفته بودند آنها را مطرود خودرا بهمین رسانیدم و سرش را روی زانو نهادم. تکانش دادم. صدایش زدم. مینا

شب فرا رسیده بود که من ویدر مینا و

دو سه نفر دیگر از مردان خانواده اش دم دم سرمه کفشهای خود را پوشیدم و روانه خانه شدم. از آن تاریخ من مسلمان بودم و چندین روز پدر مینا، خودش، مادرش،

## در باز کن برقی



با گوشی نشکن و اقساط ماهیانه  
مرکز فروش و نصب در ایران  
شرکت کار و رخیابان روزولت  
میدان ۲۵ شهریور ساختمان  
منوچهری.  
تلفن: ۸۳۳۶۹۸ - ۸۳۲۳۸۴



Ω OMEGA

رُبْتِ نَزَد  
زَمَان سازِ مَدْهُ دِيَسَائِي

قاب پیضی با طرحی مدرن  
صفحه زیبا با خطوط مشخص  
در رنگی های متنوع و مناسب



از کن».  
هیچ  
نمیشند.  
را خیس  
حتی  
سیلی  
به هوش  
پمارستان  
جب و  
آنومیل  
پمارستان  
هی بود  
یندهای  
مشی...  
پرشکان  
او کار  
یامد...  
م این  
ک مثل  
شود.  
و مینا را  
ونگاهی  
اشک را  
یش از  
امیکتم  
خودم  
و دیگر  
ن و نه  
یخوبی  
ستابوند او  
... او  
ادرش را  
سی گفتند  
دو سال  
فته است  
نم  
هنوز هم  
حرکت  
رو به  
مانند.  
، نیستم  
خاتمه را  
سه پلا  
ب خاطر  
د چندی  
جرای  
به باد  
موهرش  
ن نیست  
زیرا  
شده و  
اند که  
نه کنم.  
هنوز  
اجازه  
کند و نه  
مینا با  
زیری را  
شیاهتش  
از طرف  
ن نوشته  
مستلزم  
بزندید

نیز صحبت کردم او گفت اگر دکتر گواهی پتویس زن قابل تعقیب است، متناسبانه دکتر این گواهی را نمیدهد و اصولاً پای خود را کنار میکشد. عامل این اختراز، ترس از مجازات نیست، من حدس میزنم او تردید دارد و در تصور و گمانی که کردم و دارد صادق نیست و در ضمیرش و اعماق ذهن و وجود انسان کوہی از بی اعتنادی وجود دارد که در کار صدور گواهی مانع میشود.

بهر حال سعید با نوار صدای ملیح رفت. استنباطی که من دارم اینست که ملیح ندویج در حد یگناه است و پنج در صد گناه او نیز زائده بیسوسادی و بلاحت و حماقت او بوده و بطور قطع نمیتوان او را مقصراً قاتل دانست و گمان نمیکنم هیچ دادگاهی او را قاتل بشناسد. از سوی دیگر سعید را عاشق پوچه ها مشاهده کردم. عشتم که او به پچه ها دارد از حد توصیف بیرون است و با این عشق محال بنظر میرسد که او بتواند مدت مديدة دور از آنها زندگی کنند، پس خواه ناخواه پیش ملیح و فرزند خودش و دو دختر سینا باز میگردد، باین ترتیب موضوع را تمام شده تلقی می کنم، فقط بیماند صفاتی قلب سعید که این تابع گشت زمان است. مدتی که گشت او فراموش میکند و زندگی آنها حال عادی خود را باز می یابد. من از سعید و ملیح خواسته ام آشی خود را بمن خبر بدھندا، اما بر طبق معمول انتظار این خبر را ندارم، زیرا ملیح و سعید نیز چون اکثر مراجعت این روز و سروپس بر سر دوراهی را که در آشی کنن آنها مؤثر بوده، از یاد خواهند برد.

اما هفته گذشته نامه زیاد نداشتم یا متصدی مربوطه برای من نفرستاده. رویه رفته میزان نامه ها از هفته قبل کمتر بوده، اما من بهمه جواب دادم و حتی یک آقا که با عصباتیت نامه نوشته بود هشت صفحه از کاغذهای یاد داشتی خودمان پاسخ نوشتم که اشتباه او را در نوعه قضایت کنم. اینکار بجای ده بیست پاسخ وقت مرا گرفت، با اینحال امیدوارم این آقای عصبانی شهرستانی راضی و قانع شده باشد.

از همه نویسندهای نامه های سپاسگزاریم بخصوص از خانمها و آقایان نامبرده در زیر که تقریباً پانزیونرهای همیشگی بر سر دو راهی هستند و هر هفته نامه های سپارچالی برای ما می نویسند.

خانمها و آقایان: محمد رحیم از مراغه پری ایوبی از بیرون - اعظم چخکهای از اراک - ائیس جناب از شهر کرد - علی اصغر خواجه - مظفری از گنبد کاووس - حسن محمودی از مشهد - بهلول رفیعی از میانه - شکرالله محمودی از مشهد - غلام رضا همجانی از میانه - کمال مرویان از مشهد -

مهرانگیز مقدم از تهران - معمصه بیدلی از تهران - حسین خاطری از تهران - سلم جودی از تهران - اذناسیم از تهران - سید رضا هدایتی از گرگان - اعظم بردبار از طاهر گوراب - زهراهدیه از کرمانشاه.

اما نکته جالب اینکه چندی پیش ما آمار گرفتم از کدام شهرستان بیشتر نامه میرسد و از کدام شهر کمتر. نتیجه را بعداً بطور تفصیل متشرسی کنیم، فقط برای اطلاع بطور خلاصه عرض میکنم که از تهران گذشته (مشهد) مقام اول را داشت و متناسبانه (تبریز) مقام آخر را، یعنی در مقابل هر یک صندانه ای که از مشهد میرسد فقط یک نامه از تبریز داریم ...

## به گناه بی گناهی ...

ایست که من مذهب سابق خویش را پذیرم و چون نمیخواهم اسلام را ترک کویم، سرگردان و پریشان مانندام و نمیدانم چه کنم، شما را سوگند میدهم که به من بگوئید چه کنم؟ هرچه زودتر بهتر، خارج از نوبت به من پاسخ پدیده، پون هر روز ممکن است مادرم بپرید و من اوراندیده از جهان برود پس چه کنم؟

(پایان)

## پاسخ برس روزهای شماره سیصد و نود و دوم (مرا می فریبد، مرامی فریبد)

آن زن، یعنی ملیح در تقهیم موضوع با قصور کرده و یا دچار سهو شده و یا بالآخره نادانی نشان داده است. من به دنبال او فرستادم که آمد. با هم حرف زدیم. با او گفتم فکر نکن که من بازیرس هستم و هرچه بگوئی به عنوان دلیل، ادعای علیه تو بکار میرود، حقیقت را همانطور که اتفاق افتاده با من در میان بگذار و بگو او به گریه افتاد و گفت من اصلاً از تریاک و اثرات آن بی اطلاع بودم و اکنون هم بی خبر هستم. من تریاک را چیزی در ردیف سیگار میانگاشتم و مبتنی بر همین تصویر، وقتی مادرم یعنی گفت این تریاک تلخ و مزخرف بیشتر قلب او را ضعیف میکند قطعاً را که با خودم آورده بودم دور انداشتم. اما وقتی مرحوم سینا دچار تشنج شد رفتم در بازیه هیمارستان و هر چه گشتم تریاکی را که از پنجه طبقه دوم یا سوم پائین افکنده بودم پیدا نکردم. خودم موقعی متوجه عمل خطرناک که خود شدم که دیگر خیلی دیر شده بود. دکتر هم از من پرسید تریاکش را داده ای، جواب شست دادم، اما حقیقت چیز دیگری بود و من فریب مادر میساد و ابله خودم را خوردم. درست است که من عاشق شوهرم نبودم، ولی برای کشنن او نقشه نکشیدم بودم. اصلاً امروز از خودم بدم آمده، پون فکر میکنم آدم کش هستم و موجب مرگ پدر فرزندان خودم شدهام.

در مورد سعید هم من او را دوست داشتم و دوست دارم اما احساسی که در گذشته باو داشتم با احساس کنونی ام فرق دارد. در گذشته او برای من نوعی دلخوشی بود ولی حالاً نقطه انتکاء و امید است و این احساس ربطی به گذشته من و حادثه ای که اتفاق افتاده ندارد.

من عین گفته های ملیح خانم را خیط کردم و بعد که سعید آمد نوار را باو دادم و گفتم برو خانه خودت و به دقت کوش بده، و افزودم که من در صدا و نموده صحبت او، صداقتی یافتم که میتواند تبرئه اش کند.

سعید دلیل آورد که او دروغگوست و برای به دام افکنند من به تمهد و حیله متousل شده و دزد و ریوده شدن قالی را وسیله و بهانه قرار داده است. در پاسخ او گفتم، همه اینها درست، اما باید توجه داشته باشی که یک زن وقتی از طریق درست و طیغه تواند به هلف خویش برسد، به حیله متousل میشود، برخلاف مرد که به زور یا ززو پول مقمسک میگردد. گفته های من تا حد زیادی در او مؤثر واقع شد. با یکی از کلای دادگستری

# ۹۷۵ پیاپی



## فورم تکس

با فورم تکس موهای خود را بپیچید

## فورم تکس کولور

در فوائل رنگ کردن مو با فورم تکس کولور هم رنگ مویتان مو های خود را بپیچید و با آن رنگ یکنواخت بدھید.

با فورم تکس کولور زود خوشگل بشید.



WELLA

یکی از بزرگترین متخصصین رنگ و آرایش مودرجهان

# ۹۷۵

# لندن

این حرفها و خبرهای جالب و شنیدنی هفته گذشته، در چهارگوشه عالم بر سر زبانها بود

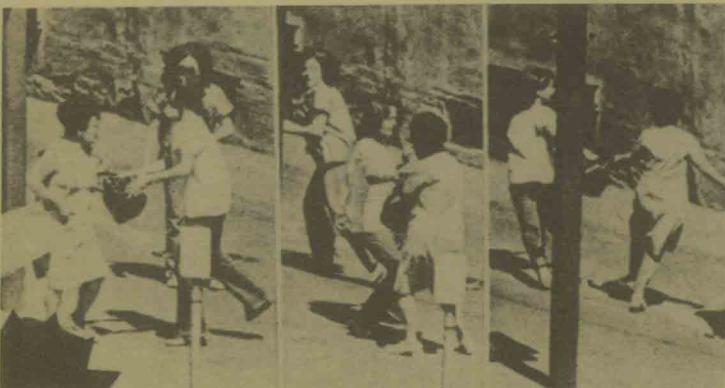
و همه‌جا ادعای کرد که زنش از همه زن‌ها سکسی‌تر و تodelبرور است! ولی وقتی زنش در ۹۴ سالگی مرد، کارلو بلاقالصله در صدد تجدید فراش برآمد و «سارا» رقصه زیبا و پانزده ساله را به تور زد و با او ازدواج کرد.

وقتی خبرنگاران از او علت این افراط و تفریط را پرسیدند، جوابداد: — کمی من این یکی، به زیادی من آن یکی در باز هم حرف دارید؟



خواهر و دوپرادری ناتنی او بددادگاه شکایت کردند و به عقل سالم خانم ریچی شک آوردند.

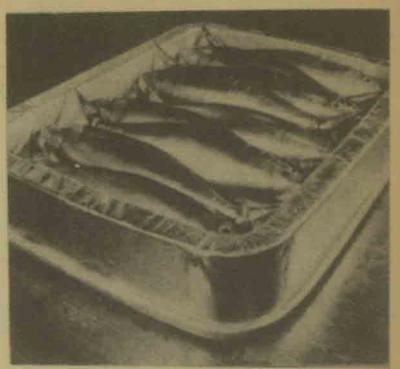
دادگاه مدت چند سال پرونده رامورد رسیدگی قرار داد و بالاخره هفتنه گذشته در سال ۱۹۶۸ مرحوم شد ۱۵۰ رأس سک از خود باقی گذاشت و در وصیت‌نامه‌اش تمام ثروت خود را که بالغ بر ۳۶,۰۰۰,۰۰۰ توبان بود به سکهایش بخشید و آنها را تها وارت خود معرفی کرد. بعد از گشدن وصیت‌نامه، دو



می‌بینید دو دختر به خانمی حمله کرده شغول کشیدن کیف از دستش هستند. خبرنگاری که از پای پنجه اداره روزنامه ناظر صحنه بود، فوری سه عکس گرفت و عکس‌ها را در اختیار پلیس گذاشت یکمک همین سه عکس، پلیس تبهکاران جوان را دستگیر کرد.

عجیب‌ترین مرد دوزن‌ه سال آنای (کارلو بالسترنی) ایتالیانی، از نظر زن‌گردن خیلی خوش سلیقه‌ترشیف دارد. او که دوبار ازدواج کرده، در هر دوبار به قول معروف خارج از آهنگ زده، زیرا در سال ۱۹۶۸ وقتی ۲۷ سال بیشتر نداشت، با «ادبیت نوت» پیر زن ۹۱ ساله میلیون انگلیسی ازدواج کرد و مدت چهارسال با او رومتوژولیت وار زندگی کرد.

دستگاه الکترونی کوچکی که به پیشانی پسته خواهد شد، از این پس سکته‌های مغزی را پیشگوئی خواهد کرد. این دستگاه که در کالیفرنیا بدوسیله پروفسور «ولی پارکر» و «هریت ماخ لدر» ساخته شده، قادر است آهنگ جریان خون را تقویت کند و به گوش برساند. پرشهک میتواند با گوش دادن به صدای جریان خون بفهمد خطر سکته مغزی دریش هست یا نه. زیرا اینگونه حملات هنگامی اتفاق گردد راننگ کنند و نگذارند خون کافی به مغز برسد.



تختخواب ساردنینی عجیب‌ترین تختخواب جهان، هفت کشته در نمایشگاه میل های میلان نیوپور که به نمایش گذاشته شد، البته طرح این تختخواب عجیب را (فرانسوی لالان) پیکره ساز فرانسوی ریخته است، از قوطی کنسرو ساردنین الهام گرفت. یعنی تخت را عین یک قوطی ساردنین دریا باز و بالش و متکاها را به شکل ماهی ساردنین کنسرو شده ساخت، انداره تخت‌ساردنین ۳۰/۰۰۰ در ۱۳۰ تومان است و ۱۸۰ تومان هم رویش قیمت گذاشته‌اند!



## برای آسایش مادران

شرکت اتوبوس‌رانی شهر (پرت) استرالیا، برای مادرانی که هنگام رفتن برای خرید به هایشان را سوار کالسکه کرده همراه میبرند، فکریکری کرده است و آن ایست که قلاب‌هایی به پشت اتوبوس نصب کرده تامادران هنگام سوار شدن به اتوبوس بجهه‌ها را موقداً بغل کنند و کالسکه‌ها را به قلاب آویزان کنند.

## лагری از راه سکس

هر کس بخواهد لاغر شود باید در عشقیانی افراط کند. این توصیه‌ای است که دکتر «آبراهام فریدمن» اهل نیویورک پهمردم آمریکا کرده است. دکتر فریدمن در کتاب خود که تحت عنوان (ژیم سکس) منتشر شده نوشته است: «من برای ارائه مطالعات و تجربیات فراوان دریافت‌هایم، هر کس در هر عشقیاری حداقل ۲۰۰ کالالی می‌سوزاند، بنابراین کسی که بخواهد از طریق سکس لاغر شود، در صورت عشقیاری زیاد میتواند در هر ماه ۲/۵ کیلو لاغر شود.

## کالسکه‌ها و ترافیک ایتالیا

خانم «آنامبریتا» نماینده مجلس ایتالیا، طی نطق در جلسه پارلمان، به دولت پیشنهاد داد:

«پلیس باید کالسکه‌های مخصوص نوزادان و انیز شماره گذاری کند و قبل از مورد استفاده قرار گرفتن، برایشان کارت معاینه صادر کنند. چون در سالهای اخیر، اینگونه کالسکه‌ها از بس زیاد شده‌اند، ترافیک درهم و پرده مارا، خراب‌تر کرده‌اند» خنداندار آنکه یکی دیگر از نایانگان پیشنهاد اصلاحی داد و گفت: «پیشنهاد میکنم سرنشینان کالسکه‌ها نیز امتحان رانندگی بدهند»



## ملکه فوتبال

دهها سال است مردها فوتبال بازی کرده‌اند، ولی هرگز بفکر آن نیافتند که یک سلطان فوتبال برای خود انتخاب کنند. ولی زن‌ها با وجود یکی بیش از دو ساله بیشتر نیست قدم به چمن بازی کذاشته‌اند. فوری یک ملکه فوتبال انتخاب کردند. این مسابقه در لندن و بهمث بیک مجله مخصوص فوتبال برگزار گردید و از ۶۴ کاندیدا، پاتریشیادونکان ۱۹ ساله به عنوان (میس فوتبال) نفر اول گردید، و تاجی را که ۶ عدد مینی توپ فوتبال رویش نشانه بودند به سر کذاشت.

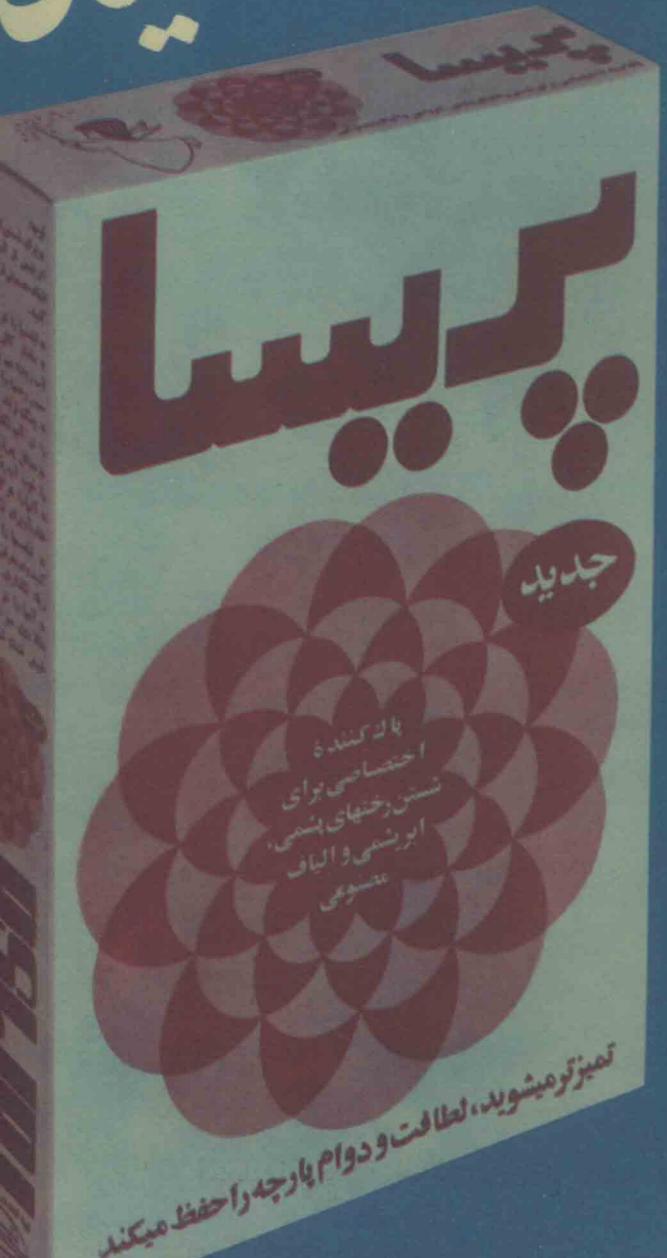
کتر گواهی  
سفاهه دکتر  
ای خود را  
ز، ترس از  
م او تردید  
ردم و دارد  
ماق ذهن و  
وجود دارد  
ود.  
میلی رفت.  
که ملیح  
بنج در صد  
مت و حمامت  
را مقصر و  
چ دادگاهی  
نگر سعید را  
شقی که او  
رون است و  
نه او بتواند  
کند، پس  
مودش و دو  
بب موضع  
میماند  
لکش زمان  
ش میکند و  
باز می‌یابد.  
م آشی خود  
ممول انتظار  
ید نیز، چون  
جون آشی  
رهاهی را که  
باد خواهند

نداشتم یا  
رویه‌مرفت  
ر بوده، اما  
نک، آقا که  
ت صفحه از  
بسیاست نوشت  
نایاب کنم.  
مرا گرفت،  
صبانی  
سیاسگزاریم  
برده در زیر  
مشکی بر  
نامه‌های

ی از مراغه.  
چکمه‌ای از  
علی اصغر  
کاوس —  
ل رفیعی از  
غلامرضا  
از مشهد —  
مه بیدلی از  
مسلم جودی  
سد رضا  
از طاهر

ی پیش ما  
بیشتر نامه  
جهه را بعداً  
برای اطلاع  
از تهران  
و متأسفانه  
بل هر یک  
یک نامه از

# نادی رو زن بوده... ولی شما آن احتیاج داشتید



پارچه های پشمی  
پارچه های ابریشمی  
پارچه های الیاف مصنوعی

باید با شرایط خاصی شسته شوند:  
با آب سرد یا اولرم  
بدون چنگ زدن  
در طشت  
و با پودر رختشوئی اختصاصی

پپس  
محصول ایران است که  
الیاف مصنوعی مانند: نایلون - پلیوت - پلیوتون - ایزولون

از پیرقهین پارچه های مخصوص رفاهی - ارتشی - اولرم  
خود - ورقی - چنگ زدن - کارکردن - ... - لباسهای  
لایهای - سوپریور - مخصوص رفاهی - ارتشی - اولرم  
کارکردن - خود - ورقی - پارچه های پشمی - ابریشمی -  
الیاف مصنوعی با پیشکش مخصوص رفاهی - اولرم

لایهای - سوپریور - مخصوص رفاهی - اولرم  
پارچه های پشمی - ابریشمی - الیاف مصنوعی

آن که دنیا است، بهتر است بداشتند.

پپس تمیز ترمیم شوید، لطافت و دوام پارچه را حفظ میکند

# شماره ۱۰۰ جه میگویند

این هفته از شنبه ۳، آبان ماه تا جمعه ۹، آبان ماه ۱۳۵۱، بشما چگونه خواهد گذشت؟

## متولدین فروردین

مجردها عاشق میشوند و این عشق باعث میشود که مدت‌های مديدة بسیار رماتیک و حساس باشند، به احتمال زیاد این عشق بیان خوشی خواهد داشت. تصمیم دارید در شغل خود تغیراتی ایجاد کنید، تصمیم مناسی است، بدون شکنوسق میشود، خستگی شدید جسمی، شا را کش و تقریباً فرسوده کرده است، یک برنامه تفریح و استراحت برای خود تدارک بینید، ضمناً در مردم سلامت خود سهل التأثیر نباشد.



## متولدین آبان

متولدین اسفند و خرداد ماه برای شما سعادت به اریغان می‌آورند، شما متولدین دو هفته بعد از آن را با موقیتی اتفاق دهد و به تبعه دلخواه بروید، این بهترین روش برای فاصله‌گرفتن از بکوشانی است، اگر با برنامه غذانی صحیح و تمرینهای ورزشی، سلامت جسم خود را حفظ کنید، عمری طولانی خواهد داشت، عقاید خود را به افاده خوانده تعامل نکنید و قبول از آخذ تصمیم‌های مهیم، نظر آنها را م جویا شوید.



## متولدین اردیبهشت

در زیسته عشق و زندگی زناشویی کمی ناراضی هستد، زیرا روحیه متغیر و دلخواه شخص مورد علاقه‌اند، شما را به سوی آورده است، بهاران، به صلاح شناست که خوب‌تر خود را رعایت کنید تا کستر باشد که در گیری داشته باشد، هنرمندانه بکی از دوره‌های نوام به توانی موقوفت زندگی خود نزدیک می‌شوند، بخصوص اکر عازم یک سفر شغلی پیشوند، متولدین مرداد و شهریور ماه همکاران خوبی برای شما خواهند بود.



## متولدین خرداد

در کنار متولد همراه احساس خوشبختی میکنید، او شخصیت خلق و خوب شما را تعجب میکند، بعضی از اطرافیان از مشکلهای شما دلگیر می‌شوند، لازم است محافظه کارتر باشد، از تغیر رفتار یکی از اهم کاران از زنده‌خاطر می‌شود و لی بیهوده رفتار نوام با میانت داشته باشد، جسم‌سالم هستید، برای حفظ و دوام این سلامت‌حتیا به تمرین ورزشی‌ها مبتلا بگردید، به ازید، به سراغ دوستان قدیمی خود بروید.



## متولدین تیر

وقتی بن شما و شخص مورد علاقه‌تان سوچ‌تاق هم با اختلافی ایجاد می‌شود، تصور نکنید که دنیا به آخر رسیده است، چون در مدتی لوتوه آرامش و شادی و عشق جایگزین اختلالها می‌گردند، در زیسته شغلی، بخصوص اکر هنرمند هستید، به هدف خود میرسید، نقشه‌های خود را بادقت فراوان بسط اراده می‌کنید و بهینه جهت همیشه در حال پیشرفت هستید کار زیاد و بدون وقت، اعصاب و قلب شما را خسته میکنند.



## متولدین مرداد

برای در گز عقاید شخص مورد علاقه‌تان پیشتر کوشش کنید، در مردم یک شغلی با یک نفر شدیداً بحث خواهید کرد، اما شناس باشما درد و ناراحتی‌های معدله و روده خواهد شد، برخوری تکید، و گزنه دچار گوشت پیشتر بطورید، و لی ازیز و بی‌خورد دیرهیزید، هرچند زدتر به نامه‌های رسیده پاسخ دهد.



## متولدین شهریور

از مسئله‌ای رنج میرید، که خود تان باعث وجود آمدنش شده‌اید، جیران آن کی دنیا است، بهتر است بداشتند، که اشتباه خود اعتراف کنید، میخواهید کارهای استثنائی انجام دهید، اکر با اراده باشد موقی می‌شود، چون نزد شما براز ایده‌های استثنائی است، متولد مرداد، همکار خوبی برای شما خواهد بود، خلق و خوبی شما بستگی به وضع جسمی و بخصوص طرز کار دستگاه گوازشی‌تان دارد.

## متولدین اسفند

اگر در زیسته شغلی پا متولد تیرمه همکاری کنید، نتایج درخشانی عاید تان میگردد، بد شاماسنولیت بهمی ببرد، اگر عازم سفر هستید، بسیار معطاب باشید، که، کلیه‌ها و اعصاب شما بسیار حساس هستند، در حلطف سلامت‌شان بستر بکوشید، اگر مجرد هستید، طوی و قطار تکید که چندین نفر تصور کنند که از عشق شما برخوردار هستند، به تردید خود پایان دهید و شریک زندگی‌تان را انتخاب کنید.

# تاد بروز نبوده... ولی شما آن احتیاج داشتید



پارچه‌های پشمی  
پارچه‌های ایرینسی  
پارچه‌های الیاف مصنوعی

باید با شرایط خاصی شسته شوند:  
با آب سرد یا اولرم  
بدون چنگ زدن  
در طشت  
وباید در رختشوئی اختصاصی

**پپسا**  
تمهای بود رختشویی سه تول ایران است که  
محصول شستن پارچه‌های پشمی، ایرینسی و  
الیاف مصنوعی نان کشیده نایاب - پرالون - اولرمون  
تر و بر - تر کال - داکرون و ... همراهند

**پپسا**  
از پمپ فلن، پارچه‌ها مخصوص اتفاقی‌ها (ترکو) خلو گیری مستند و همان تغییر شکل تمها مستود، وقتی پارچه‌های پشمی - ایرینسی و الیاف مصنوعی پرپسا شسته شوند دوام آنها زیادتر میشود.

تماهای ریز گردان که با چدن کودک آهاس مستلزم شاره باشد پرپسا شسته شود تا اضافه شده فرم و لطیف باقی بماند.

پارچه‌های پشمی - ایرینسی و الیاف مصنوعی  
حتی پس از شستن هم باشد با شرایط خاصی حفظ  
شوند. روی قوطی‌های پرپسا نکات نظور کامل  
لوشته شده است.

# پپسا

تمیزتر میشود، لطافت و دوام پارچه را حفظ میکند

## متولدین مهر

که مدت‌های مديدة بسیار  
عشق پایان خوشی خواهد  
یجاد کنید، تصمیم مناسبی  
د جسمی، شما را کسل و  
استراحت برای خود تدارک  
آشید.

## متولدین آبان

ت به اینسان میاورند، شما  
یام دهید و به نتیجه دلخواه  
از پکوانخانی است. اگر با  
سلامت جسم خود را حفظ  
نمیخود و با افراد خانواده  
ظرف آنها را هم جویا شوید.

## متولدین آذر

است، آسمان زندگی عشقی و  
منده است، ولی اگر مهارت  
موقع میشود، در زمینه  
مدان مدت‌های مديدة، برای  
دشده، در نتیجه ناراحتی‌های  
متوجه میشوند.

## متولدین دی

به نحوی بسیار جالب و  
مع شخص مورد علاقه خود  
ندهید، بخصوص در زمینه  
برنده، به یکی از دوره‌های  
ترمیق سلامت ریدهای  
کم‌طاقة و حساس بشوند.

## متولدین بهمن

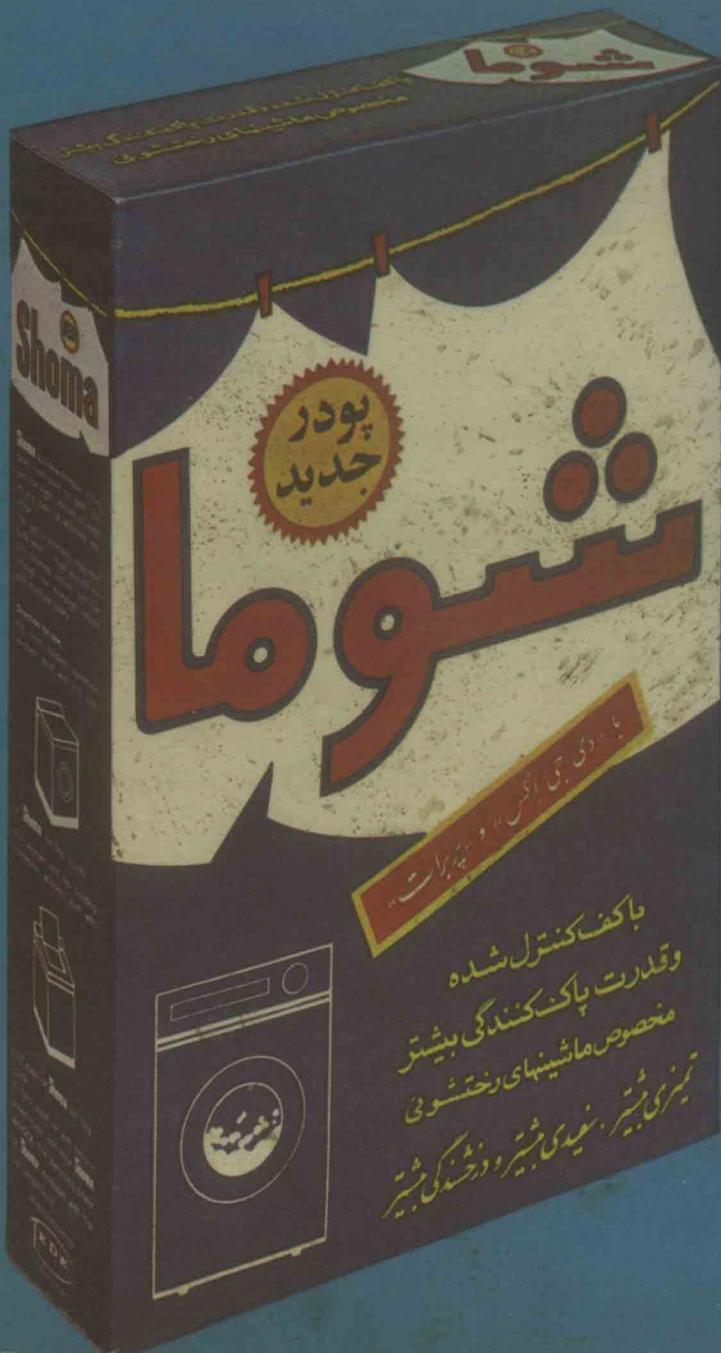
هدید برده، البته بول زیاد هم  
تل مناسب، استعداد کافی  
و صنعتی موفقیت پیشتری  
اشید، چون احتمال دارد  
اگر از ناراحتی کلیه رنج  
نمود کنید.

## متولدین اسفند

کنید، نتایج درخشانی  
برده میشود. اگر عازم سفر  
اعصاب شما بسیار حساس  
نمیگردد، طوری رفتار  
شما برخورداره استند، به  
تحاب کنید.

برای آنها که باماشین رخت می‌شوین، فقط

شوما



## پودر وجود دارد

برای شستن لباس‌باماشین رختشویی هم گزیناید از پودرهای معمولی استفاده کرد نه برای پودرهای معمولی زیاد کفت می‌کنند و وقتی بقدرت کافی در ماشین رختشویی ریخته شوند کف زیاد یا از ماشین بیرون میریزد و یا در حجم محدود ماشین حبس می‌شود و باعث موقوف شدن مو تور ماشین، کند کار کردن و در نتیجه خراب شدن آن می‌گردد. اگر برای جلوگیری از کف زیاد مقصد از کمتری از پودر در ماشین ریخته شود لباسها تمیز نخواهند شد.

پودر شوما مخصوص ماشین رختشویی تهیه شده و میتوان بقدرت کافی از آن در ماشین ریخت تا لباسها بخوبی تمیز شوند.

شوما در عین حالیکه قدرت پاک کنندگی آن زیاد است دارای مواد مخصوصی می‌باشد که کف پودر را مناسب با حجم ماشین کنترل و کم می‌کنند.

قلمها پودر مخصوص ماشین  
رختشویی در ایران  
**شوما**  
لباسهای شمارا آنچنان تمیز و  
سفید می‌شوند که شما می‌خواهید.